

من یجد لها دینها یعنی تحقیق خدا عزوجل مبعوث خواهد کرد بر اے
 این امت بر سر هر صد سال کسی را که تجدید کند بر اے این امت دین
 وی را ظهور این اعجاز در اے س مائتة ثالث عشر بدین انداز گردیده که
 حاجی و شهید فاضل بنیل مولانا محمد اسمعیل رحمته الله علیه طرح احیاء
 سنت در د شرک و بدعت انداختند و بفضلہ تعالی در عرصه قلیل
 از سعی مشکور حضرت ایشان هزار مردم که اعتقاد ایشان شرک بالبد
 و استخفاف نماز و روزه و عمل ایشان اہتمام بدعات و نوش بنگ
 و بوزہ بود بہ استغفار از شرک و معاصی خلاف ملت و اعتقاد توحید
 و اتباع سنت ہدایت یافتند و صد اہل ہند در توحید و سنت
 و شرک و بدعت کہ سابقا درینہا امتیازے نمیکردند تمیزے حاصل
 نمودند چون شتر الناس کہ طالب مجاراة علما و حماراة سفہا بودند و افتوا
 بغیر علم فضلوا و اضلوا شعار ایشان و یقولون لا یفعلون و یفعلون مالا
 یومرون و تمار اینان بود از ظهور امر مسطور کا سد بازاری و دوکان زور
 مشاہدہ نمودہ ماحرہ و عناد را در کو این صندوق خود ہستعل خشتہ
 و انواع افترا رات بر قاسمین بدعت خصوصاً بر فاضل محمد روح مجیبی
 سنت بر بستند و ناسرائے نیت کہ نسبت بہ این کبر انکر دند تا آنکہ از
 غایت لغت بہ ترویج مخترعات اسلام سخاف و تجوین مترعات
 آباء از یات صرف ہمت ساختند و بہ تکثیر و افراط در بدعات خود
 را فوق ہمہ اہل بدعات رسانیدہ در خلق اللہ مورد اطلاق اہل بدعت
 شدند و از سعی در توہین و ایذاے متبعین جناب سرور کائنات
 ہجو سخی الی الہیہ در توہین و ایذاے حضرت علیہ الصلوات و التحیات

به لقب الهابیه بضم لام نسبت ابو الهاب که مراد از ابی الهب بحسب معنی
 وصفی است لقب گردیدند و همچو شمار بسیار اند که ذریقه آنها
 ایشان بے شمار و از غلاة این شمار صاحب بوارق الهاد و فضل
 علم اضلال افراخه محدثه باغوسه جمال پر داخه لبکن چون نصرت
 الهی بهم طائفه اهل سنت بود جز خبیثه و خسران و کینه و خندان
 حاصل ننمودند و ناگزیر بمقتضای تقیه و نفاق بعد هجرت شیخ الافاق مولانا
 محمد اسحاق رحمۃ اللہ علیہ حیلہ دیگر انگینج و بحیل و غاو و غل آوینست
 که از اهل دنیا و پیرز و گان و بدگان درم و زمان معروف بابل سنت
 در مردمان و فی الواقع اعداء معتقین انما سنت بل اهل ایمان آئین
 از مفوات باطله در باب توحید و سنت آبروی دین خود ریخته به فوت
 انسان مذکورین بے دغدغه مکنونات ضمیر خباثت تخمیر در پایہ ابراز و اظهار
 آورد و در نزویر و تلبیس بر ملاحظه ماضین تفوق برد و تصویر رسوم
 بے بنیاد به وجه آغاز نهاد که جماعت آبائی را دین قرار داد
 پس فاسد عظیم در امت محمدیه علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ افتاد و تفرق
 بین المسلمین دست داد و صد انا و افتخار که اوراک کینه حیل ثعالبی
 این کیا در مسند از آنها که در حب عناد قاصدین بدعت صید
 دام مکرش گردیدند و بنظر حصول مطلوب که بقای رسوم جاہلیت
 بوده از تمذهب به مذہبش تفاخر ورزیدند پس ایشان بر خلاف
 قیاس در نسبت مرکب همچو همیشه در نسبت عبد الشمس خلعت
 لقب فرسولیه پوشیدند بالجمله بر بیان مفاسد عقائد این بدائل
 و فضاخ مکائد و اعمال ارباب دجال و فترے پادشاه از ان بجای دیگر

زیب تجرید میا بدلیکن کید عام این فریق شریر الانجام پس تمهید با طیل و منفذات نسبت
 شیخ عبد الواب و اتباع شیخ عالی قباب پیش طائف انام تلقیب اہل سنت
 و جماعت بہ و باہیہ بحق تلقیب روافض ایشان را بہ ناصبیہ و خارجیہ بمصدق و مکرر
 مکر اکبارا بودہ تا جہال انام گوش بکلام علمائے اعلام نہنہند و اقوال ایشان را نشنوند
 و از جانب خطبائے اتقیا و اہل غیر از در چیزے را بخاطر راہ نہ بند لطف آنکہ ظم
 نظر ازین معنی کہ شیخ عبد الواب ہرگز صوفی مشرب سالک مسلک طریقت بود و کسی
 را از اہل حرمین حرف شکایت سویی و سنیست و اینچہ بر زبانست حال مسعود
 نہنت و آنہم نہ از جہت منع بدعات بلکہ از قصد بیج دیگر امورات پس اہل سنت
 را در انتساب بہ و سے چہ قباحات باشد کہانی را کہ این بد مذہبان منسوب
 بہ شیخ عبد الواب میکنند کہ ان مذکورین از حال شیخ مدوح ہم آگہی
 ندارند پس چہ جائے انتساب بہ وی و سلوک طریق وی شیخ الفرسولہ
 این کید را در بوارق باب و تاب کذب و افترا جلا دادہ از مزیدے بران
 گوی سبقت بر ہمہ ہر شرمان رہو و کہ بعض اکابر سابعین مبتعین سنت قاصدین
 بدعت را نیز بہ داعیہ رفض اصلے منسوب بہ نصب و خروج نمود و تلقیب اہل
 اسلام بہ القاب مذمومہ مخصوص بہ این طائفہ راس الیام نیست بلکہ طریق عام
 و سنت ہمہ مخالفین شرور انجام است مشرکین محمدیان را صابی میگفتند
 و کفار قریش حضرت مادہ اعوض محمد صلی اللہ علیہ و سلم
 بہ مذموم تعبیر مینمودند اخرج البخاری فی صحیحہ عن ابی ہریرہ قال قال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تعبون کیف یعرف اللہ عنی شتم قریش و لعنہم
 یسمن مذموم و یلعنون و اما محمد ہر گاہ مناسبے کتاب بوارق استخفاف
 طریق توحید و سنت و ترویج شرک و بدعت و تحقیر اعظم اہل سنت

و تقمین اکابر ملت بود به روشش بر و ا ختم و از وجوه لفضیلات و مہفوات
 رئیس الفجا کہ کتاب مزبور بر ازانہمچو امور است کشف استار ساختہ و ابن نمبر
 را بالصواعق الالہیہ لطر و الشیاطین الالہابیہ و سیف الرحمن علی رأس الشیطان
 موسوم و ملقب گردانیدہ و عار قبول از ایزد متعال خواستم و در جاہ پذیرائی
 از رحمت ارحم الراحمین دہشتم و ہوا ملک یوم الدین ایام نعبد و ایاک نستعین
 قولہ صل در صحیح بخاری از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ مرویت کہ فرمود
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حق نجد بنک الزلازل و الفتن و بہا یطلع
 قرن الشیطان یعنی در نجد زلزله با و فتنہ ہشتانی است و در نجد خوابد برآمد
 است شیطان ظہور این اعجاز بدین انداز گردیدہ کہ سال سوم ز صد نیروم
 بہ وفات سلطان عبد المجید خان الخاقول تعیین مور و حدیث بہ حدیث
 شیخ الاسلام عبد الوہاب و واقعہ سجد قطع نظر از آنکہ انجہ بہ شاعت
 امام الطریق عبد الوہاب تسوید ساختہ ہمہ کذب است و افترا و انجہ در
 واقعہ سجد نوشتہ اکثرش غلط است و بیجا تحریف کلام خیر الانام علیہ التحیۃ
 و السلام است جہ حدیث فاقد دلیل تعیین است و شرح کہ قتل عثمان
 و واقعہ حمل و واقعہ صفین و ظہور خوارج و خروج و جال و یا جوج و ماجوج
 و فتنہ ہست ترک را بہ ذیل شرح این حدیث و بخوان ذکر میکنند موارد
 محتملہ حدیث بیان می سازند نہ آنکہ تعیین مور و روش بدین مذکور کردہ
 باشند و مہذا حدیث شیخ عبد الوہاب و واقعہ سجد و خارج از موارد
 مذکورہ است شیخ دلموی در ترجمہ مشکوۃ گفتہ و نجد در اسپانین حجاز
 را گویند انتہی و شیخ علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوۃ نوشتہ و ہوا
 اسم خاص لما دون الحجاز انتہی و معنی در شرح صحیح البخاری نوشتہ

ونجد من المشرق وقال الخطابي نجد من جهة المشرق ومن كان بالمدينة
 كان نجد بادية العراق ونواحيها وهي مشرق اهل المدينة انتهى وكرمانى در شرح
 صحيح البخاري گفته ومن كان بالمدينة الطيبة صلى على سكرتها كان نجد
 بادية العراق ونواحيها وهي مشرق اهلها انتهى وعيني در شرح صحيح البخاري
 نوشته وهاى ونجد يطالع قرن الشيطان اى امته وحزبه وقال كعب
 يخرج الدجال من العراق انتهى وقال ايضا فيه فاجتران الفتنة تكون
 من تلك الناحية وكذلك كانت وهي وقعة الجبل وقعة صفين ثم ظهور
 الحوارج في ارض نجد والعراق وما وراءها من المشرق وكانت الفتنة الكبرى
 مفتاح فادوات البين قتل عثمان وكان عليه السلام يحذر من ذلك
 ويعلم به قبل وقوعه وذلك من دلالات نبوته صلى الله عليه وسلم
 انتهى وكرمانى در شرح صحيح البخاري نوشته فاجتران الفتنة تكون من
 نواحيهم كما ان وقعة الجبل وصفين وظهور الحوارج في ارض نجد والعراق
 وما والاها كانت من المشرق وكذلك يكون خروج الدجال ويا جوج و
 ما جوج منها انتهى ونودي در شرح صحيح مسلم نوشته والمراد بذلك خلاص
 المشرق بمزيد من تسلط الشيطان ومن الكفر كما قال في حديث آخر
 راس الكفر نحو المشرق وكان ذلك في عهده صلى الله عليه وسلم حين
 قال ذلك ويكون حين يخرج الدجال من المشرق وهو فيما بين ذلك
 منشاء الفتن العظيمة ومثار الكفرة الترك العاصية العاتية الشديدة
 الباس انتهى بالجمله تعيين مورد حديث به واقعه سحود وظهور شيخ عبد
 الوهاب كذا امام الفرسولية واقع شده از قبيل آت كه جناب حجة الهندي
 امام المحدثين قدوة المفسرين در تفسير فتح العزيز به ذيل آيه كريمه

انا بسو الحق بالباطل در اقام شبه کردن حق را به باطل افاده فرمود و ما را
 از انجمله است که اشاره بخیزه واقع شده باشد و آن اشاره بر چیز
 دیگر منطبق سازند چنانچه روافض در نجدیست که الا ان الفتنة مبینا من حیث
 یطلع قرن الشیطان که اشاره به مشرق زمین فرموده اند و کرده بودند
 بر چهره حضرت عائشه رضی الله عنها که جانب مشرق بود حل کردند و علی بن ابی طالب
 از بنی رئیس السفیانیانند که حجة باین حدیث در امر مذکور بر خضم تمام نمی شود
 مگر وقت بودن امر مذکور از فتن عند الخضم و هو لا یسکمه و الا تخضم هم میتوان
 گفت که در صحیح البخاری از عبد الله بن عمر مروی است انه سمع من رسول الله
 صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنة مبینا من حیث
 یطلع قرن الشیطان و اشاریه در نجدیست شهر مدین است که به جانب
 مشرق مدینه شریفه واقع و مراد از فتنة فتنة انوعا شیخ بدایونی و حزب
 دی است و مراد از قرن شیطان خود شیخ بدایونی و حزب و س و نیز در
 صحیحین از ابی بریره رضی الله عنه مروی است که قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم راس الکفر نحو المشرق و مراد از راس الکفر موالد صاحب بوارق بدایونی
 است که نحو مشرق مدینه شریفه بوده بلکه بر فریق بدین طریق بر ضلالت مقابل
 خود حجة قائم کردن میتواند بسیار از ائمه امت قدوه اهل سنت در عراق و
 نواحی آن که نجد مدینه شامل آنست متولد گردیده اند و لکن ایشان صرف
 توحید و اتباع سنت را مسلک خود گردانده اند فیا ایها المبتدع انک
 علی نفسک و طریقک بل علی اهل السنة و طریقتهم و در امثال نه الا
 کما تنکر علی الشیخ عبد الواب و طریقته التي هی مسلک الاختیار قوله صد
 شیخ عبد الواب بواوید انقلاب و مرج در مملکت و تخیل سلطنت

در فکر کفیل ریاست و امارت افتاده الحاق قول به روایت ثقات چنان
 معلوم است که شیخ عبد الوهاب امامی از انجمن طریقت ناهبی عن الممنوع
 آمر بالمشروع بود و به عهد خود در دعوت توحید و اعتصام بالسنه و
 اجتناب از شرک و بدعت بر کبرای معاصرین گویا سبقت می ربود
 و بوسیله از فکر ریاست به شام خاطر خویش بنمیداشت آن مردم را
 سوسه بوسیعت طریقت و ارادت بنحوست لهند مردمان اطراف و کثافت
 جوق جوق رسیده و نسلک نسله سو که میگردد و دین و داخل صحبت و
 همیشه انجمن عرب و مشایخ مین در مدایح و مناقب جمیلش فضا
 نوشته اند از انجمله قصیده امام محمد شاهرخ جابج غیر ستاد استاذ علمای
 صنعا و زبید در منقبت و سماع معروف و یار عرب است مطلع قصیده
 مذکوره اینست سلام علی یحیی و من حل فی یحیی و انکان سلیمی
 علی البعد لا یجد و پس مطاعن این طاعن صرف افترا است و مقتضا
 آن نیست مگر اتباع هوا فحوله صلوات الله علیه از ابتداء سحر و زاجلاس ایامت
 که انضام ملکی را تقویض به ذریات خود ساخته در کین فرصت به اختراع
 مذہبیکه از مذہب اہل سنت و سایر فرق اسلامیہ مباینت سکته و
 و مخالفت قطعی که فرق کفر و اسلام به میان باشد به پرداخته الی قوله در صغیر
 نہب خیر البلاد و ثواب بہاد اقول ہمہ مذکور صریح کذب و افترا است
 داعی آن فساد عقیدہ این بیما است شیخ عبد الوهاب از مشایخ
 حنابلہ بر مذہب حق مذہب اہل سنت و جماعت بود مردم را ہمیشہ
 دعوت توحید و اتباع سنت مینمود و بہ ترک شرک و بدعت
 میفرمود رسالہ مختصرہ و سماع معروف درین بلاد است و قانع بنیاد

مشرک و الحاد جرح بران داد عضال اهل شرک و بدعت است و طعن بر اهل
 آن مقتضای خبث طینت و کتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب مثل آنست
 نه چنانکه مزعوم این رئیس بد مذہبان قوله حکے چون آیند عاکر سی نشین
 شد سعود و نام سعود اخبث ذیت آن ناما قبث محمود و در سلسله ۱۲
 اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد زیارت کفیه بابت
 کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرین که بادیاک حال اولین از اتباع
 سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم
 و منتظر خیر مقدم و مشتاق ملاقات با هم مگر کسیکه در قرب زمان اختراع
 دین جدید در آن بلاد رسید و از چشم و گوش آنها ما جرا دید و شنید
 در مکّه موقوفه افیت کمال آن گروه بد مال نموده منہیان بر شریف رسانیدند
 و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب شود یا به جمع قبائل
 عرب پردازد و الحاق قول کذب این دجال و افتراء این بد مال معلوم
 است پس صلاحیت اعتماد از روی پیش معدوم و وصل حال این
 نزاع و جدال بالا حمال بدین منوال است که سعود نام امیر مبنجله
 اهل ارادت سلسله طریقت شیخ عبد الوهاب شاذلی معروف
 به سعود و بابی همچو فلان چشتی و فلان قادری یا بر حرین شریفین استیلا
 یافته توحید و سنت را رواج داد و استیصال رسوم شرک و بدعت
 را آغاز نهاد و بعضی قباب قبور کبار را که به او امر سلاطین زمان تعمیر
 یافته بودند به بدم رسانید و اشاعت عدل و داد و رعایت امور شرع
 در هر مراد جاری نگردانید چون امثال این امور موجب فتور گرم بازاری
 خدام شاذل و قبور و باعث مضار و سلب منافع دست درازان

چو وقتی اهل شهر بودند لهذا این خدام و ظالمین در دربار بمرے
 امر و سلاطین زبان شکایت سعود به افترا دراز کردند و به ترسیل ^{نفس} امر
 مشر مضامین کاذبه پرداختند حتا که از شور و شغب اینان و او بیلاے
 این ناما عاقبت اندیشان قصد توجه جانب سعود به خاطر شاه روم قتل
 و شاه مذکور شکر دراز سوے حجاز بمقابلہ سعود فرستاد سعود معتقد به
 اعتقاد محمود پس دریافت خبر روانگی لشکر به پاس ادب از حرم محرم
 بیرون شده سوچها سمت جدہ بستم به مقابلہ لشکر شاه در رسید
 و بیجا بین محاربه واقع گردید و شد آنچه شد و سلطان روم ظفر یافت
 و سعود جانب بخد شتافت آخر کار درین معرکه نوبت مقتولی سعود
 رسید و بعد وفاتش در میان عاظمی حاکم عمیر و خلیفه سلطان
 روم یعنی سلطان مصر مقارنه و محاربه واقع گردید عاظمی با جمعی قلیل به نحو
 کم من فئته قلیله غلبت فئته کثیره باذن اللہ بادشاه مصر را شکست
 داد و شاه مصر را شکر خود رو به فرار نهاد و بسیار از رؤساء عکزش
 را سیر ساخت و بر تمامی بلاد نجد و غیرت تسلط تام یافت و بفضلہ تعالی
 الی الان در تمامی این بلاد تصرف این حفرات موجود است و فی الحال حاکم
 عمیر محمد بن عاظمیست و حاکم نجد امیر فیصل از اولاد سعود و قول نقدی
 سعود بر شرفا رکه و غیر هم واقعاتی علمای عربین به تکفیر و با بیه
 و بدم مساجد معظمه و قصد بدم روضه مقدسه بنویس علی صاحبها الصلو
 والسلام و نام نهادنش صنم اکبر و رسیدن جماعتی به قصد بدم آن و بر
 آمدن اثر دہائے به مجرد کشتادش و طلب عمر عبد الرسول به مواخذہ
 مہر تکفیر و مناظرہ با وی بمہر افترا کے محض است و کذب بحت ہر گاہ تا بیج

محمد بن نصر الشامي خود مجهول است پس از حواله اش در التقاط این
مفاهیم چه حصول بالغرض اگر کتاب مسطور وجود واقعی دارد و لغش
بالبیقین از کوچک ابدالان لهما به بود قوله **بیان** بتسلط تمام و غلب
تمام باقیانندگان را از باب خواتیم به وارگیر آورده در حرم حاضر ساخته
تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عمر عبدالرسول هم بران فتوی ثبت
بود حضرت مدوح مقبول و مقتدر **کلی** سند وقت در علم و فضل
وزید و فتوی دکمال ظاهری و باطنی بر کافه اقران و امثال فاضل همه احواله
بر آنحضرت کردند همانوقت حاضر آورده شد سعود خاجی به طریق متسخ
گفت السلام علیک یا شیخ المکرم حضرت شیخ فرمود علیک السلام یا شیخ انجید
به شنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود که همه تعلیم است
مرا نسبت کردی به بدمن ترا نسبت کردم بلند تو برای کریمه اذاجیم نتیجه فحوا
بمشایخ اعلی کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت خود
آنکه جبر است و اگر است بمیان باشد حق فصدیه و دانسته مهر کرده ام گفت بچه
سبب حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوبیب خود بسیار تا مفسد نشان
دیم کتاب حاضر بود به دست شیخ داد حضرت شیخ همین که اورا کشاد و در
اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی به ندانم و وقت
زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریا
که این عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبئ اگر ترا کافر
نه گویند و عقیده ترا مسلم دارند پس متشغی تا صحابه از کفر خجاست نمی یابد
نخوذ بالبدن من هذه العقيدة الفاسدة الخ اقول نقل این حکایت سر
بطالت اول دلیل است بر کذب و افتراف این مایه غباوت عمر

عبد الرسول همچو این بوالفضل جاہل بنود کبرجین میگفت ایامید است
 که در خطاب التحیات اتباع لفظ رسول الله صلی الله علیه و علی اله و اوصیاه
 وسلم بعینه است نه انشاء خطاب من حیث الخطاب بمن نفع لفظ رسول الله
 صلی الله علیه وسلم بعینه حین علم الحاضرين من الصیابة کیفیة التسمیة کما فی شرح
 الحصن الحصین لمحمد الحنفی و نمیدید که از عبد الله بن مسعود در صحیح بخاری مروی
 است بقول علمنی النبی صلی الله علیه وسلم و کفی بین کفیه التسمیة کما یعلمنی
 السورة من القرآن التحیات لله و الصلوات و الطیبات السلام علیک
 ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین استشهد
 ان لا اله الا الله و استشهد ان محمدا عبده و رسوله و هو بین ظهر انیما فلما قبض
 فلنا السلام علی یعنی علی النبی صلی الله علیه وسلم انتہی قوله صلی الله علیه و آله
 شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه عبد العزیز
 صاحب در آخر عمر کل ملوکات خود منقول و غیر منقول که بر قسم بکثرت بوده
 است بهرم و اولاد دختر خویش سپه نموده قاض و منصرف گردانیدند
 مولوی اسمعیل برادرزاده شاه صاحب سمریه گردیده به اتفاق مولوی
 عبد الحی و امداد صاحب که هم در آن ایام از نوکر محری عدالت انگریزی
 ضلع میرتھم موقوف گردیده به دہلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
 را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمود الی قوله
 در صفحه ۲۳ بالجملة شهرت سید احمد محیط سواد هند گردید و و فور خلافا
 و و عاظم فریدین بنظیر رسید اقول شرح اغواق اقتولات امام
 المفترین در تحریر میگذرد و بیان غلو کذب رئیس الکاذبین بشرح تقریر
 منی آید آنچه به تمهید ارادت مولانا محمد اسمعیل و مولانا عبد الحی رحمة الله

علیهما از جناب سید صاحب قدس سره الغریر نوشتہ همه از پیرایہ
 راستی عاری است و حمله از وقوع واقعی خالی تقول به پیچہ اقاویل پیش
 مشایدان حالات اینحضرات کہ بنور صد موجود اند چه حیا است و اجترار برین
 کذب و افتراء کدام مرتبہ مکروہ و ناعاست برناظرین کتب صوفیہ مخفی نیست کہ اکثر
 مضامین صراط مستقیم موافق مذاق متاخرین ایشان بوده اند امام اللہ ہا بین اگر
 از معتقدین کلمات صوفیہ متاخرین است پس وجہ کلاش در صراط مستقیم
 معلوم نمیشود و اگر منجملہ معرضین از اقوال ایشان است پس اظہار اینمغنی
 نماید تا طرح کلام با وی بہ طرق معتقدش انداختہ آید قولہ ص ۲۳ و دعا
 طویلیہ و دعایات جزئیہ و افراط و غلو در مناقب جمیلہ و در پروردہ نمہید
 مسادی رسالت و ادعای نبوت و تفوق بر کاملین سابقین و تفضیل
 بر حمله اولیاء ماضیین و امثال ذلک الہیجات مردم را گونه ترویج بخاطر
 گزشتش آغاز بہناد اقول صدور پیچہ اقوال از اساس الاضلال یا
 بجهت ناواقفیتہ علوم دینیہ و کلمات متاخرین صوفیہ است و یا بسبب
 تعصب و عناد با اکابر امت خیر البریہ امر خیر علاج پذیر نیست اہل
 ایمان را مبتلایش کند و من یضلل اللہ فلیس لہ ہاد و بہ نظر امر اول گفتہ
 می شود کہ افراط و غلو در مناقب جمیلہ اگر مذموم است صرف بہ نسبت
 خاص جناب سید احمد صاحب قدس سرہ الغریر است و یا بہ نسبت ہر
 شخص عموماً بر اختیاریت اقوال کتب ناقصین حالات جناب سید احمد
 حبیبانی رحمۃ اللہ علیہ کہ با اعتقاد امام اللہ ہا بیہ بمنزلہ خدا کے ثانی بودہ اند بعض
 دیگر ادبیادیدہ ہمین حکم اصدار فرماید و بر اختصار شوق اول باید کہ بشرح وجہ
 خصوصیت پر دازد و نسبت تفصیل بر حمله اولیاء ماضیین محض اتہام

این بمضل الانام است و به فرض تسلیم آیا ان تفضیل در امرے خاص است
 ما در جمیع امور بر تقدیر اول میسرسم که کدام محد و شرعی ازان لازم می آید
 و بر تقدیر ثانی کذب بعد کذب بود اسی جا بل فهم پیشه گیر و شتو که از بیان
 مت است و تشبیه مساواته مشبه با مشبه به لازم نمی آید تشبیه غیر ابتدا به ابتدا
 در اخبار و آثار کثیره وارد آیا نمی بیند که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود
 از صاحب بر رسول الله ابی عید الله حدیقه بن الیمان روایت کرده که
 قال ان اشبه للناس بر رسول الله صلی الله علیه وسلم لابن ام عبد یعنی فرمود
 حدیقه که مشابه ترین مردم از رسول است و طریق و خصلت به پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و علی اله و اصحابه وسلم بر آئینه ابن ام عبد است ای عبد الله بن مسعود
 و از خادم رسول الله انس رضی الله عنه روایت فرموده که انہ قال لم یکن
 احد اشبه بالنبی صلی الله علیه وسلم من الحسن بن علی و قال فی الحین
 رضی الله عنه ایضا انہ کان اشبههم بر رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی گفت انس
 بنو هیچ یکے مشابه تر با نبی صلی الله علیه وسلم از حسن بن علی و گفت انس در
 حق امام حسین رضی الله عنه که وی بود مشابه ترین مردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
 وسلم و ابو داؤد در سنن خود از ابی اسحق سبیعی تابعی نقل کرده که قال قال
 علی و انظر الی ابنہ الحسن قال ان ابنی ہذا سید کما سماہ رسول الله صلی الله
 علیه وسلم و یخرج من صلبہ رجل سبی باسم نبیکم یشبہہ فی الخلق و لا
 یشبہہ فی الخلق یعنی گفت ابو اسحق که فرمود حضرت علی کرم الله و جہہ در انجا
 نگاہ کرد و سوسے پسر خود که امام حسن بودند گفت حضرت علی که بدرستی که
 این پسر من است چنانکه نام کرده است او را سید پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وسلم و نزدیک است که بیرون آید از پشت و مردے که نامیده

میشود و بنام پیغمبر خداست و این مرد پیغمبر خدا و در سیرت باطنی و
 مشابهت ندارد و آنحضرت را در صورت ظاهری بهمین چیز و همه وجود و در معنی
 از برای بن عازب مروی است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر
 جعفر بن ابیطالب استبیهت خلقی و خلقی یعنی مشابهت داری صورت ظاهری
 مرا و سیرت باطنی مرا همچنین در اخبار کثیره تشبیه عروۃ بن مسعود و علی بن
 ابیطالب و ابی ذر به عیسی علیه السلام و تشبیه ابی بکر به ابراهیم علیه السلام
 و تشبیه عمره بن نوح و موسی علیهما السلام و تشبیه عثمان به اردن و اردن
 علیهما السلام و تشبیه علی بن ابیطالب بحضرت یحیی علیهما السلام هر چه
 اخرج مسلم عن عبد الله بن عمر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فی
 عیسی ابن مریم کانه عروۃ بن مسعود و اخرج عن ابی هريرة عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و اذا عیسی قائم یصلی اقرب الناس بشبهه عروۃ
 بن مسعود و اخرج عن جابر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و رأیت
 عیسی ابن مریم فاذا اقرب من رأیت بشبهه عروۃ بن مسعود و اخرج
 احمد عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیک مثل من عیسی
 و اخرج الترمذی عن ابی ذر ما اظلمت الخفا و لا اقلت الغمرا من ذی
 هجة اصدق و لا اوفی من ابی ذر تشبیه عیسی بن مریم یعنی فی الزهد و اخرج
 ابن عساکر فی تاریخه عن جابر بن عبد الله ما من نبی الا و فی نظیر من امتی و ابی بکر
 نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر اردن و علی بن ابیطالب
 نظیر یحیی و اخرج فیہ ایضاً عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم
 من احب ان ینظر الی ابراهیم فی خلعة فلینظر الی ابی بکر فی سماعة
 و من احب ان ینظر الی نوح فی شدة فلینظر الی عمر فی شجاعة

ومن اوجب ان ينظر الى اوديس في رفعة خليفته الى علي ابن ابي طالب في طهارة
 واخراج الحافظ ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصمغاني في فضائل الصحابة مثل
 ابي بكر وعمر مثل نوح وابراهيم في الانبياء واخراج الحافظ ابو احمد عبد الله بن
 عدي في الكامل وابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني في المعجم الكبير نحوه پس
 از بيان مخلوق شدن كس بر كمال مشابعت آنحضرت صلي الله عليه وعلى اله واصحابه
 وسلم در بدو فطرت ونبوت ظلي از خلال اميت بر آيد احد سعي حصول
 صفاتي لوح فطرت و كس از نقوش علوم رسميه و راه دانشمندان كلام
 و تحرير و تقرير بطور تامسي و تبعيت آنحضرت از جهت مشابعت مذكوره
 تمهيد مبادي رسالت و ادعائے نبوت و تفوق بر كاملين سابقين و تفضيل
 بر جملة اولياء ماضين فهميدن جز ناداني امر بے بشس نبود و فهم انبياء از اين
 كلام كه حضرت ايشان از بدو فطرت بر كمالات طريق نبوت اجمالا مجبول
 بوده اند غير چهل از اصطلاحات متاخرين صوبيه چه تصور يده آيد قال
 القاضي في التفسير المظهر بعد كمال من الرجال الانبياء و لم يكمل من النساء
 الا سيرة امرة فرعون و مريم بنت عمران قلت لعل المراد بالكمال البلوغ
 الى كمالات النبوة و ما فوقها و رواية الصحيحين كانهما اخبار عن الامم الماضية حيث
 كثر الانبياء فيهم و لم يبلغ درجة كمالات النبوة من النساء الا سيرة و مريم تهني
 و قال الشيخ ابوبركات البخاري في هداية السالكين اذا انصف السالك
 كمالات النبوة فقد كمل انهي و قال مجد المائة الاولى من الالف اثنا سة
 الشيخ احمد السمرهندي قدس سره العزيز في مكاتيبه و كمالات نبوت كه كمال
 با بعاثر بطريق تبعيت و وراثت انبياء عليهم الصلوات و التسليمات
 حاصل ميگردد و نيز در بين موطن است طريقت و حقيقت كه محصلان

ولایت اندکونیات را از هر یک تحصیل حقیقت بشریت و تحصیل
 کمالات نبوت و ولایت را همچو طهارت باید دانست انتهی و قال ایضا
 فیها حصول کمالات نبوت در تابعان را بطریق تبعیت و در ائمت بعد از بعثت
 خاتم علیه و علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات منافی خاتمیت
 او نیست علیه و علی الله الصلوة و السلام فلا تکن من الممترین بدان استعد
 الله تعالی را بهمانی که به کمال نبوت موصل اند و است الخ انتهی و قال
 الشیخ محمد المعصوم فی مکاتیبہ و از حصول کمالات نبوت مرعفت افراد است
 را بطریق تبعیت و در ائمت لازم نمی آید که آن نبی باشد یا ساداه
 با جمعی پیدا کند چه حصول کمالات نبوت دیگر است و حصول منصب نبوت
 دیگر انتهی و قال الشیخ ابو حامد الغزالی فی کیمیاء السعادة اینهمه تعلیم ریاست
 و مجاهده است تا دل صافی شود از عداوت خلق و از شهرت دنیا دار
 و تخلیه محسوسات در راه صوفیان اینست و این راه نبوت است اما حاصل
 اردن این علم بطریق تعلیم راه علما است و این نیز بزرگ است لیکن محققان
 به اضافه باره نبوت و با علم انبیاء اولیا کرب و اسطه انبیاء اولیا و سیواسطه
 تعلیم آدمیان از حضرت عزت بر دلهاست ایشان میریزد و در ستنه این راه
 به تجربه معلوم شده است خلق بسیار را انتهی و علی هذا القیاس ابا و از انفع
 توسط و شایده و مکالمه بطریق الهام نیز ناشی از بهمان نادانگی و جهل و
 نادانی است قال مجدد الاله اوالی من الالف الثانی الشیخ احمد السمرندی
 فی مکاتیبہ اعلم ایها الاخ الصدیق الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد
 لم یکن شفا و ذلک لافراد من الانبیاء علیهم الصلوات و التحیات و قد
 کیون ذلک لبعض اکمل من منابعلیم بالتجیة و الوراثة ایضا و اذا کثر

هذا القسم من الكلام مع واحد منهم سمي محمد ثانياً كان أمير المؤمنين ع
 رضي الله عنه وبدا غير الإلهام وغير الاقتداء في الروي وغير الكلام الذي مع
 الملك أنما يحاطب بهذا الكلام الإنسان الكامل الجا مع لعالمى الامر والخلق والبر
 والنفس والعقل والخيال والله يحق برحمته من لسان الله ذو الفضل العظيم
 ولا يلزم من كون الكلام شفاهاً ان يكون المتكلم مرئياً للسامع لجواز ان يكون السامع
 ضعيف البصر لا يحيط شعشان انواره كما قال عليه وعلى الله الصلوة والسلام في جواب
 سؤال الروية عنه نوراً في اراه ولان في الشفاء خرق الحجب الشهودي لا الوجودي فافهم
 فان هذه معرفة سرية قلما تكلم بها أحد والسلام على من اتبع الهدى انتهى وقال
 علي بن الحسين الكاشفى في الرشحات نهائيك اوليا به ان مير سدا انت كمشاء
 از ايشان غائب است و انتهى وقال ايضا فيها رشمه مي فرمودند كه شيخ ابو يزيد
 قدس سره گفته كه سى سال با حق سبحانه سخن گفتم و از حق عز وجل تعالى سخن
 شنيدم و خلق پنداشتند كه با ايشان سخن ميگويم و از ايشان سخن ميگويم
 و از ايشان مى شنوم انتهى و اخرج عبد الله بن حنين بن علي الكلي في
 الرسالة الخوشية عن الشيخ عبد القادر الجيلاني طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواً
 قال قال الله تعالى يا عورت اعظمي قلبك يا رب العورت انتهى و اخرج
 ايضا فيها عنه قال تخم الت يارب بل لك مكان قال يا عورت انا يكون و
 ليس لي مكان الا سره الان و الان سرى و اناسره انتهى و اخرج
 ايضا فيها قال العورت رايك الرب قالت يارب ما معنى العشق قال يا
 عورت طهر قلبك عن سواي انتهى و اخرج صاحب فوائد القواعد عن السلطان
 نظام الدين رضى الله تعالى عنه بر كس كه در نماز نه ميند جمال و دست و قوت
 هميد هم كه نمازش قصا كند و قال الشيخ ابن العربي في الباب السادس

والستين من المائة الأربعة الأبواب الفتوحات جميع ما كتبه في مصنفاتي
 ليس هو من فكر ولا رويتة وإنما هو عن لغت في روعي من ملك الإلهام
 أنتهى وقال الشيخ عبد الواب بن أحمد بن علي الشيرازي في اليهودية
 والجواهر وقال في الباب العاشر والسبعين وثلثمائة جميع ما كتبه
 إنما هو عن إلهاء إلهي والقادر باني أو لغت روحاني في روعي كتابي كل ذلك حكم
 الأرض لا حكم الاستقلال فإن النفس في الروع منقطع عن رتبة وحى الكلام
 ووحى الاشارة والعبارة ففرق يا أخي بين وحى الكلام ووحى الإلهام تكن
 من العلماء الاعلام أنتهى وقال الشيخ عبد الرحمن الجامي في شرح
 الفصوص ما علم أن الحكم الفاضلة على قلوب كل عباده وخلص عبده على
 النوع منها ما يفيض عليهم بواسطة الملائكة المقربين بالفاظ وعبارات محفوظة
 عن التغير والتبدل مراوة تلاوتها وسو القرآن المنزل على نبينا صلى الله عليه
 وسلم والصحابة وسلم بواسطة الروح الأمين ومنها ما يفيض عليهم بواسطة
 أو غير واسطة لمعان صرفة أو مبعرة بعبارات مختصة غير مستلوة ومن هذا
 القبيل الأحاديث القدسية فهي إما ما فاضت عليه صلى الله عليه وسلم
 معان صرفة لكنه كما إلهية عبارات الخاصة والعبارات مخصوصة غير مراد
 ضبطها وتلاوتها وهذا النوع ليس مخصوص بالأنبياء بل يعم الأولياء وصالحى
 المؤمنين أنتهى وقال القميري في شرح الفصوص الفرق بين
 الإلهام والوحى أن الإلهام قد يحصل من الحق تعالى من غير واسطة الملك
 بالوجه الخاص الذي له مع كل موجود والوحى يحصل بواسطة ذلك لا يسمى
 الأحاديث القدسية بالوحى والقرآن وإن كانت كلام الله تعالى والقرآن
 قد مر أن الوحى قد يحصل بشهود الملك وسماع كلامه فهو الكشف السهوى

المتضمن للكشف المعنوي والالهام من المعنوي فقط وايضا الوحي من خواص النبوة
 المتعلقة بالظاير والالهام لامن خواص الولاية وايضا هو شرط بالتبليغ ورون
 الالهام انهي وقال الشيخ شهاب الدين السهروردي في عوارف المعارف
 وقد نقل عن جعفر الصادق ايضا انه حرمن شيئا سهو في الصلوة فسل عن
 ذلك فقال ما زلت ارد والاية حتى سمعتها من المتكلم بها انهي وقال
 ايضا فيها فيصير سماعه بالست برلكم كشفا وعيانا وتوحيدا وعرفانه بتبياننا
 وبرماننا ويترج بها علم الاطوار في لوايح الانوار فان بعضهم انا اذكر الست
 برلكم اشارة منه الى هذا الحال فاذا تحقق الصوفي بهذا الوصف صار وقته
 سربرا وشهوده موبدا وسماعه متواليا متجددا وسمع كلام الله سبحانه و
 تعالى وكلام رسوله عليه الصلوة والسلام حق السماع انهي وقال الشيخ
 عبد الرزاق المناوي في الكواكب الدريئة وقال ابو يزيد اوقفني بين
 يديه قال يا ابا يزيد باي شئ جيتني قلت بالزبد بالدينيا قال انما مقدار الدنيا عندي
 جناح بعوضة فهم زهدت فطعت الهى استغفر من ذللك جيت بالتوكل اليك
 فقال عند ذلك قبلناك انهي وقال الشيخ وجيه الدين العلوي في الحقيقة
 المحمدية قطب العالم يستفيض من الله تعالى بلا واسطة انهي وقال الشيخ
 عبد السلام الناعني المقدسي في حل الرموز ان العلم علما علم باللسان وعلم
 بالقلب واما علم الان فهو حجة الله على العباد واما علم القلب فهو تلقين من
 الله تعالى بلا واسطة ملك ولا سفارة رسول انهي وقال صاحب مختصر الفتاوى
 ما يميز اهل الله الا باخذهم العلم عن الله تعالى بلا واسطة مخلوق انهي وقال
 صدر الدين القونوي في شرح الاربعين ارتباط الموجودات بالحق ثابت
 من جهتين احدهما سلسلة الوسائط والاخرى جهة لا واسطة فيها بينهما وبين

بها وخلص عباده طایفه تبعده الامن لاختلاق له عند الله تعالى انتهى ووقال
 الشيخ علي القاري في المرقاة شرح المشكوة في شرح قوله عليه السلام
 لقد كان فيما قلتم من الاحم محدثون الحديث قال التوريشي المحدث في
 كلامهم هو الرجل الصادق الظن وهو في الحقيقة من التي في روعه شيء
 من قبل الملائكة فيكون كالذي حدث به انتهى همه مذکور مفید
 اینست که قلوب بعض اولیاء مفاض بعض فیوض از مسبد و فیض
 بلا واسطه انبیا باشند پس ارباب عقل و دانش با وجود علم
 اینست چگونه هم استوار و شاکردی این اولیاء انبیا و مستبعد و اند
 و عصمت خلا فی این سنت و امامیه موافق کلام صاحب تحفه بمعنی استوار
 صدور خطا در علم و گناه در عمل بوده نه بمعنی مصون و محفوظ بودن از افعال
 نامرئیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه در رسوم فاسده و از صراط مستقیم
 اثبات عصمت بر غیر انبیا فرضا اگر مفهومی است بمعنی اخیر است نه بمعنی
 اول فلا محذور و قد نقل عن الشيخ المیزبانی فی ملفوظاته ذکر بعض دین
 افتاد که بعضی از اهل سلوک کارهای برخلاف ظاهر روایت کرده اند مولانا
 نظام الدین درون حصاری عرض داشت اگر از ارباب قلوب که در ظاهر
 ظاهر روایت علمی میکنند علمای ظاهر نیز چگونه تسلیم دارند و اگر ایشانرا
 مناقشه کنند جواب چگونه گویند بزرگی مخدوم فرمود این را جواب دو طریق
 اند یکی آنکه از بیعت که این طائفه جائز انصاف اند نه واجب انصاف پس اگر
 بر سبیل ندرت استیلاء و امتحان ایشان در وجود و اید جائز بود اما ایشانرا
 بران اصرار نباشد و مقرون بود به توبه و دم آنکه کسیکه بر این طائفه ایمان دارد
 او خود تسلیم خواهد داشت و در نقل ایضا فیها عند این را نیز جواب

دو طریق اندیکه همان که ایشان جائز العصمة اند و واجب العصمة چنانکه
 بالا ذکر رفته انتهی و اخرج صاحب فوائد الغواص عن السلطان نظام
 الدین که میسخر در عصمة اولیاء اقطاد فرمود که انبیاء و معصوم اند و بزرگوار
 فقها و اولیاء هم لیکن انبیاء واجب العصمة و اولیاء جائز العصمة انتهی و
 قال ابن ابراهیم المودودی فی المکاشفات حاشیة الصفحات ثم
 قال ای صاحب البیروتیة فی المبحث الخامس الاربعین قد ذکر الشيخ
 ابو الحسن الثالث فی ان للخطب خمس علامات ان یجد و یجد و یجد و یجد و یجد
 و الرحمة و الخلافة و النبیة و مدح و حلة العرش و یکشف له عن حقيقة الازار
 و احاطة الصفات الی اخره فبهذا اصح من ذهب الی کون غیر النبی
 معصوماً انتهی و قال بحر العلوم فی شرح تحریر ابن الهمام و قال
 الشيخ الاکبر خاتم الولاية المحمدیة فی الفتوحات المکیة و لهذا قال صل
 الله علیه وسلم عن من الخطاب بذكر ما اعطاه الله من القوة یا عمر
 بالقیام الشیطان من فی الاسک من غیر فحک فدل علی ان عمر بن الخطاب
 معصوم انتهی قوله ص ۳۳۳ در همان قرب داعی اجل را بسیک گفتند و اشار
 دور کتاب التوحید بخدیة بلا خط مولوی اسمعیل که نوشته بمقتضای
 کل جدید لذیذ بسند ساخته طرح و عظم بر همان روش انداخته و پس از
 این مسک برافراخته کتاب التوسیع را به تصرف قلیلی تقویة الایمان
 نام نهاده باز در هندوی ترجمه کرده کار بجای رسابد که وعظ و دعا
 و خلفا و امثال نشر آن در بلاد منتشر و محرک فساد گردیدند الی قوله
 در ص ۲۹ اینست آغاز و انجام و ایمان در هندوستان اقول
 روش تقویة الایمان مانداز وعظ قدوه اهل ایمان یعنی جناب مولانا

محمد اسماعیل رحمه الله العجل بالفرض اگر مناسب موافق کتاب النوحید
 بوده باشد کدام حد و سرحدی یا عقلی لازم می آید کالشمس فی راقبه النها
 در پایه اشتها است که بر بکرت و غلط و تصانیف این حضرت هیچ شرک
 و بدعت و حسن توحید و سنت چنان راسخ و خواطر خواص و عوام است
 که هر چند این خناس بمقتضای عادت جمعی خود تصور در اغوامی ناسل
 نمکند هرگز به وسوسه این موسوس زوال آن اسکان ندارد ای
 متصل خلق السدومی مهین اهل السدومای این حضرت صرف محافظه
 وضع توحید و سنت و محض صیانت مردم از غوائل شرک و بدعت
 بوده تکفر است محمدیه علیه الصلوة و التحیه اصل مذاهب لها به ترویج شرک
 در پرده حب اولیا و تعظیم انبیا است و طواف قبور و اثبات غیوب
 و نظائر مجامع عتقا و این گروه تفاوت پرده تعظیم و حب این
 اصفیاست لبذات بعضی اشغال این افعال در آدین بهیچ عقائد
 و محال را متهم به تکفیر است مرحومه و اثبات انبیا و اولیا میکنند
 و رذق نام ازل خطیب که از تعظیم ابرار و حب اختیار این حضرت و هم
 مذمیان آنحضرت را داده اند کسی را از فرق اسلامیه لا سیما طائفه شیعه
 و صفیه سیدیه را اصلا نداده اند بلکه این طائفه در حقیقت بی نصیب
 ازین دولت است بنا برین در حقیقت تخمین شرک و بدعت و حکایت
 فقیم مولوی رشید الدین خان به مولانا محمد اسماعیل و مولانا عبدالحی
 رحمه الله علیهما افترا می این مفسر می و روایت گفتگوی مسجد جامع دہلی از
 کذب حمل و از پیرایه راسته عاری است خلاف خان صاحب از جناب
 مولانا محمد اسماعیل رحمه الله علیه بطور اختلاف ظاهرا فیما بینهم بوده بطور نزاع

بتبعه عین از اہل سبقت تا بکمال برود نشود کہ خانصاحب بامولانا جہل می نمود
 خان والا نشان رو بروی مولانا بہ کمال اوب قدم در تکلم می نهاد و بکنجور
 مولانا دخلی در سخنی بنہد او ہمیشہ بہ سرد فضاہل و مناقب حبیلہ و بی
 خباب طیب اللسان بود و اتمام پذیرد کہ مجاہدین و محابہ شدہ رفیقہ اش
 مذهب البیان و حق آنست کہ کسی از افسران تاب گفتگو پیش آن
 فرید زمان نمیداشت و ہر کہ از سعد و رین مثل مولوی مخصوص اللہ و مولوی
 موسی حق خود را صمد ساخت بہ مضحکہ اطفال خود را راست خلاصہ
 سبقت اینست کہ اہل بدعت فتوای بعضی مسائل متنازع مہبائیل
 بوسہ قبر و غیرہا بکلا خلطہ مولانا عبدالحی حرمۃ اللہ علیہ پیش کردند ہا قوت
 مولانا جواب با صواب آوردند و نہ مودند کہ ہر کہ بہ خلاف ما بردار و طریق
 مناظرہ را از دست ندید و بالفرض اگر وایتی فقیہی معارض قول ما
 پیش نماید ما داسیکہ آن روایت روایت فقہای طبقہ پنجیمہ و محمد و ابیوسف
 رحمہم اللہ تعالیٰ و ما دون ایشان تا طحاوی و کرخی و صاحب ہدایہ و امام
 نباشند اصلاً قابل قبول نبود و روایت فقہای طبقہ سابعہ تا آنکہ بہ محکم
 کتاب و سنت در امتحان نیاید و موافق اصول و قواعد شرعیہ نباشد
 مقبول نگردد و درینوقت زبان ہمہ اہل علم از مخالفین بہجت عجز و غلامت
 لالی گردید لیکن برگاہ از جہت یہود و سراسر اہل جہال بمقتضای ہجائی و ہجائی
 رفع خجالت و رسوائی نوبت شرف و تہنیت میرسد حضرت مولانا فتوای
 موسی و فیہ القصد دفع این فتنہ مزین بدین دستخط گردانید کہ قیاس را
 مقدمات و در قیاسیات و اجتہادات متعلقہ مذہب حنفی امام انتہی و انجیم
 مولوی فضل حق بقایا مولانا محمد اسماعیل قدس سرہ العزیز تفسیری تخریر

در نفی قدرت به ایجاد مثل بعض مکلفات از حق تعالی که سعی به تحقیق گفتو
است شده بود مولانا حیدر علی رامپورے رحمة الله علیه به قبح تحریرش
پرداخته و جعل نادانستی و بی ارسلوم دینی به بل از فتون عقیدیه نیز ظاهر
و بعض هم مشربان و اخلاقی وی مثل مولوی مرزا حسن علی لکهنوی
و مفتی محمد صدیق الدین خان دهلوی و مولوی سراج الدین و غیره هم نیز
بمخالفت وی در بناب برخاسته و به واصل امرش تحقیق وی را مرضی
و مقبول نداشته پس تمسک به تحقیق مردود و تقاضای بران جزو است
رسوایی نتیجه ندارد و سوا کے تفایر جمل مقتدای خود از نهایت بیجائی
چه باشد قوله ۲۹ واضح باد که نجدیه عرب صرف عناد به انبیا و اولیا
داشتند با فقه و فضا چندان در حرز طبالع ایشان راسخ نبود و خود را متغلب
تدبیر می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یک از ائمه اربعه می نمودند
در بند و بایه باطایر به ترکیب یافته طرفه معجزه مرتب شد اشارت
و کلمات بجدوث و شیوع ظاهر به هم ضرورت اقول انفراد
این مفتیری را بپند که نسبت عناد انبیا و اولیا که کفر صریح است
جانب نجدیه عرب که در تقوی و دیانت و اتباع سنت علم در و یار عز
اندینمایند و از نهامت عبادت و غواست نیست اند که به خصوص اسلامیه
ازین امر فسخ تبصری میکنند پس متصدین اتباع سنت چگونه ترکیب آن
شوند حاشا شام حاشا که نجدیه عرب شایع عناد انبیا و اولیا در خواطرس خود
داشته باشند بلکه ایشان حسب انبیا و اولیا و اتباع ایشان را موجب
نجات میداند و کافی را که این گمراه و بایه مرکب باطایر به گفته از مسلک
ظاہر به نهایت دور اند مسلک ایشان مسلک فقها کے محققین است

یا شیخ محمد شین متفقیهین چه ظاهره مقلدین داد و ظاهری را گویند این کسان
 اصلاً تقلید داد و نمیکند بعضی ایشان خود را حنفی میگویند و بعضی دیگر آن
 خود را عامل با حدیث میدانند شیوه فریق اول اتباع مذہب حنفی است
 مگر در آنکه صحیح مخالف حدیث باشد و وظیفه فریق ثانی عمل با حدیث
 است هر چند یکم موافق باشد قال الشیخ فی تہ اجسام الحفاظ داد
 بن علی الاصبہانی امام اہل الظاہر ذکرہ فی نسۃ الظاہری وقال
 یدہ النسبة الى اصحاب الطواہر وہم طائفة متخلون مذہب ادوہن علی
 الاصبہانی صاحب الظاہر فاتم بحجرون النصوص علی ظاہرہا انتہی و سور
 عقیدت از اہل حدیث کہ اعتقاد این خبیث است امر کے بس مذہب است
 محبت خاتم الرسل علیہ الصلوۃ والسلام کہ منقضا سے ایمان و تیسر د اہل
 اسلام است باین اعتقاد معلوم اکابر است بحج اصحاب حدیث عذاب اللہ بیان
 پورہ اند و بر طاعن محمد شین تشنیع نموده اند ابن حبان در صحیح خود بعد حدیث
 ان اولی الناس فی یوم القیامۃ اکثرہم علی صلوۃ نوشتہ فی ہذا
 الحدیث بیان صحیح علی ان اولی الناس برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی القیامۃ
 اصحاب الحدیث از لیس من ہدہ الامۃ قوم اکثر صلوۃ علیہم منہا وقال
 ابن القطن لیس فی الدنیا مبتدع الا وہو بعض اہل الحدیث وقال
 الساجم لو اکثرہ طائفتہ المحدثین علی حفظ الاسانید لرکس سنار
 الاسلام ولتکن اہل الانجاد والمبتدعۃ من وضع الاحادیث کذا فی
 ارشاد الساری شیخ صحیح البخاری للفتلانی و فی جوامع
 الاصول و روی عنہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم القیامۃ جا
 اصحاب الحدیث ما بین ہدی اللہ و معہم الخیار فیقول اللہ انتم اصحاب

الحديث فانما كنتم تفتنون على النبي صلعم ادخلوا الجنة وفي البدر و سائر
 لكل طائفة امام تقيهم كما قال الله تعالى يوم ندعو كل اناس بامامهم
 وقال بعض السلف علي هذا اكثر شرفا لاصحاب الحديث لان امامهم النبي
 صل الله عليه وسلم وفي اداب المريدين العلماء الجاهلون في متابعتهم
 رسول الله صلعم المقتدون باصحابه ثلثة اصناف اصحاب الحديث الفقهاء والعلماء
 الصوفية فاما اصحاب الحديث فانهم تعلقوا بظاهر الحديث فاشتغلوا بسماعه و
 نقله ويميز صحيحه من سقيم و هم حراس الدين ورعاه وقال الشيخ علي القاري
 في شرحه العبارة لتحسين الالفة يكتفي في موجب تكفير الكيد ان
 ائمة للمحدثين الذين هم عمدة الدين المفهوم من قوله كابل الحديث
 المقتضى الى قللة الادب المتقصية لسمو وانجائمه او من المعلوم ان اهل القرا
 اهل البدو اهل الحديث اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم قوله هذا فليس
 انيكه و ودين على اصحابه في محدث جليل الشان مبتلاهي وسوسه شيطان
 كرويه قائل به خلق قران و حدوث ان كشته رساله در رد قياس اهل
 ممنود الخ اقول عاونه مورخين است كه اسخيه رطب بالس من يابند
 به جمع آن مے پروازند اعتماد بر محض نقل ايشان بدون تصديق اي معني
 كه اين منقول ايا راست است يا و روع و اگر راست هم است خاسله
 از شائبه ولوث اغراض و نيويد و بفاسد شرعية هم است ياني از اهل
 فراست و اصحاب ديانست بسا بعيد است تاج الدين سبكي كه يك
 ارمستمين شيخ الالبابيه است در طبقات الشافعية گفته و لو اطلقنا تقديم
 الجرح لما سلم لنا احد من الائمة و ما من امام الا و قد طعن فيه
 طاعنون و بل كفيه بالكون و قال ابن عبد البر في الباب عايط

فيه كثير من دخلت فيه فقه جاهلة لا تدري ما عليها في ذلك ثم قال
 ان السلف قد سبق بعضهم من بعض كلام كثير في حال الغضب منه
 ما حمل على الحق ومنه ما حمل على التاويل مما لا يلزم المقول فيه سببه
 منه وذكر من كلام الصحابة والتابعين وتابعيهم من النظر لبعضهم في
 بعض شيئا كثيرا لم يلق اليه احد من العلماء ولا عولوا عليه
 لانهم بشر يعصون ويرضون والقول في الرعي غير المقول في
 الشك في ان اوان يقبل قول العلماء بعضهم في بعض
 فلم لا يقبل قول من ذكرنا من الصحابة بعضهم في بعض وقولنا ذكر
 من التابعين وائمة المسلمين بعضهم في بعض فمن فعل ذلك فقد
 شغل قلبه لا يبيد او حسد خسر انما يبتلى او ان لم يفعل ولم يفعل ان
 عداد الله والحمد لله فليقف عند ما شئنا فانما الحق الذي لا يحد
 بحره الشاهد تعالى استنى وقال الحافظان الذبيبي وابن حجر
 ان قول الاقوان بعضهم في بعض غير مقبول استنى كما في القلائد
 ايا نزيده كما ابراهيم وشيخي وشيخي در حكره وملك وراين الحق وابن حجر
 وابن ابى ذؤيب وعبد العزيز بن ابي سلمة وعبد الرحمن بن زيد بن اسلم
 بن ابي حاتم وابن ابى شعبة وابراهيم بن سعيد وابن ابى الزنادور
 بن امام مالك وسفيان الثوري وعبد الله بن ابي اسلم اعظم اجميعة وابن
 جرير امام شافعي وعاصم بن اسد المماسي وكرايسي ورامام احمد
 بن حنبل وكذا غيره في كتبهم كما سنرى سائده انما ذكرنا في هذا
 سلسله دين بيان برهم بخبر وقال السبكي في طبقات الشافعية
 فلا يلقف بكلام الثوري وعبد الله بن ابي ذؤيب وغيره

فی مالک و ابن سعید فی الشافعی و النسائی فی احمد بن صالح و نحو ذلك
 انتی و ایضا قال فیہا و لا یرال طالب العلم نبیاً حتی لا یخوض فیما جرے
 من السلف المافین و یفنی بضم الی بعض قایک ثم یاک ان تصفی
 الی ما اتفق بین السیخین و فیما ان التورمی او بن احمد بن حنبل و النسائی
 او بن احمد و البخاری بن اسد الحاسبی و کلمہ خبر او بن اسد مقدمہ خاطر شریف
 پس باید شنید کہ نسبت مول حدوث و خلق قرآن جانب داود و اقرآن
 از عداوت و جد جدوی علیہ الرحمۃ البخاری از ان کردہ حین نچہ از کلام صالح
 بن احمد ظاهر شد می گرد و قال اسمعانی فی الانساب قد حکے
 لاحمد بن حنبل عنہ قول فی القرآن بدعتیہ و انتفع من الاجتماع معہ بسببہ
 و استاذن لہ انہ صالح بن احمد ان یدخل علیہ فانتفع و قال کتب الی
 محمد بن یحیی الذہلی من نیشاپور انہ نعم ان القدر ان محدث فلا تقر بنی
 قال یا الی انہ یقتے من ہذا و یکرہ فقال احمد بن حنبل محمد بن یحیی
 اصدق منہ لا تاذن لہ فی المصیر الی انتہی و اگر مجہد و اتہام در بیجہ
 بی اعتبار می سنے گرداند لازم کہ سور عقیدت از اکثر ائمہ اسلام خصوصاً
 از امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ پس کند مردم بخاری صاحب صحیح و ابوحنیفہ
 را نیز متہم بہ این قول کردہ اند و نسبت ارجار و غیرہ جانب امام ابوحنیفہ
 و محمد بن حسن شیبانی نمودہ اند قال ابن سیف الدین فی تحصیل الرجال
 فی ترجمہ محمد بن اسماعیل البخاری و حین وقع الفتنہ و استند المحدثین
 مسلمہ خلق القرآن رجح من بعد او الی بخاری و اقلقہا اہلہا بالشیعہ و اکثر اسے و
 استقبالہ الی فرسخ الحج و قال ابن الاثیر فی جامع الاصول فی
 ترجمہ ابوحنیفہ رحمہ اللہ تقالے و قد نب الیہ من الاقوال المتخلفۃ الی

یجمل قدره منها و تیره منها من القول یجلی القرآن والعول بالقد
 والقول بالارحار و غیر ذلک انتہی وقال ابن حجر المکی فی الظل
 لما قبل لاحدین جنبل ما الذی یفهم علیه قال الرازی قال لیس مالک
 یحکم بالرازی قال علی ذلک ابو حنیفہ اکثر ابا منہ قبل قبل تکلمتم فی ہذا
 بحقیقہ و فی ہذا بحقیقہ فسکت احمد انتہی وقال ابن حجر العسقلانی
 فی لسان الیسنان قال جنبل بن اسحق عن احمد کان ابو یوسف
 منصفانی السحدیث و اما محمد بن الحسن و شیخہ فکانا مخالفین للماثر
 انتہی و روى البخاری عن محمد فی تاریخہ الصغیر قال حدثنا
 نعیم بن حماد حدثنا الفراری قال کنت عند سفیان بنی النعمان فقال
 احمد لک کان یفرض الاسلام عروۃ عروۃ ماولد فی الاسلام
 اشام منہ انتہی وقال الغزالی فی المخول ان ابا حنیفہ نزف حاکم
 دینہ فی تصویر المسائل و تقریر المذاهب و کثر خطبہ لذلک و لہذا یستلزم
 ابو یوسف و محمد عن اتباعہ فی تلشی مذہبہ لما را یا فیہ من کثرة التحطی
 و التحلیل و التورط فی المناقضات انتہی و البضا قال فیہ و اما ابو حنیفہ
 فقد قلب الشرط علیہ البطلن و شوش سلکھا و حزم نظاما
 انتہی و البضا قال فیہ و لا یخفی فساد مذہبہ ای مذہب اہل حنیفہ فی
 تفاهیل الصلوۃ و القول فی تفاهیلہا یطول و مفسدۃ نمیل
 بین فیما حاد الیہ اقل الصلوۃ عنہ فلو عسر من اقل صلوۃ علی کل
 حامی حلف کما ع لایمنع عن اتباعہ فان من الشمس فی مستفتح
 یبذل و خرج فی جلد کلب بدیع و لم یذو و احرم للصلوۃ سبدا
 صیۃ التکبیر ترجمۃ ترکیا کان او ہند یا و امقر من القراءۃ علی ترجمۃ

قوله مد باستان ثم ترك الركوع وينقر فترتين لا قعود بينهما ولا يقعد
 التثنية ثم يحدث عجزا في آخر صلوته بدلا عن التسليم ولو سبقه
 حدث بعيب الوضوء في أثناء صلوته وسجدت بعده عمدا لانه
 لم يكن قاصدا في حديثه الاول ثمحل عن صلوته على الصلوة
 والذي ينبغي ان يقطع به كل ذي دين ان مثل هذه الصلوة
 لم يبعث بها نبي ولا بعث محمد بن عبد الله بدعا للناس
 اليها وسبب قطب الاسلام وعطاء الدين وقد زعم ان هذا القول
 اقل الواجب فهي الصلوة التي بعث بها النبي وما عداها ادا ب
 وسنن انتهى وانكار داود ومجتهد بالمذهب ابو قيس اقبل ان يفتحا
 اجماع برحمته ان يخرج دوى ازال نقو وديانت ثبو وحيه
 جاك انك خرج دوى ازال سنت وجماعت با شد كيف و
 قال عبيد الله الجعفي في شرح المنهاج والحق انه قد استمر
 من اهل البيت كالباقية والصادق وغيرهما من الائمة ضوا
 الله تعالى عليهم جميعا انكار القياس كما اشتهر من ابي حنيفة
 والشافعي والاك القول بوجوب العمل به انتهى وقال النجاشي
 ابن جبه في فتح الباري شرح صحيح البخاري بعد نقل قول ابن
 بطلان وتعقب بعضهم الاوليه انتم ادعوا ابن بطلان بان
 انكار القياس ثبت عن ابن مسعود ومن الصحابة ومن التابعين عن
 عامر الشعبي عن قتادة الكوفي وعن محمد بن سيرين عن قتادة البصري
 وذاك مشهور عنهم نقله ابن عبد البر ومن قبله الدارمي وعنه غيره
 وعن غيره ومنهم من ادرك القياس وانكار داود ازان حبيت

مطلق قیاس بملکیه باشد یا قیاس فی الجمله در محال مخصوصه بر شوق
 اول نسبت انکار جانب وی افتد ای صریح است زیرا که در کتب
 اصول مندرج است که داود منکر قیاس علی اصلا نیست و قیاس را
 در مقام اولویه و مساواة حجت میداند بلکه ذرے از محوزین بقید است
 بقیاس غیر علی نیز عقلا انکار و ذرے از صرف وقوع قیاس
 غیر علی و تعبد به آنست شرعا و بر شوق فاسان ابو حنیفه نیز منکر قیاس است
 در حد و دو کفارات و در خص و تقدیرات فی شرح

جمع الجوامع و منع داود و غیره الجلی منه بخلاف الجلی التصاویق بقیاس
 الاولی و المساوی کما یعلم مما سیاتی و اقتصار فی شرح المختصر
 علی انه لا یمکر قیاس الاولی و هو یا یکون ثبوت الحکم فیہ فی الضرع
 اولی منه فی الاصل کما سیاتی و منته ابو حنیفه فی الحدود و الکفارات
 و الرخص و التقدیرات انتهی و قال جمال الدین عبد الرحیم الاستو
 فی شرح المنهاج و انکر داود و الظاهر یس و اتباعه التعبد به شرعا
 ای قالوا لم یرد فی الشرع ما بدل علی العمل بالقیاس و امکان
 جائز اعتقلا و هذا الذی ذکره الحکم مخالف لما فی المحصول
 و الحاصل فان المذکور فیها ان داود و اصحابه قالوا استعمل
 عقلا التعبد بالقیاس کالمذهب الذی ذکره الحکم لکنه موافق
 لما نقله الغزالی و امام الحرمین و هو مقتضی کلام الامدی و ابن
 الساجب الصر انتهی و ایضا قال فیہ ان المصنف قد ذکر بعد ذلک
 ان القیاس الحلی لم ینکره احد انتهی و قال حبیب الله التقدیر
 فی مقتم الحصول المجوزون للتعبد به قالون بوقوعه الا داود و

الظاهر یے ولینہ والقاساس نے والنہ واسے فہم انکروہ سمعا انتہی وابن
 عبد السلام کہ یکی از مستندین شیخ المتدین است نیز منکر قیاس است بدون
 وقوع حادثہ و قال السبکی فی شرح جمیع الجوامع وسمعه ابن عبد السلام
 مالم یضطر الیہ بوزوع حادثہ لم یوجد بض فیہا میجوز القیاس فیما للحاجۃ الیہ بخلاف
 مالم یقع فلما یجوز القیاس فیہ لا انفکار فائدۃ انتہی وامی برین بدآل کہ از عناد
 اہل کمال انکار احمد را از تقارداود دزلیعہ دریدہ و منہ خود کردانیدہ زبان
 طعن و تشنیع برداو و علیہ الرحمۃ بکشد و در پیہ عیب جوئی و می افتاد
 قدوہ اہل بدعت را باید کہ احوال اکابر است و بدہ از ف و مقیدت بیرون
 اید و ناحق عاقبت خود را بر یاد ساز و قال ابن الاثیر فی النہایۃ و ہجر
 جامعہ من الصحابۃ جامعۃ منہم و ماتوا مہاجرین قال السیوطی فی التذکرۃ
 السماء بالفلک المستحون سعد بن ابی وقاص کان مہاجر التمارین باسر
 حتی ماتا و عائشۃ کانت مہاجرۃ بحفصۃ و عثمان بن عفان کان مہاجر
 لعبد الرحمن بن عوف و کان طاووس مہاجر الوہب بن منبہ حتی ماتا
 و جرمی بن الحسن و ابن سیرین شئی فمات الحسن و لم یشہد ابن سیرین
 جنازہ و سعید بن السبب ہجر اباہ حتی مات و کان الثوری یتعلم من ابن
 ابی لیلی فمات ابن ابی لیلی و لم یشہد الثوری جنازہ انتہی و قال
 الذہبی فی طبقات الحفاظ ہجر احمد بن حنبل یمحی بن سعید و الحارث
 المحاسبی و ابانور انتہی و قال ابو الحجاج المزنی فی تہذیب الکمال فی
 ترجمۃ ابراہیم بن المنذر الاحرامی شیخ البخاری قال عبد اللہ بن احمد
 الہمدانی سمعت ابا حاتم الرازی یقول ان ابراہیم بن المنذر عارف بالحدیث
 عابر الی احمد بن حنبل فاستأذن علیہ فلم یأذن لہ و جلس حتی خرج فلم علیہ

فلم یرد علیه السلام وقال ذکر یا الساجی یعنی ان احمد بن حنبل کان یسبح
 فیہ و یذبحہ و قصد الیہ بمقدا و یسبح علیه فلم یاذن له ان یشی و تشدد ابو حاتم
 رازی و در باب رجال مشہورست پس قولش علی الاطلاق در میان
 مقبول نیست عند الجمہور قال شمس الدین ابن النعمان فی شرح
 الی داود فان اباحاتم الرازی یکبہل رجالا و ہم کفات لمعروفون و
 ہوشد و نہی الرجال امتی ہیں ابو حاتم و ابو زرعہ محمد بن اسماعیل
 بخاری صاحب صحیح را شہم بخلفی قرآن نمود و حکم محمد بن سہیہ دہلی
 کہ شکایت داود نزد احمد کردہ این اتہام مازولہ احداث فتنہ بر محمد بن اسماعیل
 بخاری در نیشاپور گردانیدہ فی ارشاد اللیب لما الف البخاری کتاب النبی
 عرض علی احمد بن حنبل و سکتے بن یحییٰ و عیسیٰ بن المدنی و غیر ہم فاجتہدوا
 و شہدوا لہ بالصحة الا انہ فی اربعہ احادیث قال العقیلی و التذیل فیہا
 قول البخاری و ہی صحیحہ و قد مضیٰ یورسنہ خمس و مائتین فخرض محمد شہا
 محمد بن سہیہ علی الہیاس علی السماع منہ و اتی علیہ محدث بہامہ ثم وضع بیہ بین
 الذہلی ما وقع فاحرم الذہلی بالانقطاع عنہ فالتقطع اکثریم و بقیہ مسلم بن الحجاج
 یحضر مجلس الذہلی فقال الذہلی یوما الا من قال یسئل قول البخاری فلا
 یصل لہ ان یحضر مجلسنا فاحرم مسلم و اذکرہ فوق عمامتہ و قام علی رءوس
 الناس فمعت الی الذہلی بجمع ما کان کتب عنہ علی فلہ حال کذا ذکر الحاکم و قد
 انصف مسلم فلم یحدث فی کتابہ الا ثمن نہا و لا عن نہا انتہی و یحییٰ بن سعید
 بن عمر بروئے کہ یحکمس ابی زرعہ از عبد الرحمن بن حنبلہ اش کفر داود و نقل
 کردہ از ابی زرعہ جنمی بودن ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ تعالیٰ ناقل گزیدہ قال
 اسحاق ابن حنبلہ فی لسان النیر ان قال سعید بن عبد البرودی سمعت ابی زرعہ

الرازی بقول کان محمد بن الحسن حمیا وکذا شیخه انشی السحال اقوال نقادین
 رجال کہ متفقین اند بہ صریح و عدالت و بیایہ اعتقاد اند و زائد ائمہ اہل حیات
 و روح داود علیہ الرحمۃ بشنوند و از دریدہ و سبے باز آیند قال النووی فی تہذیب
 الاسما و فضائل داود و فریدہ و ورعہ و متابعتہ لاسنۃ مشہورہ و اختلف المسلما
 ہل یشرق لہ فی الاجماع الی ان ذکر قال الشیخ ابو عمر و ابن الصلاح لعبدان کر
 ما ذکرہ او مشطہ قال الذی اختار الاستماع ابو منصور و ذکر انہ الصحیح من الایہ
 انہ یجتر خلاف داود و قال الشیخ و ہذا ہوا الذی استفرغہ الامر اخر
 لکما ہوا لا غلب من صفوہ الائمۃ المتاخرین الذین اور و اندھب داود فی
 مصنفاتہم المشہورہ کالشیخ ابی حامد و السیوطی و الماوردی و القاسمی
 ابی الطیب و شہبہم فلولا اعتدادہم بہ لما ذکر و اندھب سبۃ مصنفاتہم انشی
 و ایضا قال فہ قال تغلب کان داود عقلہ اکثر من عسلہ و قال ابو عبد
 المحاملی رایت داود یصلی نماز بیت مصلیائش بہ فی حسن تواضعہ و روی الطیب
 حسن الی عمر و المستملی قال رایت داود الطاہر سیکر و علی السجی بن راہویہ
 و مارایت احدا قبلہ و لا بعدہ یرد علیہ ہبتہ انشی و قال النخعی فی تاریخہ
 ان داود کان زاہد اور غانا سکا انشی و قال الدیلمی فی المیزان قال
 ابو اسحق مولدہ ستمائتین و مائتین و اربعۃ العلم عن اسحق و ابی نوکان
 زاہد استقللا انشی و قال المہلبی فی شرح جمع الجوامع ان داود کان
 جبلا من جبال العلم والدین و لہ من سواد النظر و سعة العلم و وفور البصرۃ
 و الاطاعتہ باقوال الصحابۃ و التابعین و القدرۃ علی الاستنباط ما تعظم
 وقعہ وقتہ و وثق کتبہ و کثرت اتباعہ و ذکرہ الشیخ ابو اسحق الشیرازی
 فی طبقاتہ من الائمۃ المتبعین فی الفروع وقتہ کان مشہورا فی زمن

الشيخ وبعدہ کثیر الاسما فی بلاد فارس من شہر ازو ما والاہ الی
 ناحیۃ العراق و فی بلاد المغرب و قال ابن خلکان فی
 تاریخ البوسلیمان داود بن علی بن خلف الاصبہانی الایام
 المشہور المعروف بالظاہر کان زاید متقللاً کثیر الورع
 اخذ العلم عن اہل بن راسوبہ و ابی ثور و کان من اکثر الناس
 تعصبا للامام الشافعی و صفت فی فضائلہ و الثناء علیہ کتاب بن و کان
 صاحب مذہب مستقل یجمع کثیر یوفون بالظاہر و انتہی و قال السی
 فی طبقات الشافعیہ داود بن علی بن خلف بن سلیمان البغدادی
 الاصبہانی امام اہل الظاہر حر لد سنہ ماتین و قبل سنہ اتمین
 و ماتین و کان حاد امہ السلیمن و دہاتم ولہ فی فضل الشافعی
 مصنفات انتہی و قال السمعانی فی الانساب ہوا امام اصحاب
 الظاہر و کان ورعاً ناسکاً زاید انتہی و قال الکرمانی فی شرح
 صحیح البخاری فی حال مالک حمہ السمرقانی و اعلم انہ احد الایمہ
 السنۃ اصحاب الذہاب المتبوعۃ فی الامصار و ہم ہو و ابو حنیفہ و الشافعی
 و سفیان الثوری و داود و الاصبہانی و قد جمع الامام
 ابو الفضل یحییٰ الحسکی الخطیب الشافعی اسماہم فقال
 ان نسبت اركان الشریعۃ فاسمع ۞ لتعرفم و احفظ اذ اکت سامعا
 محمد و النعمان مالک و احمد و سفیان و اذکر بعد داود و ابی
 رثنی و قال عبد الکریم الشہرستانی فی الملل و النحل ثم المجتہدین
 من ائمہ الامہ محصورون فی صنفین لا بعدون الی ثالث
 اصحاب الحدیث و اصحاب الراۃ اصحاب الحدیث و ہم اہل الحجاز

وہم اصحاب مالک بن انس واصحاب محمد بن ادریس الشافعی
 واصحاب سفیان الثوری واصحاب احمد بن حنبل واصحاب ابو بن
 محمد الاصمہانی وانما سموا اصحاب الحدیث لان عنایتہم بحصول الاحادیث
 ونقل الاخبار ونباء الاحکام علی النصوص ولا یرجعون الی القیاس الجلی واتفق
 قولہ صدق بعد مدتی ابن حزم ظاہری ودر اندلس کہ بقیہ حکومت ہی مروان
 در ان زمان بود اعتماد حقیقت امامت بنی امیہ وفرط حقیقت یاماضین
 ظاہر نمود اعیان دولت را بدین وام صید ساخته قاطع خواہ بہ اظہار
 مکنونات پروا خۃ الحق قول بالامشرق گردین کہ صدور حکم اخراج
 وجہر و تکفیر و تضلیل از ملوک و اقران نسبت علما علی العموم موجب
 تنقیص شان ایشان ہمگرو دالامورث صور عقیدت از کرامی است باشد
 چہ احدی از اکابر سلف تا خلف الاماشارہ سازند گذشتہ کہ متبلا می این بلا
 نشدہ باشد و جرمہ ازین شربت بخشیدہ باشد قال رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم استبد الناس بلا را الانبیاء رحمہم اللہ الصالحون
 رواہ الحاکم فی مستدرک و اخراج البیہقی ان کعب الاحبار
 قال لا یمویسی الخولائے کیف تجد قومک باب قال مکررین
 مطیعین قال ماصدقت التورۃ حینذوا یم السد ما کان رجل حکم
 قطب فی قوم الا بغوا علیہ و حسدوہ و اخراج ابن عساکر
 مرفوعا از بد الناس فی العالم اہلہ و جیرانہ انکان فی حبیبہ
 شیء غیبی وہو انکان عمل فی عمرہ و بنا عیمرہ و آورد الشعر الی فی الیوان
 عن السیوطی قال اعلم ان ما کان کبیر قط الا کان لہ عدو من السفلی
 اذا الاشرف لم یزل یبتلہ بالاطراف اہل عصر از عبد اللہ بن عمر بن الخطاب

پیش از آمدن و عید العیدین عباس با اندامی شدید میرسانیدند و میگفتند
 که آنه لیسر القسین بغیر علم و در اندامی سعد بن ابی وقاص سعی مینمودند
 چنانچه به عمر بن الخطاب رسانیدند که آنه لایحسین ان لیسله و عید العیدین بر
 را منسوب بریا و اتفاق می گردند چنانچه در عین حالت صلوة آب
 بیدار گرم بر سر ایشان انداختند و امام احمد بن حنبل را به ضرب و حبس
 ساختند و محمد بن اسمعیل بخاری را از بخارا تا آخر تنگ بیرون نمودند حتی
 قال بعد ما فرغ من تهجد اللهم فضاق علی الارض بما رحبت فاق
 الیک فاتم السهری فی رفته بعد قحان علیه و بازید ببطامی را بهشت
 از بطام و محمد بن فضل بلخی را از بلخ و حسین رازی را از ری و سهل بن عبد
 تسری را از شهر رمی جانب بصره و ابو الحسن بودیجی را از وطن شان
 جانب نیشاپور و ابو مدین را از نجاسیه به تلمسان و ابو بکر نابلسی را بعد سلخ از
 ملک مغرب جانب مصر و ابو عثمان مغربی را بعد تشبیر و ضرب از که
 جانب بغداد و وفو النون مصری را بعد تفلیل و کفیر و نسبت زنده مقید
 به طوق و ذخیر از مصر جانب بغداد بیرون ساختند و به کفیر ابو سعید
 خزاعی و داود و کفر جنید و شبلی و ابو القاسم بن قسی و سید احمد قاسم
 و ابو القاسم بن جمیل طاهری بنمودند و ابن سمعون را منسوب جانب
 اوری چند کرده بر جنازه وی نماز نخواندند و ابو الحسن شاذلی را با تلمیس
 وی از بلاد مغرب اخراج کرده به اطراف ممالک نامه با فرستادند
 که مغربی زندین است از بخا بیرون کرده شده است در بلاد خود و پرا
 بارندند و حکیم ترمذی را به نسبت قول افضلیت اولیا از انبیا جانب
 بلخ اخراج نمودند که تها سکه وی را فرستادیم آورده بدریا انداختند

وبه اتفاق مجلس تکفیر عزالدین ابن عبدالسلام از جهت کلماتیکه در عقائد
 گفته بود کرد و تاج الدین سبک را گفتند که جز ولواطت را صباح میگوید
 و به شب لباس غبار بینماید و بر ابراهیم جعری و حسین عاکلی که از شیوخ سمرقند
 بودند استهزا نموده و از جلو سبک بر که سی و عطا مانع آمدند و فتوای
 تفصیل غزالی و احادیث کتاب اجیار العلوم دادند و چند نسخه های اجیار
 را سوختند و قاضی عیاض صاحب شفا را به نسبت یهودیت در حاکم
 به قتل رسانیدند پس اگر بر عزم این برادر شیطان صدور تفصیل از اهل
 زمان و وقوع آن سراج حکم امیر و سلطان موجب بدبختی باشد
 قطعاً منجر به سوء اعتقادی از شیوخ مذکور و دیگران که ذکرشان درین
 کتاب از جهت غایت مقام متروک شده گردید و صدور خطا و
 وقوع غلط در بعضی سائل نیز دستوری به اجماعی نبیند بلکه عصمت
 از خطا در حین انبیا کم است که یافته شود و اعتقاد حقیقت امام است نبی
 که ابن حسن هم ظاهر نموده موافق اعتقاد علمای اهل سنت و جماعت
 بوده فان اکثر الصحابة كانوا يرون بنی امیه ائمة و هم بنو مروان حتی
 كانوا الصیالون الخ و یرون قضایا هم نافذه و کذا الصالحون و التابعون
 کذا قال البردوی فی عقائده و ایضاً قال فی عقائده و اجماع
 العلماء علیهم السلام و الامم انهم قالوا التفازانی فی شرح
 العقائد بعد قول الشافعی و الخلافه ثلثون سنة ثم بعد ملک امامه
 فتاوی و من بعده لا یكون خلفاء بل ملوک و امرار و نه اشکل لان اهل
 اهل و العقد من الامم قد كانوا متفقین علی خلافة الخلفاء الراشدين
 و بعض المرءاتیه کعمر بن عبدالعزیز مثلاً لعل المراد ان الخلافه الکامله التي

لا یشوبها شی من المخالفة وسبل عن المتابعة تكون تلتین سنة وبعد باق
 تكون وقت لا تكون انتی حال ابو الولید باحی را که سجده را کین زیر ساء
 ازندگان ابن خنوم می شمارد و ابن خلکان در ترجمه و سبب بنویسد
 و بیند و بین ابی محمد بن خرم المعروف بالنظاہری مجالس و مناظرات
 و فصول بطلول شهر حمانتی بشود که شیخ عبدالحق در مدارج النبوة
 سنگار و وی و عوی کرده که نوشت آنحضرت بدست مبارک خود
 بعد از آنکه تبار است نوشتن را پس شنیع کردند بروی علمای
 اندلس و زمان وی و نسبت کردند او را بکفر و زندقه بسبب قولیکه
 که مخالف نفس است انتی انحال آنچه نقادین رجال و معتدین
 ابن و جمال در حال این خرم نوشته اند بگوشتش بوش بشوند و از
 گستاخی و بی ادبی در خدمت آنکه کبار که شمارد میس الا شہار است
 استفاد نمایند قال ابن خلکان فی وفیات الاحیاء ابو محمد علی
 بن احمد بن سعید بن خرم بن غالب بن صالح بن علف بن سعدان
 بن سفیان بن یزید بن مولی یزید بن ابی سفیان صحزین حرب
 بن امیه بن عبد الشمس الاموی و جد یزید اول من اسلام من اجداد
 و اصله من فارس و موته بقرطبة من بلاد الاندلس یوم الاربعاء
 قبل طلوع الشمس سلخ شهر رمضان سنة اربع و ثمانین و ثلثمائة
 من احوال الشریقی منها و کان حافظا عالما بعلوم احدیث فقیها
 مستنبطاً للحکام من الکتاب و السنة بعد ان کان شافعياً المذنب
 فانتقل الی مذہب اهل الظاہ و کان متفناً فی علوم حجة عالمه
 زاید فی الدنیا بعد الریاسة التی کان فیہ من قبله فی

الوزير و مدير الممالك متواضعا ذا فضائل جمة و تواليف كثيرة انتهى و اعظم
 قال فيه قال ابن لشكوال في حقه كان ابو محمد لجمع اهل الاندلس قاطبة
 لعلوم الاسلام و ادعهم معرفة مع توسعه في علم اللسان و فور حظه
 من البلاغة و الشعر و المعرفة بالسير و البحر اخبره والده الوراق الفاضل انه
 اجمع عنده بخط ابیه من تالیفه نحو المراجعة مجلدة شتمل على قريب من ثمانين
 الف ورقة و قال الحافظ ابو عبد الله محمد بن قنوج الحمیدی ما راينا مثله
 فيما اجمع له من الزكارة و سرمة الحفظ و كريم النفس و السيدین و ما رايت
 من يقول الشعر على البديهة اسرع منه الخ قال ابو سالم عبد الله
 بن محمد العباسي المغربي في مناقح كنز اللاراية قال الحافظ الذهبي
 في التذكرة هو الامام العلامة الفقيه المجتهد ابو محمد علي بن احمد بن سعيد
 بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن سعدان بن سفيان بن يزيد
 مولى يزيد بن ابي سفيان بن حرب الفاسي الاصلی الا انه
 القرطبي الظاهري صاحب التصانيف كان جده خلف اول من دخل
 الاندلس ولد ابو محمد بقبر طبة سنة اربعين و ثمانين و ثمان مائة و سبع من
 ابي بكر الطليکي و عبد الرحمن بن عبد الله بن خالد و يوسف بن عبد الله
 القاضي و خلق سواهم روى عنه ابو عبد الله الحمیدی فاکثر و ابنه الوراق
 الفضل بن علي و طائفة و اخر من روى عنه بالاجازة نعيم بن محمد
 و كان منتهى في الذکار و الحفظ و سعة الدائرة في العلوم و كان شافعا
 ثم انتقل الى القول بالظاهر و نفى القول بالقباس و تمسك بالعموم
 و البراءة الاصلية و كان فيه دين و تورع و زهد و خیر للصدق و كانت له
 كتب عظيمة لا يساكن الحديث و الفقه انتهى و قال ابن حجر المكي في

خلاصة الايمان الشيخ الامام العلامة او مدله صاحب المصنفات العالمية الكافية
 ابو محمد بن حزم اللاندسي رح كان من اعظم العلماء واجبان الادباء امارح
 في الحديث والفقه والكلام وهو امام الاصوليين وكان حفظه اهل زمانه واوتهم
 واوتهم سمع منه الحديث والفقه جماعة من اعلام الحديث والفقه وكان
 من اكابر المجتهدين النافذين كثير ابيه في تخرجه الفقه عن الشيوخ
 والاراء اخر وقال السهاسي في الانساب انه كان ركناً من اركان
 السنة في بلده انتهى وقال الشيخ ابو حامد الغزالي في شرح الاسرار
 احسنى وجدت لابي محمد بن حزم كلامه في الاسرار يدل على عظم
 حفظه وسيلان ذهنه انتهى وقال عمر الدين بن عبد السلام ما رأيت
 في كتب الاسلام مثل المحلى لاسن حزم والمعنى للشيخ الموفق انتهى
 وقال الحميدي كان ابن حزم حافظ الحديث مستملاً للاحكام من
 الكتاب والسنة متقناً في علوم حجة عالماً بعلمه ما رأينا مثله فيما اجتمع له
 من الزكارة وسرعده احفظ والندبين وكرم النفس وكان له في الاثر
 باع واسع وما رأيت من يقول الشعر اصرح منه وقد سمعت شعراً
 على عروفت العجم انتهى وقال ابن ساعد بن احمد الربعي كان ابن
 حزم اجمع اهل اللاندس كلهم يعلمون الاسلام واوسعهم معرفة وله مع ذلك
 قوس في علم البيان وخط من البلاغة ومعرفة بالسير والانساب
 اخبرني ولده انه اجتمع عنده نسخة ابيه من تواليته اربعاً مائة مجلد مكتوبة
 على نحو ثمانين الف ورقة انتهى وقال البيه المورخ العباسي
 كان محفوظ البحر العجاج دلقة حفظه على المسلمين عاودهم وارتنا
 على كل اهل دين والف الملل والنحل انتهى كذا ذكر السخا في حزم

فی لسان المیزان و قال الشيخ ابن العربی فی الفتوحات
 المکیة رایت البیہقی علیہ السلام وقد عانق ابا محمد بن خرم المحدث
 فعاب الواحی فی الآخر قلیر الا واحد او رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فمذه غایہ الوصله و هو المعیر عنه بالاثحاد انتهى و قال فی
 المبیشرات رایت فی النوم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعانق الامام المحدث
 ابا محمد علی بن احمد بن حزم الفاسی صاحب المحلی کان اماما فی
 الحديث عالما به عالما و من عینی السوروات رسول الله و ذات ابن
 خرم و قد التفتت کانتها حبه واحد فمذا من یرکته الحديث انتهى
 قوله پس از ان ابن قیم و غیره تلامذه اشش هم بتایید او برخاستند
 و کتابهای عجیبه تصنیف نمودند تا ما علی ابن مفسده منافع گردید
 اقول ابن قیم را منجمه تلامذه ابن خرم شمرند و برخاستنش
 بتایید ابن خرم نوشتن چه تسدیر است بر کذب و افترا است
 و بیایکی به ابن تقوه چه مقتضای حیات تولد ابن قیم در سنه
 یک و نود از مائه سالبعه و وفات ابن خرم در مائه فاسه در سنه
 چهار و پنجاه یا شش و پنجاه پس اثبات کند قبل از تولد جز و انتمند کرد
 این پیر نابالغ بدایون چه تصویرید شود و عیب زنا و اقصی ابن رجال
 از احوال رجال چه خیال کرده آید شمس الدین ابن القیم از تلامذه
 شیخ الاسلام فقی الدین ابن تمه حبلی بود تصانیف وی در روزگار
 و شرک و شریک احادیث مشهور و افاق اندر او المعاد و اعانه
 الالهقان و شرح سنن ابی داود بالفعل پیش نظر فقیر بود و شرح
 سنن ابی داود بر ابن خرم اعتراضها بسکند و در مقامی از کتاب

مذكور في كتابه روي عن الظاهرية البهائية فأنها تنسب القلوب وتجهها عن
 محاسن الشريعة وجهها وادوية من الحكم والمصالح والعدل والرحمة
 انتهى قال الخافظ ابن حجر في الدرر الكامنة في ترجمة قال ابن كثير
 كان ملازمًا للاستغفار ليلاً ونهاراً الكثير الصلوة والتملاوة حسن الخلق كثير
 التوكل ولا يحب دوا ولا يقدّم قال لا اعرف من رافقها من اهل العلم
 اكثر عبادة منه وكان لطيل الصلوة عبداً وميكو عبداً وسجوداً الى ان قال
 وكان اذا صلى الصبح جلس مكانه يذكر الله تعالى في النهار ويقول في العشاء
 اللهم اتق الله مستطيت فوادي وكان يقول بالصبر والفقر نبأ الامامة
 في الدين وكان سمرى يجمع الكتب فحصل منها ما لا يحصى حتى كان اولاده
 يبيعون منها بعد موته وبرا طوبى سومي ما اطفالوه منها لانفسهم الى ان قال
 وكان ذكر قبل موته بمدة انه رأى شيخاً ابن تيمية في المنام وانه سأل
 عن شتره فقال انزل منزلك ففوق فلان وسمى بعض الاكابر قال له وانت كذلك
 يلحق به ولكن انت في طبقة ابن خزيمة انتهى وقال السيوطي في
 بغية الوعاة محمد بن ابي بكر بن اليوب بن سعيد بن جرير الشامي
 القيم الحنبلي العلامة ولد في سنة سبع مائة وثمانين وستمائة
 وفراراً من الحرب على المجد التوفسي وابن ابي الفتح البجلي والفقيه والفرا
 علي بن حمزة والاصلين في علمه وعلى الصنف البغدادي وسمع الحديث من الشيخ
 سليمان والي بكر بن عبد الوارث والي نصر بن السرازمي ونصبي المظهر وغيرهم
 وصنف وناظر واجتهد وشارك من الائمة الكبار في التفسير والحديث
 والفروع والاصول والعربية وله من التصانيف زاد المعاد ومفتاح
 دار السعادة ومذهب سنن ابي داود وسفر النجدين من رفع اليد

لصلواته وسعالم الموفعين عن رب العالمين والكافية والتنافيه وتلزم
 رسالة الجليلية في الطريقة المحمدية وتفسير الفاتحة واسماء القرآن والروح
 وبيان الاسئلة على بطلان محلل السباق والفضائل وجمال الافهام
 في حكم الصلوة والسلام على خير الانام ومعالي الادوات والحروف
 وبيان الفوائد مجلدان وهو كثير الفوائد اكثر من مسائل سوية مات في حب
 سنة احدى وخمسين وسبع مائة انتهي قوله **جله** بعد ثلثين سنة
 ابن تيمية ورحمته وخدمته دين جديد نوده في كرامه كرم ساخت الخ
اقول ونسبت تفاوت جانب معتقد است حدی باکی این
 بے حمیت اساس شرک و بدعت گردید که بے محابا در تنقیص
 شان و بے زبان خود دیدیم بالاسف در شده که قول معاصرین
 و اقران در حق طائفة علماء عمومنا دلیل بر انتفاص شان این طائفة علیه
 نباشد و جو رسلاطین جائزین بحسب یا احمد راج یا ضرب یا قتل بر سر خطا
 مراتب مظلومین حجة نبود نسبت تحریم سفر بر اسے زیارت قر شریف
 صاحبہ الصلوات والسلام جانب شیخ الاسلام گوید بعض کتب مسطور است
 لیکن انکار این از ناصرین شیخ الاسلام بمقابلہ مدعیین این اتهام نیز
 مشهور **قال** ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری شرح صحیح
 البخاری والحاصل انهم الربوا ابن تيمية بحريم شه الرجل الي زيارة
 قبر سيدنا رسول الله صلعم واكثر ناصروه ذلك وفي شرح ذلك من
 الطرفين طول انتهى ويمكن است تطبيق حمل تحریم بر تحریم صوت
 خاصه یا به تاويلی دیگر **قال** الشيخ علي القاري في شرح الشفا
 نعم يمكن حمل كلام من حرم او كره على صورة خاصة من الزيادة

إلى اجتماع في وقت خاص على هيئة منكرة أو صفة مكرهة من اجتماع
 الرجال والنساء في وقت واحد فيه من اتحاد قبره عبد الموجب
 لما ورد فيه وعبد النبي وقال الفتني في مجمع البحار وكره مالك
 أن يقال رزاقه صلى الله وسلم وعلوه بان لفظ الزيارة صار
 مشتركاً بين ما شرع ولم يشرع فإن منهم من قصد زيارة قبور الأئمة
 والصالحين أن يصلح من قبورهم ويدعو عند أبوابهم الحوائج فهذا
 لا يجوز عند أحد من علماء المسلمين انتهى وقال القسطلاني في
 شرح صحيح البخاري بعد الحكاية تحريم الزيارة عن تقي الدين ابن
 تيمية وقد أجاب المحققون من أصحابه أنه كره اللفظ أو بالأصل الزيارة
 فإنها من أفضل الأعمال وأجل القربات الموصلة إلى ذلك
 الجلال وإن مشروعيتها محل إجماع بل إن إجماعاً انتهى وبتر تقدير صحت
 ابن نسبته فخلطه ومي دین باب کافی است وشیخ الاسلام مجتهد
 بود والجهت بخلی وبصیب پس ایضا موجب خروجش از دائره اهل سنت
 نباشد و باعث بر مطعون فی دعوی نه گردد و مجمع علیه بودن مذنب سفر
 زیارت نزد خصم مسلم بنود و تصحیح نقل اجماع از اهل اجماع مدعی اجماع
 بر خود لازم دانند نسبت تجسیم و اثبات جهت جانب شیخ الاسلام محض افتراء
 است و قولش با جرد مصوص اسما و صفات بر ظاهر موافق اقوال
 قدماست قال الشيخ على الفارسي في رسالة العدة بعد نقل كلام
 ابن حجر المكي عن شرح الشامل قلت صانها الله تعالى عن هذه
 الصفة البقية والسمة الذميمة ومن طالع شرح سائل السائر من بين
 له انها كانا من اكابر اهل السنة والجماعة وما ذكره ابن القيم في الشرح

المذكور في نفسه وبهذا الكلام من شيخ الاسلام في الشيخ ابا عبد الله الانصاري
 قدس سره صاحب المنازل يبين لمقتبة من السنة ومقداره من العلم
 وانه يرى مائة اعداده الجهمية من التشبيه والتمثيل على عاداتهم من
 ربههم اهل الحديث والسنة بذلك كرمي الرفضه لهم بانهم نواصب
 والمعتزلة بانهم نوابس حشوية وذلك سيراث من اعداء رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في زمنه ورحى اصحابه بانهم حسابة وقد اتحدوا وبنوا محمداً و
 هذا سيراث لاهل الحديث والسنة من بعضهم بتلقيب اهل الباطل لهم با
 للقاب المذمومة وقدس الله المحرورج النافعي حيث يقول وقد نسب
 الى الرفض **١٥** ان كان فضايل ال محمد فليشهد الثقلان اني راض
 ورضي الله عن شحما ابي عبد الله من تيممه وقد نسب الى النصب
 حيث يقول **١٦** ان كان لصاحب محب محمد فليشهد الثقلان
 اني ناصب **١٧** وعفا الله عن الثالث **١٨** فاما كان تحيما ثبوت صفاته
 وتميزها عن كل عيب منفرته فانه محمد الله ربّي جسيم **١٩** بل هو شهودا
 واحضر واكل محضر **٢٠** قال في الشرح المذكور حماد بن عيسى
 عقيده وزين طريقته فان نفسه ان حفظ حرمة لصوص الاسماء والصفات
 باعتبار اخبارها على طواجرها وبها حقا ومفهوما المتبادر
 الى افهام العامة ولا يفتقر بالعامه الجهال بل عامة الامة كما
 قال مالك رحمه الله تعالى وقد سئل عن قوله نعم الرحمن
 على العرش استوى كيف استوى فاطرق مالك حتى علاه
 الرحماء قال الاستواء معلوم والكيف غير معقول والایمان
 به واجب والسؤال عنه بدعة فرق بين المعنى المعلوم من نزه

اللفظ وبين الكيف الذي لا يعقله البشر وبذا الجواب بين ما لك
 شاف عام في جميع مسائل الصفات من السمع والبصر والعلم
 والحيوة والقدرة والآرادة والنزول والغضب والرحمة والحيث
 فمابينها كلها معلومة واما كيفيتها فغير معقولة اذ لا يعقل الكيف في
 العلم بكيفية الذات وكنهها فاذا كان ذلك غير معلوم فكيف يعقل
 لهم كيفية الصفات والعصمة النافعة في هذا الباب ان لا يعقل
 الا بما وصفه المديب نفسه وبما وصف به رسوله من خير تحريف
 ولا تعطيل ومن غير تكليف ولا تمثيل بل تحت له الاسماء
 والصفات وتنتهي منه مشابهة المخلوقات فيكون اثباتا كانت
 منزها عن التشبيه ونفيها عن المنزها عن التعطيل فمن نفى حقيقة
 الاستوار فهو معطل ومن شبهه باستوار المخلوق فهو ممثل ومن
 قال هو استوار ليس كمثله شئ فهو الموحدة المنزهة انتهى كلامه
 وتبين مراده طهران معتقده هو معتقد جمهور السلف واكثر خلف
 من اهل السنة والجماعة وحيث انتهى منه وعن شيخه التاج
 فالعنى البديع الذي ذكره في الحديث له وجه وجهه عند
 ارباب الذوق السليم الحرو قال ابن ابي حنيفة في تاريخه
 حدثنا يارون بن معروف بن ضرة اليميني قال سمعت ساجان
 اليميني يقول لو سمعت ابن البدقلي في السمار وقال
 جنبل قلت لاسن عبد الله ما معنى قوله وهو معكم وجمهور الجهم
 قال علمه علم الغيب والشهادة علمه محيط كل شئ يعلم الغيب وهو على العرش قال الحسن بن ابي
 ثنا ابراهيم بن الحكم بن ابان عن ابيه عن عكرمة في قوله تعالى

لولا بينهم من بين ابيهم ومن خلقهم وعن ايمانهم وعن شهادتهم
 فان لم يستطع ان يقول من فوقهم علم ان الله من فوقهم انتهى وقال
 عبد الرحمن بن ابي حاتم في كتاب السنة ما نقله عن الشافعي
 رحمه الله تعالى السنة التي انا عليها ورايت اصحابنا عليها اهل
 الحديث الذين رايتهم فحدث عنهم مثل سفيان و مالك وغيرهما
 الاقرار بشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الله
 على عرشه في سمائه يقرب من خلقه انتهى وقال ايضا في كتابه
 المذكور رسالت ابي داود زرعة عن مذاهيب اهل السنة في اصول
 الدين وما اوردكا عليه العلماء في جميع الاسفار وما يعتقدون
 في ذلك فقالوا ادركنا العلماء في جميع الاسفار حجازا وعراقا و
 مصر او شاما ومينا كان من مذاهيبهم ان الايمان قول وعمل يزيد
 وينقص والقران كلام الله غير مخلوق بجميع جهاته و قدره وشهره
 سن الله تعالى وان الله تعالى على عرشه ما من خلقه
 كما وصف نفسه في كتابه وعلى لسان رسوله بلاكيف احاط كل شئ
 علما من كنهه شئ وهو السميع البصير انتهى وقال ابو القاسم
 في كتاب شرح السنة له وحدث في كتاب ابي حاتم الزاكي
 في الدنيا واحياءنا اتباع رسول الله صلعم واصحابه والتابعين من
 بعدهم والتمسك بمذاهيب اهل الاثر مثل ابي عبد الله احمد بن
 حنبل واسحق بن ابراهيم و ابي عبد القاسم والشافعي رحمهم
 الله تعالى ولزوم الكتاب والسنة واعتقاد ان الله عز وجل
 على عرشه ما من خلقه ليس كمثل شئ وهو السميع البصير انتهى قال

ابو الحسن الاشعری نے کتاب مقالات المصلیین لہ سے
 باب ترمیمہ باب اختلافہم فی الباری بل ہو سکتا مکان دون
 مکان ام لائے مکان وکل حملۃ العرش لثانیہ الملائک ام ثانیہ
 اصناف من الملائکۃ اختلفوا سے ذلک علی سبع عشر مقامہ علم
 قال وقال اہل السنۃ والحدیث انہ لیس بحسم ولا یشیہ الاشیا
 وانہ علی العرش کما قال الرحمن علی العرش استوی
 ولا یقدم من یدہی السورۃ فی القول بل یتقول استوی بلا کیف
 وان لہ وجہا کما قال ویتقی وجہ ربک وان لہ یدین کما قال خلقت
 یدہی وان لہ عینین کما قال سحری بیننا وانہ یحیی یوم القیامۃ ہو
 ولا تمکۃ کما قال وجار ربک والملائک صفا صفا وانہ یزل الی سہار
 الدنیا کما جارس فی الحدیث ولم یقلوشینا الا ما جارس فی الکتاب
 او جارت بہ الروایہ عن رسول اللہ صلعم انہی وقال فی الابانۃ
 نقول ان اللہ استوی علی سورۃ کما قال الرحمن علی العرش
 استوی انہی وقال ابی حنیفۃ ابو نعیم الاصفہانی فی عقیدۃ طریقیہ
 طریقۃ المیتقین لکتاب اللہ والسنۃ والجماع الایۃ فما اعتقد وہ ان
 الاحادیث لکے بیت عن رسول اللہ صلعم فی استوارا
 علیہ یقولون بہا واستوار ہا من غیر کیفیۃ اغتسی وافعال عبد الکرم
 الشہرستانی نے الملل والنحل اما السلف الدین لم یغیروا
 للتاویل ولا یدفعوا للتمشیہ فمنہ مالک بن انس او قال لا استوی
 معاوم والکیف مجہول والایمان بہا واجب والسوال عنہ عمدۃ
 ومثل احمد بن حنبل وسفیان الثوری وداود الاصفہانی و

سن تا بهم ختی انشی الزمان الی عبد المهرمن سعید الکلاسنه
 و ابی العباس القلاسی و الحارث بن اسد المحاسبی و هو لار
 کانوا من جملة السلف الا انهم باشره واعلم الکلام و اید و اعتقاد
 السلف صحیح کلامیه و براین اصولیه و صنف بعض و در سن بعض
 انشی و قال الصنفه فاما احمد بن حنبل و داود بن علی الاصفهانی
 و جماعة من ائمه السلف مجرب و اعلى منهاج السلف المتقدمین علیهم
 من اصحاب الحديث مثل مالک بن انس و قائل بن سلیمان و سلوک
 طریق السلامة فقالوا انهم بما و ربه الکتاب و السنة و لا تتعرض
 لتأويل بعد ان تعلم قطعا ان المدعى و جعل لای شبه شیء من المخلوق
 و ان کل ما شئ فی الوجود فانه خالق و مقدره و کانوا یحترمون عن
 انشی و قال السید عبد القادر الجیلانی طاب الله ثراه و جعل الله
 شواهده فی غنیة الطالبین کل من علیها فان و یحیی و یجرب
 ذوا الجلال و الاکرام و یوحد وجهه العلوی مستوی علی العرش محمدا
 ملک انشی و نسبت تو من خلفای اربعه جانب شیخ الاسلام صرح
 فتر است منهاج السنه به جواب کتاب ابن مطهر علی شیعی برین افترا
 لیل روشن و اجلی است و مخالفت مجتهدی ارجحیدین است از و
 به نیز مجتهد و رذیل عیله بود بجهت ظهور خطای ان مجتهد بنظر دلائل
 شرعی که ام جرم و چنانکه است و کتابش صراط المستقیم در اثبات
 و تحدید و شرک و بدعت اسم با سنی است و نسبت منع از توسل
 عمومک جانب وی صرف افترا است و نسبت و می منکر گرا از توسل که باشد

مما نزل رسول مشركين ومبتدعين بجا كما نص عليه في كتاب الوصية
 وانچه بکے وانشال دومی بعد وفات دومی بمقابله تحریر نموده اند تعقب
 ان حافظ شمس الدین بن عبد الباد و غره فرموده اند قال الحافظ ابن
 حجر نے فتح الباری بعد نقل کلام الکرام نے قلت یثیر الی ماروی
 الشیخ تقی الدین السبکی و غره علی الشیخ تقی الدین ابن تیمیہ و ما
 انصر به الحافظ شمس الدین بن عبد الباد و غره لاین تیمیہ و ہی شہوت
 فی البلاد ما ایتی لیکن ابن سحریات از طرفین بر و اب بحث علما
 بودند بطور سحریات اہل سنت بمقابله فرق ضالہ گفتہ اند کہ شیخ
 الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ عند المناظرہ گاہی از کسی الزام بخورده
 و در حق گوی ہرگز خوف لومہ لائم بخاطر نبوده بنید کہ سبکی و کمال الدین
 زلمکاسے و دیگران از مقدمین رئیس المبتدعین و مستذنبین دومی
 در حق و سے چه مینویسند و اتفاق اجبار و اعداد بر تقوی و و پائت اتباع
 سنت و جامعہ کمالات علمی و عملی وی ملا خلد نموده الثقات نمایند و بر جود
 و عنایت شیخ الفرسولہ نفرین کنند قال الحافظ ابن حجر نے الدرر
 الکاشفہ و کتب الذہبی الی السبکی بعبایہ بسبب کلام وقع منه فی
 حق ابن تیمیہ فاجابہ من جملة الجواب و اما قول سیدی فی الشیخ
 تقی الدین فالملوک یحقق کبر قدره و ذخارہ سحره و توسعة فی العلوم
 الثقلیہ و العقلیہ و فرط ذکارہ و اجماعہ و وہ و بلوغہ فی کل ذلک البلیغ
 الذی یتجاوز الوصف و الملوک یقول ذلک و انما و قدره فی نفسه
 اکبر من ذلک و اہل باجمہ السدیہ من الزادۃ و الورع و الدیانۃ و تضرہ الخ

والقيام فيه لا يعرض سواه وجريد على سنن السلف واخذ من ذلك
 بما اخذ الاولون في غزاة مثله في هذا الزمان بل الزمان انتهى وقال
 ابن عبد الماوية في تذكرة الحفاظ قال العلامة كمال الدين الزملكاني
 كان تقي الدين ابن تيمية اذا سئل فها من الفنون ظن الراعي والسايع
 انه لا يعرف غير ذلك الفن وحكم ان احدا لا يعرف مثله وكان الفقهاء
 من سائر الطوائف اذا جلسوا معه استقفاوا في مذاهبتهم منه ما لم
 يكونوا يعرفونه قبل ذلك ولا يعرف انه ناظر امره افا لقطع معه ولا يتكلم
 في علم من العلوم سواه كان من علوم الشيخ او غير بالافاق منه ما لم
 وكانت له اليد الطولى في حسن التصنيف وجودة العبارة والبرز
 والتقسيم والتبيين ووقفت سلسلة فرعية في قسمة جرمي فيها خلقت
 بين القسامين في العصر فكتب فيها مجلدا كبيرا وكذلك وقعت سلسلة
 في حد من السجدة ووقفت فيها المصاحف محله كبيرة ولم يخرج في كل واحد
 من سلسلة الاطول يتجانب الكلام والدخل في شئ واخرج من
 واني في كل واحد بما لم يكن من الوهام والخطا واجتمعت
 فيه شروط الاحتماد وقررت بجل كمال الدين ايضا على كتاب
 رفع الملام عن الامة الاعلام بشتى اليف الشيخ الامام العالم العلامة
 الاوحد الحافظ المجتهد الزاهد العامد القوي امام الامة قدوة الامة
 علامة العلماء وارت الاغنياء اخر المجتهد من اوحد علماء الدين بركة الامام
 حجة الاعلام برهان المستكمين قاصع البتة عين محي السنة ومن عظم
 به الله علينا المنية وقامت به على عذائه الحجة واستنبات ببركته
 وهدية المحجة تقي الدين ابى الصبان احمد بن عبد الحكيم بن عبد السلام

بن تيمية الجبرائي على اليد مناره وشهيد من الدين اركانه فاذا
 يقول الواصفون له وصفاته جلبت عن الحصر موجبة بعد قاهرة هو من
 بنينا اعجوبة العصر موالية في اسفلق ظاهرا نوار باريت على الفخر
 وقال العيني في تارخية ابن تيمية هو الشيخ الامام العلامة تقي الدين
 ابو العباس احمد بن محمد بن عبد السلام تيمية الحرلي ثم الذكوة
 الحنبلي وكان اما فاضلا بارعا ذاقون كثرة لاسيما علم الحديث
 والتفسير والفقه والاصول وكان سيفا صارما على المتبذلين
 وله مواجد حسنة وادوات طيبة وكان على مكانة عظيمة من الجور
 ونجاسة العيش والفساد والكف عن خط الدنيا وله تصانيف مشهورة
 كثيرة وكتب على بعض منصفاته قاسم القضاة كمال الدين الركن
 ماذ يقول الواصفون له وصفاته جلبت عن الحصر وهو حجة اليد قاهرة
 هو بنينا اعجوبة العصر موالية في اسفلق ظاهرا نوار باريت على الفخر وكان
 امرنا بالعرف وناها عن المنكر وكان ذابته ومشي عنه اقدام وجرى
 له حكايات كثيرة فيما يتعلق بمسائل الطلاق وقد ذكرنا بعضها في اشارة
 السنن الماضية انتهى وقال ابن عبد الهاد المذكور في تذكرة
 قال شيخنا الحافظ ابو اسحاق ماريت يشبه ولا راي هو مثل نفسه
 وماريت احدا اعلم بكتاب الدين وسنة رسوله ولا ارجح لهامنا
 انتهى وقال الشيخ عماد الدين الواسطي وكان من العلماء العالمين
 وقد ذكره هو شيخنا السيد امام الامة الهام محبة الدين فاضل البند
 ناصر الحديث مفتي الفرق الفائق عن اصحابه ومواليا
 بالاصول الشرعية الطالب الدائم الساجع بين الظاهر والباطن

وقد تفتت بسحق ظاهراً وقلبي في الحجاب بالنموذج الحفار الراسخ
 والامة المبيدين الشيخ الامام تقي الدين ابو العباس محمد بن عبد الحليم
 بن عبد السلام بن بيمية افا والسيد بركته ورفيع الى مدارج العلياء ورحمة الله
 قال في اشارة فاهية والسبح لله والسبح لله والسبح لله اذ عظم السجادة
 علما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما وعلما
 عن ائمة اهل حرمة ثم ائمة اهل الكفارة عليه انتهى كذا نقل الصدوق
 في ذيل تاريخ ابن فلكان وقال الشيخ عالم الدين في معجم شيوخه
 الحسين بن عبد السلام بن عبد السلام بن عبد الله بن ابي الفاسم محمد بن
 شيبان السمرائي الشيخ تقي الدين ابو العباس الامام مجمع علمه
 فضله ونبيله وقوته قر الفقه وبرع في العربية والاصول وصبر
 في علم التفسير والحديث وكان اماما لا يليق عبارة في كل شيء وبلغ
 رتبة الاجتهاد واجتمعت فيه شروط المجتهدين السخرو قال في
 موضع اخر رايت في اجازة لابن الشهادة في الموصلي خط
 الشيخ تقي الدين وقد كتب تحفة الشيخ شمس الدين الذهبي في
 خط شيخنا الامام شيخ الاسلام فرد الزمان سجد العلوم تقي الدين
 مولده فاشتهر بجمع الاول سنة احدى وستين وسنة وقرر القرآن
 والفقه وناظر واستدل ويهودون البلوغ وبرع في العلم والتفسير
 وافتي ودرس وله نحو العشرين وصف النصاب فيها وصار من
 اكابر العلماء في جوة شيوخه السخرو قال الذهبي في موضع
 اخر كان آية في الزكارة وسعة الاوراق راسا في سيرة الكتاب
 والسنة والاخلاق سجد في الثقليات هو في زمانه في عشر علما وزيل

الله تعالى في معنى حديث لاشد الرجال قوله مع ۳۳ ان كلمات نبوية او
 ابو بكر وعمر رضي الله عنهما وليا الامم والسرقات او طاعة ولي الامر
 و طاعة ولي الامر طاعة الله ومعصية الله فمن سخط امره وحكمه فقد سخط امر الله
 وكلمه صلى الله عليه وآله و طاعة ردا امر الله ونجلا كلمه ذكر ارضى السرطان السر برضا
 طاعة و طاعة ولي الامر طاعة من كره طاعة ولي الامر فقد كره رضوان الله تعالى
 يستوي بمعصية ومعصية ولي الامر بمعصية فمن اتبع معصية ولي الامر فقد اتبع ما سخط
 الله و كره رضوانه امتنى كماله تجديده الكافية لانهات جبانة و جنت من بعده فله
 و وافقه في محرز احكامه الحقول اين كوكب ابدال اهل ضلال الدنيا
 مقال متفقد صاحب فتوى المقال است پس راسه ترسيف مقال
 بر اخلال وى آنچه در احسن المقال تحرير يافته كافي و وافيست بجهلش
 انيكه انيمه افتر است رشيخ الاسلام به تحريف و تشويه كلام ان تهاكم
 چه وى جمعه الله تعالى در منهاج السنة كه معروف به در و افقش كه
 است انما به جواب تشنيع ابن سطر است كه در شيخ الكرامته بر صدر
 اكبر رضى الله عنه بدليلور مناهه بود كه ابشان حضرت فاطمه رضى الله
 عنها را از رده ساختند و رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود
 ان من اغضبها فقد اغضبني نوشته بود كه تم اذا عارض معارض ابو بكر
 و عمر وليا الامم اى قوله و كره رضوانه كان هذا التشنيع اوجبه من تشنيع الله
 على ابى بكر و عمر انتهى پس محرف به نمايش انكه مسلک شيخ الاسلام
 طعن و تشنيع بر اهل بيت كرام است از اول اذا عارض معارض
 از افسر كان هذا التشنيع اوجبه من تشنيع الرفقة صلى الله عليه و ابى بكر و
 عذف كروه عياصتي را كه فيما بين شرط و جزا به تقرير معارضه واقع بود

نقل نموده و عجبند را به تصویر کشان طم کین از عباد بوده و این بس است
 براسه اثبات خباثت ابن ابیوس و بران قاطع است بر نزور و تبیس بن
 و فی و خسیس قوله ۳۲ واضح باد که اکثر ظاهریه بعد از نصب مشه و حج هم
 داشتند از قول عباد از محدثین و ظاهریه و رمی ایشان به نصب هم
 نه خاص طریقی امام الایمانین به نفسی رخصت بطون ابن بی وین
 بلکه طریقی عام و واقعیت عین همین است قال الشیخ الجید
 طایب الذراعه فی الغنیة و اعلم ان المائل البدع علامات یجر فوینا
 بها فعلامه اهل البدع الوقیة سے اهل الاثر و الیقین قال فیما و علامه
 شیهتم اهل الاثر ناسبت کل ذلک عنیت و عیاط لائل السنة و لا اسم لهم الا و
 و هو اصحاب الحدیث و لا یتفق بهم بالقیوم اهل البدع کما یتفق بابی
 علی السد علیہ و سلم تسمیة کفار کما ساء و شاعرا و مجنون و نقیون و کما بها
 و لم یکن اسمہ عند السد و عند ملائکة و عند جنه و انس و سایر خلقه الارسل و انبیاء
 سن العیارات کلها قال السد تعالی و انزل کیف ضرر الک الاشغال فضا
 فکما یستطیعون سبیل انشی قوله ۳۳ شاه ولی السد و بلوی که بر کتب این
 قوم شرف گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریان و غلیافته است
 اقول امام الانقیای محابا در بے افترا بر شاه ولی السد رحمه السد تعالی
 است جناب شاه صاحب را از ظاهریه چه مناسب و کدام موافقه تسلک
 و می علیه الرحمة طریق محققین فقهایی محدثین است و مخالفه ایشان با ظاهریان
 در عقد الجید شرح کما لا یخفی علی الناظرین قال الشیخ ولی السد
 رحمه السد تعالی فی عقد الجید اعلم ان فی الاخذ بهذه المذاهب
 الاربعة صلی علیهم و فی الاخذ من عند کلها سفیة کبیرة و خن بدین

بوجود امتی شمس قال بعد ذکر الوجوه فاذهب اليه ابن حزم حيث قال
التقليد حرام والاصل لاصحابنا فخذ قول احمد غير رسول الله صلعم لما برهانوا
بهم اقبوا انزل اليكم احسن كلام ابن حزم انما يتم فمين له ضرب من الامور
ولو في مسئلة واحدة وفمين ظهر عليه كنهه ورافيا ان النبي صلعم امر بكذا او
عن كذا وانه ليس بمنهج الى ان قال وليس محله فمين لا بد من الا يقول
صلى الله عليه وسلم ولا يفتنه طلالا الا ما اهل البدور سوله ولا حسه كما الا ما
حرمه الله ورسوله لكن لما لم يكن له علم بما قاله النبي صلعم لا بطريق الجمع
من المخلفات بين كلامه ولا بطريق الاستنباط من كلامه اتبع عالمنا
على انه يصيب فيما يقول ويفتي ظاهرا يتبع سنة رسول الله صلعم فان
ظهر خلاف ما قلح من ساعته من غير جدال ولا حذر فكذا كيف
ايكبره اذ يدعي ان الاستفاد والافكار لم يزل من المسلمين من عند النبي
صلعم حتى قال ولو لا ذلك لما قلحوا من يجهل والضم قال في
ذكر الطريق المرتبة للافتقار الى اصحاب الترجيح والجهل من في المسائل فبده
طريقة المحققين من فقهاء المحدثين قبلهم بهم وهم غير الظاهرية من اهل الحديث
الذين لا يقولون بالقياس ولا الاجماع وغير المتقدمين من اصحاب الحديث
فمين لم يفتقروا الى اتوال المجتهدين اصلا ولكنهم شبه الناس باصحاب
الحديث لانهم صنعوا في اتوال المجتهدين ما قلح اولئك في سائل
الاصحاب والتابعين امتي قوله في كتابه في الفتاوى ثمانية بابه والفتاوى
فقير وم استغلال بابه ولكيه امر او بعد انك نظر يا تباح صاحب شريعت
ووجهه وطلوع قد معرفت منقصة شايخ ساجدة مجتهدين ومحدثين راووا
دين دانسته انما قول انما جاء في الاول ما احسنه وبيده وشد انما في

عبارات در آن نیست و بد قرص صحت نقل از مسلک ظاهر به هیچ غلطی ندارد
 ظاهرش موافق مذاق محققین فقهای محدثین است مستندین و معتدین
 قدوة الزائعين مزیدی برین گفته اند آنچه جواب از باب ابن اکابرید
 همان جواب از باب شامی صاحب بداند **قال** الشيخ عبد القادر الجليلي
 صاحب الدرر **و** جعل السجدة مشواة في فروع الفقه اجعل الكتاب
 والسنة اناكس **و** اعمل بها ولا تغتر بالقال **و** اللبس انتهى **و** قال صاحب
 سراج الاسرار في احواله انه كان يفتي بسنة مذهب الشافعي **و** احمد
 بن حنبل انتهى **و** قال الدهير في حيوته السجدة ان في ترجمة يعقوب
 بن يوسف بن عبد المؤمن كان الامير يعقوب امره بفرض فروع الفقه
 ان لا يفتي العالم الا بالكتاب **و** السنة النبوية **و** لا يقلد احدا
 ان يكون احكامهم بما يودى اليه اجتهادهم من استنباطهم القضاء
 من الكتاب **و** الحديث **و** الاجماع **و** القياس **و** وصل من المغرب جماعة
 على تلك الطريقة فيهم الواسط صاحب عمر بن وحية انتهى **و** قال القرافي
 في التقيج الاجماع على من اسلم فله ان يقلد من شار من العلماء
 من غير محبة **و** اجمع الصحابة **و** ان من استفتى ابا بكر **و** عمر **و** استفتى
 بايرره **و** معاذ بن جبل **و** غيره بها **و** جعل يقولها من غير تكبير انتهى **و** قال
 الامام ابو شامة شيخ النودى في الكتابات المولى في الرد الى الامر
 الاول **و** ينبغي لمن اشتغل بالفقه ان لا يقتصر على مذهب اقام **و** معتقد
 كل سلكه **و** ما كان اقرب الى ولات الكتاب **و** السنة الحكمية **و** ذلك
 سهل عليه اذا كان اتقن معظم العلوم المتقدمة **و** يحبب التعصب **و** يشكر
 بطرائق الخلاف المتأخرة انتهى **و** قال الشيخ عز الدين بن عبد السلام

من الاخبار بالانبار والكتاب فاذا قلت لهم قد روي عن الشافعي
 حتى التزمه انه قال اذا اتاكم الحديث بعارض قولي فامضوا
 قولي الجاهل واخذوا بالحديث قال مذهبي الحديث وقد روي
 بن ابي شيبة انه قال لا صحابي ساء على من افق بكلامه
 لم يعرف دليله وماريئنا شيئا من هذا عن ابي حنيفة الا من طريق
 احنفين ولا عن الشافعي الا من طريق الشافعية وكذلك المالكية
 والحنابلة فاذا جادلتهم في مجال الكلام مروا وكنوا وقد جرى
 لنا معهم هذا امر ارا بالمرتب وبالمرتب فما منهم احد على مذهب
 من يرغمه انه على مذهبه فقد انتخت الشريعة بالامور والامكانات
 الاخبار الطحاك موجودة مستطرة في الكتب الصحاح وكتب
 التواريخ بالتجريح والتعديل موجودة والاسانيد محفوظة مصنوعة
 عن التغيير والتبديل ولكن اذا ترك العمل بها واشتغل الناس
 بها لراى ودانوا انفسهم بقبول المتقدمين مع معارضة الاجاب
 التفتيح صاح لها فلا فرق بين هذا وجودها او الم ينولها حكم عند
 غير حجة وانما اعظم من هذا اذا قلت لاحد منهم في ذلك يقولوا
 بريرة ومعاذ بن جبل وسيدنا كاذب فان صاحب المذهب قال
 امام ابراهيم بن شيخ النودمي في الحديث وازك كلامي في احسن قائل
 دل وينبغي لمن اشتغل بالفقه ان لا يتكلم على مذهب الشافعي من ترك
 على سبيل صحة ما كان اقرب الى ولالت الكتاب الى الامام الرازي
 بل عليه اذا كان الفقه سطر العلوم المتقدمة ويحبب الله لفقهاء قريت عليه
 في الحق الخلاف المتأخرة انتهى او قال الشيخ عز الدين بن عبد
 كانت مذاهب

مختلف تلك الآيات فلم يقبلوا تلك الآيات ولم يلتفتوا إليها
 وكانوا ينظرون إلى كالميتجيب كمن لا يحسن العمل لطلبوا بهذه الآيات
 مع أن راوية سلفنا وردت على هذا قبلنا ولو تأملت حق السائل في
 هذا ساريا في عرف الأكثرين من أهل الدنيا انتهى قوله مشهور في
 العيينين نوشته اشاعره ووقفتم اندر مشکلمان که در مناظره و محاممه
 سیم علیه نقیب ایشان شده اما در حدیث تجرعی ندارند سل ابو بکر
 باقلانیه و امام رازی و قاضی بنیادی و قاضی حشد و ملا سعد و
 محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح او فی ریخته اما در علم
 مناظره و محاممه و مراقبه خور نموده مثل اسبیری و بهقی و بعد ازین
 همه ما مردم از ریزه برد و خوان تناول نمودیم و کاسه هر دو و فزون
 لبسیدیم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر
 واحد منها موجود نبود **س** ازین اینون که ساقی در می افکند
 حریفان را نه سرماند و نه دستار اقول شیخ المبتدعین از
 عناد و برادر رسیده از فساد و اعتقاد حق را بعبور باطل دیده و نقل
 کلام نام تمام محدثان نام عقیدت عوام را میگردانند و از توپین شان
 انبه ذومی الاحترام ناحی اخسیت خود را بر باد میارند و مقصود
 صاحب قره آست که ابو بکر باقلانیه و غیره که قائل نیست مسئله
 تفصیل سخن بر خلاف ابو الحسن اشعری که دیده اند موجبش
 صرف تصور نظر ایشان در حدیث است نه خطای ابو الحسن اشعری
 لذا ما مردم از متاخرین که نصیب از فن و التتمندی و خطی از حدیث
 هر دو داریم به تاسید ابو الحسن اشعری در اکثر مسائل خصوصاً در مسئله

قطبیت لفضیل عیسیٰ پر دازیم و صواب جانب ابوالحسن اشعری حمید
الحمد للہ تعالیٰ میدانیم تمام عبارت قرۃ العینین در وجه دوم جواب
سوال ابیہی کہ اقوال بسیاری از شکایان دلالت میکنند بر طاعت
این مسئلہ اینست وجہ دوم آنکہ شیخ ابوالحسن اشعری کہ در اصل
و رئیس اہل سنت است و از ائمہ ایشان بہ طریق صحابہ و تابعین
بہ قطبیت رفقہ قال النووی و اختلف العلماء فی ان التفضل
المذکور قطعی ام لا و من قال بالتقطع ابوالحسن الاشعری و قال
یہم فی الفضل علی ترتیبہم فی الامامۃ و من قال بانہ اجتہاد
طنی ابوبکر بن الباقلا فی انتہی وجہ شیخ اشعری بجانب ما باشد
مسائلت نذاریم بہا دون او و لیس نہ اول قارورہ کسرت ابن
نہ یک مسئلہ است تنہا کہ شیخ ابوالحسن و شاحسہ ان باہم در ان
منازعہ و دارند بکہ بسیاری از مسائل کلاسیہ از ہمین جنس است
مثل ربوبت و کلام و علینہ وجود با پایتہ و مسئلہ صفات و غیر ان
کما لا یخفی علی متبحر علم الکلام و ما در ہمہ این مسائل بجل البد و قوتہ
اثبات مختار شیخ نمیکنیم بذل ذلیل او غریزہ و در سحر کہ در و کبر جز
حیدری می سرانیم اما الذی سمتنی اخی حیدرہ ذو او فہم
بالصناع کیل السندہ ذو سبب بسیاری ازین جنس است کہ شاعر
و قسّم انذالی احرمانکہ یسّ المبتدعین قولہ ص ۳۵ و ہم در ان
کتاب بعد ذکر مطاعن و ارجح بر حضرت علی کرم اللہ وجہہ و نقل اوجہ
ان نوشتہ است اینست انجہ بر السنۃ اشاعرہ جاریست و خفیہ
ما فیہ و این بندہ اعتماد و برین مقالات بکہ اعتماد و بر احادیث

صحیح است انتہی اقول این مائید بنیطان از فهم کلام محدث
 زمان معدوم است و از نقل پاره کلام تا ماطر مضمونش به نوعی در
 حد اخبار حدیث مطهرین باطن شقاوت استخوان مستطوری این
 قره اول نوشته بود که مطاعن مرتضی و قسم است قسمی است
 که اهل شام و اتوان ایشان به آن تکلم موده اند و قسمی است که در
 بیان شده است و بعد بیان قسم اول را مضمون و از تمیز و تفریق
 کرده اند آنست که آنحضرت علیه السلام در حجه الوداع فرمود
 بود و لا ترجوا بعدی کفار القرب بعضکم رقاب بعض و جمیع کلمین
 گفته واقع شد یعنی حضرت مرتضی و چهارمان با او اول جماعتی
 است که مخالفه آن حکم کردند و آنحضرت فرمود انما یقول کلاما
 فی النار و حضرت مرتضی حکم کرد ابو یوسفی اشعری را و خدا می دعا
 فرموده است ان احکم الاکتد و اگر خلافت حق او بود چه ای حکم
 راجع شد انتہی و بعد ذکر جواب مطاعن قسم اول و در جواب
 مطاعن قسم ثانی نوشته بود که آنحضرت فرموده اند که لا ترجوا
 بعدی کفار انیکویم انجدریت بعضی است یعنی یعنی آنست که برای
 غرض نفسانی قال کبند نه انکه یا ای را دفع کنند قوله ان احکم الاکتد
 گویم حضرت مرتضی عبد الممدین عباس را بر آنست میناظره حروری
 فرستاد و وی جواب ایشان را تقریر نمود و اینست آنچه بر آنست
 اشاعره بسیار است و فیه نافی و این نیز ضعیف اعتماد دارند و برین
 مقالات است مگر اعتماد میده بر اعدایت صحیح است من الی الیوب الانصاری
 قال مر رسول الله علیه السلام علی بن ابی طالب یقال

الذاکین و القاسطین و المارقین اخرجه الحاکم و عن ابی سعید خدری
 من ذلک یس لفظ الذاکین و القاسطین و المارقین باظهار وصفی که هیچ
 قال بابت دلالت میکند بر آنکه این قتال حق است و همچنین لفظ
 امر اگر مخفی باشد و الله اعلم دلالت میکند بر ایاحت قتال یا وجوب
 ان و اینهمه اقتضا میکند که خلاف مرتضی منعقد بود و اما توقف جمعی
 از صحابه از محابه پس از جنگ نهویس قویه است که دلالت میکرد بر توقف
 از قتال و این معنی مستلزم عدم اعتقاد غلبت نمیشود انتهی کسی را که چشم
 بنیاست الصافیه کند که مفاد کلام شایسته است دفع سطا عن خارج
 از جناب مرتضی به احوال صحیح و عدم اعتماد بر اوجه استماعه که پراگنده
 از تکلفات بارده و تقویات رکیکه است با مقتضی نشان خائنه رابع
 پس حمل کلام سید المصلحین بسند المحدثین بر قویین روح سیمیده نسار
 العالمین مقتضای همان رخص جلی امام الالبانین است قوله ^{۳۵}
 و ایضا فی مفسر است که بکثرت اتباع ثواب بمقتوع میرسد اتباع
 شیخین اهل سنت اند که غالب فاش در بلدان و از ذریه مرتضی
 سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه و اسماعلیه برآمدند که هیچ نقضی نکردند
 در بر سیم زون دین محمدی اگر خطا او لغای نشان شامل حال
 این ملت نه بودی انتهی اقوال این اجل خلق الله از عداوت
 اهل اعد مبتلا می مرض عکس بینی و گرفتار قهر الهی است پس رجا
 فهم اصل مدعا و اصابت راسی در امور دینی ازین جمیع کجاست
 ذکر احرار از شیخین براسه فضل و وفادان فضل مذکور و جناب
 مرتضی محمول بر بیان منقصت شان جناب محدوح نزد عاقلین

نمیتواند خود درین مقام بیدعبارت مذکوره منصوص است که حضرت
 مرتضی از لوث اتباع استوار برمی است و نقصان اتباع موجب
 نقص نشان متبوع میگردد و در قره العین بعد همین کلام بلا فصل مرقوم
 است از آنجمله سید امامیه که نزد یک ایشان قرآن منقل نقوات ثابته
 نیست زیرا که نقل صحابه و قرآن سید پیش ایشان حج ثابته و روایت
 از ایشان منقطع است و همچنین ائمه روایت مرفوعه روایت ندارند
 و استقامت احادیث پیش ایشان متصور نیست و در تخم نبوت زندقه
 پیش گرفته اند و زیدیه اکثر عقاید اسلامی که با حدیث ثابته
 مکرر اند و سبب جنگها و جدلیات شدند و اسمعیلیه خود را خبیثانند
 از همه بحقیقت در باب ایشان است که در اسلام است و بدعا
 بیشتر در عقیده و عمل اهل اسلام ازین سه فریق پیدا شده که
 تفصیل آن طوایف تمام میطلبند اگر چه حضرت مرتضی از لوث اتباع
 بری است و وبال ایشان راجع نیست مگر ایشان لیکن ثواب هم
 از جمت ایشان بحضرت مرتضی راجع نشد پس به ششچنین انتفاع
 بیشترند و انتفاع از ایشان غیر مشوب است به ضرر و ثوابیکه
 به ششچنین راجع است باعتبار اربابان اکثر است از ثوابیکه بحضرت
 مرتضی راجع شود پس ششچنین با فضل از باعتبار کثرت ثواب است
 و معینا کلام شامی صاحب واقع است به محل معارضه و محور فی المنا
 بالاسحور فی غیره قول ۳۷ و ایضا فی اگر در اول و حضرت مرتضی
 اخبار اعلام پیدا شده اند غیر آن غیر پیدا شده اند الحق قول
 اللهم صرف نادق از ادب مناظره و بی شعور از طریق

معارضه نیست بلکه از عقل سلیم نیز نقیصی ندارد و چنانچه هر که اگر در تفصیل
جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم بر حضرت نوح علیه نبیا و
علیه الصلوٰه والسلام گفته شود که احدی در انبار و نبات سرور
عالم صلی الله علیه و سلم شریعی نولد نمود بخلاف حضرت نوح علیه السلام
که سپروی جناب کنعان کافربود عاقلی این مقوله را محمول بر نقیص
شان حضرت نوح علیه السلام نخواهد نمود پس هرگاه منقول سلیم حمل
این مقوله بر نقیص شان حضرت محدوح جائز محسوب دار و حمل کلام شاه صاحب
در تفصیل شخین بر جناب مرتضی رضی الله عنهم که زیاده برین نیست
بر بیان منقصت جناب مرتضی رضی الله عنه چگونه روا دارد و قوله
وایضا فیہ و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بر اثباتی
رو نهادند **الحاقول** شیخ الالبابیه در ذلک شراب قهر الهی محسوبست
لهذا از فهم کلام شاه صاحب معذور مقصود شاه صاحب تفصیل است
فاروق است بر جناب مرتضی رضی الله عنهما بدین طریق که هر یکی به صفتی
مخصوص شده جناب مرتضی به صفت بابیه در نیت العلم مخصوص گردیده
و مقتضای این صفت آنست که کلام صاحب این صفت و قیاس
باشد هر یکی بی به آن نبرد و نابراین اصحاب مرتضی مختلف شدند
و حضرت عمر فاروق به صفت تقریر دین مخصوص گردیده و مقتضای
این صفت آن باشد که کلام صاحب این صفت نهایت سلیم بود
لهذا اصحاب فاروق مختلف شدند و صفت ثانیة افضل است از صفت
اولی لیکن برود صفت فی انفسها از صفات فاضله اند و در قره العینیه
قبل عبارتیکه شیخ الالبابیه در اینجا نقل نموده مرقوم است و آنحضرت صلعم

به اختصاص بر یکی به نفقش اشاره فرموده چنانکه در باب چهارم فوق
 فرموده فادله الدین و در باب مرتضی فرموده افشاء علم و طایفه دانا
 مدنیة العلم و علم با بهانه زیرا که قضا موقوف بر سرعت اشتغال ذهن است
 و خلعت بر اینچنان و دین عبارت از چیرشیت که مردمان بروی
 بسجود از صاحب مله نقل کنند انشی و بعد از آن مسطور است احتیاج
 به سنجیدن قبیه متغایضه به مثالی واضح کنیم مسئله وزن کردن سیر سحر
 انتقال به آن خضیه مرتضویه و سنجیدن او به اوله شرح و تبصیه
 به آنکه بسیار از وجوه معرفت عال که اطباء به آن قائل اند و تجربه
 به آن شهادت میدهند در شرح معتبر نیست مثل آنکه علامات
 بلوغ الشقاق از سه اطباء داشته اند و در شریعت بجز بلوغ غمسه
 عشره و احلام و ارجال و حیض و نبات عامه معتبرند داشته اند پس
 وزن سیر هر چند اصلی داشته باشد و در سلطان کلیه شرح معتبر
 به داشته اند و لهذا در مذایب از به حکم این مسئله بجز شهادت
 یا همین گفته اند این سنجیدن خضیه فاروقیه است مثلاً تبصیه به آنکه
 فرقه و امور مشتبه فیصل گفته است از خضایض مرتضویه است و
 نشست و اذن او به آنکه در جمعی است که حقوق متساوی
 جمع شوند نه راسته اثبات حقی المیز قولی حله و الیه فیه اما با
 تاثیر اقوال پس بیا نشانت که مسلمین در زمان شیخین متفق
 بودند بر اخذ سنت ظاهره که معتبر به فقه است و باطنه که معتبر به
 احسان است و مواخذه شیخین اصحاب را به این دو سیر
 بود چون بوقت خلافت به مرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند

اقول اصل عبارت قره العین را که شیخ اللمایه در نجاشیه
 و تصرف نقل نموده ویده انصاف کنند که مقصود و مفهوم ازین عبارت
 تفصیل شیخین است در تاثیر اقوال یا توهمین جناب مرتضی چنانکه مرعوه
 این بحیاست اصل عبارت مذکوره اینست اما افضلیت شیخین
 اعتبار زیادت در سبب و عملی نفس ناطقه به نسبت تاثیر صحبت در نفوس
 جهنمیان و معاینه کنندگان بواسطه استماع انجماعه اقوال ایشانرا
 و مشاهده انجماعه احوال و افعال ایشانرا پس ظاهر است اما تاثیر
 اقوال پس بیان آن آنست که سلیمین در زمان شیخین متفق بودند
 بر آنکه به سنت ظاهر که معجزه نفع است و باطنی که معجزه احسان
 و طریقت است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق و با وجود
 ایشان با وجودیکه شرف صحبت آنحضرت صلعم دریافته بودند و با وجود
 در اصل صحبت و علم و جاد و یحییان بودند مانند سعد بن ابی وقاص و
 معاوی بن جبل و ابو صبیحة بن الجراح و خذیفه و عبد الله بن مسعود
 شواهد آن بسیار است تا جائیکه ناظر متعجب شود و داند که این
 تاثیر غیبی است و بهیبت حق است این از خلق نیست و بهیبت
 این مرد صاحب لقی نیست و قصه بنا کردن سعد بن ابی وقاص
 خاندان و لقب کردن در واره بر اسلوب خاندان کاسه
 باز شکستن آن به موغلت فاروق مشهور است و عزل خالد به
 انهمه شجاعت و جلالت که داشت و مواخذه کردن فاروق
 او را بر صله شاعری و عدم توران فتنه از آن و تهدیدات فاروق
 عمرو بن العاص را و امتثال او در کتب تواریخ و مناقب مذکور است

و تقریر او سائل را و اجماع را را و بر آنچه مقتضای آن است
او بود مثل حادثه وضع خدای و کتب انمار مسطور چون نوشت
خلافت بر رتقی رسید قلوب آن متفرق شدند و نفوس ایشان
سر بر آوردند و در سبب اثبات خلافت و جواز حکیم و عذر از
استفاد قصاص حضرت ذی النورین هر چند تقریر مطلوب تر شد
معلق نگشت و شبهات بیشتر در میان آمدند و لاسیما از صحابه
نیکو پس از راسی خود برگشت و این حکایت بارها موافق و مخالفت
هر دو متفق اند اگر چه هر یک سر و حکایت بمقتضای مذیب خود
کرده باشد و اما تاثیر احوال البحر صاحب قرة العینین بر نفس نفیس
خود در احسن کلام درین مقام به دفع و هم این را اس الظلام
پرواخته بحث قال گویم احوال هیچ نقضی بر رتقی رضی الله عنه عادت
و مذیب اهل سنت اثبات نقض بر رتقی به وجهی از وجه نیست بحث و
فضیلت و افضلیت به اعتبار نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرود
انتهی قوله مشیه و البعد فیهم همچنین دعوی مایل بودن به مجرد با وجود آنها
به اختلاف و تنازعات و کشش و کوشش که سابق از نیکو پس مثل آن
ظاهر نشد اگر چه پنج ثمرات نه گردیده گنجائش تسلیم ندارد و اقول مقصود
ازین کلام ایراد منع است بر قول روافض که میگویند که قلت یا
احوال احوال مرتضی از آن جهت بود که احوال مرتضی به مجرد و ملکیت
مایل تر بود و احوال شیخین بشدتیه و اضطرار مناسب تر و مشایبه
شرط است در میان موثر و متاثر پس اختلاف قوم همه ماضی از کمال
و افضلیت مرتضی است انتهی و حاشا که مطلوب از آن جز تفصیل

شیخین مؤمنین جناب مرتضی بوده باشد خود شایع صاحب درین مقام
 نیز در این کتاب بدفع این وسهم پرداخته و در قره العینین بعد همین
 عبارت مستطاب نوشته اند و بدون بائسن است و در آنکه همه عرب بعد
 آنها که در زاکل نفس ازین ممالک صعبه یغیض انحضرت صلی الله
 علیه وسلم بقدر استعداد خود با خلاص شوند الا ناز و ستم و می که ختم الله
 علی قلوبهم صفت اوست و قلیل نام و همه عرب بعد خلاص از زاکل
 و تکران بر فضائل در ممالک صعبه واقع شوند بقدر استعداد خود با الا هر یک
 سختی که با وجود اوست نیکبختی و آرا بخند و قلیل نام و اگر چه این چیز با در حلال
 مرتضی قبح نیکند زیرا که در آن مخالفان بر آن مخالفان است فقط لیکن
 چون رجوع ثواب اعمالی به ثواب قوم امر مقرر است بیا باید که اجزای اعمال تابعان
 به شیخین زیاده عائد شوند و به حضرت مرتضی اجر بعضی تابعان عائد شود و از دیگر
 به اجر عائد شود و نه زرا بعضی و افضلیت کافی است انهمی قوله ۳ و در کتاب
 از ازاله الخفا عن خلافة خلفا نوشته و اما ما بتدل به علی خلافتهم من حدیث
 القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال و بنای این استدلال بر توجیه صحیحی است
 که اکثر احادیث شایع نسبت قرون اول از زمان هجرت انحضرت تا زمان وفات
 و قرون ثانی از ابتدای خلافت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرون ثالث
 قرون حضرت عثمان بعد از آن اختلاف واقع شد و گفته تا ظاهر گردید اقول مقتضی
 امام المحدثین و الفضل صاحب ازاله الخفا درینجا تفصیل خطای می نموده است
 جناب مرتضی به اعتبار مصون ماندن عصر خلافت ایشان از فتنه
 و محتر به حرمت بودن زمان امامت این ائمه ثلثه نه تعرض بر حضرت مرتضی
 چنانکه اظهار این بجماعت تمام عبارت ازاله الخفا نیست و اما ما بتدل

به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد تسبیح احمد بن ابراهیم
 عن عبدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس
 قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتى بعد ذلك قولكم بسبق
 شهادتهم ايمانهم وايمانهم شهادتهم ونبأى ابن اسد لال برتوجیه است
 که اکثر احادیث است که آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم تا زمان وفات وحی صلی الله علیه وسلم و قرن ثانی از ابتدا
 خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق رضی الله عنهما و قرن
 ثالث قرن حضرت عثمان رضی الله عنه و هر قرنی قریب به دوازده سال
 بوده است قرن و رحلت قوم متقارین فی السن بعد از آن قومیکه
 در ریاست و خلافت متعین باشند قرق کفنه شد چون خلیفه دیگر
 باشد و زرار حضور دیگر و امرای اسصار دیگر و رؤسا چوین دیگر و جرایب و رؤسا
 دیگر تفاوت قرن بهم میرسد انتمی و عبارت بعد از آن اختلافها واقع
 شد و قتها ظاهر گردید انتمی که شیخ الیهابیه نقل نموده در نسخه حاضره از
 انمغایر نیاید جویش با تحریف است و با سهو قلم ناسخ بهر حال افاده
 مدعای ناقص نمیکند قوله ص ۲ و الیهابیه از انمغایر حدیث ابی هریره
 اختلافه بالمدينة و الملک بالثام از بنیاد انتمی شد که خلافت را شده
 به مدینه خواهد بود و در خارج جنبه خلفای ثلثه در مدینه اقامت نه نمود
 اقول مراد صاحب از انمغایر خلافت را شده و در بنیاد خلافت
 مستقره است یعنی خلافتی که زمان آن خالی باشد از زلزله و
 تغیر و سالم باشد از فساد و شر پس در حقیقت ان خلافت مستصف
 بر شد و هدایت نه خلافتی که صرف خلیفه آن مستصف بود بر شد و هدایت

و زمان آن زمان شرف و بود و شک نیست در انحصار مثل این
خلاف در خلفای ثلثه و لاحد و رفیه و لاسافیه فی الاصطلاح

قال الشيخ علی القاری و غیره فی شرح قوله علیه السلام السلام
بالمدينة امی غلبا لكون علی رضی الله عنه فی الکوفة زمن جلالة

او المراد ان الخلافة المستمرة فی المدينة قوله ۳ و ایضا فی
واما تعین زمانه فتعین پس و حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی

الله علیه و سلم ان رجی الاسلام تدور بعد خمس و ثلثین فان یملکوا
فببیل بن قریظ و ان یبقی لهم و ینهم بقی سبعین سنة مضمون

این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس و ثلثین حضرت
عثمان مقتول شدند و امر جاد و برهم خود باز در زمان حضرت معاویه

امر جاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد و سال دولت بنی اسیه
متلاشی شد و منتهی اقول از بیان برهم خوردن امر جاد و در سنه

خمس و ثلثین و قیام امران در زمان معاویه شصت و شان جناب
مرتضی فهمیدن از کسب عقل سلیم و از دینایت مستبعد معلوم میشود

اصل عبارت از ازالة اخفایست اما تعین زمان این فتنه پس در حدیث
ابن مسعود آمده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رجی الاسلام

ستدور بعد خمس و ثلثین اوست و ثلثین او سبع
و ثلثین سنة فان یملکوا ببیل بن قریظ و ان یبقی لهم و ینهم

بقیم سبعین سنة قال عمر رضی الله عنهما یعنی او بمابقی قال
لابل بمابقی و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه

خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شد و امر جاد و برهم خورد و

و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان در جاد قانم گشت و ازان تبار
 بعد بنیاد سال دولت بنی امیه بنیاد شد اما تعیین چندی که این فتنه
 انجام خواهد بود پس در حدیث ابن عمر و جماعه من الصحابه و هذا حدیث مستفیض
 الا ان الفتنه من هنا حیث یطلع قرن الشیطان و در خارج همچنان واقع
 شد فتنه ای که بعد مقتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است
 و ان شرقی مدینه است انتهى قوله ۳۸ و ایضا باز آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم خیرت حال مسلمین پیش از فتنه و شش به حال ایشان بعد از فتنه
 بیان فرمودند و در بیابان استقصا نمودند و وجه بسیار المحر اقول ان زبان
 خیرت حال مسلمین پیش از فتنه و شش به حال ایشان بعد از فتنه تو بهین حضرت
 مرتضی نمیدان ترا این سفیه و دلی بنیامی مرضی رفض جلی از کسیکه عقل و شعور
 داشته باشد متصور نیست شریعت را عابای حاکم موجب شریعت حاکم نبود و
 اهل زمان هیچ زبان در خلافت خلیفه برحق نمیرساند قوله ۳۹ و ایضا فیه مقتل
 متواتر که در شش غیبات نقی معتمد تر ازان باقیه نمی شود به نبوت پیوسته
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا
 شد مطلع اشاره ساختند الی قوله ازین تاریخ هر کات ابام نبوت
 مخفی شد اقول مراد جناب شاه صاحب در اینجا از خلافت علیه
 منہاج النبوة خلافتی است که متفق علیها بدون خلافت و نزاع مسلمین
 باشد و در نفاذ حکم صاحب آن خلافت احدی از مسلمین چون چپا
 نماید و از ملک عوض مقابل آن و شک نیست در انحصار این خلافت
 در خلقی ملته و در بودن غیر این خلافت ملک مخصوص بدین معنی و الا
 فیه و حاشا که مقصود شاه صاحب نفی خلافت نبوت و عمره یعنی متواتر

از جناب مرتضیٰ یاسند و اثبات ملک عوض بمقتی شایع برائے وی جناب
بود کیت و خود شایع صاحب در مجلسین اراک الخفا میفرماید و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در احادیث مستفیضه خبر دادند که بعد وفات وی صلی الله علیه وسلم
خلافت نبوت و خلافت رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک عوض و آنچه متصل و قاطع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد خلافت خلفای اربعه بود پس خلافت ایشان
خلافت نبوت و رحمت باشد و اگر سیرت این خلفا شبیه سیرت انبیاء نبی بود
یا ایشان به غضب خلافت را گرفته بودند خلافت نبوت و رحمت نبی بود و آنحضرت
در احادیث مستفیضه اعلام فرمودند که خلافت تاسی سال است و سفینه
تفسیر کرد و از اربعه خلافت خلفا اربعه و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا که
مطلق ریاست معروف به سی سال نیست پس این خلفا متصف به خلافت
بودند که غیر ملک عوض باشد پس این خلافت محدود بود و خلافتیکه به غضب
و جور باشد محدود نبی نشود انشی **اخرج** الترمذی و ابوداود
حسن ابی بکر ان اجلا قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم رایت کان
میرا نازل من السماء فونت انت و ابوبکر فرحت انت و وزنه
ابوبکر و عمر فرجع ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرجع عمر ثم رفعه
المیزان فاستار لهما رسول الله صلی الله علیه وسلم بعبه فاراه
ذلک فقال خلافة نبوة ثم بولی الله الملك سن نثار قال الشیخ علی
القاری فی المرفاة و انما لم یوزن عثمان و علی لان خلافتهم علی فیها
اختلاف الصحابة فرقة معه و فرقة مع معاونة فلا تكون خلافة مستقر

كسبب ان منعت بان صدره كذا واذى قال ابيك في الطوال والعصمة لك
فما يتبع صاحبها من اجور متوقف على العلم بمشاكل المعاصي ومناقضات لطاعات
ومثال ذلك الامامية متابع الوحي على التبر والامتناع عن الصلوات على الصليبين واعتقاد على ترك الاول
وتسليم على كثر النحس بحيث يمنع الذنب عن حجاب عيني الله او يهتدي به في العقاب
ولا يشترط فيهم العصمة خلافا للاسمعية والاشاعرية لمانا سنين انشاء الله تعالى الامامية
ببرضى الصدقة والامانة اجمعت على كونه غير واجب للعصمة ولا قول اية غير معصوم انتهى قال
الرد في شرح الطوال في جود من المتكلمين والحكام فانهم لا يوجبون العصمة لك اى صفة راسخة
لنفسانية مع تلك الملكة المتصفة بها من العجز والعسوف انتهى ولصيافة
ولا يشترط فيهم اى الامية العصمة قد عرفت معناه خلافا للاسمعية والاشاعرية اى الامامية
فانهم اشترطوا وجوب العصمة فيهم لنا عدم اشتراطها اى العصمة اى وجوبها لمانا
السا الله تعالى لمانا ابنى ببرضى الصدقة والامانة اجمعت على كونه غير واجب للعصمة لا على
انه غير معصوم فلا يكون وجوب العصمة شرعا للامامة والاشاعرية الامامية اختلفت انتهى وقال
الاصمغاني في شرح الطوال لا يشترط في الامية العصمة خلافا للاسمعية والاشاعرية
اى الامية فيهم اشترطوا العصمة في الامية لنا انما يبين صحة امامته ابنى ببرضى الصدقة والامانة
اجمعت على كون ابنى كونه غير واجب للعصمة لا على انه غير معصوم فلا يكون العصمة شرعا
في الامامة لانه لو كانت على الوجوب لعصمة الامام والرد باطل لان العصمة غير واجبة
وقال القاضي عنده الملائكة والدين في الموقف والسياسة في شهر رمضان
لما وس في حقيقة العصمة اخرها من التصديق لوجود الامان المماثلة حقيقة متوقفة
على اليقين برى عند اعلى اليقين اصلنا من استسا والاشياء كلها الى الصاع على النحر
ابتدا ان لا يخفى اليه فيهم وبنابوي سند الحكماء بما روى على ما هو اليقين من ان لا يشترط
اعتبار استدا القول لما يمتنع الفجور يحصل به العصمة لنفسانية ابتداء العلم بمشاكل

المعاصي ومناقيب الطاعات فانه الزجر عن المعصية والداعي الى الطاعة وتذكير وترشيد
 فيه والصفة فيهم بتابع الموجب اليهم الاوامر الداعية الى ما ينبغي والنواهي الزاجرة عما لا ينبغي
 والاعراض على البصر عنهم من الضلال ليرى اوعده عند من يجوز تقديره او من ترك الامر الى
 والافضل فان الصفات النفسانية تكون في ابتداء حصولها احوالا غير راسخة في محملها
 بالترجيح وقال قوم العصمة تكون خاصية في نفس الشخص او في بدنه ينتج بسببها صدور
 الذنب عنها انتهى وقال التفتازاني في شرح المتقاصد التوفيق خلق قدرة الطاعة
 والتخلف لان خلق قدرة المعصية والعصمة هي التوفيق لبعيها فان نعمت كانت توفيقا فاعا
 والى خصت كانت توفيقا خاصا كذا كلام المحققين وقال ثم الموفق لا يعصى اذ لا قدرة
 له على المعصية وبالعكس وبناء على ان القدرة مع الفعل وليست نسبتا الى الطرفين على
 سواء ومن اصحابنا من قال العصمة ان لا يخلق الله في العبد الذنب وقالت الفلاسفة
 هي ملكة تقع بالفجر مع القدرة على قتل خاصية في نفس الشخص او بدنه تمنع بسببها صدور
 الذنب عنه ورؤيته جليلا لا يسيء المجد بترك الذنب ولا الثواب عليه ولا التكليف به انتهى
 وايضا فيهم من سقطت الحلايات مع اليقظة اشتراطهم ان يكون
 الايام مصحوبا وقد عرفت معنى العصمة وانما الثاني في القدرة على المعصية بل ربما يستلزم ما لا يشق
 اصحابنا على عدم وجوب العصمة بالاجماع على الامتثال الى كبر وعمر عثمان رضي الله عنهما مع الاجماع
 على انهم لم يجب عليهم ذلك في امسهم من بمعنى انهم قد امنوا وكان لهم ملكة احب كتاب
 المعاصي مع الكمال من انهم وقال المحقق الدواني في شرح العقائد
 احصه رتبة والعصمة عندنا ان لا يخلق اليه منسجم ونبأ وعند الفلاسفة ملكة تمنع الفجر انتهى
 وقال سبج العلوم في شرح المسبب علم - فاعلم ان العصمة قد تطلق على اجتماع
 عن الباطن والآل على الباطن الذميمة ولا تشك في عصمتهم بهذا المعنى لانه لا يرتاب
 سير الاسفية خالص رتبة الاسلام من عنقه وقد تطلق على الاجتهاد عن الصفات مع تلك

الاجتناب و زجران کیونکہ معصومین بنده العصمتہ و علی عدم بعد و رذیلہ الاعمال و الامور
و الاخطار و مع ذلک عدم الوقوع فی خطار اجتہادی فی حکم شرعی و نیز لم یحوّل کلمات بینا
و بشیر غافم استی قال الشعرانی فی الیواقیت فی ذکر المہدی ناظرین ابن العربی
و انه معصوم فی حکمہ اذ لا معنی للمعصوم فی حکم الا انہ لا یحلی و حکم رسول لا یحلی فانہ لا یطابق
عن النوی النہا ہو الا حجتی و قد اجبر عن المہدی انہ لا یحلی و علیہ طحا بالانبیاء
فی ذلک حکم استی و قال خواجہ یارسانی فی فصل الخطاب من شریک الامام الباقی
ان یکون معصوماً استی و ایضاً فیہ و بنہ صلی اللہ علیہ وسلم علی عصمتہ من اسرار
بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم فمن اعطایا من مسئلہ کل الیہا و من جاریہ من غیر مسئلہ
و کل اللہ تعالیٰ بہ ملکاید و و ذہا معنی العصمتہ استی و قال مولانا عبد الغفر اللہ ہوی
فی فتح العزیز و حدیث شریف و اردست مثل اہل بیہ فیکم مثل سفینہ نوح
من ربکما انجی و من تحلف عنہا عرق و وجہ تخصیص حضرات اہل بیت باین مراتب
و فضیلت است کہ گشتی حضرت نوح علیہ السلام صورت کمال عملی جناب خاتم المرزبان
گردانیدہ بود کہ عبارت از طریقت است زیرا کہ کمال عملی جناب بدون مناسبت
تخص باجناب و تقوای روحیہ و در عصمت و حفظ و قوت و ساحت تصور نیست
کہ در کسی جاوہر شود و این مناسبت بدون ولادت و علامتہ اصلیت و فرعیات ممکن
المحصل نیست پس این کمال را با جمیع وسعت ان کہ معدن ولایات مختلفہ است در
این مجری جاری کردند و ازین نام و ان رنجند و ہین است معنی امامست کہ یکی مر
دیگری را از ایشان بان رسمی می ساخت استی قولہ مسلک سبب این تفصیل
و باعث برین تطویل انکہ اعیان این مسلک بہ بعض کلمات شاہ ولی اللہ ناواقفانرا
در شک می اندازد و رفع آن خلجان بدون این بیان کہ مذاق شاہ ولی اللہ کثرت
تفنن راغب و عدم تشبیہ کلام بہ سنج تسنن بر ذوق شان غالب بودن انگیزہ کلمات

در بولفانی خلاف نرسب تصور اهل سنت و مخالف شمای جمهور جماعه مفیده نیست
 و نه قابل استناد و لایق اعتماد و حالت حیات شان که اثری از حکومت اسلام
 و نصیحتی از علمای اعلام در دلی بود بطور شیوع همجوشی کلمات امکان داشت و اولاد محاور
 بساده ولی این که این گونه تصنیفات را ذائع و شائع نساختند و در پرده کتمان داشتند
 گویا پرده بر زنی پرده گهای والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسماعیل زمانه را فارغ از حکومت
 اسلام و خالی از علمای اعلام یافته حدت جلی بر خیلی بلند آوازه ساخته ان افکار افسرده
 پیر خاکستر را کما میبغی شعل نموده و تخم پوشیده نه خاک را آب داده حسن نبات الاخرین
 من کرم البذر را میگردم و شعبان هر چهار ماه هفدهم ملام و دران عوام کالائنام فی الکلام
 اقول اشتها تقیید کلام شاه صاحب به پنج شستن در امصار کالشمس فی رالقیه
 النهار است اعتقاد بران از تشکیک این مشکک بگردان زائل نتوان شد چه جائیکه
 تصانیف جناب شاه صاحب شاه عدل برین تقیید بوده باشد و حالت حیات جناب
 شاه صاحب که تسلط و نفوذ در دلی بود اگر بخوف جور این فریق اظهار شاعت کلمات
 حقه ممکن نشد بطلان حیثیت آن لازم نمی آید و معلوم نیست که مراد از ان کلمات که نسبت
 اخفای ان سجناب شاه صاحب نموده همانست که درین کتاب از اراله انخفا و غیره نقل
 نموده یا کلمات دیگر بر شق ثانی بیان آن ضرور بود و بر شق اول عدم طور شیوع ان
 ممنوع است زیرا که تصانیف وی جناب ازها لوقت متداول نامراند و نسبت ان
 تصانیف اینگونه بسوی اولاد امجادش نیز غلط است ایامدیده که حضرت مولانا شاه عبدالعزیز
 دبلوی از اولاد امجادش در کتاب تحفه چه بدح و ثنا کتاب اراله انخفا فرموده و او بصافی
 داده است عبارت تحفه امینست با تحفه زوال سنت از مقررات است که امامت بلکه
 ماسی سال امتداد یافت و به صلح امام حسن که باز دهم ماه جمادی الاولی در سنه چهل و یک
 بوقوع آمد انقطاع پذیرفت و نیز ترمیم خلافت بر وجه واقع حق و صواب ان تقدیم

چنانچه الثانيه در آن راه نیافته بود پس بعد از رحلت حضرت پیغمبر بکر امام مکتب بود و لایق
 کتاب و اقوال معتبرترین عقیده و رد ایشان موجود است چنانچه اراکله اسماط طراز
 مختلفان هزاران دلائل از کتاب و سنت و جمیع امت و اقوال معتبرترین و شوقی
 که بپیرایه کوشش در شنیدن آن روزگار و در جمیع خواطر همین این اسماط است
 درج یافته و مصنف این کتاب مستطاب را که در شهر کهنه دلی سکونت داشت و استیجا
 از آیات الهی و معجزات نبوی توان گفت در هشتم این رساله نیز بارها زیارت
 او مشرف شده گلهای تقریرات کهنه کناره و اسرار پر کرده جز او الله خیر اللهی نیست
 برف سهام ملایم ساختن مقبوعان به چهار امام بسوی فاضل نبیل و اولاد محمد نبیل
 صرف انقراضی این برکات است برای اخوای جبال انام و ضلایل حوام که الانعام قوله
 صلی الله علیه و آله در تنویر این مام رساله یثقه و لیت شعری کیف یجوز الترام تعلیه شخص
 مع یکن الرجوع الی الروایات المتسوله عن النبی صلی الله علیه و سلم الصریحه الداله علی
 خلاف قول الامام المتقلدان لم یتبرک قول امامه فیه شائعه من الشریک اقول در
 صحت و حسن به عامی تنویر که این شریک از احساس آن ضرر است ریسی شکلی را و نمی آید
 زیرا که بود و بقول یک امام مقلد با قدرت رجوع بسوی روایات منقوله از شیعیان
 و الله بخلاف قول مذکور هیچ مسلمی تجویز نمی نماید و گنجه شدن قول امام را با وجود مخالفه
 آن از قول نبی صلی الله علیه و سلم از شائبه شرک و از قبیل اتحاد ارباب من و دون
 هر کس میداند چنانچه کلام معتدین این ضرر نیز درین باب به چه کلام صاحب تنویر است
 قال الشیخ ابن العزلی فی الفتوحات المکیه افصح الحدیث و عارضه
 قول صاحب او امام فلام سبیل الی العدول من الحدیث و تبرک قول ذلک الامام
 الصاحب للخبر ثم قال ولا یجوز ترک ایه او غیر صحیح بقول صاحب او امام و من
 ذلک فقد حصل فی الاما و خرج عن دین الله انتهى و قال الشعرانی فی الیواء

بحكم تقليد الأئمة في غير ذلك عليه غيره وهو الغالب على الطعن بعدم ما يوجب شرعا انتهى
 وقال محمد بن محمد بن أبي عمير بإسناد يروى في التفسير شرح التوراة نقل الأمامي
 وابن الحاجب للامام علي عدم جواز رجوع المقلد فيما قلده فيه وقال الزكاشي ليس كما قالوا في
 كلام غيرهما فيقتضي جريان الخلاف بعد العمل بهذا انتهى وأيضا فيه في قول مشهور
 قوله وقيل لا وهو الأصح لأن التزامه غير ملزم إذا لا يوجب إلا ما لا يوجب الله ورسوله ولم يوجب
 على أحد من يذهب به يذهب رجل من الأئمة فيقلده في كل ما يأتي ويتردون غيره و
 التزامه ليس لغرضه فيجب الوفاء به وقال ابن حزم أنه لا يحل الحكم ولا مفت لتقليد
 فلا يحكم ولا يقتضي الا بقوله بل قيل لا يصح للعامة يذهب لأن المذهب إنما يكون لمن لا يوجب
 نظرا بغيره بالمذهب أو لمن قرره كتابا في فروغ مذهب يعرف فتاوى الإمامة وأقواله
 وأما من لم يتأهل لذلك بل قال أنا سفي أو سافى لم يصير من أهل نولك المذهب بمجرد
 هذا القول كما لو قال أنا حق أو نحوي لم يصير نيسا أو نحويا وقال الإمام صلاح الدين
 العلامة والذي صرح به الفتاوى مشهور كقوله جواز الاستئصال في أحوال المسائل والأحكام
 بخلاف مذهب الإمامة أو المكنى على وجه البيع للخصم انتهى وقال محمد بن أبي عمير
 في التفسير شرح التوراة في شرح قوله اتفاقا ذكره الأمامي وابن الحاجب قال الزكاشي
 وليس كما قال لأن في كلام غيرهما يقتضي جريان الخلاف بعد العمل أيضا كيف
 يقع إذا اعتقد صحة لكن وجهه ما لا لا بالزام مذهب الإمام مكلف به بل لا يظهر له غير ذلك
 لا يظهر له بخلاف المذهب حيث لا يقتضي من إرادة إلى إرادة انتهى وأيضا فيه في شرح
 قوله وقيل لا وهو الأصح في الرأى وغيره لأن التزامه غير ملزم أو لا واجب إلا ما أوجب الله
 ورسوله ولم يوجب الله ورسوله على أحد من الناس أن يذهب به يذهب رجل من الأئمة
 فيقلده في دينه في كل ما يأتي ويتردون غيره على أن ابن حزم قال أجمعوا أنه لا يحل الحكم
 ولا مفت لتقليد رجل فلا يحكم ولا يقتضي الا بقوله انتهى وقد انطوت القرون النافذة علم

عدم القول بذلك بل لا يصح للعامة تزيين تزيين بل لان المذهب انما يكون لمن لم
 نوع نظره استدلال وتصير المذاهب على حسنة اولين فتركنا با في فروع ذلك المذهب
 وعرف فتاوى امامه واقواله واما من لم يتايل لذلك البتة بل قال اما نحن او شافعي او
 غير ذلك بجزء القول الخ والاضافة في ريل قوله قيل لمن لم يلتزم الخ قال ابكي و
 هو الاصل انتهى وقال جيب الله القنداري في معتمد الحصول ثم ان
 الشربلاني اخفى قرآن اخرج عن الرجوع بعد العمل انما هو في تلك الحادثة بشخصها لا في ملها
 ويل يلقه المقلد العامل بمذهب في حكم غيره في غيره الخمار نعم للقطع بان المستفتين من عصر
 الصحابة ولم يجدوا كان يستقون مرة واحدا واخرى غيره غير ملتزمين بضيا واحدا وسامع ذلك
 وتكرر ولم ينكر فكان اجماعا على ان التزام مذهب معين غير لازم انتهى وقال محب الله
 البهاري في المسلم ولو التزم مذهبنا لمذهب ابي حنيفة وغيره فهل يلتزمه الاستمرار
 عليه فصل نعم لان الالتزام لا يخلو عن اعتقاد غلبته حقيقة فيه قيل لا اذ لا واجب الا ما
 اوجبه الله تعالى ولم يوجب على احد ان يذهب بمذهب بل من الامة ويل لمن لم يلتزم فلا
 يرجع عما قلناه في غيره فلهذا من شاء وعليه السك في التحريم وهو الغالب على اطن لعدم
 ما يوجب شرعا انتهى وقال سحر العلوم في شرح المسلم بعد قوله لان الالتزام
 لا يخلو عن اعتقاد غلبته حقيقة فيه قلنا لا سلم ذلك فان اخص قد يلتزم من المتساوين
 امر النفع له في الحال ووقع الخرج عن نفسه ولو سلم هذا الاعتقاد لم يشاء بديل شرعي بل هو
 هو من مولات المعتد ولا يجب الاستمرار على بهونه فانهم قيل لا يجب الاستمرار وضح
 الانتقال وهذا هو الحق الذي ينبغي ان يكون به ويعتقد عليه لمن ينبغي ان يكون الانتقال
 للسلي فان السلي حرام قطعا في المذهب كان اوفى غيره اذ لا واجب الا ما اوجبه الله تعالى
 وحكم لم ولم يوجب على احد ان يذهب بمذهب بل من الامة فايما به بشرح شرح حديث
 انتهى وقال الشامي في رد المحتار حاشية رد المحتار قوله وان الرجوع المخرج

منك لم يبق من العلم في تحريمه ومثله في حمل الامه واياك ما جاز في نكاحه
 قال ابن حجر والري في تحريمه اجماع المراسل حاشية على ما ذكره في التمهيد السابق
 اريد به الى الميراث اهل البيت لا يقول بركن الميراثين كتحريمه في نكاحه
 والى في طهارة الحلب في مملوكة واحدة وكما لو اقي منبوية روحية بطلانها كما في نكاحها
 قبله في سلطان المكاره ثم اقامه شافعي بعد الميراث فيسوغ عليه ان يشاء لاولي مقلده
 والى في مقلده الميراث او هو محمول على منع العقاب في تلك الحادثة بعينها لا مثلهما كما صرح بالام
 الكبي وشبهه عليه جاز ذلك كما هو على نظر الميراث في مقلده الميراث فيسوغ له بطلانها باقتدار
 في مقلده الميراث او هو محمول على منع العقاب في تلك الحادثة بعينها لا مثلهما كما صرح بالام
 ابن ابي عمير في الدعوى انما هو مقلد حكم الميراث فيجوز اتياع النكاح باجواز كذا افاده لحدوده
 الشرب والى في العقد الفري يتم قال بعد ذكر فروع من اهل المذهب صرح بوجوبه وكلام
 بلول محمول بما ذكرناه انه ليس على الانسان التزام مذنب معين وانما يجوز له العمل بما يشاء
 ما حله على مذنبه مقلد غيره فانما يستجيبا مشروطة بالعمل بما من متشاورين في حادتين لا يعلق
 لواحدة منهما بالآخر وليس له ابطال حين اقله بطلان امام اخر لكن المفسر في العمل كما مضى
 القاضي لا يقتضيه وقال ايضا ان له التقليد بعد العمل كما اذا صلى غلاما صحابيا على مذنبه ثم
 بين بطلانها في مذنبه وصحها على مذنب غير مقلد بطلانها في مقلده ويحتمل ان يكون المقلد على ما
 في البراءة انه روى عن ابي يوسف انه صلى الجمعة بمسجد من اعمام ثم اخبر ببراءة منية في
 يوم الاحد فقال ماخذ يقول اخواننا من اهل المدينة اذا منع المارقين لم يحمل خطبا او انتمى
 وقال عليه السلام في طهارة الميراث الميراث في طهارة الميراث الميراث في طهارة الميراث
 من علماء السند المتوفى في مذهب النعمان في النعمان والاعتماد من الهجرة فقرر في الامور
 ان من الى بعض ما تروى من احوال الصحابة وحلفاء العلماء في سبيله الامصار وروى
 وجوب تقليد محمد بن معين لاجبة عليه لاسر في جبهة الشريعة ولا من مع العقل كما ذكره الشيخ في الامور

سن استثنای فی فتح التفسیر فی کتاب المسی تجرید الاعیان و بعد و یوجب صرح شیخ ابن عبد السلام
 فی مختصر شی الاصول سن الماکله و التمسک فی حقه المیزان سن اثنا عشر و ذکر ابن امیر المومنین فی التفسیر
 شرح التجرید ان التجرید ان الماکله من العیان ما راجعوا علی ان لا یخلو الحاکم و الا نلت ثقیله علی و احیاً نیست
 لا یحکم و لا یشی فی سنه من الاحکام الا انقلبه من قول **باب اول** در عقاید و عقیده
 در عقاید و عقیده **اول** اعمال و افعال در مرتب متبوع داخل اندر حقیقت ایمان مثل
 تصدیق بنای این سلسله از خوارج و معتزله بود که باز این مرتب متبوع و باینان این مرتب
 خیر از سلسله ایمانی ربانیت از آیهای تازه و فاسد ایمانی فی اندازه افزوده و در مرکز بیان
 رختان و در خشان نمودند که گوی سبقت از ایمان و در بدو بعضی افعال که نزد این سنت و جماعت
 بلکه کافه است اجابت با اتفاق یا با اختلاف حرام یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح
 است بدی یا سنت را برده بلکه از پیروان این سلسله اصلی است عمده برای مرتب تجریدان
 معنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویه الایمان و بر گاه غایت شود که آن اصل نیز و این سنت
 در و است ظاهر که دو که تقویه الایمان هم که بر این متفرع است در مرتب سنت و جماعت معلوم است
قول معنویان همثال پر اختلال است با ریب و دعائیت رجاء با غیب محصل
 مورثیت که بمثلان **اول** دخول افعال و اعمال در حقیقت ایمان یعنی مجموع افعال و اعمال
 صدیق و اقرار ایمان و اقراران مرتب متبوع است و امر و وهم بین دخول افعال و
 مال یا تصدیق و اقرار و حقیقت ایمان مرتب متبوع است و امر و وهم دخول
 مال و اعمال در حقیقت ایمان معنی و متفرع علیه حکم تکلیف بر بعضی افعال مباح یا مستحب یا مکروه
 مدنی تواند و امر چهار هم بین سلسله یعنی دخول افعال و اعمال در حقیقت ایمان معنی و
 در حقیقت تمام مسائل تقویه الایمان است در **اول** نظر است چه مرتب مرتب متبوع
 بین سنت و دخول افعال و اعمال در حقیقت ایمان است چنانکه ایشان قول خرج اعمال را قول
 است شمرده اند پس این مرتب مرتب متبوع گفتن بر این بابی از اقوال و در مطاعین و شایسته

قال سيف الدين الآدمي في الكبار والافكار قد اطلق اهل الاسلام
 بان مفهوم فقط الايمان لا يخرج عن اعمال القلب ومنهم من قال انه لا يخرج عن احوال الجوارح
 ومنهم من قال انه لا يخرج عن المركب ومن قال انه لا يخرج عن احوال القلب فقد اختلفوا بينهم
 من قال الايمان هو تصديق القلب ونزيب المسيح ابني الحسن والقاضي ابني بكره والاستاذ
 ابني اسحق واكثر الائمة ووافقهم في ذلك السامي وابن الروندي من القبر ومنهم من قال و
 الايمان بالله تعالى معرفته وهو نذيب خيم بن صفوان وبكر ابن اثنت بعد الوجود بن زهير والا ايم
 ومنهم من قال الايمان معرفته الصدور سله واما بارت به الرسل على ايمته ويؤمنون عن بعض الفقهاء
 واما من قال انه لا يخرج عن اعمال الجوارح فمنهم من قال هو اقرار اللسان بالشهادتين الاثم
 وهو نذيب الكرايمه منهم من قال هو الطاعة لكن اختلفوا بينهم من قال كل طاعة ايمان ولو
 كان فرضا ونفقا وهو نذيب الجوارح والعلاقات وعبد الحبار من القفر ومنهم من قال الطاعة
 المفروضة وهو نذيب الحباثي وابنه واكثر القفر البصريه ومنهم من قال الايمان هو الاقرار
 باللسان والمعرفة ونذيب الغلاة فهو ايضا يحكي عن ابني خيمه وعبد الله بن سعد بن كلاب
 ومنهم من قال هو الاقرار باللسان ومعرفة بالقلب وحمل بالاركان ونذير هو نذيب الصلاني
 من اصحابنا وابن النجار من القفر واما من قال انه لا يخرج من المركب عن اعمال القلب
 والجوارح قال هو المعرفة بالبيان والاقراء باللسان واعمل بالاركان وهو نذيب الكرايم
 الاثر وابن مجاهد اتمى **وقال** البضاوي في الطولع الايمان في اللغة البعد
 وفي المخرج عبارة عن تصديق الرسول بكل ما علم عليه السلام بعنده ناوسن كلمته الشهادتين
 عند الكرايمه وعن انتشار الواجبات والاحتساب من المراتب عند القفر ومن مجموع ذلك
 عند اكثر سلف اتمى **وقال** الاصمغاني في شرح الطولع
 لا خلاف في ان الايمان لغة التصديق وفي الشرح اختلفوا فيه فهو نذيب شيخ الواسع الاثر
 والقاضي الوكره والاستاذ الواسع واكثر الائمة من الائمة الى ان الايمان عبارة عن التصديق

اتقنى الرسول عليه السلام لكل با علم مجيبه بالضرورة وعن كبرى الشهادة عند الامامية وعن ائمة
 واعتناء المحرمات عند المخترلة انتهى **وقال ايضا فيه** وعن مجموع ذلك
 اى عن التصديق الرسول عليه السلام في كل با علم مجيبه بالضرورة كالصلوات الخمس وجوب الصوم
 والزكوة وحرمات الخمر والزنا وعن كبرى الشهادة وعن اعتناء الواجبات والاحتساب عن المحرمات
 عند اكثر السلف فانهم قالوا الايمان عبارة عن التصديق بالنجاة والافراز باللسان والعمل
 بالاركان انتهى **وقال** الرومى فى شرح لطول المعنى قد يصيب الخلفاء فيه بان يقبل الايمان
 باسم لعل القلب او الجوارح او المجموع والاول الاسم للمؤمن او للتصديق والال نزيه للامية
 والثانى نزيه الاشاعرة فان اسم التصديق الخاص عندهم كذكرنا والثانى وهو العمل باسم
 للقول او سائر الاعمال والاول نزيه الكرامية فاسم قالوا هو التلقظ بكبرى الشهادة والثانى اما
 اسم لفعل الواجبات والاحتساب عن المنهيات والمحرمات وهو نزيه اكثر المخترلة واما اسم لفعل
 الطاعات مطلقا وهو نزيه القصاصى عند الجبار والى البزيل والثالث هو مجموع وهو نزيه
 اكثر السلف انتهى **وقال** الامام الازمى فى تهذيبه يقول المسئلة الاولى فى حقيقة الايمان لا بد من
 المذهب يقول الفقهاء ان اركان العمل اسم لعل الجوارح او الجوارح فاما ان اسم لعل القلب فليس من الايمان
 ان يحصل اسم للمؤمن وهو نزيه الامامية وجم بن صفوان وقد يميل الى الواطن رضى الله عنه
 والثانى ان يحصل اسم للتصديق النفسانى وهو نزيهنا وقد عرفت الفرق بينه وبين الاعتقاد الارادى
 واما اركان اسم لعل الجوارح فاما ان يكون اسم للقول او سائر الاعمال والاول نزيه الكرامية
 واسم مجموع اسم للتلقظ بالشهادة وعن والثانى فعلى ميسر احد به ان يحصل اسم لفعل الواجبات
 والاحتساب عن المخطورات فقط وهو نزيه الى على والى باسم وثانيمنا ان يحصل اسم لفعل
 الطاعات باسم سوار كانت واجبة او مندوبة وهو نزيه الى البزيل وعبد الجبار بن احمد
 اما ان كان اسم للمجموع اعمال القلب والجوارح فهم الذين قالوا الايمان تصديق بالقلب وافراز باللسان
 عمل بالاركان وجم اكثر السلف انتهى **وقال** الكاتبى فى لمفصل شرح المحصل

ووجب المنزلة الى هذه اسم لطاعات وذهب السلف الى انه اسم مقتصد بين والاقرار باللسان
 والعمل بالاركان فالتحذير على البطلان فذهب المنزلة والسلف بان قلل لو كانت هذه الاعمال
 نفس هي الايمان كما ذهب اليه المنزلة او جبر من مسمى الايمان كما ذهب اليه السلف فكان
 مقتضى الايمان بالاعمال كذا او بالعمية تقتضي التالى باطل فالقدم مثله انتهى **وقال القاضي**
عبد السلام والدين في المواعظ والسديد السند في شمه اعلم ان الايمان في
 التعميم هو التصديق مطلقا قال المدعي حكايه عن اخوة يوسف واهل بيوتهم لنا اي مصداق
 فيما حدثناك به وقال عليه السلام الايمان ان تؤمن بالله ولأكيه وكفيه ورسلاي القصد في العلم
 فلان يؤمن بكذا اي يصدره ويعترف به واما في الشرع وهو متعلق بذكرناه من الاحكام لم ي
 التواب على التفصيل المذكورة فهو عندنا يعني اتباع شئ الى الحسين وعليه اكثر الائمة كالقاضي
 والاوسنا وواقفهم على ذلك الصالح وابن الرندي من المنزلة للتصديق للرسول فيها علم
 مجتهد ضروريه تفصيلا فيما علم تفصيلا واجالا فيما علم اجمالا فهو في الشرع تصديق خاص وفيما
 الايمان هو المعرفة فقوم الله هو محمد بن صفوان وقوم بالسند بما ما بهت بالرسول
 اجمالا فهو منقول عن بعض الفقهاء وقالت الكراميه بكون الشهاده وقال طائفة هو التصديق
 بالكتبتين يروى هذا عن عبيد الله وقل قوم انه اعمال الجوارح تقديم الخواص والعلاص وعبد الله
 الى الاطاعات باسرها فمما كانت او فاعلا اذ يرب الجياهي وابنه واكثر المنزلة البصره الى ابطال
 الصفو فقه من الافعال والتروك ودون النوازل وقال السلف اي اجتمع كامين مجاهد واصحة
 الاثر اي المدعيون كرم انه مجموع هذه الائمة فهو عندهم تصديق بالجمان واقرار باللسان وعما
 بالاركان انتهى **وقال القوسنجي في شرح التوحيد والايمان في التمهيد هو التصديق سلا**
قال المدعي حكايه عن اخوة يوسف واهل بيوتهم لنا اي مصداق فيما حدثناك به و
عم الايمان ان تؤمن بالله ولأكيه اي تصديق واما في الشرع فهو عندنا الشاعرة الا
بالرسول فيما علم مجتهد ضروريه تفصيلا بما علم تفصيلا واجالا فيما علم اجمالا فهو شرع لقب

الانفال والتركيب والحوال

خاص وقلل الكرامة هو كتمت اسماؤه وقلل قوم انه اعمال الجوارح فذهب الجوارح والاعمال و
عبد الجاه الى لانه الاعمال باقية فضا كانت ولا فلاح سبب الحجاب وانما اكثر من تفرق اليه الى انه اعطاهما المنفعة من
وقال الحمد ثوب وليس السلف كابن جاهد انه تصديق باليمان واقرار باللسان وعمل بالاركان
وقال ما انفع به التصديق من كلمتي الشهادة وغيري نذر عن الجحفة لعل يدركهم حيث قال تصديق
القلب واللسان والايدي الاول ليني التصديق بالقلب وحده ليس ليمان انتهى **وقال ابن**
الصفى في شرح الرعين النووي او المجموع وهو يذهب اكثر السلف بجمع ائمة الحديث من **الكلين**
وسكى اشافى اجماع الصحابة والاكابر من بعدهم فمن بعدهم عن اوركم واكثر السلف على من اخرج الاعمال
عن الايمان الكاراسته يداد ومن اكثر وجعله قولاً محمداً سعيد بن جبير وميمون بن مهران وقناة
واليوب النجاشي والنجي والزهرى ويحيى بن كيث قال النووي هو راى محدث اوركن الناس على غير
قال الاوزاعي كان من سلف لا يفرقون بين الايمان والعمل انتهى **وقال** تورشتى في
المعتمد علامى اسلام احتمالات كرهه انه كذا ايمان عبارات از اعتقاد و قول يا عبارات از اعتقاد و قول
او عمل ميشي امام اعظم الجعفي رحمه عليه واصحابه وى وسياى من ائمة اكمل اصحاب امام شافى
رحمة الله عليه ايمان عبارات از اعتقاد و قول سبب ظهوره است و مجموع ائمة التصديق كوكيم وشي امام
معظم شافى رحمه الله عليه وجها واصحاب حديث قول است وعمل واعتقاد ومعتزله هم من ائمة
وجبت طائفة اولى است كذا ايمان در موضوع لغت تصديق است وبلى دليل قاطع في
وغيره ان ضم كردن روايات دگر انكه بارتيعال اعمال صالحه را در قران در بياى جابر
ايمان عطف كذا خيال كذا الذين امنوا وعلوا الصالحات و سطوف غير معطوف عليه باستدائت
كم ان است من قبل او كبت في ايمانها غير ايم ادين قبيل است و دگر انكه مقتضى در قران ايمان
يدان وصف كذا و كذا و كذا است يكسند بر انكه مجلس دل است خيال كذا كتب في ظهورهم الايمان و لما ظن
الايمان في ظهورهم و كذا است يكسند بر انكه ايمان از عمل دل است خيال كذا و قلبه مطيعين بالايمان لم
يو من ظهورهم و دگر انكه اگر اعمال در سبب ايمان داخل بودى بايستي كه تا كه عمل با وجود قدرت

مومن خودی چنانکه تبارک قول مقتضای اعتقاد مومن است و دیگر آنکه اگر تصدیق از کتب ابر
 شده یا تصدیق ترکیب یا مرشد با اتفاق بر دو فقره الاستقلال ایمان دمی شست باشد و اگر
 اعمال حسیه را ایمان بودی ایستی که انقیض آن ایمان مثبت نبودی چنانکه باقیص تصدیق
 نیست و حجت طالع دیگر آنست که حقیقی گفت و اما در الیه و الله مخلصین له الدین جمعا و بقره
 و یوفوا الزکوة و ذلك دین الیقین و چون این مجموع را دین جوید اعمال از علم دین باشد و این
 اسلام است چنانکه حقیقی گفت ان الدین عند الله الاسلام و اسلام ایمان است زیرا که اگر غیر این
 بودی مقبول بودی از هر یک که حقیقی میفرماید و من یسبح غیر الاسلام دنیا لمن یقبل منه و هو فی الاخرة
 من الخاسرین پس چون ایمان اسلام است و اعمال از دین است اعمال از ایمان باشد و
 حجت دیگر حدیث و فی عبید بن جریج است که گفت و ایند که ایمان چیست گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله
 ان الله الا ان الله محمد رسول الله و اقام الصلوة و اتوا الزکوة و صوم رمضان و ان تقطوا الخمر من
 انفسهم فاین دلیلت بر آنکه اعمال را ایمان است و اگر انچه را در دو طالع یاد کرده اما زوایل و انچه را در
 یک یاد کرده اند یا در یک یاد کرده اند یا در یک یاد کرده اند یا در یک یاد کرده اند یا در یک یاد کرده اند
 انچه گفته اند از طریق استناد و استدلال گفته و نقل و حجت بر مولا یا فاستبقوا الخیرات و این کلام
 طاهر صلی الله علیه و آله است که در آن مخالفت ظاهر خصوص است با مخالفت اهل کلام که یک طالع
 را مسک ساخته اند و طالع دیگر انچه دیگر مسک ساخته اند اگر یکی حدیثی آورده است آن دیگر
 در بعضی آن کرده است و هیچ یک از این دو قول متضای نیست باهمال فرضی از فرض پس باید که
 هیچ یک از این دو قول متضای نیست باهمال فرضی از فرض پس باید که
 استی و گفته نخواهد شد که عمل شرع مشاعره و متفرع اصل ایمان است و عمل قول سلف و محدثین
 کامل چنانکه پس علمائے ائمه ان شده اند زیرا که انچه از زکات و غیره نقل پوشیده است در کلام
 امر واحد که اصل ایمان است عمل شرع متفرع است از اصل ایمان و عمل سلف و محدثین و غیره است و حاشا
 شرع ایشان منزع قطعی نخواهد شد و منشای علمائین بعضی که قائل این قول بوده اند

وأيضا شاعروا في بيان نصوص داله بر دخول افعال في نصوص داله بحسنه وارجح ان
 كتابي وشرح محصل في مبحثه ثم قال في الكلام اهل من الفروع التي لا تليق في التوفيق ان يقال
 الاعمال من ثمرات التصديق وكل فعل دل على ان الايمان لا يقبل الزيادة والنقصان منصرف
 الى اصل الايمان وكل فعل دل على انه قابل للزيادة والنقصان فهو منصرف الى الايمان الكامل
 المستقيم وفي فرض صحة تجزئته حل قول محدثين برب ايمان كامل موجب استغنائه عن مجموع حل
 قول معظم برب ايمان كامل چه باشد وكنز وشرک که بالاقش بر معصیت در کلام ضم بر هم نیست البتة
 است محمول بر کفر مقابل ايمان کامل وشرک بمقابل توحيد کامل چه شدن متواذ واطلاق کفر
 وشرک هر چنين در شمع آمده است چنيني در شرح صحيح البخاري صحيحه وسته نوشته
 قال النووي في الحديث انوار من العلم نعماء ما ترجمه وبيان الكفر قد لطف على غير الكفر بالعلم العالي
 قال القاضي ابو بكر ابن العربي في مشرجه زوائد المصنف ان بين الطاعات كما استه انما
 كذلك المعاصي تسمى كفرا او لا يرد به الكفر المخرج من الملة استه معين بن ابي
 در شرح اربعين نووي وسته ودر اطلاق الكفر على فعل بعض المحرمات و
 اطلاق الفسق ايضا انتهى شيخ علي قاسمي در شرح قطب كبر نوشته ودر ظاهر كلام من طبع
 بنسبه ابي القاسم كذا رواه الحاكم بهذا اللفظ معناه كفر دون كفر انتهى واما معصية ودر مخرجات كفته
 انكاف من اجل ان شيعه وشرک از مذهب است نه غير كفته كما حل كل فعل محرم من الايمان على كل فعل ممنوع من
 مخرجه بل يقال شرک فلان بالذو ذلك اعظم كفرنا انك كفته واثاني الشرک الصغير ودر احاطه
 غيبه ابدى في بعض الامور وذاك كالربا وافتقار المشار اليه بقوله عز وجل جعل الله شركا
 فيما اتهموا الى مفتحا الى الله كما يشركون وقوله تعالى ولا يؤمن الكفرىم بالهد الا وهم مشركون و
 قال بعضهم يعني قوله تعالى وهم مشركون اي واثمون في شرک الدنياي جاليتها قال و
 من بانهل عليه السلام الشرک في هذه الاماخي من وبيد الل على الصفا شنه وبيضا
 در شرح مصابيح نزيل الطير وشرک وسته ولاحظه الاسباب في الجملة شرک حتى

الکفر من غیر قصد ودر مخرجات کفته بنسبه ابي القاسم کذا رواه الحاكم بهذا اللفظ معناه کفر دون کفر انتهى واما معصية ودر مخرجات کفته

انتی این الاشیاء در تنهایی در شسته جل الطیر و شسته کالسدنالی اعتقاد جلب النفع و در
 انصر و لم یجمل کفرانه لوکان کفراناً لما ذهب بالتوکل انتی و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکو
 به شیخ الطیر و ترک و شسته قال بگر گفتن از اهل شرکات و موجب ترک حتی و اگر ترجمه عقاد
 گفته که البته عینین خواست آن خود بی شک کفر است انتی و شیخ علی قاری در شرح فقه
 در شسته و او اعطای لفظ نقد اشک ای ظاهر او تشابه الشکرین انتی و این الاشیاء در تنهایی
 در شسته من عانت غیر الله فقد اشک حیت جبل الا یجلب به مملو قاهر کاسم لای یكون الا شتم و انتی و
 شیخ عبد القادر جیلانی در فتوح الغیب در مورد لیس اشک عبارة الامنام فب
 بل اذا رأت مالی غیو فقد شکرک عز و جیل نماید و نیز در مورد لیس اشک
 عبارة الامنام فب بل مثالبک لو انک الیقین انتی و در امر ثانی نیز نظر است زیرا که
 از انکار الافکار آمدی و نهایتاً یعقوب امام رازی و مفصل کاتبی و طوالمع بهیادی
 و شرفح آن از اصفهانی و در تومی و موقوف قاضی عقد و شرح مقبول شیخ جریج
 و شرح تجرید علامه شیخ میرزا کریم کاشانی است که نیز در تومی و موقوف قاضی عقد و شرح مقبول
 اگرچه اینجانب نیز به تومی و موقوف است لیکرین مامد کتب کلاسیه معتبره است در شرح عمده لغوی
 سطور است قاتل التفرقة و بعض من المتکلمین الامیران هو القصدین لغیرهم ما فعل الواجبات انتی
 و در امر ثالث نیز نظر است زیرا که قول به بنای کثیر بر افعال مستحبه و مباده و سنونه بر دخول
 افعال و افعال در ایمان سبب البطلان است بلکه ضمیمه افعال چه دخول افعال و افعال در ایمان
 موجب حکم به ایمان بر افعال مذکوره باشند موجب حکم غیر این امر راجع افزاد اشک است
 چه ماست و کلا که عقیده اصحاب توفیه الامان دخول افعال و افعال در حقیقت ایمان باشد و بنای
 که امی سبب توفیه الامان برین عقیده بود و باید بود ایمان عبارت از تصدیق حکم کفر یا شرک بر بعض
 افعال و افعال سبب بود این افعال و افعال امارت عدم تصدیق یا نفی توحید و بعضی غیر
 معنی که یا شرک حقیقی هیچ محل استبعاد نیست در شرح موقوف سطور است الثانی من

صدق باجابه البنى صلى الله عليه وسلم مع ذلك جحد الشمس ثم نبى ان يكون مومنا والاجماع على خلافه
 قلنا بودليل عدم التصديق اذ جوده لما يدل بظاهره على انه ليس بمصدق ونحن نحكم بان ظاهر فلذلك
 سكن العدم ايمانه الان عدم السجود لتغير السجود اخل في حقيقة الايمان حتى لو علم انه لم يسجد لما على
 سبيل التعظيم واعتقاد التمييز بل سجد لما وتفسيره مطمئن بالتصديق لم يحكم بكفره فيما بينه وبين العدم
 ان جحد عليه سلم الكفر في الظاهر انتهى ونريد **شرح موقف**
 است المقصد الثالث في الكفر وهو خلاف الايمان فهو عدم التصديق في بعض ما علم بحجته مؤثر

فان قيل مثا الزنا والارواح والانس الخيار بالاختيار لا يكون كافرا واما كان مصداقاً في الكل وهو باطل
 اجماعاً قلنا جعلنا الشئ الصادر عنه باختياره علامة للكذب فكلما عليه بذلك اى يكون كافراً غير مصدق
 انتهى **تفسير عقائد** لوسته ولا نزاع في ان من المعاصي ما جعله الشارع اماره
 للكذب وعلم كونه كذلك بالادلة الشرعية سجود الصنم والقمار المصنوع في القاذورات والسلفظ بكلمات
 الكفر ونحو ذلك مما ثبت بالادلة الكفر انتهى وعصام در حاشيه شرح عقائد لوسته قوله اماره

للكذب اى بحسب الظاهر لان اهل الشرع كيفه لان مدار الاحكام على الظاهر انتهى و **مبضاوى**
 در انوار التنزيل لوسته واما طهين الخيار وث الزنا و نحوهما كذا لانها تدل على التكذب

فان من صدق الرسول لا يخبر عليه ظاهراً الا ما كفى في الغنى انتهى قوله **مبضاوى** معناه انه لا دلالة على
 البطلان نهى به است آورده اندكي ازان آيت كرميه ويا لوم من اكثرهم بالادلة ادهم مشكون است كه
 دالالت ميكنند بر اجتماع ايمان با شرک حال الكفر بغير مجمع ما جاز به البنى صلى الله عليه وسلم بانكر جماع
 منى شود چه در حيد هم اراخا است پس ايمان عبارت از تصديق بصيرت صاحب مواقف اين دليل معتبره
 نقل نموده جوب انما قول مقصود صاحب فتوة الايمان از ايراد اين آيت اثبات اجتماع اقرار و دعوى
 ايمان با شرک است نه البطلان بودن ايمان عبارت از تصديق كه مقصود معتبره است و در موات
 دليل و القين با مخالفت مدعاى هر دو چه باك است و در شرک كرمين مدعين ايمان اگر تصديق ببعض -

[illegible]

سطر بنور که انقی و نیز چراغ شمع حبیبی مرقوم است و علی الاحتمال الاولی فی عدم الباس
 در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه مروی است قال لما نزلت الذین امنوا ولم
 یصلوا ینهم لظلم متع ذلک علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقالوا یا رسول اللہ انما لکم
 انظلم لنفسه فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یس ذلک انما هو الشک المسموع قول لقمان
 لا یمن باینی لا تشک بالان الشک لظلم عظیم و فی روایہ لیس بکما یظنون انما هو کما قال
 لقمان الابن سید در ترجمہ مشکوہ بذیل ایحدیث نوشتہ شد لغوا خطا المعصیۃ بالایمان لان
 الشک لا یتصور خطا فاجاب بان خطا به ممکن بان یومن باللہ و یشرک فی عبادتہ قال
 تمالی و یومن اکثرهم باللہ الاولیهم مشرکون و قال الحسن الابن الطاهر الشک الباطن انتمی
 و شیخ عبد الحق و بلوی در ترجمہ مشکوہ نوشتہ خطا یمن بیک شریک چه صورت
 دارد و شریک مندا ایمان است لغو خطا و مزج سمیعت بایمان متصور است و صحابه از حجاب ابن
 وادی رفتند که از ظلم سمیعت نفیدند و جوابش آنکه خطا ایمان بیک شریک واقع است چنانکه مشرکان
 کہ ایمان بخدا داشتند و بت پرستی میکردند و بتانرا در عبادت شریک حق می ساختند شریک
 در وجود و خالقیت و عبادت حق با شد و اینجامراد شریک در عبادت است و نفس قرآن بدان
 نااطع است در جاییکه میفرماید و یومن اکثرهم باللہ الاولیهم مشرکون ایمان نمی آرند بشیرین ایشان
 مگر در حالیکه ایشان مشرکانند یا مراد ایمان آوردن بزیان و شرک نگذاشتن در دل چنانکه
 علل مناقضت که خطا کرده اند ایمان ظاهر را با شرک باطن انتمی قوله ص ۹۹ دارد استدلال
 به ایت کریمه و من لم یکلم بما انزل الله فادکک هم الکافرون جواب داد المراد من لم یکلم بشی
 مما انزل الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریت بقدرتیہ تا قبله صحیحش بالیسود اقول و نقل
 این عبارت حذف است و اصل عبارت منخرج موافق انصبت المراد من لم یکلم بشی ما
 انزل الله اصلا و لا تراعی فی کونه کافرا و اقول المراد بما انزل الله هو التوریت بقدرتیہ قبله و هو اما
 انزل التوریت الایه و امتناعهم غیر متعبدین بالکلم بما یختص بالیسود و نیز لم ان کلموا کافرین اذا

تمام کلام تا بنفسم الشریک و ایمان باللہ و قول انصبت مراد

ثم يكلوا بالورث انتهى قوله **خمس** الغرض مجرد دليل مخالفين از آیت و حدیث که
 اکثران باینست بجهتیه و اثر نقل نموده از همه جواب داده و قول از دوران اکثر اول
 مخالفین باینست بجهتیه مراد است دوران بتقریب اثبات دعوی مخالفین یا در طلب
 بتقریب اثبات مطلوب موافق مذیب اینست بهرین اول کذب و افتراء درین قول است
 و بهرین ثانی نیز درمی درین دوران نیست قوله ایمان حقیقی آنست که مرتب شود و در
 احکام احسنه وی و بجااست محل نزاع نه ایمان ظاهری که متنازع را همستاقول
 و رجعت احکام احسنه وی محل نزاع بودن ایمان حقیقی مسلم است و اما در بحث احکام
 دنیا محل نزاع بودتش ممنوع است و حکم بکفر و ایمان در ظاهر بشرطیت از احکام دنیا
 است و تشریح موقوف سطور است دلالتی آنه بر تب فی الشرع احکام الایمان ظاهر ظاهر
 الشارح جعل سنا و الاحکام الامور الظاهرة المنبسطة والتصدیق القلبی المرفعی لا یطعن به
 بخلاف الاقرار باللسان فانه کثوت بلاسترة فیه بیه الاحکام الکیفیه و در تفسیر کبر
 پیریل یوم یجمع التدریج الایه مرقوم است قد ثبت فی الاصول ان العلم والظن غیر
 واحد حاصل عندک احد من حال التعمیر انما هو الظن لا العلم و لهذا قال ابنی علیه السلام
 ما من من حکم بالظاهر والتدقیق الی السرائر انتهى قوله **ج** باجمله بر عقیده اهل سنت
 ایمان و کفر باینست و اقرار راست نمی شنید الی آخره و قول بر قول کیست
 و اقرار را ایمان یا خبر ایمان میگوید نه تصدیق و اقراست نشستن حکم ایمان صحیح است
 اما است نه نشستن حکم کفر خیال نمی آید و حکم کفر بر امارات با وجود تصدیق مجمع علیه
 اسلام است و حکم کفر بر امارات منافی تا دل آیاتی و اما و تکیه مقرر و خواصج به ان که
 استدلال کرده آنست و تفسیر ضیای می طلور است و انما تکیس العیار و شد الزنا
 و نحو کافر الا سها تکل علی الکذب فان من صدق الرسول علیه السلام لا یحی
 علیها طاهر الا لا سها تکل فی نفسها انتهى و در تفسیر کبر مرقوم است فان فیل سیل

ما ذکرتم من جهة العکس لم یغیر و شد الزیارة و امثالها فانه کفر مع ان ذلک استیثنا
 ترک ما الی به الرسول فیما علم بالضرورة مجبیه و قلنا بذه الاستیثان فی الحقیقه لم یستلزم
 التصدیق و عدمه امر باطن لا اطلاع الخلق علیه و من عادة الشرع انه لا یسیر الاحکام فی
 امثال هذه الامور علی نفس المعنی لانه لا یسیر الی الاطلاع علیها بل لما مغزوات
 و علامات ظاهرة و تجعل تلك المنطوق الظاهرة مبادی الاحکام الشرعیه و لیس الغیار و
 و شد الزیارة من هذا الباب فان الظاهر من التصدیق بالرسول انه لا یأتی بنسبه
 الافعال محض الی بهادل علی عدم التصدیق فلا یجوز للشرع ان یفرع الاحکام
 لا انسانی انفسا کفر انتی قوله ۵۵ مذہب مختار جمهور فقہا و مجتہدین متکلمین و انیم
 مسلمین عدم تکفیر است و هانت منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کنند
 منسوب لعدم قناعت و بنا و عقیدت است اقول از آنچه نقل نموده ظاهر گردید
 ایمنی در مسئلہ محتمل الوجود و مختلف فیها موجبہ تکفیر مسلم است اما در مسائل کفره عموماً
 پس ممنوع است در امثال و نظائر مسطور است و لا یکفر احد من اهل القبلة الا بوجوب
 ما دخله فیه و حاصل ما ذکره اصحابنا فی الفتاوی من الفاظ التکفیر یرجع الی ذلک و فیه
 بعض اختلاف کن لایقئ با فیه اختلاف استی و در عمده و فی امثال و نظائر و
 و النظائر مسطور است حاصل ما ذکره اصحابنا فی الفتاوی من الفاظ التکفیر یرجع الی ذلک و فیه
 ما اذا استخف برئیه کما اذا اطلق لفظ الکفر عمداً و لکنه لم یعتقد الکفر قال بعضهم لا یکفر
 لان الکفر یختص بالضمیر و لم یعتقد برئیه علی الکفر و قال بعضهم کفره و هو الصیغ لانه استخف
 برئیه کما فی محضر الظلمیه انتی و منیر در عمده و فی امثال و نظائر و فیه بعض اختلاف
 و لکن لایقئ با فیه خلاف کن یوسر قائم بتجدید النکاح و التوبة احتیاطاً و ما کان
 جابلاً لا یوسر الا بالاستخفاف و الرجوع عنه و کان فیه من وجوه لوجوبه و واحد یقینه
 یمیل العالم الی ما ینج الکفر و لا یرجع الوجود علی وجه اللزم الا اذا صرح بما را و حسب

الكفر لانفعه التاويل انتهى **در مختار** مرقوم است قال المصنف وفي الفتح من هزل بلفظ
كفرانته وان لم يعتقد الاشياء فلو كفر العباد **وطحاوي** **در عاشيه** و **در مختار** نوشته قول
وفي الفتح من هزل الخ قال في الفتاوى النخريه تنقلا عن الجرد الحاصل ان من تكلم
بكلمة الكفر بازاله ولاعبا كمر عند الكل ولا اعتبار باعتقاده كما صرح به تاشي ان في فتاواه ان تكلم
حظا او لم يلاي كافر عند الكل ومن تكلم بها عالما عاد كافر عند الكل ومن تكلم بها اختيارا باطلا
بانه كافر فيه اختلاف انتهى **در فتاوى بزازيه** مسطور است ويحيى عن بعض من يفت
لرانه كان يقول فاذكر في الفتاوى انه يكره ان تذكر تلك اللغويات والتسويل لا الحقيقه الكفره
بذلك الام باطل انتهى **در خزائنه المقتنين** - مسطور است وان الى بلفظ الكفر فان
كان اعتقاده لا تنسك انه كافر وان لم يعتقد او لم يعلم اسما لفظه الكفر ولكن الى سبها عن
اختيار نقد كفر عند عامة العلماء ولا يغير بالجبل وان لم يكن قاصدا في ذلك بان اراد
تماثل لفظ آخر فخرى على ساء لفظ الكفر نحو ان يقول بحق الله تو خدای وما نبدگان
تو فخری على ساء على العكس لا كافر انتهى **در خلاصه الفتاوى** مسطور است
من اتى بلفظ الكفر ولم يعلم انها كراهه الا انه اتى بها عن اختيار كفر عند عامة العلماء مثلا قال لبعض
ولا يغير بالجبل اما اذا اراد ان يتكلم فخرى على ساء كلمة الكفر والعياذ بالدين غير قصد الكفر
انتهى **در فتاوى حكاويه** مسطور است وان من علم بلفظ الكفر قال به بحقه الكفر
بالاجماع ولو اتى به قصد او لم يعلم به او لم يعتقد كفر عند العامة ولا يغير بالجبل ولو اتى به بغير قصد
بان اراد ان يتكلم شيئا فخرى ذلك على ساء لا كافر ديانته وان لم يلفظ الكفر لا خلاف فهو
يوجب احباء العمل وما اختلف فيه فهو يوجب التوبة وتجدد الاعماله استنباطا وما كان
مظاهرا فهو يوجب الاستغفار انتهى **في جموعى** **در عاشيه** اشباهه نوشته قال في العاديه
بعد كلام تم اعلم انه اذا كان في المسئله وجوه توجب التكفير وجبه لا يوجب فعله المفسد
ان يبذل الى الوجه الذي يمنعه تحييا للنظر بالمسلم ان كانت نية القاتل ذلك فهو مسلم

والکائناتین الیه الذی یوجب الکفر لا یفیع حمل المعنی کلامه علی الوجه الذی لا یوجب الکفر
 و یوجب التوبة والرجوع فتجذب الیکاح بعد الاسلام ثم الی کلمة الشهادة علی وجه العادة لم
 ینفعه ما لم یرجع عما قال لانه بالاثبات بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرفع الکفر انتهى
 وهو الخارکما فی الفتاوی الطهریة انتهى و در فتاوی عالمگیری فرمود است ادا
 اطلاق الی اجل لفظ الکفر عند الکلمة لم یعتقد الکفر قال بعض اصحابنا لا یفید قال بعضهم کیف و هو
 الصحیح کذا فی البحر الرائق من الی ما یلفظ الکفر و هو لا یعلم انها کفر الا ان الی سباعین اختیار
 یفید عند عامة العلماء خلافا لبعض ولا یحذر بالجل کذا فی الخلاصة المأزول المستتر من الکلمة بقرینه
 مزاجا یکون کفر عند الكل والکائناتین اعتقاده خلاف ذلك اذا جری علی لسانه کلمة الکفر معطافا
 بان یرید ان یتکلم بالیس بقرینه جری علی لسانه کلمة الکفر خطا لم یکن ذلك کفر عند الكل
 کذا فی فتاوی قاضیخان انتهى و در شرح فقه اکبر مسطور است ثم اعلم ان المراد
 بابل القبلة الذین اتفقوا علی ما هو من ضروریات الدین کموت العالم وحشر الاجساد
 و علم الدیالی بالکلیات والجزئیات وما اشبه ذلك من المسائل المهمة فمن واجب
 طول عمره علی الطاعات والعبادات مع اعتقاده قدم العالم اولی الحشر ونهی حله
 سبحانه وتعالی بالجزئیات لا یکون من اهل القبلة وان المراد بعدم تکلیف احد من اهل القبلة
 عند اهل السنة انه لا یفیر ما لم یوجد شیء من المراتب الکفر وعلاماته ولم یصد منه
 شیء من موجباته انتهى و آنچه در صفحه ۵۵ از شرح فقه الکبر نقل نموده مفید عالمی نقل
 که نفی حرام است نیست بلکه معاوش نفی عموم است و از تسلیم آنهم منکر نیست شیخ
 اللمامیه پاره از عبارت منیخ فقه اکبر که در اینجا است نقل نموده است تمام عبارتش
 ایست فالناس منیخ کفر اهل المقالات الفاسدة والاعتقاد الکاسدة و الخلق
 الحق الذی یبحث به رسوله الی الحقین و وسط من حسن الاختلاف فی کفر

اهل الکتاب علیهم السلام فظالمه لقول لا کافر من اهل القبلة احدا فتنفی الکفر بقیة جماعت
 مان من اهل القبلة المناهضین الذین منیم من هو اکثر من البیور والنصارى بالکتاب
 والسنه واجماع الامة وضمیم من قد نظیر بعد ذلک حیث یملکهم وهم یظاہرون
 بالشهادتین والیه خلافت بین المسلمین ان السهل واطر الکتاب الواجبات الظاهر
 المتواترة والمحرمات الظاهرة المتواترة فانه لیسیتات فان تاب یجاء الا قتل کافرا
 والنفاق — والردة منظمها البصر والنحو کما ذکره المحلل فی کتاب السنه

الی محمد بن سیرن انه قال ان اسرع الناس ردة اهل الیهود وکاس یرى انه
 الآیه نزلت مبهم واذار میت الذین یخوضون لی حدیث غیره ولهدا امتنع کثیر
 الایه عن اطلاق القول باننا لا کفر احد بدین بل لقال اننا لا کفر هم کل ذنب کما

الخارج وفرن بین النفی العام ولفی العموم والواجب انما هو لفظ العمود
 قوله ۵۵ - چهارم از همان کتب فتاوی که در مورد مناسبتیه مذکور
 حوائش در باب تکفیر استناد میکنند در همان کتب حکم تکفیر به سنت امور مستلزم

غماضین هم الاحماله کذب ورد آن روایات می کنند **اقول** استناد
 کنانی در مسائل متفق علیها جمود انام واثباته از اصول شرع وقواعد اسلام مستلزم

هر مسئله کتاب مذکور نیست پس رد و تکذیب کلامی مسئله عموما منافی بقول دین
 مسئله دیگر همان کتاب باشد **قوله ۵۵** پنجم اندراج خارج معتزله در حنفیه
اقول اندراج بعض اهل بدعت اصولا در حنفیه دعای حکم

دواع لیکن این اندراج مستلزم منقول بودن روایات فتاوی از خوارج
 معتزله حنفیه در روایات فقه این حقیقت مادامیکه بنای آن بر اصول
 بدعت ثابت نگردد **قوله ۵۶** چون این مقدمه ممد شد حالانقل میکنیم عبارت

تقوین الایمان فی سید اول سنه شرک بجمنا جاهلی که اکثر لوگ سیر و کوا و

اور شہید و نکو اور فہم شوق کو اور پر یو کو مشکل کے وقت پر کار سے بہن اور ان سے
 مراد بہن مانگتے بہن اور او کی فہمیں مانتی بہن اور حاجت پر آتی لے او کی
 نذر و نیاز کرتے بہن کوئی اپنی بیٹے کا نام عبد البہی رکھتا ہے کوئی غلام بنے کوئی
 غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش بد بخش قائد بخش غلام حیدر غلام رسول
 اور او کی جینی کے لئے کوئی کیسی نام کے چوٹی رکھتا ہے کوئی کسی نام کے بچہ
 پیتا ہے کوئی کیسی کپڑی پہنتا ہے کوئی کیسی نام کی بیڑی ڈالتا ہے کوئی کیسی نام کے
 جانور کرتا ہے کوئی مشکل کے وقت کیسی دہائی دیتا ہے کوئی باتوین کیسی نام کی قسم
 کھاتا ہے غرض کہ جو کچھ ہندو اپنی بتوں سے کرتے بہن وہ سب کچھ یہ جو سب مسلمان
 اولیا اور انبیاء اور اماموں اور شہیدوں اور فرشتوں اور پیر پوئے کر گزرتے
 بہن اور دعویٰ مسلمانوں کے کرتے بہن سجان اللہ یہ موند اور یہ دعویٰ

سبح و قدر مایا ہی اللہ صاحب نے سورہ یوسف میں دنیا یوسف اکثر ہم مابعد
 الاہم سرکون اور بہن اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے بہن فائدہ
 لئے اکثر لوگ جو دعویٰ ایمان کا کرتے بہن سو شرک میں گرفتار بہن میند کہ صرف
 باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری ہنود و الخ اقول مخفی نہاد
 کہ عبادت غیر خدا ازان امور کہ در شرع امارت تکذیب گردانید شدہ است

بیضاوی در تفسیر نوشتہ الند البتلی النادی کما قال جریرہ ایتما یجملون

الی مذہب ما یم لہی حسب مذہب من مذہب و اذا تقر و نادوت الرحل خالفتہ

حضر بالتحالف المحال فی الذات کا حض السامی للمثال فی القدر و سیمۃ مایعبد

الشرکون من دون اللہ انداد و ازعموا انہا تساوی فی ذاتہ و صفاتہ ولا الہا تضافہ

فی افعالہ لانہم لہما ترک عبادتہ الی عبادتہا و سموہا لہم شائبہ جالیم حال من یعقبا

ذوات واجبۃ بالذات قادر و سیمۃ ان تفرق عنہم باس اللہ و یختم ما لم یرد اللہ یم

من خیر قسماکم هم دشمن علیهم بان یحیلوا اذا دالسن یتح ان یکون له تدانی و شیخ عبید
 در ترجمه مشکوٰه نوشته بت پرستان اگر چه تجاوز مانند خدا و مخالف او تعالی بنمیدانند
 ولیکن چون آسمانی پرستند و تعظیم می کنند گویا مثل و مانند او میدانند و
 اعتقاد دارند که ایشان را از عذاب خدا میرانند انشی و عبادت صارت از غیبت
 که مشرب بنایت خضوع و تذلل و غایت تعظیم باشد و حدان فعل تعظیمی است که
 در غیر جنس تعظیفات مشر و حد فیه بین الناس که صادر باشد از خضوع و تذلل
 بنا بر تعظیم بدل برای جلب منفعت یا دفع مضرت و صاحب تقویۃ الایمان در
 عنوان رد الاشهر اک که متن تقویۃ الایمان نوشته تحقیق ان الاشهر اک
 نوتین شهر اک فی العلم و اشهر اک فی التصرف و تفرع منها الاشهر اک
 فی العبادات و ذلک بانه اذا اعتقد فی احد ان علمه محیط او تصرفه فائز فلا بد
 ان یتذلل عند و فی فعل له یا فعال التعظیم و الخضوع و تعظیم تعظیما لایکون جنس التعظیفات
 المتعارف فیه بین الناس و هو اسمی بالعبادة اسمی و در تفسیرات مسطور است بکه
 عبادت ذلیل ساختن خود است بدل نزد کسی بامید فتح یا بیم مضرت از وی و این
 محقق بصحبت بار تعالی است زیرا که اگر تعظیم رسول خضوعه علیه است امید فتح و بیم
 مضرت از ایشان نیست بلکه تعظیم ایشان بر حسب امر الهی است بسان تعظیم قرآن شریف
 و الا ایتیان مالک فتح و ضرر خویش نبودند تا دیگر چه رسد کما قال الیقانی قل لا مالک لنفسی
 لغت و الاشارة الله لو كنت اعلم الغیب لا شکرت من الخیر و ما منی السوء ان انا
 الاذ میر و بشیر لقوم یؤمنون و اگر کسی امید فتح و بیم مضرت از ایشان داشته تذلل کند
 المنة شرک است و از عبادت اعتنا هم فرقی نیست الا کما قال الله تعالی خطا بالجانب علیه
 اسلام و لا تخرج من دون الهدی لا ینفعک الشکر فان فعلت فاکت اذا من الظالمین
 انشی و افعال عاقله عبادت مشرکین گوار تعظیفات مشر و حد فیه بین الناس باشد برای

غرضی روح یا غیر ذی عقل بدون اذن شایع بقصد تقیظ و سبب طلب منفعت و
 دفع مضرت نیز محدود در عبادات غیر خدا تعالی است و استعانت و نذر نیز در عبادات
 محدود است و مقسم بر گردانیدن نیز در حکم نذر است **تفسیر معالم التنزیل** منظور
 است الاستعانة لرفع تعبد و العبادۃ الطاعة مع التذلل و در بحر الرق منظور است

والتذلل لخلق لا یجوز لانه عبادۃ و العبادۃ لا تكون لخلق و همچنین نوشته است
 علامه قاضی در شرح در را البحار و شیخ الاسلام محمد بن عبدالعزیز الثمرانی در رساله نذر
 و نترندی در جامع خود از عبداللہ بن عمر روایت کرده که گفت سمعت رسول اللہ صلی اللہ

علیه وسلم یقول من حلف بغیر الله فقد اشترک یعنی شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 را که میفرمود کسی که بگوید غیر خدا پس بجهت شرک گردانیدن غیر او بعضی فقها
 قائل بتکلیف وی شده اند چنانکه شیخ عبدالحی دیلمی در لمعات و ترجمه مشکوٰۃ نوشته و
 اعمالی که ایجاد تقویۃ الایمان بران حکم شرک جاری است بعضی از قبیل استعنا
 است بغیر خدا و بعضی از قبیل نذر غیر خداست و بعضی از قبیل گنبدن شرک در اینجا جاری
 نشد مگر بر عبادت غیر خدا که بجملة امارات تکذیب توحید است و حکم شرک و کفر بر
 امارات تکذیب مجمع علیہ اهل اسلام است و کلام در ان نمی کنند زیرا که مقتدی انعمی
 امام باشند **قولہ** و در جنب افعال که شرک را به ان منوط ساخته اقرار
 را هم معتبر نداشته اند - **۱ قول** باستعانت از غیر خدا تعالی و

عبادت غیر او تعالی و اعتقاد بقرن غیر او تعالی اقرار بنده مخلوق بودن غیر مذکور
 چگونه در منع اجرائی حکم شرک تاثیر نماید مشرکین سابقین نیز اینچنین اقرار میکردند و
 شرک در عبادت و استعانت مینمودند و اقرار میکردند با حکم به ایمان است اقرار بجهت حاجت
 به الهی صلی اللہ علیہ وسلم با شرک منافاتی این اقرار است چنانکه بالا از حاشیہ حموی منقول
 کرده که ایشان بکلمہ شهادت حسب حادۃ بدون رجوع از کلمہ کفر در منع اجرائی حکم کفر منوط

سودمند گرد و دلہ ۵۵۵ دہم دران فوستہ جو کوئی کسی پیسہ غیر کو یا بیوت پر کیوں یا کسی
 ہوئے یا ہی قبر کو یا کسی تہان یا کسی چلے کو یا کسی مکان کو یا کسی کے تبرک کو یا
 تشاکو یا یا بیوت کو سویدہ کری یا کو ع کری یا او سکی نام کار و زہر کہی یا بات باندہ کر
 کر اہودی یا جاوڑی شہادی یا او گنی نام پر مال حشر چ کری یا ایسی مکان نو مین دور دور
 سے قصد کر کہ جادی یا دہان روستے کری یا خلاف دالی یا چادر سپرادی
 یا او سنے نام کی چٹری کٹری کری یا او سنے قدر کو بوسہ دیوی یا سو چل جلی یا
 او سپر شامیانہ کٹر کری رخصت ہوتے وقت او سنے یاؤن چلی جو کٹ کو بوسہ
 دیوی بات باندہ کر التجا کری اور اسے قسم کے باتیں کری سو او سپر شرک ثابت
 ہو تا ہی بینید کہ صرف سبب ارتکاب افعال اکہم شرک جاری نمودہ الخ اقول
 پریرستان منافقین ابن است مصادر این افعال از مناسبت خضوع و تذلل
 بقصد خاتیت تعظیم بودہ اند ہیں بہ این افعال عبادت باشند و حکم شرک بر عبادت
 غیر خدا با اتفاق اہل اسلام جاری است از مذہب خوارج این اہم تعلق نیست و عبادت
 غیر خدا مطلقاً شرک است خواہ آن غیر راستہ عبادت مالا استقلال دانند خواہ لعطای
 او تعالیٰ از خیا است کہ صاحب نفوۃ الایمان این افعال را باین عنوان کہ تیسری
 بات یہ کہ بعضے کام تعظیم کے اسدنی اپنی لئے خاص کیے ہین کہ او کو عبادت کہتے ہین
 انتہی نہ کر نمودہ و خصوصیت ہین افعال باصحاب اینحال مفید عبادت بودن انہا
 صاحب تہیۃ انہا عبادت نیست ہر کس این قید را عرف تو ان دریافت مشلا
 اب رفقین بر درخت پہل و تلے و دست لبتہ بالتجا استادن پیش شکھا شد
 حال برای زیارت ابو دہیا و کاستے و شہر بطور عبادت رائج در کفار ہند است
 بگفتن متواتر کہ پہل اور تلے پر پانی چھڑانا اور ڈنڈوت پھر کے سامنی کرنا
 اور ابو دہیا یا کاستے یا شہر کا تیرت کرنا شرک ہی (امام رازی) در تفسیر کہ

نوشته در اینجا انهم وصغوا بذه الایمان والایمان علی صور انبیائهم و اکابرهم و
رغموا انهم منی استعملوا العبادۃ فی التماثل فان اولیک الاکابر کون اشجعاً لهم
عند البدن نظیره فی هذا الزمان اشتغال کثیر من الملوك بعتظیم قبور الاکابر علی اعتقاد
انهم اذا عملوا قبورهم فاسمهم یكون شفعا لهم عند البدن و طبعی در شرح مشکوه
بشرح قوله علیه السلام اللهم لا تجعل قبری وثناً نوشته فیہ شبیه ای لا تجعل قبری
مثل اوثن العبود فی عظیم الناس و عودهم للزيارة الی بعد البدن و استقبالهم نحو فی
اسجد کما سمع و شاهد الان من بعض المرات و المشاهد انهم در شرح شفا
نوشته و من ثم یقین علی کل اصدان الایعظمه صلی البدن علیه و سلم الا باذن الدفنه
لا یمتد مع صلی البدن علیه و سلم فی جنه عالمین بالبشر فان مجاوزة ذلك لیقع الی الکفر العیاد
بالبدن و ابن القیم در اعانة اللھف نوشته قال ابو الوفاء ابن عقیل
اللفظ لما صعب التکالیف علی الجبال عدلوا عن ادناع الشرع الی تعظیم ضاع
وصغوا لا انفسهم فسمعت علیهم لم یدخلوا تحت امر غیرهم قال و هم عذی کفار ببدن الا انهم
مثل تعظیم القبور و اگر اسمها بمانی عند الشرع من القیاد النیران و تسلیما و تحلیما و خطا
الموقی بالجوارج و کتابه الرقاع فیها یا مولای افعل کذا و کذا و انقدر متبها تبرکاً و افاضه
الطیب علی القبور و عند الرجال الیها و القاد الخرق علی الشجر اقتدار من الکرام
الغری در رادو المعاد و نوشته و المقصود ان القوم الی الجاہد الصالحه استقلت عبودیه
البدن بجانہ و شہرت فیما من تعظمه من الملوك فبجہ بدنه و کرم و قامت بن بدنه
قام الصلوۃ و خلقت بغیر و نذرت بغیرہ و کرم و قامت بن بدنه
و عظمه باحکب و الخوف و الرجاء و الطاعة کما تعظم الخلق و سوت من لغنه من
الملوکین برب العالمین و هو لا یرهم اعضادون الدعوۃ الرسل و هم الذین یرهم العیدون
و هم الذین یقولون و هم فی النار مع انهم یحییون بالمدان کما فی ضلال سین اذ

برب العالمین و هم الدین قال فیهم من الناس من یجد من دون العبادات و ایچونیم کعب العبد
 و الذین امنوا شد حباً لیس و هذا کلمه من الشکر و ان العبد لا یغفر ان یشکر به اتقی محمد بن
 اسمعیل الهمیسی در تطهیر الاعتقاد من ادران الآحاد و نوحیه و العبادۃ البدنیة کالتقیام و
 الركوع و السجود و الصوم و الطواف و المایة کما خرج جزیر من المال اثنا لالامر و محققه به تعالی
 فان العبد تعالی بتوحید العبادۃ لایتم الا ان یکون العبد عارکة للعبد تعالی و الذی ان فی الشکاک لایکون الا
 للعبد و هذه و الا شغافه بالعبد و هذه و الغزله و جمع انواع العبادات من تخصوع و التقیام و الا و الركوع
 و السجود و الطواف کله لایکون الا للعبد من فعل ذلک مخلوق من حی او بیت سوار مکان ملکاً او
 اولیا او شجر او قبر او حیثاً فقد اشکر فی العبادۃ و ان اقر بالعبد و هذه اتقی شاه عبد الغفر
 و هو فی در فتح الحزین فی تفسیر یحییونیم کعب الشک و نوحیه و برقی از ایشان ارباب مدبر و ملاک
 موکله را بر مخلوقات یا ارواح ابناء و اولیا و عباد و را بنین و احبار و علمای را بی ملاحظه علاقه بندگی خدا و
 محبوبیت او بالا استقلال در محبت برابر خدا میسازند و ندو و قرا من بنام نهادن و منهد و حکما میسازند
 بی تامل در اخذ برابر و حی مطلق الهی میسازند بلکه بعضی از ایشان با صور و هیاکل و بت و
 معابد و ساکن و مجالس آنها افعالی که در سجد و کعبه برای خدا باید کرد فعل می آرند مانند سر برین
 نهادن و گرد اگر گشتن و دست بسته بصورت استقبال قبله و نماز استادن حال آنکه این محبت
 ایشان مقتضای ایمان بخدا و برای خدا نیست تا نزد خدا مفید افتد و در ضامنندی او بکار آید
 زیرا که این محبت از حد محبت مخلوق در گذشته است و در ایمان لازم است که در محبت مخلوق
 و معلق فرق کرده شود و اتقی قوله ص ۵۵۰ عالا خصوصیت افعالی را که کفر و اراد
 است باید دریافت که خاص حکم هر فعل در شرع چیست اول سجد و سجده غیر خدا از همه
 اظهر و در قبح از همه بیشتر حالش اینک سجد برای غیر خدا و قسم است سجد عبودیت یعنی غیر را عبودیت
 و اله اعتقاد نموده سجد نماید ان شکر است و سجد و تحیت که در شرع اربع سالقه جائز بود و
 درین شریعت ممنوع است اگر چه بعضی فقها و بعضی جابجوا از ان بر نیته اند که میفتی و بعضی از

تفصیل برای غیر مذکور است عبارت مخرج فقه اکبر انیت ولی الحیط اذا قال
 اهل الحرب مسلم اسجد للک بلا قتلاک قال افضل ان لا یسجد لان من کفر صوته و افضل ان لا یسجد
 لما هو کفر صوته و لکن فی حاله الاکراه یعنی و لا یسجد لکن کراهه من المسلم من سخط و فی حقیقه
 مشهوره سیاقی و من سجد للسلطان بقیه العباد و اولم یخبر بوقت کفر فی انحصار من سجد لم یسجد
 ارا بطلانهم ای تعظیم الله سبحانه کفر و ان اراد به التجهه اخبار بعض العلماء انه لا یکفر اقول و
 هذا هو الظاهر و فی الظهوریه قال بعضهم کفر مطلقا بذات السجد لایل الاکراه ای لمن یتادی مثل الاکراه
 و تحقیق منه و لکن باذکاره علیه مثل الملک عند فی حقیقه او کل قاضی قبل الساجد ای ان
 ائمت عند ابی یوسف و محمد و اما اذا سجد بغير الاکراه ای و لو امر به علی القولین کفر عندهم باجماع
 و لا تقبل الارض فهو قریب من السجود الا ان وضع الجبین و انما علی الارض فممنوع
 من تقبل الارض اقول وضع الجبین اقم من وضع الخد فینبغی ان لا یکفر الا بوضع الجبین
 و ان غیره لان منه سجده مختصه لله تعالی و کسبیه سجده مطلقا را برای غیر خدا کفر گفته
 از سجده ملائکه برای حضرت ادم و نوح و ابراهیم و خاله و برادران حضرت یوسف برای وی علیه السلام
 بوجه جواب داده و از آن جمله اول آنکه سجود برای ایشان با نخواستن بود بوضع جبهه که محل
 نزاع است و دوم آنکه محتمل است که سجود ملائکه و حقیقت برای آدم نبود و آدم صرف قبله بود
 گردانیده شده بود و سوم آنکه محتمل است که مراد از سجود ملائکه برای آدم تذلل و تقیاد ایشان
 باشد نه سجده نمودن چهارم آنکه محتمل است که سجود و پرده خاله و برادران یوسف علیه السلام برای
 حضرت یوسف و موسی و هارون نبود بلکه برای خدا تعالی بود و ضمیر له و رایت کریمه جزو سجد
 اگر نه براجع بسوی خدا تعالی باشد پس نموده نیست و اگر راجع بسوی یوسف علیه السلام
 باشد پس باعتبار آنست که یوسف علیه السلام سبب آوایشان شد و در تفسیر
 نوشته و سجود فی الاصل تذلل مع تطامن قال الشاعر قدحی تری الاکام فی سجد الملک
 و قال سه و قلن له اسجد للی فاسجد + یعنی البعبیر و اطاعوا و اسجد فی الشیخ

وضع الجبهة على قصد العبادة والمأمور به اما المعنى الشرعي بالسجود له بان يحقيقه هو الله تعالى و
 جعل ادم قبله سجودهم لتفخيم شأنه او سببا لوجوبه وانه تعالى لما خلقه بحيث يكون المنوذا
 للمعبودات كلها بل الموجودات بأسرها ونسخته لما في العالم الروحي والحيواني وزيته للملكة
 الى استيفاء ما قدر لهم من الكمالات ووصله الى طور ما يتوافيه من المراتب والدرجات
 امرهم بالسجود لله الماروا فيه من عظم قدرته وبإبرازته وشكره لما انعم به بساطته فاللام فيه
 كاللام في قول سان اليسر ول من صلى عليكم وانعرف الناس بالقرآن الحسن اوفى قوله
 اقم الصلوة لعلك تسبح وان المعنى اللغوي وهو التواضع لاوم تحية وخلقها له سجودا واحدة يوسف
 او التثنية والالتفات بالسعي في تحصيل ما يوطئه بها شتم وتحميمه كما هو انتهى ذنير به ايضا وحر
 در تفسير خرواله سجدة نوشته تحية وتكرمه له فان السجود كان عند هجره سري مجرا وقل مغنا
 خرواله سجدة شكر او قيل التفسير للسجدة والاولا بويه واخوته انتهى وچلبي در
 حاشية ايضا ودي نوشته قوله خرواله شكر الله في التفسير الكبير وذا قول ابن عباس
 قال انه مختصر في ذنير بنو قال صاحب الكشف لانه جعله تاويل روياه من قبل وفيه ابراهيم
 في ساجدين انتهى لكن في القائل جعل اللام فيها الغيا للتعليل كما ذكره الامام وغيره ذنير
 التاويل هو الاقرب انتهى وسيط في درو غشوره به تفسير خرواله سجدة نوشته اخرج
 جبري و ابن مند و ابو الشيخ عن ابن جريح قال بلغنا ان البويه واخوته سجدوا ليوسف
 اياما برههم كهيئة الاعاجم وكانت تلك تحية شتم انتهى ودر تفسير ابن عباس
 سطور است خرواله سجدة اخضعوا له بالسجود ابواه واخوته وكان سجودهم تحية كان يسجد
 الوضيع الشريف والكتاب للشيخ والصغير للكبير كهيئة الركوع نحو فعل الاعاجم انتهى وبعده
 در معالم التنزيل نوشته بقوله السجدة وانه قولان الاصح ان السجود كان لادم على حقيقة
 وتضمن معنى الطاعة لله عز وجل باتثال امره وكان ذلك سجود تعظيم وتحية لاسجد عبادة سجود
 اخوة يوسف له في قوله عز وجل خرواله سجدا ولم يكن فيه وضع كعبه على الارض انما كان استخار

فلما جاء الاسلام ابطال ذلك بالسلام قبل معنى قول الاسود والادوم انهم الى ادم قبله ورجع الله تعالى
 الى جعلت الكعبة قبله لا صلوة ولا صلوة لئلا يزداد على الله عز وجل انتفى ونيز در عالم التشرع قبل مسطور است
 خروا له سجدا يعني يعقوب وخالته واخوته وكانت تميمية الناس يومئذ السجود ولم يرد بالسجود
 ورجع اعياه على الارض وانما هو الانحمار والتواضع قيل وضعوا كعبا على الارض وكان ذلك
 على طرية الخيمية لتعظيم الاعلى طريق العبادة وكان ذلك جازما في الامر السابقة فثبت في زبد
 الشريعة روى عن ابن عباس قال مناه جزا الله عز وجل سجدتين يركع يوسف والاول
 اصح انتهى ودر تفسير حماد بن ابي اسحق مرقوم است سجد والادوم سجود تحية بالانحمار انتهى ونيز
 در تفسير حماد بن ابي اسحق سجدت خروا الى البوا واخوته لم يسجدوا سجودا واحدا ولا وضع
 جبهه وكان تحية في ذلك الزمان انتهى والوجه اخر الى در تفسير سورة يوسف
 وروايت ابن عباس عطا کرده اند مرضى المد عنهم که ان سجود حق سبحانه تعالى را بوجوبت
 شکر گذاري و جدان يوسف عليه السلام و بر اين تقدير ان سجده شکر بوده باشد و اندر
 سجود و لكن آن شکر از حيث ملاقات يوسف عليه السلام نبود و دليل بر حجت اين تاويل
 است که اگر سجده يوسف را بوجوب اول ذکر سجود و فرمودی بعد از آن تو که صعد و سجد بر که
 به تواضع نزدیک تر است انتهى و امام زاري در تفسير کبير نوشته عن عيسى
 ان معاذ رضى الله عنه لما قدم من سجد النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا معاذ ما هذا قال
 ان اليهود تسجد لعظماؤنا وعلماؤنا وانا نسجد لله تعالى ورسوله ورسوله ورسوله ورسوله ورسوله
 قالوا تحية الانبياء فقال صلى الله عليه وسلم كذبوا على انبيائهم انتهى ودر فتاوى
 ناصرية مسطور است او سجد لعبد الله متشدد حقیقه کفر انتهى ودر مصنف شيخ
 مذکور است ما یعمل کثیر من الجبله بن یدى المشایخ فان ذلك حرام فاما کل حال سواء
 کان الى التلبیة او الى غیره باسواء فسد سجود لله تعالى او عمل عنه انتهى ودر شرح فقه
 مرقوم است و سجود الجبله بن یدى مشایخ حرام اتفاقا و لا یقصد القرب الى الله

بعض الصور يكون كفرة انتهى ودر شعب الايمان مسطور است السجود محلو
 حرام مطلقا ومن مقدمات عبادة الصنم سوا مكان السجود له شيئا و سلطانا وفي بعض الصور
 يفيض الى الكفر عاقبانا السيد الكريم انتهى ودر خلاصه الفتاوى مذکور است استحباب
 لهولاء اجابة فمؤكدة لا يكفر قال بعضهم كافر مطلقا انتهى و همچنین است در -
 احكام كلمات الكفر ونصاب الفقه ودر فتاوى حماديه مرقوم است
 وان سجد ببقية العبادة للسلطان او لم شخصه النية فمؤكدة كافر انتهى و همچنین است در -
 جوابه اخلاطيه و فتاوى هندية وخراتيه لمفتين ودر كفایه شعبی
 مسطور است واما في شرعتنا فلا يجوز ان يسجد احد لحد بوجه من الوجوه من فعل ذلك
 فمؤكدة كافر انتهى ودر نصاب الاحتساب مذکور است اذا سجد لغير الله كافر لا
 وضع الجبهة على الارض لا يجوز الا لله تعالى واذ قال اهل الحرب لبسكم اسجد لملك الاقنانيا
 فالافضل ان لا يسجد لانه كفر صورة والافضل للانسان ان لا ياتي بما هو كفر صورة وان كان
 في حالة الكراهة انتهى ودر سبيل كبير و فتاوى الاصل و فتاوى كبري
 واقعات ناطقي و در فتاوى شرح مفتي مسطور است و تقبيل الارض بمن -
 يري العظام و الفاعل والارضى به اثمان ثم الكبر على وجه التخصيص ولو على وجه العبادة او لتنظيم
 كفر كما يكفر بالسجدة مطلقا على ما في التفسيرية انتهى و همچنین در جامع الرموز مرقوم
 است ودر ترجمه عتيقريه مذکور است السجدة لغير الله تعالى على وجه العبادة او لتنظيم
 كفر عظيم و كفر مغيظ بليل قوله تعالى لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذي خلقهن
 ان كنتم اياه تعبدون وقوله تعالى لا يسجدوا لله الذي يخرج الخبأ في السموات والارض
 ويعلم ما يحشون وما يعلنون وغيرهما من الآيات الكثيرة الدالة على انحصار السجدة في حق الله تعالى
 القدیر العليم بالغيب و الشهادة خصوصا في الشريعة الحسنية المحمدية على صاحبها الصلوة
 والسلام و صح من قوله عليه السلام حين ارادوا بعض اصحابه ان يسجدوا له لما رأوا ان لا

سوره علی علیه وسلم کو اس کرم باسجدہ لغیر اللہ تعالیٰ لامرت المیزه الی تسجد و زوحما و
المتک بسجده المملک لادم علیہ السلام سہا فی خایۃ الفسا و اذ لا یکن ان لقیاس احکام شہر
علی احکام الملک و کذا المتک بسجود اخوة یوسف لرفاعہ لم یکن اذ لا یسجد و سطلی و ثانیاً انا یخرج
المتک بشرائح من قبلنا اذ الم یات فی شیعنا ستمنا و ہذا حکم منسوخ قلکنا فی شریعتنا انتہی
و درہرقاہ شرح مشکوٰۃ مشیخ لعن اللہ الیہود و النصارى الحدیث مسطور است سبب
الانہم کانوا یسجدون لصلو الانبیاء تعظیما لہم و ذلک ہوا الشکر الجلی و اما لانہم کانوا یتخذون العسلوۃ
للہ تعالیٰ فی دارن الانبیاء و یسجدون علی مقابرہم و التوجہ الی قبورہم حالہ العسلوۃ نظر انہم بذلک
الی عبادۃ اللہ و البالغۃ فی تعظیم الانبیاء و ذلک ہوا الشکر الخفی تضمنہ ما یرجع الی تعظیم الخفا
فیما لم یوزن لانتہی و آنچه شیخ اللہابیہ نسبت بخوئیہ سجده تخیلہ برای غیر خدا بسو بعض خفا
کردہ محض افترا بر بعض فقہاست هیچ کی از فقہا قائل ہوا بسجده تخیلہ برای غیر خدا شدہ است
سجود بغیر اللہ محض و شریعت محمدی غنی صاحبہا العسلوۃ و اسلام مع علیہ است آری بعض
شیخہ اند باقر مجلسی بخوان برای سلاطین ظلمہ فتویٰ دادہ است و بعض مشایخ اذ قلت تذہب
لی علی اگر مردان خود را امر بسجود کردہ باشند و قائل بخوانان باشند قول شان قابل
متک و قبول نیست بلکہ مستوجب انکار و روہست و آنچه در تفسیر عبد الکبیر بوسہ و کبرانی و
نوائد النوار رقم یافتہ حضرت شاہ عبدالغفر زہد بوسہ در فتویٰ خود بر دوش پرداختہ و
امام فخر الدین رازی و تفسیر کبیر بنیل اتحد و اجاریم و سہا بنم اربابا من دون اللہ
گوشستہ و القول البانی فی تفسیر بزمہ الایۃ ان الجہال و کمثوۃ اذ ابالعوامی تعظیم شیخہم
و قدرتم قد تسلط علیہم الی القول بالحلول و الاتحاد و ذلک المشیخ اذا کان علما للہ یا
بعید عن الدین فقد غلب علیہم ان الامر کما تقولون و تعتقدون و شابت بعضا لمردین
من کان بعید عن الدین کان یا مرصحا بہ و تابعا لسان سیدہ و الہ و کان لقول لہم انہم
بعیدین و کان یمنی الیہم من الحلول و الاتحاد و سجدہ و بعضا من اصحابہم و باوئی

الانبیاء فاداکان نباشا برانی بذه الامة فكيف يعبدونته في الامم السابقة وحال الكلام ان تلك
 الربوبية تحيل ان يكون الماد منها انهم اطاعوه فيما كانوا يخافون فيه حكم السرد وان يكون الماد منها انهم
 كانوا اعظم منهم بالسجود ولهم مع ان السجود عبادة لا يليق الا بالسد وسئل انهم قبلوا اسم الواع
 الكفر فكفروا بالسد فصار ذلك جارا مجزيا عنهم اتحدوا اربابا من دون السد وسئل انهم انتهوا في
 حقهم الحمول والالتحاق وكل من ينه الوجوه الاربعه مشاهد واقع في بذه الامة انتهى قوله ص ۵۹
 وظاهر البست که سجده تحیت شرک نیست چه اگر شرک می بود و شرائع سابقه هم جائز نمی شد
 سجده ملائکه اوم را و سجده والدین و اخوان یوسف یوسف مخصوص قرآن است اقول
 کسیکه مطلق سجده را شرک و کفر گفته منع میکند جواز سجده بسجود عنما را برای غیر خدا تعالی
 و در شرائع سابقه گوئیم باشد زیرا که سجده مجوزہ شرائع سابقه بانجا بود و بوضع جبهه و سجده
 بسجود عنما بوضع جبهه است و کیفیت سجود ملائکه اوم را و سجده والدین و اخوان یوسف یوسف
 را که مخصوص قرآن است بالا در صفحه ۱۱۴ معلوم شد و معنای عموم این قاعده که آنچه شرک و کفر
 درین شریعت است و شرائع سابقه جائز نبود و منوع است اما ندانسته اند که احتمال خمر و نکاح با حوا
 و در شرائع سابقه جائز بود و درین شریعت کفر است پس ممکن است که سجده عموما در شرائع عبادت
 باشد و درین شریعت عبادت باشد پس سجده بدون تفصیل درین شریعت کفر باشد که عبادت
 غیر خدا کفر است بخلاف شرائع سابقه که دران تفصیل باشد آری کفر و شرک بجهت کفر و شرک
 در هیچ شریعتی از شرائع سابقه و حال جائز نشده است و حرمت آن دایمی است و دلیل عبادت
 بودن سجده مطلقا ایه کریمه لا تسجدوا للشمس و القمر و اسجدوا للهدی الخلق من ان لم یتم ایاه
 تسجدون است و نیز حدیث شد امام احمد که از عائشه رضی السعد عنما مروی است ان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم کان فی نفر من المهاجرین و الانصار فجاہر بعبادته فقال صحابہ ایز
 السعد یسجد لک الہما تم و لم یختر فحق ان یسجد لک فقال اعبدوا ربکم و اگر مبرا اخاکم قوله
 ص ۵۹ و از کمال سفاہت است اینچه در نقوۃ الایمان نوشته او رجوع کنی بہ

کسی که انگی دنیوین کسی کسی مخلوق کو ہی سجدہ کرتے تھے جیسے وشتون نے حضرت
 آدم کو اور حضرت یعقوب حضرت یوسف کو تو ہم ہی اگر کسی بزرگ کو کر لین تو کچھ مضائقہ
 نہیں سو یہ بات غلط ہی آہم کے وقت کی لوگ اپنی بہنوں سے نکاح کر لیتے تھے۔
 چاہی کہ یہ بھی اپنے بہنوں سے نکاح کر لین آئی آخر یہاں یہ نفیہ حرمت و منعیت
 چیزی دیگرست و شرک چیزی دیگر است **اقول** این تخیل و قول کسی است کہ ہر جوار سجدہ
 برای غیر خدا درین شریعت از جوارش و شرائع سابقہ استدلال کردہ بنظر رکہ ممکن است
 کہ چیزی بود شرائع سابقہ جائز بود درین شریعت جائز نباشد و شک نیست کہ این
 تخیل مفید این معنی است و ممکن است حل کلام بر دو تحلیل سجدہ از تحلیل نکاح خواہد
 کہ ہر دو کفر است ہر مال انصاف نماند کہ مناسبت کیست قولہ **مسئلہ** لطف انکہ خود
 ہم در جای دیگر در بیان نفیۃ الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید کا حکم شریعت
 میں بتا رہا ہے انفس کلامس ثابت کہ سجدہ مجوزہ شرائع سابقہ شرک نیست **اقول**
 بالاذکر مانیتہ کہ حرمت شرک من حیث ہو شرک والی است اما جائز بودن چیزی و شرائع
 سابقہ و شرک بودن درین شریعت پس ممکن است درین تقدیر ازین کلامش چگونه
 ثابت گردد کہ سجدہ مجوزہ شرائع سابقہ شرک نیست **قولہ** مسئلہ در تفسیر غریزی
 نوشتہ پیشانی بر زمین نهادن بدو طور واقع میشود الی آخر **اقول** اول محل
 سجده در نفیۃ الایمان سجدہ عبادت است دوم تفسیر سجدہ در تفسیر غریزی بنا بر
 قول کسیست کہ سجدہ تحیت را در شرائع سابقہ جائز نگفتہ و الین منافی عبادت بودن سجدہ
 مطلقاً درین شریعت نیست صاحب تفسیر مذکور در تحفہ نوشتہ کہ آیات بسیار دلالت
 بر اختصاص سجدہ می کنند و حق خالق توانا کہ دانای مہمان و آشکار است خصوصاً در شریعت
 منصفانہ و متشکک سجدہ ملائکہ برای آدم در مقام نہایت بیجا است کہ احکام آدمی را
 بر احکام ملائکہ حاکم کہ نتوان کرد و چنین است حکمت سجدہ و اخذ یوسف بر آ

یوسف که اول مسجود نبود و دوم شک شرع سابقه من قبلنا وقتی درست میشود
 که در شریعت مانع آن نیامد باشد و این حکم بلاشک و شریعت مانع است
قوله صلب ببنید که عظمت مقید ذاتی است و صاحب تقویه الایمان باجماد
 اطلاق نوشته دارد خواه یون بجه خواه یون بجه هر طرح شرک است و برای اقول
 تقیید عظمت ذاتی درین عبارت تفسیر غریبی که پیشانی نهادن بر طور واقع
 میشود و یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد و این قسم در جمیع ادیان و ملل بر آن غیر
 خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جایز نشده زیرا که از حرمت عقابیه است و حرمت
 عقابیه به تبدل ادیان و ملل تبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم شرعیه غایت تدبیر
 است و غایت تدبیر برای کسی منزه از است که در غایه عظمت باشد و غایه عظمت است
 که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بخصرت حق است و هیچ مخلوق یا قه نمیشود انهی
 مفید حصه شرک بودن سجد عبودیت و صورت اعتقاد عظمت ذاتی مسجود نیست
 بلکه حاصل عبارت تفسیر نیست که سجد برای ادای حق عبودیت منزه از برای کسی
 است که عظمت ذاتی بلاشک و آن برخدای تعالی کسی نیست نه آنکه سجد برای ادای
 عبودیت بدون اعتقاد عظمت ذاتی مسجود شرک نباشد چه تعظیم غیر خدا تعالی بنا بر
 ادای حق عبودیت اگر چه با اعتقاد عظمت غیر ذاتی غیر خدا باشد یا ضرورت شرک است
 نفس این تعظیم گویا اعتقاد عظمت ذاتی آن غیر است و چون سجد درین شریعت
 جز برای ادای حق عبودیت نیست سجد مطلقا برای غیر خدا شرک باشد بقول
 شرکانیک ذکر ایشان در قرآن است *هو الله لا اله الا هو العزیز الحکیم* و الله یومر
 الی الله لعلی صریح آنکه اعتقاد عظمت ذاتی مسجودان خود را میکنند و شرک
 بود **قوله** صلا صاحب مائیه مسائل تقبیل و انحراف را کرده و سجد تحیت و
 طواف را حرام نوشته در تقویه الایمان همه شرک قرار داده و حق آنست که طواف

و حکم سجده تحیت نیست مثل تعریف است متعارف بر پیشانی و کرامت این شایا مختلف فیہ میں
 و بموجب او باعث کسیر و نفزین بر مرکبین ہم نمیتواند شد چه جای کفیر حرکه بسیاری از کارها تصریح
 بموجب آن کرد و اندکوزد جاستی حجان بجانب عدم استانت و فقیر ہم بدن مسلک ساکت است
 الخ **اقول** بحث در تسبیح الایمان لقبیل و انحاء طواف عبادت است بیل عنوان موضع ذکر است
 امور دشمنانیت در شرک بودن عبادت غیر خدا تعالی و اما لقبیل و انحاء طواف که در بطور
 عادت باشد پس باتفاق فقهای امت دانسته شریعت که انما و بر قول انشاست کرده و در علم
 است و کسیکه تصریح بخوارش کرده و قولش و دوست و مزه پیش مطرود و منقود و بعضی فتنه از
 شبیه تعریف طواف انکار جواز تعریف است یعنی چنانکه طواف کدای خانه غیر خانه کعبه
 جائز نیست تعریف نیز در غیر عرفات کدای مسجد جائز نیست و چون حرمت طواف
 متفق علیهاست و عدم جواز تعریف مختلف فیہ نهاده اند که جواز تعریف را بموجب
 طواف گفته اند و هیچ فقیهی از فقهای معتمدین طواف را بموجب تعریف ننوشته چنانکه
 مرحوم شیخ الالبانی است و مخفی سبب و در تعریف مختلف فیہ میں انفقها تعریف در مسجد بلد بر
 و ما و ذکر است اما تعریف نزد قریب بالاجماع حرام است شیخ الاسلام عبد بن
 عبد السلام در حصر اطمینان نوشته من ذلک بالیقین یوم عرفة مالا اعلم بین المسلمین
 خلافا فی النبی عنه و هو قصد قبر من کمن بالظن والا جماع العظیم عند قبره کما یقول سنن
 بفس ارض الشرق والغرب و نیز نوشته - فاما قصد الرجل مسجد بلد یوم عرفة لادعاء و الذکر
 فانه من التعلیف فی الاسماء الذی اختلف العلماء فی فعله ابن عباس و عمر بن حریث من
 الصحابة و طائفة من البصریین المذنبین و خص فیہ احمد و کان مع ذلک الاستحسان و انما هو غرض
 من الکوفیین کما برهم النحوی و حنیفة ذالک و غیرهم من کرمه قال یومین البیض فیندرج فی الهموم
 لعلنا و منی یوم خص فیہ قال فله ابن عباس فی البصرة من کان فلیفه لعلی بن علیا لعلها لم یکن
 یقبل فی عملها الراشدین من غیر انکار و کیون بدعتی و در شهر افاق است و لا انون انکار

مخصوصه مکان لم یخرج فعله الا فی ذلك المكان کالطواف وغيره لا تری انه لا یجوز الطواف
 حول سائر البیوت تشبیهاً کذا فی غایة البیان و هذا ظاهر فی انه یکره یحرمها انتی و یحیی بن
 در بجزائق و نووی و مناسک نوشته و لا یجوز ان لطاف قبره
 صلی الله علیه و سلم و یدیه الصاق البطن و اطهر بحدار القبر قاله علمیه و غیره و نیز نوشته و یکسر
 و یقتیده و الا بوان حدیده کما یستعملو حصر فی حیوة هذا هو الصواب و هو الذی قاله العلماء و اطمینان علیهم
 و من خطر باله ان اسح بالید و نحوه ابلغ فی البرکة فهو من جهالة و غفلة لان البرکة انما هی فیما
 و اتفق الشرع و اقوال العلماء انتی و ابو حامد غزالی و احیاء نوشته سلسله
 و یقتیده عاودة النضاری و البیروانی و رخصتانی و کتاب خود نوشته وضع الید
 علی القبر و منه یقتیده من البدع التي تنکر شرعاً و وی ان النس بن مالک رای رجلاً وضع یدیه
 علی قبر البیض صلی الله علیه و سلم فنهاه و قال ما کنما تعرف هذا علی محمد رسول الله صلی الله علیه و
 سلم و قد انکره مالک و الشافعی و احمد اشهد الالف انتی و سمنه و وی و وفاء الوفا
 نوشته و منها اجتناب الاختنامة للقبر عند تسلیم قال ابن جماعة قال لبعض العلماء انه من البدع
 و یطین من لا علم له انه من شعار العظیم و ارجح منه یقبیل الارض للقبر اولم یفعله السلف الصالح
 و یدیکه فی اتباعهم من خطر باله ان یقبیل الارض ابلغ فی البرکة فهو من جهالة و غفلة لان
 البرکة انما هی فیما و اتفق الشرع و اقوال السلف و علمهم قال و یس عجیبی من جبل ذلک قارکبه
 بان عجیبی من انتی یحیی بن سمنه مع علمه بقبحه و مخالفة عمل السلف استشهد لذلك بالشرع انتی
 قلت و قد شاهدت بعض جهال القضاة یعمل ذلک بحجزة الملا و اذ علیه وضع
 کبشیه الساحبة فقیعه العوام و لا القوة الا بالبد انتی و ورسمن الممدی مسطور است
 لا یحیی عند الخطیئة و هو حاله صلی الله علیه و سلم مثل حاله الکروع کما یلید العوام فانه ممنوع
 الاضانتی و نیز و ان ذکر است و یغنی للزائر ان لا یطوف حول الخطیئة الشرفیة کما فیله
 بعض الجهال تشبیهاً بالبیوت الختین اذ هو حرام و بدعة منکره انتی و ملا علی قاری

در شرح مناسک نوشته لایطوف ای لایه در حول البقعة الشرفیة لان الطواف من
 منکسات الکعبة الشرفیة فیمر حول قبور الانبیاء و الاولیاء و لا عبرة بالیعلة بحکمہ ولو کانوا
 فی صورہ المثلخ و العلماء انتهى و در شرح حسین العالم نوشته لایس ای القبر و لا
 التابوت و لا الجدار و نور النبی من مثل لک بقبر علیه السلام فکیف یقبو سائر الانام و
 لا یقبل فانه زیاده علی الس من هو اولی فالتبیل مخفی بالبحر الاسود و بایدی الانبیاء و العلماء
 و العلماء انتهى و در هر قافه شرح مشکوه نوشته فی شرح اسم للنودی حتی النظر مکروه للکید
 بالصیح فی النبی عنه و لا عبرة بکثرة من لفعلة من منیب الی العالم المصلح انتهى و
 شیخ عبد الحق و هروی در مدارج النبوت نوشته بوسه دادن قبر و در سجده کردن
 انما و کله نادان حرام و منوع است و در بوسه دادن قبر و الدین روایت نفسی نقل می کنند
 و صحیح است که لا یجوز است انتهى و مناوی و در شرح جامع صغیر نوشته
 لایس القبر و لا یقبل فانه عادة النصارى انتهى و در مضمرات مسطور است لایقبل
 القبر لانه عادة النصارى انتهى و در آثار خانیة مسطور است و لا یقبل القبر لانه
 من عادة النصارى انتهى و در قفاوی کبری و مفید المستفید مرقوم است
 لا یقبل القبر فانه من عادة النصارى انتهى و غایة البیان مسطور است لا یجوز
 الطواف حول سائر البیوت تشبیها انتهى و در معراج الدرر مسطور است
 لوطاف حول مسجد سوی الکعبة الشرفیة تحتی علیه الکفر انتهى و در جوهر اخلاطی مرقوم
 است الاغتسال للسلطان او نغیر مکروه لانه یشبه فعل المجرم انتهى و در قفاوی
 تمرناشی مسطور است بکراهة الاغتسال للسلطان و به نور النبی انتهى و در ذخیره
 منکورات و فی النصول العادیه الاغتسال للسلطان او نغیر مکروه لانه یشبه فعل
 المجرم انتهى و همچنین است در نصاب الاحتساب و در محقق مرقوم است
 الایام باسلام الی قریب الکعبه کالسجود و الاغتسال مکروه انتهى و در جامع الشی مسطور

است اما الاختنا للسلطان و غیره فلا یجز لکونه شیبا بالکوع و الکرکوع و السجود مختص بتعالی
است و در اعتبار بذیل اذکار و اشغال چشتیه طواف در عمل کشف قبور از رساله غیرت
منقول است سلسله صاحب افتاب جوازش نیست چون بشا کتاب کور فر بر سلسله اذکار و اول و سلسله
بدون رد چیزی از نیست لهذا ذکر چیزی در آن مشعر بر قبولش نباشد صاحب اعتبار در
قول جمیل علی کشف قبور بدون طواف مذکور فرموده است و در حجه الله الیا لفتح شیشه
صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم حیث قال لیبتعن سن من کان قبلکم بشیرا بشیر
و ذرا عابذرا عخی لو دخلوا حجر ضرب لتبتعنوهم قالوا یا رسول الله الیهود و النصارى قال
فمن الآن اصف لکم ما احلته منافقوا من وجوه الشکر و اغضبوا قلب صبیبه و ضیقوا
صدر حامل وجهه فقد راینا رجالا فی ضیق فی المسلمین یخزون الاحبار و الرهبان اربابا
من دون الله یجولون حول قبورهم و یحجون الی قبورهم و آثارهم و اتلا لهم کما کان الیهود
و النصارى یفعلون ذلک لنتیة قولهم یا حیا در چر با و س یا اونکے نام کی پٹری
کهری کرسی یا مور چیل چیل یا شامیانہ کهر اگر سے محصل دعوی آنکہ بعضے کار بار خدا
تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کار را بر
غیر خدا کند بر و شرک ثابت شود این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نموده در آن
کار با این چهار چیز را هم ببینند چه جرئت افتر است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است
کہ این چیز را برای خود خاص کرده ام اقول محصل دعوی آنست کہ عبادت را کہ
عبادت از امور تعظیمیه است خدا تعالی در آیه کریمه ان لا تعبدوا الا الله و آیت کریمه لا تعبدوا
الا اياه و در دیگر آیات بخود خاص فرموده پس اگر کسی عبادت غیر خدا خواهد کرد و شرک
فی العبادت بر و ثابت خواهد گردید و شک نیست کہ این چهار چیز بخود اختصاص یافته است
کہ گویا پرستان منافقین این امت در عبادت غیر خدا مرکب آن می شوند و تقوی
این چهار چیز در کار یا نیکه خدا تعالی بخود خاص نموده و نیست بلکه در امثال

کار ہاںیکہ خدا تعالیٰ بخود خاص فرمودہ معدودہ بہرہ عالیٰ میں ہر چار چیز از افراد
 عبادت است پس اختصاص عبادت ہوی تعالیٰ مستلزم اختصاص این چار چیز با
 ذیہ کہ اختصاص کلی مستلزم اختصاص جزئی باشد و نیز نسبت اسبہ ہر سبطہ رسول علیہ
 الصلوٰۃ والسلام معلوم شدہ باشد بسوی خدا تعالیٰ جائز نیست در صحیحین از عبد اللہ
 بن ابی لیلیٰ قول کعب بن عجرہ مروی است کہ گفت کعب از رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم کیف الصلوٰۃ علیکم اہل البیت فان اللہ قد علمنا کیف نسلم علیک در
 مرقاۃ بشرح آن مسطور است اسی فی التعمیات اللہ بواسطہ لسانک قولہ
 شامیانہ کہ اگر نا جو عبادت خدا کی ہو کہان کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ کہ وہی
 بلند ہو اور یہ عبادت کہہو سیکو نصیب ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کے پھری
 کہڑی کر نیکا ہوی طریقہ پوچھنا ضرور تھا اقول شامیانہ کہڑا کر نا جو عبادت خدا
 کی ہو وہ مسجد میں واسطی راحت پانے نماز بوسنے کہڑا کرے اور یہ عبادت خدا
 مسلما فونکو اکثر نصیب ہوتے ہوئے ہاں شامیانہ کہڑا کر نا جو عبادت غیر خدا کی ہو وہ
 گور پستون منافقین اس امت کو نصیب ہو کہ قبروں پر طس اور خواب کے
 شامیانہ کہڑے کرتے ہیں بہ شخص اس قدر نہیں سمجھتا ہو کہ یہ کیا ضرور ہو کہ جو عبادت
 مشرک لوگ اسے معبودون کے لئی کرتے ہوں وہ بعینہ خدا کے لئی بھی جائز ہوں
 بخلا خدا کی نئے دندوٹ کمان کی جاے اور پائے کہان والا جاے اور سوت
 کہان باندھا جاے اور موہن بھوک کہان چڑھایا جاے اور ہار پھولی کہان
 ڈالے جائیں یہ سب عبادت مشرکین ہنکی اسطے اصنام اور اوثان کے ہیں
 جہان ان چیزو کا خدا کے لئی مقام ہو وہن شامیانہ اور جہڑی کہڑی کر نیکا خدا کی
 لئی مقام ہو پھر پھری خیر خدا کے نام کی کہڑی کر نا از قبیل نصیب انصاب ہو اس وقت
 در اثاثۃ اللہ فان اوشثہ ومن الانصاب ما قد نصبه الشیطان للمشرکین من

شجره اود اود وشن او قبر او شسته او نحو ذلک و الواجب ہر دم ذلک و نحو اثرہ
 لشتہ قولہ ص ۶۳ میگویم عینی در شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر و ابو سعید
 و ابن مسیب مکر وہ مید شستند ضرب فسطاط و قبرہ را الخ اقول عینی حصہ
 مکر وہ دارندگان ضرب فسطاط در ابن عمر و ابی سعید و ابن مسیب مکر وہ بلکہ معہ
 بودن ایشان منجملہ مکر وہ دارندگان از ابن النین نقل کرده کیف و الجہود مکر وہ
 ذلک و آنچه از بعض سلف فعل آن حکایت کنند مجلس خوف نبش و غیرہ است
 اینہمہ بر تقدیر سیت کہ ضرب فسطاط بنظر تعظیم سیت نباشد و اما ضرب فسطاط
 بنظر تعظیم سیت پس از افراد عبادت است و عبادت غیر خدا استقالی شرک است
 عینی در شرح صحیح البخاری بشرح لمات الحسن الحدیث نوشتہ اذ البخاری
 ذلک دلیلًا علی الکراہتہ و کرہ احمد ان یضرب علی القبر فسطاط و اوصی ابو ہریرۃ عند
 موتہ ان لا تضربوا علی فسطاطًا و نیز عینی در شرح صحیح البخاری نوشتہ کہ
 عبد اللہ بن عمر علی قبر عبد الرحمن بن ابی بکر راخی عائشہ رض و علیہ فسطاط مضروب
 فقال یا علام انزعہ فانما یطلمہ علمہ قال العلم تضربنی مولائی قال کلا فزعہ و بشرح
 فانما یطلمہ علمہ نوشتہ فذل ہذا علی ان لصب الخیام علی القبر مکر وہ و لا ینفع لیسیت
 ذلک و لا ینفعہ الا عملہ الصالح الذی قدمہ لنتی و ابن ہلال مقدس در
 شرح صحیح البخاری نوشتہ ضرب الفسطاط علی القبر مکر وہ و باروی عن بعض
 السلف فعلہ کان من خوف البنش و غیرہ ضرورۃ او کان عند الدفن موقع الشبیعۃ
 فلم ینزع یوماً او یومین فصاعدًا لکلا ہذا و کما سدا لکن ہذا فی النساء فطامہر و اما فی الرجال
 فلما روی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سجد قبر سعد بن معاذ لنتی و فانما لنت
 حسین بن علی کرم اللہ وجہہ کہ بر قبر شوہر خود خیمہ استاد نمودہ و قبت نزع خیمہ اول سدا
 از بانٹ آمد الہل و جد و اما فقد و او بارہ دگر صدائی دیگر آمد ہل میسوا فانقلبوا و در

شریعت الاسلام مرقومست بکرمه ان پیشی علیه مسجد بعیلله فیه وان یضرب علیه فسطاط
 اوقبه تمام لیظل القبر فانما لیظل المیت عدل انتبه و در قفا وی رحمانیه مسطورست
 بکرمه ان یضرب علیه فسطاط اوقبه لیظل القبر و انما لیظل المیت عدل انتبه و در قفا وی
 ابراهیم شاه سی مذکورست بکرمه ان یضرب علیه فسطاط اوقبه انتبه و در مسطور
 حسن و ابر الخور مسطورست و بکرمه ان یضرب علیه قبه اوقبه فسطاط یقام فیه لیظل القبر و
 یظل علیه انتبه و در کشف الغطا مرقومست کرده است مجاور شاهان و درون خیمه و میان
 بروی زیراجه سایه بیکند میت را مگر علی وی انتبه و فی درهم الکبیر و خیمه است و ان
 برای سایه نیز کرده است انتبه و همچنین است در خلاصه الفقه از خلاصه و مضمون
 و شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم در صراط المستقیم نوشته و من الحرمات العکوف
 عنده و سداشته و تعلیق السور علیه کانه بیت الله الکعبه انتبه و ابن القیم در اعانة
 الله فی الحقائق نوشته فاذا قرر الشیطان حنده ان الاقسام علی الله و الدعا یبلغ فی تعظیم
 و احترامه و الحج فی قصار اسما بجه نقله الی درجه الاعلی من ملک و سی دعا و نفس من من الله
 ثم الی درجه فوق ملک ہی استخاذه و شایعست علیه و بوقد علیه القنديل و یعلق علیه استور
 و پیشی علیه المسجد و بعده بالسجود و الطواف علیه و تقبیل و استلامه و الحج الیه و الذبح عنده
 لم یبقه الی دعا الناس الی عبادته و استخاذه عباد و منسک و ان ذلک الفع لهم فی دنیا
 و آخرتیم انتبه و احمد بن علی افندی در محاللس الابار بر بذیل مناسک باوقیت قبول
 نوشته و منها استخاذا المساجد و السرج الیه و منها العکوف سند با و تعلیق السور علیه
 و استخاذا السدنة لهما حتی ان عبادا یزحجون المجاورة عندها علی المجاورة عند المسجد الحرام
 و یردون سدنتها افتمل من خدمته المساجد انتبه و استلال از اثر قاسم بن محمد
 قال دخلت علی سائفة رضی الله عنها فقلت یا امامه کشف لی عن قبر رسول الله صلعم
 و صاحبیه فکشفتم لی برپوشیده و شستن قبور تبرکه از غلاف و خیمه ناشی از جیل است

چه بر قبور آنحضرت و قبر حضرت ابی بکر و حضرت عمر خلافت و خیمه نبود که قاسم بن محمد در جواب
از آنکه آن از حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا نموده بلکه حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ
عنہا بخوف از کتاب جہال بافعال شنیعہ شکر کرد بر آن حجره خود که در آن این قبور مشہور بود
پرده فرو بسته بود که بوقت زیارت اہل زیارت می برداشت چنانچہ قاسم بن محمد
درخواست رفع همان پرده از عائشہ رضی اللہ عنہا فرمود شیخ علی قاری
در ہر قافہ شرح مشکوٰۃ نوشتہ اش فی اسی المہری وار فی سترہ انتہی شیخ عبدالحق
و ہلوسے در ترجمہ مشکوٰۃ نوشتہ این قبور در حجرہ عائشہ بود تا آنوقت
راہ بود و پرده بردار و فرو بسته بودند چون میخواستند کہ زیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند
و می درآمدند انتہی شیخ محمد رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤں چلے ارسمان قسم است
حتیاج سند ظاہریہ کہ داخل بدعات سیئہ میکنند و فقہامی نویسند استحسنا الشارح
اقول رجعت قہقری کہ از شعائر حج و منجملہ افراد عبادت خدا نزد فقہاست عبد
سیئہ بودنش نزد ظاہریہ بہت عدم و در شرح آن متاع عبادت بودنش نسبت اچھا
ظاہریہ از افراد عبادت بودنش نسبت بلکہ از و در شرح بدین عبادت است ہر گاہ رجعت
قہقری منجملہ افراد عبادت شد و عبادت غیر خدا شرک است رجعت قہقری در زیارت
قبور بوقت وداع از قبور بقصد تقییم و تقرب غیر خدا چنانکہ معمول کردہ شقاوت پڑو
مقابر یہ است لاریب شرک بود فی الہدایۃ قالوا ینبغی ان ینصرف و ہولیشی و بارہ
و وجہ الی البیت متباکیا متحسر علی فراق البیت حتی ینخرج من المسجد انتہی و فی
وقایۃ الہدایۃ ینزع قہقری حتی ینخرج من المسجد انتہی و همچنین است در حجج و
ملحق و شرح آن در ملتحق و در مختار و کافی و مہر شرح کنز الدہجی و مہر
و نہر و مستخلص و ارکان اربعہ و شاسعے در رد المحتار نوشتہ و
فی مناسک النبوی ان ذلک کرد و لاند لیس فیہ سنتہ مرویہ و لا اثر محکم و بالاثر

لا یخرج علیه اشته و شبعه الکمال والطرب فی مناسک لکنه قال وقد فعله الاصحاب
اصحاب مذنبنا و سمعوا وی در وفار الوفا نوشته منها ای من اداب زیارت قبره
صلی الله علیه وسلم ان ینصرف عقب ذلک تلقاء وجهه ولا یستغفر فی السجدة
خلفه اشته و شیخ دلموی اور حذب القلوب نوشته و در زیارت آنحضرت پایی
پس فتن را در وقت وداع در اداب شمرده اند بجلان و دواع بیعت الله که سنت
در آنجا در وقت وداع پایی پس فتن است تا بیرون مسجد و تواند که وجوهی آن باشد
که ما نوار و وداع آنحضرت صلی الله علیه و آله را زاده الله تشریفاً و تعظیماً بنحیین است
و یسح جانقل نکرده اند که در حضور آنحضرت اصحاب وقت وداع آنچنین میکرد و گذ
والله تعالی اعلم انتم قولم ^{۶۳} مات بانه که کبراهیه و دلیل این دعوی که
در فصل چهارم حدیث من سره ان یشکل له الناس قیاماً فلیتوب مقعد من النار است
و پس که در بیان آن مانند شترلی چهار بر سر سود و دیده بر هر ذی عقل ظاهر که معنی
حدیث را با دعویش مناسب نیست اقول دست بسته است بدان که قیام است بر
سهاست تذلل و خستوع منجمه افراد عبادت است و هر فرد عبادت برای خیر خدا تعالی
شرک است پس این قیام برای تعظیم غیر او تعالی شرک باشد و آنکه تجویز این قیام در
زیارت قبر شریف از بعضی منقول است اگر محاش قیام بجهت تذلل و خشوع در حضور
بار تعالی شانه عند الله عا و باشد نزاع در آن نیست و الا این تجویز قابل تسلیم نبود و بنا
این تجویز بر استقبال قبله درین وقوف که از انساب هر دو بسوی کرمانی ظاهر است مؤید
حل مذکور شدن تواند در سنن الهمدی فی متابعة المصطفی مسطور است قال الکرامی
من الخفیه و یقف عند راسه و یدنو منه و یکون وقوفه بین القبر و النبر مستقبلاً للقبلة
لنتمی و در طوابع الانوار عاشیه در مختار مذکور است فلا یلتفت الی ما قاله الکرامی
من اصحابنا الخفیه و یقف عند راسه و یکون وقوفه بین القبر و النبر مستقبلاً للقبلة

و نیز در طوالمح الاوار است قال الکرمانی و یضع یحینه علی شماله کما فی الصلوة و انتهی پس
سبکی با اختیار است باری قبله تجویز این بیئت درین قوف کرده بکنه قول کرمان سیده لهذا تجویز
نزد اهل تحقیق مطرود باشد فی الدرۃ المصنعه بل یضع یحینه ام لافیه خلاف گفته
و فی نسیم الریاض شرح الشفاء للقاظم عیاض قال الکرمانی اخفی فی منا سبکی یضع
یحینه علی شماله ثانی یقف فی الصلوة و قال غیره الا ولی الارسل لئلا یتشبه بالمصلی فانه
منه عنه انتهی و فی اغاثۃ الملهفان و لقد جرد السلف الصالح التوجید و حموا
جانبه حتی کان احدیهم اذا سلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم اراد الدعاء استقبل القبلة و
جعل ظهره الی جدار القبر ثم دعا قال سلمۃ بن وزوان رايت النس بن مالک یسلم علی النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لم یسند ظهره الی جدار القبر ثم یدعوا و لخص علی ذلک الائمة الاربعہ ان
لستقبل القبلة وقت الدعاء انتهی و فی مجالس الابرار کان احدیهم اذا سلم علی النبی
صلعم و اراد الدعاء استقبل القبلة و جعل ظهره الی جدار القبر ثم دعا هذا ما لا نزاع فیه
من العلماء و اما نزاعهم فی وقت السلام علیہ قال ابو حنیفۃ لستقبل القبلة عند السلام
ایضا و لایستقبل القبر و قال غیره یستقبل القبر لا عند الدعاء بل قالوا انه یستقبل
القبلة وقت الدعاء و لایستقبل القبر انتهی و فی شرح المشارق لعلم الدین
الاخضر القبر او الوقوف بین یدیه بجهة التقطیع کما فی الصلوة مکروه انتهی و همچنین
در مطالب المومنین و شیخ علی قاری در شرح عین العلم نوشته و لایستقبل
فان الاخذاء یکره کذا فی المخطط و الذخیره و لانه یشبه الركوع و هو رکن من ارکان
الصلوة فکما لایجوز ان یسجد احد لا یجوز ان یرکع و کذا القیام علی بیئت الوقوف
فی الصلوة بحديث من سره ان یمثل له الرجال فلیتقوا مقعدہ من النار و اہ ابوداؤد
و الترمذی و حسنہ و عن النس قنایا رسول اللہ ینہی بعضنا لبعض قال لا رواہ الترمذی
و حسنہ و ابن ماجہ انتهی و ابن القیم در زاد المعاد نوشته صح عنه صلی اللہ علیہ وسلم

التمس عن القيام وهو جالس كما ينبغي له ان يجلس لبعضها لبعض حتى يمنع من ذلك في الصلاة
 وامرهم اذا صلوا جالسا ان يصعدوا اجلاسهم واحسن ان لا يذروا لهم ان يلقوا قلوبهم او يهتدوا
 مع ان قيامهم بعد تكبیر اذا كان القيام عظيما وعبودية لغيره اشبهت ومنابت من شجرة
 السحرة بادعوى ان الكلام شارح عين العلم كمنجمله مستند بن امام المبتدعين مستند
 ظاهر است وبرمارس علوم شرعية مخفی نیست که وعباد نار بر سرور این قیام شبیه بسوی
 که اینست این قیام باشد که سرور ولباح مستوجب سجد وعبود بود قوله صحت قوله مجاور
 بنکینیه رتی ودر مجاوره که معظمه اختلاف است اقول محل نزاع مجاورتیکه عبارت از
 اقامت است نیست بلکه کلام ودر مجاورت یعنی سداست وعلو بر فواید امثال است
 بقصد لعظیم و تقرب غیر او تعالی وغالبا از عادات مجاورین قبور اولیا ترخیص ودر مجاور
 زائرین است بسوی سجد و طواف و غیره از عبادات برای قبول سبب شک نیست مشک
 کردیدن این مجاورین از سجد عمل که الرضا بالکفر کفر فی السیر الکبیر اذا لقن الرجل رجلا
 کلمة الکفر فانه لصیر کافرا وان کان علی وجه اللعب کذا فی الہندیہ ان من امر رجلا ان یکفر
 کان الامر کافرا کفر الماورا ولم یکفر کذا فی فتاوی قاضیان قوله صحت حسن مجاورت
 مدینه منوره با حدیث صحیح و آثار مصریہ ثابت اقول حکایت اختلاف ودر مجاورت بلکه
 و ذکر ثبوت حسن مجاورت مدینه با حدیث صحیح و آثار مصریہ بدون نقل اختلاف در آن جز
 تعصب چه باشد زیرا که حکم مجاورت که ودر مجاورت مدینه واحد است در مختار ودر قیوم
 لا یکره المجاورة بالمدينة وکذا بکة لمن لم یثیق بنفسه اشتبه ودر طوابع الانوار شامیه ودر مختار
 مذکور است قال الشيخ علی القاری فی شرح اللباب تحت قول الماتن وقیل تکره ای المجاورة
 بها الا لمن شق بنفسه ای یعتد علیها القیام بحقوقها وادائها واما من تجاور بها ویتعلق بزیارتها
 وعلیها من الوجوه المحرمة او یدعی التوکل وخطی نظره الطبع من التجار المجاورین او الاغنیاء
 المواریین والجار البریاء والسمعة فحرم علیه هذه المجاورة ولو كانت الائمة فی زماننا تحقق لهم

شأنها ليعبروا بحرمته فان مدار الطاعة واساس المعرفة على لطافة التتمة ونظافة التنبية
قال الله تعالى يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا وقال عز وجل يا ايها الذين
امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم واشكروا لله انكنتم ايها العبدون والاحاديث في
ذلك كثيرة والاعبار والآثار شهيرة اشتهت ودرشما به والنظار مستطورت و
وتكره المجاورة به اشتهت ونيز درشما به مذكورست ولا حرم للمدينة فلا تثبت بذه
الاستثنان الغسل لدخولها وكره المجاورة بها اشتهت وحموى در حاشية شبه
نوشته وتكره المجاورة به اى بالحرم والمراد به حرم مكة اذ المدينة لاحرم لها وان كان
مكره المجاورة بها وعلة الكراهية خوف سقوط حرمة البيت في نظره فيصير في نظره الفكا
كسائر البيوت والعياد بالله تعالى او تنقص التنية والحرمة الاولى في نظره كما هو
كثير ولذا كان عمر بن الخطاب يدور على الحاج بعد قضاء الشك بالذرة ويقول
يا اهل اليمن مينكم ويا اهل الشام شاكم ويا اهل العراق عراكم فانه البقية لحرمة بيتكم
في قلوبكم وكان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يحجون ثم يرجعون ويعتبرون
ثم يرجعون ولا يحججرون ذكره عبد الرزاق في مصنفه والقول بالكرهية مذنب الايام
الاخلاق مجمع من المختارين في الدين وقال ابو يوسف رحمه الله لا باس بالمجاورة وهو الا
وعليه عمل الناس كذا في المتنقطات ونقل الفارسي ان الفتوى على قولها وروى عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صبر على حق مكة تسعة ثباجات النار عننا مسيرة
عام اشتهت ودرشما وى مطالب المؤمنين مرقومست تكره مجاورة المسجد الحرام
وقال اصحابنا لا تكره وعليه عمل الناس اليوم كذا في اعتكاف السيرة اشتهت قوله ٤٥
و ما نكسے گردو پیش کے جنگل کا ادب کرنے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدينة
بعد باب حرم کہ موجودا قولی نزاع در حرم گردانیدن نحو غیبت کہ حرم بودنش
منفصوص از شارح غیبت چنانکہ مقابریہ صحرا حوالی فزارات اولیا را بر اسی تقریباً

حرم میگردد و حرم بودن مدینه شریفه نزدیکی قابل است بدان برالالت احادیث
 صحیح است و آن نیز برای تقرب خدا بی تعالی است نه برای تقرب خیر و تعالی امام الهامیه
 درینجا بعض اتباع هوا از رقبه تقلید پیرون آورده نوشتند که در عامه کتب حدیث باب
 حرم المدینه بعد باب حرم که موجود حال آنکه نزد حنفیه مدینه حرم نیست چنانکه گفته
 حرم است در تشریح شرع الاسلام مسطور است و حسب ابو حنیفه الی فقی الحرم
 من المدینه و قال لا حرم لها بل هو کسائر البلاد انشئت و در مختار مرقوم است
 لا حرم للمدینه عندنا انشئت و طحاوی در معاشیه در مختار نوشته اعلم ان لیس للمدینه
 حرم عندنا فیجوز الاسطیاء فیها و قطع اشجارها انشئت و همچنین عابد سندس در
 ملوایع الانوار معاشیه در مختار نوشته و عینی در عمدة القاری شرح صحیح البخاری
 نوشته قال الثوری و عبد الله بن المبارك و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد لیس للمدینه حرم
 کما کان مکة فلا ینبع احد من اخذ صیدها و قطع شجرها انشئت قوله مشهور و در بعض قصده
 جابو و سفر برای زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث و فقه
 مذکور اقول نزاع در سفر برای تقرب غیر خداست نه در سفر برای تقرب خدا که منصوص
 جواز آن از شارح است و سفر برای زیارت قبر شریف نزدیکی که جایز است برای تقرب
 برالالت احادیث صریحه است در تجميع البخاری مسطور است و کرده مالکان یقال زرنه قبره
 صلی الله علیه وسلم و علوه بان لفظ الزیارة صار مشترکا بین ما شرع و بین ما لم یشرع
 فان منهم من قصد زیارة قبور الانبیاء و الصالحین ان یصلی عند قبورهم و یدعو عند باب
 یمسألهم الخواتم فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان العباد و طلب الخواتم و الاستغاث
 حق لیس و حده انشئت و در تفهیمات شاه ولی الله دهلوی مرقوم است من ذهب
 براهیم و الی قبر سائر مسعود و غازی او ماضیا یا لاجل حاجه لطلبها فانه آخر انما الیه
 تقتل و الزنا لیس مثله الا من کان یعبد المصنوعات او مثل من کان یدعو اللات

والعمری استیسه و در تفسیر فتح الخرمیه مذکورست و اگر کسی از قاصدان معابد کفار تفتیش نماید که شمار برای چه و برای که میرود البتّه واضح خواهد شد که اینها در رفتن این مکان است قصد تقرب بخدای از مخلوقات خواه روحانیه باشند خواه جسمانی می نمایند و از توجّه بذات خالق غافل محض اند این قسم مکانی که محض بر آتوجّه الی الله معین و مقرر باشد در اقطار زمین غیر از خانه کعبه و صخره بیت المقدس یافته نمیشود و لهذا همین مکان است لیاقت قبله بودن حاصل شد و پس آری معابد کفار اگر مشابهتی دارند با قبور اولیا و صلحا یا چله های ایشان دارند نه با کعبه و صخره ششان بنیها و از همین جا واضح شد ستر تأکیدات بلیغی که در حدیث شریف در بنی زبیرت قبور و از شدت بحال سوخته غیر از مساجد نشسته و از آنکه قبور انبیاء را مساجد سازند وارد شده مدعا همین است که در عمل اکثر جهال را اعتقادیکه مشرکین را در بزرگان خود بهر سببیه است بهم میرسد و توجّه الی الله صرف و محض باقی نمی ماند مگر در پرده و حجاب آن ارواح و اینقدر توجّه در آخرت که وقت ظهور صلاح و فساد نفس انسانیه است بکار نمی آید انشیه قوله حدیث روی الدارقطنی و البراز عنہ صلی الله علیه و سلم من جابر فی زائر الا تعلقه حاجه الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعاً یوم القیامه اقول در اسناد این حدیث مسلم بن سالم ابیجینه و عبد الله بن عمر العمری است فاما مسلم بن سالم ابیجینه البصری فقال بود او السجتم انه لیس بثقت لئن علیه السحاف ابن الجحر فی اللسان و اما عبد الله بن عمر العمری فقال الترمذی فی جامعہ انه لیس بالقوی عند اهل الحدیث و قال احمد کان یزید بن الاسانید و یخالف و کان یحیی بن سعید یضعفه و قال عبد الله بن علی بن المدینی عن ابیه ضعیف و قال یعقوب بن شیبّه فی حدیثه اضطراب و قال النسائی ضعیف و کذا فی تهذیب الکمال و غیره من کتب اسماهر الرجال قوله حدیث و اخرج الدارقطنی فی من حج و زار قبری بعد موتی کان کن زارنی فی حیویتی اقول در اسناد این حدیث

حسن بن الطیب و حص بن سلیمان است فاما حسن الطیب فقال البرقانی انه ذاهب
 السجده و قال الدارقطنی لایساوی شیئا حدث بما لا سمع و عن مطین انه کذاب اما
 حص بن سلیمان فکان داهیا فی السجده و قال عبد الله بن احمد عن ابیه انه مکرر
 السجده و قال ابن معین لیس بثقة و قال البخاری ترکوه و قال ابو حنیفه من روک
 لا یخرج به و قال ابن خراش کذاب یضع السجده کذا فی میزان الاعتدال للذهبی قوله
 و قد یث شذو حال استثنائیه بساجد است نزد اهل حق اقول نیزه و جهو اهل
 حق استثنای در حدب شذو حال به نسبت سائر ائمه است نه به نسبت صرف مساجد
 تفصیل این اجمال در حسن الافوال است لهذا بسیار از علما ذاهب مانند قاضی عیاض
 از مالکیه و ابو محمد جرینی و قاضی حسین از شافعیه و ابن عقیل و ابن بطه و ابن تیمیه و ابن
 القیم و تمس الدین بن عبد الباقی از حنابلیه بحرمت سفر برای زیارت قبور اولیا الله
 فرموده اند و در رد المحتار حاشیه در مختار مسطور است و هلی تنذبا الرحله اهاکم
 علیه من الرحله الی زیارة خلیل الرحمن و ابله و اولاده و زیارة اسید البیضاء و می غفر
 من الاکابر الکرام لم ار من صرح به من ائمتنا و منع علیه بعض ائمة الشافعیة الا للزیارة
 علیه الله علیه و سلم قیاسا علی منع الرحلة لغير المساجد الثلث و رده الفرائی استثنیه
 کرمانی در کواکب الدراری شرح صحیح البخاری نوشته و قد وقع فی هذه المسئلة
 فی عصرنا ما فی البلاد الشامية مناظرات کثیرة و صنف فیها رسائل من اللوفین و
 سنا الان لبياننا استثنیه قوله و چون این بحث در ردو سحایات به تکمیل
 رسانیده ام درخبا از تفصیل عطف عنان نموده اند اقول انچه در ردو سحایات
 به تکمیل رسانیده تنقیص آن در فرسولیات گردید قوله صلت ابن تیمیه و غیره
 بد مذهبان براه شده و ذرفته که کلام و متکلمش مردود نزد اهل سنت اقول
 سبک مذهبان را بد مذهب گفتن و قول ایشانرا شاذ و مردود قرار دادن جز الحاد

چه باشد و وجوب زیارت قبر شریف از آنکه قائلان این کجاست قطع نظر از نیکی و
 باشد یا نه مضر خصم نتوان شد چه مالکش نیست مگر مشروط به زیارت قبر شریف و نزاع
 در مشروطیت زیارت قبر شریف نیست بلکه محل نزاع شد در حال برای زیارت
 قبور است و کسیکه مجوز شد در حال برای زیارت قبر شریف است و لیلیش احادیث
 زیارت است حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته که ناصر بن ابن تیمیه را از صحت
 نسبت تخریم زیارت قبر شریف بسوی ایالت کثارت عبارتش نیست و لذا اگر ناصر
 ذلک و شیخ علی قاری در شرح شفا نوشته نعم یکن حل کلام من جرم

او کرده علی صورۃ خاصه من الزیارة من الاجتماع فی وقت خاص علی هیئۃ منکره او
 صفة کمر و نه من اجتماع الزجال والنسار فی وقت واحد لما فیہ من اتخاذه قبره عیدا
 الموجب لما اوروفیه و عید الشقیه قوله صلی مراد مانگه دعای زائر از جناب الهی
 برای خود و برای میت در شرع آمده و دعای زائر با نیطور که الهی بجزمت نبی و ولی
 حاجت مرار و اکن جائز است این دو جمله از مائه المسائل است اقول مفاد این جمله
 جواز مراد خواستن از خدای تعالی است و اینجا در آن نزاع نیست محل نزاع مراد
 خواستن از غیر تعالی است از اموات اگر چه دعا با نیطور که الهی بجزمت نبی و ولی حاجت
 مرار و اکن نیز نزد امام بیحقیقه رحمه الله علیه جائز نیست در و محتسب است

وفی الشارحانیة مغریا للنتیجۃ عن ابی یوسف عن ابی حنیفۃ لا یبغی لاحد ان یدعو الله الا
 والدعاء المأذون فیہ المأمور به باستفید من قوله تعالی ولعلی الاسماء الحسنی فادعوه
 بها انتی قوله صلی و دعای زائر با نیطور که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الهی
 عرض کنید که حاجت من بر آید در مذہب حق از افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین
 و تبع تابعین و ائمه مسلمین و علمای مذاهب اربعه از متقدمین و متاخرین تا شاه ولی
 و شاه عبد العزیز بخوبی ثابت انخ اقول اینهمه اقراست به صحابه کرام و تابعین و تبع تابعین

عنکم وعلی عا لمقام شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم در صراط مستقیم نوشته است
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اجدوا مرات ودهتم نواب عن ذلک فلما جاوروا
 فاستسقوا واستعاذوا عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم بل خرج عمر بن الخطاب کما یستحب
 ولم یستسق عند قبر النبی صلی الله علیه وسلم ویزد در صراط مستقیم نوشته فقد کان من قبور
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم عدد کثیر و عندهم التابعون ومن بعدهم من
 الائمة و ما استعاذوا عند قبر صاحب قط و لا استسقوا عنده و لا به و لا استنصر و اعند
 و لا به و من العلوم ان مثل هذا ما یوقر الهم والدواعی علی نقله بل ما یروونه و
 من تأمل کتب الآثار و عرف حال السلف یتقن قطعاً ان القوم ما کانوا یتقیقون
 عند القبور و لا یخرون الدعا عند ما اصلا بل کانوا ینهون عن ذلک ما یفعله جهالم کما
 قد ذکرنا بعضه اشتبه ویزد در صراط مستقیم نوشته و المقصود هنا اذا کان السلف الائمة
 قالوا فی سواله بالملحوق ما قد ذکر فکیف لبسوال الملحوق المیت سوا رسال ان یسأل
 الله او یسأل قصار الساجده و نحو ذلک عما یفعله بعض الناس اما عند قبر المیت و اما عند
 غیبه و صاحب الشرع صلعم حسم الماده و سده الذریقه بلعنه من تتخذ قبور الانبیاء و
 الصالحین و ان لا یصله عند ما و لا یسئل غیر الله و حذر امته ذلک فکیف اذا وقع لنفس
 المحذور من الشرک و سباب الشرک اشتبه ویزد در صراط مستقیم نوشته و الاستعاذ
 لا یصح بملحوق کما نص علیه الامام احمد و غیره من الائمة لغیبه و احمد بن محمد
 المبرک لیسعی الماکلی و رقوا عند الطریق فقیه نوشته و قد روى عن مالک لا یتوسل
 بملحوق اصلاً اشتبه و استیجاب کلام الله اعلام بهج مسائل و تذهیب المسائل و غیر از
 کتب و مسائل ملاحظه باید کرد و آنچه جریان انتفاع و استفاده و تصور بودن افاد
 و اعانت از اولیا و مومنین منقول از شاه عبد العزیز دهلوی است دلیل جواز استغاثه
 ز اولیا و مومنین مدلول من شدن نمیتواند که جریان و تصور شی امریست جواز آن امری

قوله ص ۶۶ اکثر لوگ پیر و نکو او پیغمبر و نکو او را مومنکو اور شهید و نکو او فرشتو نکو او پر نور
 مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور مرادین مانگتے ہیں نفس این ہر دو فعل صلا شرک
 نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالیٰ و بی اعتقاد مثال این
 افعال شرک شدن نمیتواند اقول مشکل کے وقت پکارنا دعاست اور اوست
 مرادین مانگنا استعانتست و این ہر دو عبادتست و اعتقاد الوہیت بیش از
 اعتقاد محبوبیت نیست و تفسیر غشیا پوری مرقومست حقیقۃ الدعاء استعداء
 العبد در بہرہ جل جلالہ و الاستعداد والمعونة انتہی و نیز در تفسیر غشیا پور کے
 مذکورست قال جمهور العلماء ان الدعاء من اعظم مقامات العبودیۃ انتہی و در تفسیر
 معالم التمثیل مسطورست الاستعانة نوع تقبذ انتہی و در تفسیر کبیر مذکورست
 اختلف الناس فی تفسیر لفظ الاله والاصح انه هو المعبود انتہی و در ملکی و محل
 شہرستانی مسطورست لکن القوم لما عكفوا على التوجه اليها و رطلوا حواججهم بها
 من غير اذن و حجة و برهان و سلطان من الله تعالى كان عكوفهم ذلك عبادة و
 و طلبهم الحواج منها اثبات الهية لها انتہی و معہذا عبادت غیر خدا منجملہ امارات تکذیب
 است کہ حکم کفر و شرک بران در ظاہر شریعت بدون تفتیش نافذست فی الاشہاء
 عبادة الضم کفر و لا اعتبار بما فی قلبہ انتہی قوله ص ۶۶ بلکہ مامور و در شرع وارد اذ
 از او عونا فلیناد اعینونی یا عباد الله اقول قطع نظر از ضعف این حدیث کہ سجده
 بینست و معارض بودنش با حدیث صحیح اذا استعنت فاستعن بالله و آیت
 کہ یہ ایک نعبہ و ایک مستعین حکمش مخصوصست بموردش کہ انقلاب و اہمہ در
 صحر است بدلائل احادیث دیگر کہ اجنبہ یا مانگہ برای انصرام این کار و در صحر مامور
 از جانب خدا بیتیالی بوده اند و این استعانت از سبب سبب الاسبابست و ان
 نزاع نیست محل نزاع استعانت از اموات و ماموریت کہ اختیار ایشان در ان

ثابت نیست در هیچ البیاری مرقوم است فان العباد و طلب الحوائج و الاستغاثات
 حق الله و هذه اشبهت و حجة الهند قاضی شهاب الدین دولت آبادی
 صاحب تفسیر نغمه موج در عقیده اسلامیه نوشته بیان الفاظ الکفر و الافعال
 التي تجب بها الاموات كلها من الخواص و العوام سواء كانت بالقصد او بالسهو
 استباحة استماع اصوات الملاهي و غلوة الاجنبيات و النظر الى الامار و مبيع الوصم
 و ضرب الاقدام بعد الصلوة الى العراق افتراء على المشايخ الذين يتبعون النبي سم
 في الحركات و السكنات و الاقوال و الاحوال و احتمال المعصية صغيرة كانت او كبيرة
 و استخفافها و استهزاء الشريعة و استهانتها و طلب الحوائج من الاموات و الاستغاثات
 بهم و كذب الرسل او واحد منهم فيما اخبروا من ضرورات الدين و تحقيرهم او واحد منهم
 و ترك التكليم للملائكة عليهم السلام و تصديق الكاهن فيما اخبره من الغيب استهانت
 عبد السلام حسام الدين بن حبيب الله العلوي در محاکم لطالبین
 نوشته و جزاین سه نوع زیارت کرده به هر یکی که باشد ممنوع و محذور است
 و گاه باشد که خوف کفر بود در صورتیکه زائر سجده کند قبر او یا از میت حاجت خواهد
 و حصول مراد از میت داند و بنام آن میت قربانی کند استهانت قوله صفت من كانت له
 ضرورة فليقتضها وليصل ركعتين ثم ليقل اللهم اني اسالك واتوجه اليك محمد بن
 بنی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی رزلی فی حاجتی هذه لتقتضی اللهم فشفعه فی این
 هر دو روایت در حسن حصین است اقول روایت اولی باطلها در حسن حصین
 یافته نمیشود و در روایت ثانیه جمله من كانت له ضرورة فليقتضها وليصل ركعتين ثم ليقل
 او راجع صاحب حسن حصین است ضرر البصر بوجوب تعلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 او لا خور و انجذاب باری تعالی و در عام مشغول ساخته پس آن استشفاع از آنحضرت در
 حالت حیات وی صلی الله علیه و سلم نمود و چون آنحضرت برای او استشفاع فرمود

بها الوقت ضرر البصر گفت اللهم شفعه في و در جواز استشفاع از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در حالت حیات تراعی نیست محل نزاع استخوانت از اموات است در وایت البرانی
 که عموم حکم استحال این دعا از ان بیان کنند ضعیف است از جهت ضعف روح بن
 صلاح راوی آن چنانکه عابد سندی گفته و معبد آن را می عثمان بن حنیف است
 بقصد تبرک از الفاظ رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدون قصد استخوان در شفاعت
 از وی صلی الله علیه و سلم طبعی در شرح مشکوٰۃ نوشته قوله انی قویست
 یک بعد قوله التوجه فیه معنی قوله تعالی من ذالذی لیشفع عنده انا باؤنه سال اولان
 یاؤن الله نبيه لیشفع له ثم اقبل علی النبی فلتسأل ان یشفع له ثم انی مقبلاً علی الله ان یقبل
 شفاعته قائلاً فشفعه اشتهی و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در ضراط مستطیع
 نوشته فعل ان ذلک التوسل الذی ذکره هو ما یفعل بالاحیاء و بالاموات
 و المیت لا یطلب منه شیء لا دعار ولا غیره کذلک حدیث الاعمی فانه یتطلب من النبی صلی
 الله علیه و سلم ان یدعوله لرد الله علیه بصره فعلمه النبی صلی الله علیه و سلم دعاء و امر
 فیه ان یسأل الله قبول شفاعته فیه فیه ایدل علی ان النبی صلی الله علیه و سلم شفیع
 فیه و امره ان یسأل الله فی ذلک شفاعته و ان قوله اسألك و التوجه الیک بنیک
 فی الرحمة ای بدعائه و شفاعته كما قال عمر انا نتوسل الیک بعم فبیننا فلفظ التوجه
 التوسل فی السجدتین بمعنی واحد اشتهی و بر تقدیر تسلیم صحت روایت خطاب سنان
 عازی بدالت قرینه سیاق و سباق کلام است قوله شاه عبد العزیز در
 تفسیر سوره و نشئت نوشته ان اقول مناد این تحریر جواز مراد خواستن از غیر خدا است
 است چه وقوع امری بر جواز ان دلالت نمیکند خود شاه عبد العزیز در تفسیر در مثل
 لقرآن ترتیل نوشته اند که درین نوع تقرب متقرب الیه زاد و چیزی باید اول حالت
 علمی به اذکار قلبیه و لسانیه و اکربین باوصف مخالفت الکنه و از منہ و مدبر که واسعه

تا ذکر قلبی و لسانی هر ذاکر معلوم کند و در قوت نزویک شدن خود در ذکر که او در آن
 و انذار کردن و حکم صفت او پیدا کردیون که در عت شرع آنرا در نود و نود و نود
 و قرب خوانند و این هر دو صفت خاصه ذات پاک او لغالی است هیچ مخلوق را حاصل
 نیست آری کفر و در حق بعضی از معبودان و بعضی پیرستان از زمره مسلمین در حق
 پیران خود و امر اول را ثابت میکنند و در وقت احتیاج بهمین اعتقاد به آنها استغاثت
 می نمایند اما مطر و منی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن اشتباه
 در اینجا می آید اینست استند قوله مشرک قوله او را و یکی فلتین مانسته بین او را حاجت بر شک
 لئے نذر و نیاز کردن بین خود در جواب رد مولوی عبد الحکیم بر استغاثی شاه عبد الحزیز
 صاحب تفصیل تصریح نموده است که نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح انما اقول
 مراد صاحب تقویة الایمان قسم قبیح است و شرک بودنش متیقن است زیرا که عبادت
 است و عبادت غیر خدا یعنی از امارات تکذیب است قوله مشرک مولوی فیض الدین
 در رساله مذکور مزارات اولیا نوشته اند انما اقول بر تقدیر صحت نقل عرف هر وقت
 و هر قوم جدا بودن ممکن است پس متصور است که شاید عرف بلدشان در آنوقت
 همین تحریر باشد لیکن عرف سابق و حال در نذر و نیاز اولیا که مشاهد ما در مقابر مجتهدان
 است آنست که هر چه میکنند برای اولیا در صورت و حقیقت محسن بکار ایشان میکنند
 و در بحر رائق شرح کنزالدقائق مسطور است و اما النذر الذی ینذر و اکثر العوام علی
 ما هو متشاهد کان يكون للانسان غائب او مریض اوله حاجه ضرورت فبالتی فی بعض مزارات
 الصالحین فیمیل ستره علی راسه و یقول یا سیدی فلان بن فلان ان رو غائبی او عجز
 مریضی او قضیت حاجتی فلک من الذی سب کذا او من الغفلة کذا او من الطعام کذا او
 من التسبیح کذا او من الریت کذا فذا النذر باطل بالاجماع بوجود منها انه نذر لمخلوق
 والنذر للمخلوق لا یبزیله عبادة والعبادة لا یتصور الا لیس فیها من المذموم

والمیت لایمکن و منها ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله و اعتقاده بذلک کفر
و نیز در ذکر رائق است الاجماع علی حرمة النذر للمخلوق و لا ینقذ و لا یشغل لذمة
به و انه حرام بل سحت و لا یجوز لخدمه الشیخ اخذه و لا اكله و لا التصرف فیہ بوجه من
الوجه و در فتاوی عالمگیری به مرقوم است و النذر الذی یقع من اکثر العوام بان
یاتی الی قبر بعض الصلحاء و یرفع ستره قائلاً یا سید فلان ان قضیت حاجتی فیک
منی الذی کذباً باطل اجماعاً انت و همچنین است در خبر فائق و در مختار و غیره
قولہ صلوات الله علیہ عبد العزیز در تحفه نوشته است اقول عبارت تحفه مفید جواز نذر غیر
الله نیست و نه افادہ جواز پرستش غیر خدا بتعالی نیز نماید چه در ان موجود است حضرت
امیر و ذریت او را تمام امت بر مثال پیران و فرشتگان می پرستند اینست نذر است که
بیان رواج مردم مستلزم تجویز نیست مولانا شاه عبد العزیز صاحب تحفه در تفسیر خود
بذکر مشرکان می نگارد از آنجمله کسانی که در ذبح و نذر و قربانیها با خدا دیگرانرا میسر میکنند
است پس تجویز نذر غیر خدا از جناب وی چگونه گمان کرده شود قول صاحب ۱۸۰ ما یجحد
افعالیکه و یجاشک قرار داده است اقول در فصل چهارم تقویة الایمان اختصاص عبادت
بجدا بتعالی و شرک بودن عبادت غیر او تعالی از آیات و احادیث ثابت فرموده اختصاص
مطلق مفید اختصاص افراد می نباشد پس بعد اثبات اختصاص مطلق عبادت احتیاج
اختصاص افعال مذکوره که از افراد عبادت است هیچ مانده و انکار شریک تخصیص از آیات
مذکوره فصل چهارم صرف یعنی و عناد است از ان لا تعبد و الا الله و از ان لا تعبد
الا اياه و از ان کنتم ایاه تعبدون شاید در نظرش تخصیص عبادت ثابت نباشد باجماع دلیل
موافق دعوی است و تفسیر وی غیر مطابق آنچه از رسول مقبول و صحابه کرام و ائمه
سواد اعظم مروی است هرگز نیست شیخ الاسلام امام ابن القیم در زاد المعاد نوشته
المرقصود ان النفوس الجالدة الضالاة تنقطع عبودیتہ الله سبحانه و شرکت فیها من

تَعْظُمُ مِنَ الْخَلْقِ فَسُيِّدَتِ بَغَيْرِ اللَّهِ وَرَكِعَتْ لَهُ وَفَاسَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامُ السَّامَوَاتِ وَخَلْفَتْ بَغِيرَهُ
وَنَزَرَتْ لِبَغِيرِهِ وَوُجِّعَتْ لِبَغِيرِهِ وَعَلِمَتْ بَغَيْرِ بَيْتِهِ وَعَظُمَتْهُ بِالسَّجْدِ وَالْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ
وَالطَّاعَةِ كَمَا يَعْظُمُ الْخَلْقُ بِلَيْهِ أَشَدَّ وَسُوتَ مِنْ تَعْبُدِهِ مِنَ الْخُلُقَيْنِ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ يُقُولُونَ
الْمُضَادُّونَ لِدَعْوَةِ الرِّسَالِ وَهُمْ الَّذِينَ بَرَّهَهُمْ لَيْدُكَ وَهُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ وَهُمْ فِي النَّارِ
مَعَ الْكُفَّاتِمْ يَحْتَمِلُونَ بِإِلَهِهِ أَنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ أَوْ لَسَوْكُمُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَهُمْ الَّذِينَ
قَالُوا تَعَالَى فِيهِمْ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ تَجِدُ مَنْ دُونَ اللَّهِ أَمَّا زَادَاجُكُمْ نَحْبُ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا
أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ وَبِذَلِكَ مِنَ الشُّرْكِ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَنْ يَشْرِكُ بِهِ أَشْئُهُ وَإِنَّمَا شَيْءُكَ فِي
دَرْجَتِهِ الْأَوَّلَى مَرْحَلَةً فِي الْأَخْبَارِ نَوْشَةً وَقَدْ حَدَّثَتْ مِنْ تَشْيِيدِ أَشْيَاءِ الْغُيُورِ وَحَسْبُهَا
مَفَاسِدُ يَكْرَهُ الْأَسْلَامُ مِنْهَا اعْتِقَادُ الْبَهْلَةِ بِهَا كَأَعْقَادِ الْكُفَّارِ بِالْإِلَهَانَامِ وَتَعْظُمُ ذَلِكَ
مُخْلِفُوا أَنْهَا قَادِرَةٌ عَلَى جَلْبِ النَّفْعِ وَدَفْعِ الضَّرَرِ فَيَجْعَلُوا بِمَقَاصِدِ لَطَلَبِ قَضَائِهِ الْأَحْوَالِ
وَالْمَطَالِبِ وَسَالُوا مِنْهَا مَا يَبَالُهِ الْعِبَادُ مِنْ رَبِّهِمْ وَشَدَّ إِلَيْهَا الرِّجَالُ وَتُسَحَّوْا بِهَا وَ
اسْتَعَاثُوا بِهَا بِجَهْلِهِمْ لَمْ يَدْعُوا شَيْئًا مِمَّا كَانَتْ سَبَابِلُهُ تَفْعَلُهُ بِالْإِلَهَانَامِ الْأَفْعَالُوهَ فَإِنَّا لَنَرِيهِ
وَإِنَّا لَنَرِيهِ رَاجِعُونَ انْتَقَى قَوْلَهُ سَلَّمَ بِأَبَدِ الْوَسْتِ كَمَا كَلَامُ فَيَا بَيْنَ عِلْمِي كَلَامٍ دَرِغَالِي بُوْدُهُ
كَهَ بُوْدُنِ أَنْ مَعِيَّتُهُ بِدَلَالِ شَرْعِيَّةٍ ثَابِتٍ وَشَارِعِ آتَرِ اِمَارَتِ وَعَلَامَتِ تَكْذِيبِ كَرَانِيَّةٍ
بِأَشْئِهِ الْخَرَا قَوْلِ صَاحِبِ تَقْوِيَةِ الْإِيمَانِ حَكْمِ شُرْكِ وَكُفْرِهِ بِسَبْتِ فَعَالِي مُتَوَدِّهِ كَهَ إِزْوَادِ
عِبَادَتِ نَسْتِ وَامَارَتِ تَكْذِيبِ بُوْدُنِ عِبَادَتِ غَيْرِ عَزَا اِزْ شَرْعِ ثَابِتِ كَرَدِيْدِهِ قَوْلِهِ مَعِي
وَرَفْسِيْرِ عَزِيْزِي نَوْشَتِهِ وَاسْتَعَاثَتِ يَابِخِيْرِ نَسِيَّتِ كَهَ تَوْسِمِ اسْتِقْلَالِ أَنْ جِيْزِ دَرِوْسِهِمْ وَفَهْمِ حِكْمِ
اِزْ مُشْرِكِيْنَ وَوَحْدِيْنَ نَمِيْكَزْ وَاسْتَعَاثَتِ بَلَاكَرِ اِمَارَتِ جَانِزِ نَسْتِ يَابِخِيْرِ نَسِيَّتِ كَهَ تَوْسِمِ
اسْتِقْلَالِ أَنْ جِيْزِ دَرِوْدَاكَرِ مُشْرِكِيْنَ جَاكَرْفَتِهِ مَثَلِ اسْتَعَاثَتِ بَارِوَا حِ فَلَكَيْهِ وَغَضَبِيَّتِهِ اِرْوَا
بِهَاتَرِهِ وَامِثَالِ ذَلِكَ وَابْنِ نَوْعِ اسْتَعَاثَتِ عِلْمِ كَهَ مَثَانِي مِلَتِ حَقْفِي اسْتَعَاثَتِ
لَمُخَصَّصَا قَوْلِ نَقْلِ عِبَارَتِ تَفْسِيْرِ سَجْدِ وَنُصْرَفِ كَثِيْرِ اِمْرَادِ نَاكُشِ أَنْ دَرِوْدَاكَرِ تَجْوِيْزِ

استعانت از اهل قبور است و حاشا که مدعی صاحب تفسیر تجرید استعانت بابل قبور باشد
استعانتی که بلا کر است جائز نگاشته استعانت با سباب عادی است و استعانت
با روح را که استعانت بابل قبور همانست عین شرک نوشته و اصل عبارت تفسیر
و استعانت یا بجز نیست که توهم استقلال آنچه در وهم و فهم هیچکس از مشرکین و موحیدین
نیکدزد مثل استعانت بجنوب و غلات در دفع گر سنگ و استعانت باب و شتر نهادر
دفع تشنگی و استعانت برای راحت به سایه درختی و مانند آن در دفع مرض باد و وی و غیر
و در تعین وجه معاش بباد شاه و امیر که در حقیقت معاوضه خدمت بهالست و مستحق
تذلل نیست یا با طلبا و معاصیان که بسبب تجربه و اطلاع زائد از آنها طلب مشوره است
و استقلال متوهم نمیشود پس این قسم استعانت بلا کر است جائز نیست زیرا که در حقیقت
استعانت نیست و اگر استعانت است استعانت بجز است یا بجز نیست که توهم استقلال
آنچه در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت با روح و روحانیات فلکیه و عنصریه یا
ارواح سائره مثل بهوانی و شیخ سده و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است
و منافی ملت حق است البته قوله صلی و ایضا فیہ و من الناس من یخذ من و عن الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداد یعنی
بهتایان حال آنکه اینقدر دلائل ظاهره منع میکند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگر چه
یک کس باشد چه جایی اینهمه انبوه خدایان باز بر اعتقاد بهتائی هم اکتفا نمیکند بلکه در
چشم آنها را برابر خدا میکنند حتا که بجهنم یعنی دوست میدارند آنها را کحسب الله مانند
دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالت دوست باید داشت
و هر چه غیر او است یا بجم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا یا بنا بر اینکه مکروه و تنگ
وسیله حاجت روائی اینکس شد و الی آخر ما قال اقولی درین عبارت تفسیر فتح الرحمن
اگر چه حذف از در میان چند جا است که ازین پس قوله تعالی و من الناس عبارت یعنی

از فرقه آدمیان که متنازع بشعور و عقل اند از جمیع مخلوقات در مرتبه برتر نیست می شناسند
 اینست که را و از پس قوله تعالی من یتجدد عبارت یعنی جماعه هستند که برای خود میگیرند
 از راه کمال به حالات در آمده و از حد آدمیت بر آمده اند و گفته اند از حد فراتر رفته اند و لیکن این
 حد و بیج مضر خصم و مفید ناقل نیست ابری مقتصد و ناقل متعلق به گدازشتم مثال
 غیر نیست که بگوید او تعالی وسیله حاجت روائی اینکس شده برای نانش آنکه این غیر
 نیز انبیاء و اولیا اند لهذا الی آخر باقال نوشته بعد قوله اینکس شده نوشته که مرقوم
 مانند مال و اولاد و وطن و خانه و اینان بی فمیده علامه محبت بالذات و الاصلات
 اینها را دوست میدارند اینست از نقل گذشته قوله صلی و برخی از ایشان از روح
 مدبره و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیاء و اولیا و عباد و ورایمین و احبار و
 علماء را بی ملاحظه علامه بندگی خدا و محبوبیت او با استقلال در محبت برابر خدای سازند
 و الذین امنوا یعنی و کسانی که ایمان آورده اند اگر چه بعضی ازین چیزها را برای خدا محکم
 خدا محبوب می دارند و واسطه حصول نعمت اوست و فهمند و بنده و مطیع او میدارند
 لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان هستند چنانچه بعضی بسیار سخت تر و محکم تر اند
 در دوستی خدا هم نسبت این چیزها را زیرا که خدا را با اصالت دوست میدارند و
 این چیزها را بقدر ظهور جهت محبت الهیه در آنها و باندازه حکم او تعالی دوست
 میگیرند الی آخر باقال اقول درین عبارت تفسیر فتح الخریز از میان آنکه در محبت
 برابر خدای سازند اینست و قوله تعالی و الذین امنوا عبارت و نذر و ذکر این
 بنام آنها می دهند و احکام ایشان را بی تامل در ماخذها برابر روحی ناطق الهی
 می شمارند بلکه بعضی از ایشان با صدور و بیباکی و قبور و معابد و مساکن میس
 آنها افعالیکه در مسجد و کعبه برای خدا باید کرد و بعمل می آرند مانند سر بر زمین نهادن
 و اگر دگر داشتن و دست بسته بصورت استقبال اقرار در نماز استادن حال آنکه

این محبت ایشان مقتضای ایمان بخدا و برای خدا نیست تا نزد خدا مفید افتد و
 در رضا مندی او بکار آید زیرا که این محبت از حد محبت مخلوق در گذشته است
 و در ایمان لازم است که در محبت مخلوق و خالق فرق کرده شود آنگاه را که افاده
 مدعای صاحب تقویۃ الایمان می نمود حذف کرده قوله صلواتک از آنچه نقل کردیم
 ثابت شد که نیست شرک فی العلم که ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا قول معلوم
 که منشای شرک در صفات و افعال محضه او تعالی اختصاص آنهاست نه ذاتی
 بودن آنها پس بملاحظ این منشاء اختصاص آن اگر از یک جهت است اثبات آن بغیر خدا
 از همان یک جهت شرک باشد و اگر از چند جهت است اثبات آن بغیر خدا از هر یک جهت
 از آن جهات شرک باشد مثلاً اختصاص صفت علم بچند جهت است که از آنجهه قدم
 و ذاتیه و احاطه بود پس اثباتش برای غیر خدا از هر یک جهت ازین جهات شرک باشد
 و اگر شرک در صفات مشروط بر ذاتیت بودی حال شرک فی الاولیه همچنین بودی
 حال آنکه مشرکین عرب که قرآن مطلق از حال شان است معبودان خود را اله بالذات
 نمیدانستند و تکفیر مثبت علم غیب برای غیر خدا جائز نبودی حال آنکه کتب دینی مظهر
 تکفیر است و تقدیر قید ذاتی ملغی تقیید غیب است چه علم ذاتی مطلقاً علم غیب باشد
 یا علم شهادت محض بخدا تعالی است و اثبات آن بغیر او تعالی شرک و کفر است باطلیه
 علم محیط و علم غیب قطع نظر از ذاتیه که همه علم خدا تعالی ذاتی است با جهت احاطه و غایت
 محض بخدا تعالی است و اثبات آن بغیر او تعالی شرک است و در عبارت فوذا الکبیر
 تقیید مطلق علم است نه ذاتی نه تقیید علم غیب یا علم محیط و معهود امر و صاحب فوذا الکبیر
 از ذاتی فرعون امام الایمان نیست بلکه علم نیست که بدون تلقی از غیر و بلا تشکیم کسب
 حاصل شده باشد گوشت این نوع علم از عطای او تعالی گمان کرده شود پس از آنچه
 نقل کرده چگونه انحصار شرک فی العلم و اثبات علم ذاتی فرعی او برای غیر خدا ثابت کرد

قوله شك و نیز ثابت شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال اقول تصرف در
 امور یکد افتخار مخلوق و در آن ثابت نیست مختص بحضرت حق تعالی شانه است بالا
 معلوم گردید که منشای شرک در صفات و افعال اختصاص است نه ذاتیه و استقلال
 پس اثبات تصرف مختص بخداست برای غیر او تعالی مطلقاً شرک است بالا استقلال
 بود باید و استقلال قوله شك و هم ثابت گردید که از افعال حق که از سجد و بکر
 غیر خدا هم شرک لازم نمی شود بی آنکه غیر را معبود و اله اعتقاد کند اقول بالا ثبوت یافته
 که سجد برای اصنام و اوثان مانند قبر و چله و نشان بدون اعتبار اعتقاد شرک و
 کفرست چه جائیکه ترکبیدن آن بقصد تعظیم و از نهایت تذلل و خشوع آنرا میکنند که
 معبود و اله اعتقاد کردن بیش ازین نیست و بعد اثبات معنی معبود و اله برای غیر او تعالی
 حذر از اطلاق لفظ معبود و اله چه مفید باشد قوله شك منجمله آیات عظام آوردن
 آیت کریمه و من اضل الی اخره را در مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باقی
 مفسرین ترویج عبده اصنام است اقول دعوی اتفاق مفسرین کذب است شایسته
 بیضاوی هم ندیده که صریح است در تکیه مراد آیت ترویج مشرکین است عبده اصنام با
 یا عبده غیر اصنام عبارت تفسیر بیضاوی نیست و من اضل ممن یدعون من دون الله
 من لا یجیب که انکار آن یکن احد اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادة السجیع
 القادر الخیر الی عبادة من لا یجیب لهم لوسیع دعاء هم فضلاً ان یعلم سر اسرارهم و بر
 مصالحهم الی یوم القیامة ما دامت الدنیا و هم من دعاءهم عاقلون لانهم اما جمادات
 و اما عب و سخرون مشغولون باحوالهم انتهی قوله شك باجملة محتمل آیات خصوصیت
 علم غیب است بخداست تعالی انما اقول بعد تسلیم آنکه محصل آیات خصوصیت علم غیب
 بخداست تعالی انکار از شرک بودن اثبات علم غیب برای غیر خدا جز اسما و شبهه با قوله شك
 از ایشان باید پرسید که لایطهر علی غیبیه احد الا من ارسلنی من رسول هم آیت قرآنی است

اگر هست این استثنای مذکور به سبب تعلیل چگونه درست شود اقول غیب عبارت از امر
 خفی است که بحسب و بدایت عقل مدرک نگردد و عالم آن عبارت است از احوال که آن را
 اعلام کسی و دلالت دلیلی و علامتی و بعضی غیب که علم آن محتسب بحد ایتعالی
 همان امر خفی را گفته اند که دلیلی بران منسوب نباشد و مخلوقی بران اطلاع نیافته باشد
 بهر حال اطلاع بر غیب را که با ظواهر خداست تعالی یا به دلالت دلیلی و علامتی حاصل گردد
 علم غیب نتوان گفت پس این استثناء درست است لیکن مفید ثبوت علم غیب
 برای غیر خداست تعالی نیست مضافش صرف اطلاع رسول است بر بعضی غیوب
 بالعنی الاول مانند کفر بطون اهل نفاق و علامات قیامت و احوال جنت و نار و غیره
 نه بر همه غیوب تا مستلزم اطلاع ندای منادیان باشد و اطلاع بعضی انبیاء و اولیاء
 بر لوح محفوظ بطریق تفصیل نه بطریق اجمال و بعضی اوقات اگر تسلیم کرده شود مستلزم
 محفوظ ماندن همه مضامینش در هر وقت نیست تا موجب اطلاع ندای منادیان باشد
 چه جائیکه مجرد اطلاع بواسطه مشاهد لوح محفوظ یا بواسطه اخبار برای محبت خدا باشد
 الحقیقه کافی نیست که لا ینفیه و بعضی تخصیص مرام بدین پیرایه و عنوان کرده اند که غیب قسم
 است قسمیکه بران دلیلی نهاده اند و قسمیکه دلیلی بران نصب نگرده اند محتسب بحد ایتعالی
 قسم ثانی است نه قسم اول و آنچه بران اظهار واقع گردیده داخل قسم اول است بعضی را
 در تفسیر یونینون بالغیب نوشته و الغیب مصدر و صفت بهر که شهادت فی قوله
 تعالی عالم الغیب و الشهادة و العرب لیس فی المطمئن من الارض و المحصنة التي علی الکلیة
 غیباً او فیعل خف کفیل و المراد به الخفی الذی لا یدر که الحسب لا ینفیه بدیهه العقل
 و صوفسمان قسم لا دلیل علیه و هو المعنی بقوله تعالی و عند و مضاف الغیب لا یصلها الا
 و قسم نصب علیه دلیل کالصانع و صفاته و الیوم الآخر و احواله و هو المراد به فی
 الاية انتم و عجمه الحکیم در حاشیه تفسیر بعضی او نوشته قوله و هو المعنی بقوله تعالی

وعنده مفاتيح الغيب اى خزائنه جميع مفتوح بفتح البهم وهو المحزن واما ما يتوصل به الى
 المعنيات مستعار من المفاتيح التى جميع مفتوح بالكسر وهو المفتاح والمعنى انه المتوصل
 الى المعنيات الجوهريه واسمحه المستفاد من تقديم الطرف دليل على ان المراد به الغيب
 الذى لا دليل عليه وحله على ان المراد تخصيص مطلق الغيب به وان خبره انما يعلم بما
 ما ياباه سوق الآيه فان المناسبات للمقام نفى العلم بالغيب عما سواه تعالى مطلقا
 لفتنه وتفسيره ارك تفسيره لا يعلم من فى السموات والارض الغيب الا الله مرقوم
 هست والغيب هو ما لم يقم عليه دليل ولا اطلاع علمه مخلوق اشتبهت ودور لمخلوقات
 يحصى مبينى مرقوم هست ذكرى در علم غيب و فرست افتاد بندى مخدوم مؤ
 استخبر فرست مؤ من را معلوم شود انرا انگويند كه غيب داشت زبر كه فرق هست
 بيان داشت غيب بيان داشت فرست داشت غيب آن باشد كه لى دليل عدا
 جز طيه و غيب باشد انرا ابدان را ما فرست است كه در نظر باطن دليلى و علامتى
 بر وجود خبرى بينند بدان دليل و سلامت انجيز را ابدان چنانكه در بصيرت است مثلا
 بديدن دو دليل كند بر وجود آتش اشتبه آبن مندر و آبن مردويه در تفاسير خبر
 به تفسير فلا يظن على غيبه احد الا من ارضى من رسول روايت كرده اند كه گفت
 عباس اعلم الله الرسل من الغيب الوحى والهرم عليه ما وحى اليهم من غيبه و
 ما يحكم به الله فانه لا يعلم ذلك غير بما افنته وعبد بن حميد از سعيد بن جبير تفسير من ار
 من رسول بغير تبيل روايت كرده و ابن مردويه از ابن عباس روايت كرده
 كه گفت ابن عباس ما انزل الله على نبيه آيه من القرآن الا و معه اربعة من الملائكة
 يحفظونها حتى يرووها الى النبى صلى الله عليه وسلم ثم قرء سالم الغيب فلا يلهمه
 غيبه احد الا من ارضى من رسول فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه حشد الجي
 الملائكة الاربعة ليعلم ان قد المبعوث رسالات ربهم وعبد الرزاق وعبد

بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و تفسیر لایطهر علی غیبہ الامن از رضی
 رسول از قنادہ روایت کرده کہ گفت قنادہ لایطهر من الغیب علی ما اشارہ الیہ
 و در تفسیر حکایین مرقوم است عالم الغیب ما غاب من العباد فلا یطهر لایطهر علی
 غیبہ احد امن الناس الامن الارضی من رسول فانه مع اطلاعه علی ما اشار منه معجزة
 له انتہی و بعوضی در معالیم التنزیل نوشته عالم الغیب رفع علی لغت قوله
 وقیل ہو عالم الغیب فلا یطهر لایطهر علی غیبہ احد الامن از رضی من رسول الامن
 یصطفیہ رسالتہ فیظہرہ علی ما اشار من الغیب لانه یستدل علی نبوتہ بالایۃ المعجزة بان
 یشہر عن الغیب انتہی و تبصیرا وی در انوار التنزیل نوشته عالم الغیب فلا یطهر
 علی غیبہ احد ای علی الغیب المخصوص بہ علمه الامن از رضی لعلم بعضہ لیکون له معجزة
 من رسول بیان لمن استدلل بہ علی ابطال الکرامات وجوابہ تحصیص الرسول بالملک
 والاطہار بما لیکون بغير وسط و کرامات الاولیاء علی المعنیات انما لیکون تلقیا عن الملائکہ کا
 علی الآخرة بتوسط الانبیاء انتہی و چلیبی در حاشیہ تفسیر بیضاوی بذیل شرح
 علی الغیب المخصوص نوشته والمقصود الاختراز عن الغیب المنسوب علیہ لانیل انتہی
 اما هم را از وی در تفسیر کبیر نوشته و عندی ان الآیۃ لا دلالة فیہا علی شئ مما قالوہ
 والدی یدل علیہ ان قوله علی غیبہ لیس فیہ جمیعۃ عموم فیکفی فی العمل بمقتضاه ان لا یظہر
 لعلی خلقة علی غیب و احد من غیوبہ محیل علی وقت وقوع القیامۃ فیکون المراد
 من الآیۃ انه لایطهر علی الغیب لاحد فلا یبقی فی الآیۃ دلالة علی انه لا یطهر شیئا من
 الغیوب لاحد والدی یوکرہ بذالنا ویل انه لعلی انما ذکرہ عقیب قوله وان ادری
 اقرب ما توعدون ام یحیل له رسلہ ادا یعنی لا ادری وقت وقوع
 القیامۃ ثم قال بعدہ عالم الغیب فلا یطهر علی غیبہ احد ای علی وقت
 وقوع القیامۃ من الغیب الدی لایطهرہ اللہ تعالی لاحد و باجماع فقوہ علی غیبہ

مفرد مضاف فيكشف في العلل به حكمة على غيب واحد فاما العزوم فليس في اللفظ ولانه عليه
 قيل فاذا حملتم ذلك على القبالة فكيف قال من ارتضى من رسول الله لا يطلع غيب
 لاحد من رسوله قلنا بل نزل الملائكة تنزيلا ولا شك ان الملائكة يعلمون في ذلك
 الوقت قيام الساعة وايضا يخفى ان يكون هذا الاستثناء منقطعاً كما قال عالم
 فلا يطلع على غيبه المخصوص وقيام القيامة احب اتم قال بعد
 الامن ارتضى الكون من ارتضى من رسول الله ليكن بين يديه ومن خلفه صدأ
 حنطة يحفظونه من شر مردة الالاس والجن والاعد تعالى انما ذكر هذا الكلام جواباً لسؤال
 من سأل عن وقت وقوع القيامة على سبيل الاستحسان والاستحاف بدنيه وقتها
 الغيب ودور تفسير مدارك مسلوست عالم الغيب خبر معتد ومحدوف اى عالم الغيب
 فلا يطلع على غيبه احد من خلقه الامن ارتضى من رسول الله لا قدر ارتضى
 بعلم بعض الغيوب ليكون اخباره عن الغيب معجزة له فانه يطلع على غيبه ما شاء من
 رسول بيان لمن ارتضى والولى اذا اخبر بشئ فظهر فهو معجزة للرسول الغيب ودور تفسير
 زاهدى مرقوم ست بعنى استكارا كنه ونرسا ند غيب جزو كسى الامن ارتضى قال
 سعيد بن جبير بن جبريل عليه السلام وقيل محمد وسائر الانبياء عليه السلام الغيب ودور تفسير
 طيشا پورى بتفسير آيت كريمة واما ان الله ليطلعكم على الغيب آية مرقوم ست
 ومن جملة الايمان بالله ان يعتقد انه وحده علاما للغيوب ومن جملة الايمان بالرسول
 ان يترى لهم منازلهم بان تعلموهم بعيد امت شفيق لا يعلمون من الغيب الا ما علمهم
 تعالى الغيب ونيز در تفسير طيشا پورى مرقوم ست ثم امر لنبه بانظار قوله العبودية
 حتى لا ينسب اليه نقص ولا يعاب من قبل عدم علم الغيب فقال قل لا املك لنفسي
 نفعا ولا نفع الا ما شاء الله وفيه ان قدرته قاصرة وعلمه قليل وكل من كان عبداً
 كان كذلك والقدرة الكاملة والعلم المحيط ليس الا الله تعالى الغيب ودور تفسير طيشا پورى

مسطور است و اما کان الله ليطيعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من ربه من يشاء و
 ما كان الله ليورث احدكم علم الغيب فيستاح على ما في القلوب من كفر و ايمان ولكنه يجتبي
 لرسالة من يشاء فيوحى اليه و يخبره ببعض المغيبات او ينصب له ما يدل عليها
 فامروا بالله و برسوله ليعصية الاخلاص و بان تعلموه و حدو مطلقا على الغيب و تعلموه
 عبدا و محبتين لا يعلمون الا ما اعلمه الله و لا يقدر ان الا ما اوحى اليهم و هي ان
 الكثرة قالوا النكان محمد صا و قافلي خبرنا من يوم من منا و من يكفر عن السدي انه صلى
 الله عليه و سلم قال عرضت على امتي و اعلمت من يوم من بي و من يكفر فقال المنقوت
 انه يزعم انه يعرف من يوم من و من يكفر و نحن معه و لا يعرفنا فزنت اغتبه و در شرح
 العرشية ضمن ذكر افراط و تفريط علم نبوت مسطور است يا رتبة ائمة و اولياء ابرار
 رتبة انبيا و مرسلين عليهم السلام گرداند و انبيا و مرسلين عليهم السلام را الوازم الواسع
 از علم غيب و تنديدن فریاد هر کس از هر جا و قدرت بر جمیع مقدرات ثابت کند
 اغتبه و نقض از الی در شرح عقائد نشسته نوشته فبا بحکمة العجم بالغیب امر نفرد
 به الله سبحانه لا سبیل الیه للعباد الا باعلام منه او الالهام بطرق المعجزة و الکثرة
 او الاشارة الی الاستدلال بالامارات فیما یکین ذلک فیہ و لهذا ذکر فی الفتاوی
 ان قول القائل عند روتیه یا لة القمر یکون مطرا دعیا علم الغیب لا بعلماته کفر اغتبه
 و شیخ علی قاری در شرح فقه اکبر نوشته ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا بالمغیبات
 من الاشیاء الا ما علمهم الله احيانا و ذکره بحقیقة تصریحا بالتکفیر باعتقاد ان
 النبى يعلم الغيب لمعارضته قوله تعالى قل لا يعلم من فى السموات و الارض الا
 الله كذا فى المسائرة اغتبه و در فتاوی قاضی نجی ان مسطور است لا يعلم
 الغیب الا الحق و لا الاثنى عشر و نیز در فتاوی قاضی نجی ان مرقوم
 امرتة قالت لزوجهها توسع خدا و انی فقال نعم قال الشيخ الامام ابو بكر محمد

بن الفضل كيف الرجل لان السر والغيب واحد ومن ادعى علم الغيب كان كافرا
 اخته وتبرى در حاشیه اشباه نوشته و فی المولوا بحیة ونیر ما من کتب
 المذنب رجل تزوج امرأة ولم یحضر شأها فقال تزوجتک بمشاهدة الله ورسوله
 یفر لانه یعتقد بان النبى صلعم یعلم الغیب ولا مشاهدة لمن لا علم له به ومن غفقه هذا
 کفر وبه قال الشيخ ابو القاسم الصغار اخته ودر بحر رائق مذکورست لوتزوج
 بمشاهدة الله ورسوله لا یعتقد الکماح وکفر لاعتقاده ان النبى صلی الله علیه وسلم
 یعلم الغیب اخته ویمینین است در خلاصه و خانیة و عالمگیری و فتاوی قاضینان
 و غیره از عامه کتب فقه و در جوابه اخلطیه مسطورست ان زعم ان النبى یعلم
 الغیب یمکر فاطنک فی غیره اخته و در فتاوی میرزا زبیر مرقومست و اما علم
 الله تعالى بخیار عباده بالوحی و الالهام لم یبق بعد العلم غیباً فخرج عن المحرمین
 المستفادین من تقدیم الطریق و المحرم بالعلم اخته و در مواهب له شیء مذکور
 اعلم ان علم الغیب مختص بالله تعالى و ما وقع منه على لسان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و غیره فمن الله ابوحی و الالهام و الشاهد لهذا قوله تعالى عالم الغیب فلا یظهر
 على غیبه احد الا من ارشنى من رسول لیکون معجزة له اخته و نیز در مواهب
 له شیء مسطورست فی حدیث مرآة علیه السلام قال و الله فی لا اعلم الا ما علنی الله
 فکل ما ورد عنه صلی الله علیه وسلم من الابناء المنبئة عن الغیوب لیس هو الا من
 اعلام الله له به علاناً على ثبوت نبوته و دلیل على صدق رسالته اخته و فی اصل
 روزبهان و البطل الباطل نوشته من خبر و رایت الدین ان سلم الغیب
 مخصوص بالله تعالى و الخصوص فی ذلك کثيرة و عنده مناشخ الغیب لا یعلمها الا
 هو و یعلم ما فی البر و البحر الایة و ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث الایة فلا یحکم
 لغیر الله تعالى ان یتقال له انه یعلم الغیب و لهذا لما قبل عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

وسلم فی الرحمة و فیما بنی یعلم ما فی غدا لک علی قائمه و قال دع هذا و قل غیر هذا و باطل
 لا یجوز ان یقال لا علم الغیب نعم الاخبار بالغیب بتعلیم الله تعالی جائز و طریق
 بذالتعلیم اما الوحی او الالهام عند من یجعله طریقاً الی علم الغیب انتهت به شیخ عبدالحق
 دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بشرح و الله انی لاری من خلفی کماری من بین یدئی
 نوشته بدانکه این دیدن آنحضرت از پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا الهام و گاه
 گاه بودند دائم و مود آنست آنچه در خبر آمده که چون ناقه حضرت گم شد و در نیافت
 منافقان گفتند محمد میگوید که خبر از آسمان میرسانم منبیداند که ناقه او کجا هست پس
 فرمود آنحضرت و الله من انیدانم مگر آنچه بدانانند مرا پروردگار من اکنون نموده را
 پروردگار من که وی در جای چنین و چنان است و چهاروی و در شاخ درختی بنده
 است و نیز فرموده است من بشرم منیدانم که پس این دیوار چیست یعنی بی و انانید
 حق تعالی انبیه و نیز شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بشرح حدیث
 لیلۃ تقریس نوشته اینجا اشکال می آرند در حدیث آمده است که آنحضرت فرمودیم
 من خواب میگیرد و دل من بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر
 آگاه نشد جوایش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب بسته
 و پوشیده بود طلوع و غروب را بدرک نکرد و در هر چند دل بیدار است که اقالوا و اگر
 گویند چرا به کشف و وحی و الهام در نیافت گوئیم اس فعل باری تعالی است اگر دان
 وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد داشته قولم حدیث اول از آن حدیث است
 احدین و فیما بنی یعلم ما فی غدا فقال دعی هذه و قولی ما لدنی کنت تقولین جائز
 مائل سنت که در بخیریت صرف حکم ترک کردن آن قول است و پس نه رسول الله صلعم
 حکم شرک فرموده و نه امر بتجدید ایمان و توبه الخ اقول عدم تجدید ایمان و حکم
 شرک بسبب آنست که قائل این قول جاریه غیر مکلفه در ابتدای اسلام بود و شکست

ورنه ترك آن بسبب نسبت علم غیب است بسوی آنحضرت علیه الصلوة و التحية نسبت
 علم غیب بسوی غیر خدا بیغالی کفر است چنانکه بالا معلوم شد بیهیچ در آسمان و
 صفات از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که قائلست و من زعم انه یخبر الناس
 ما یكون فی غده فقد عظم علی الله الفرتیه و الله تعالی یبذل قبل لا یعلم من فی السموات
 و الارض الغیب الا الله و ابن ماجه در سنن خود از ریح بنت معوذ روایت
 کرده که گفت دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم جمیعہ عرسی و عندهی جارتها
 تغلبان و تمذبان ابی الذین قتلوا یوم بدر و نقول ان فیما لقولان و فیما بنی لعلم
 فی غده قتال اما هذا فلا نقول لاه لا یعلم ما فی غیر الله و بخاری در صحیح خود از ابن
 عمر روایت کرده که فرمود بنی صلی الله علیه وسلم مفتاح الغیب لا یعلم من الا الله لا یعلم
 ما تغلب الا رحام الله و لا یعلم ما فی غیر الله و لا یعلم متى یأتی المطر احد الا الله
 و لا تدری النفس بابی ارض تموت الا الله و لا یعلم متى تقوم الساعة الا الله و حافظ
 ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح البخاری نوشته و انما انکر علیها ما ذکرتم من
 الاطراح حیث اطلعت علم الغیب و هی صفة تختص بالله تعالی استنبه و طیبی شرح
 مشکوٰۃ نوشته و انما منع رسول الله صلی الله علیه وسلم القائله بقولها و فیما
 بنی لعلم ما فی غده لکن اشته نسبة علم الغیب الیه مطلقا لان الغیب لا یعلم الا الله استنبه
 شیخ علی قاری در مرقاۃ نوشته انما منع لقولها و فیما بنی انما لکن اشته نسبة علم
 الغیب الیه لانه لا یعلم الغیب الا الله و انما لعلم المرسل من الغیب ما اخبر استنبه و
 شیخ عبدالحق دهلوی در لمعات نوشته قالوا انما منعهم عن ذلك کذا
 ان یسند علم الغیب الیه مطلقا و لا یعلم الغیب الا الله استنبه قوله ص ۱۰۰ و دوم از
 عایشه رضی الله عنها من اخبرک انما قطع نظر از تفصیل سلم که از تفسیر عزیزی و غیره
 نقل کردیم در حدیث حکم شرک نیست اقول تفصیل علم که از تفسیر عزیزی و غیره

نقل کرده مضر خصم نسبت و چون از حدیث عائشه رضی الله عنها اختصاص علم امور خفیه
 بخداستغالی ثابت است مشرک بودن اثبات علم امور خفیه بجز غیر خداستغالی مستفاد از حدیث
 باشد چه شرک پیش از اثبات صفت محضه او تعالی بغیر او تعالی نباشد و صفت محضه بودن
 علم امور مذکوره از یحیی است ثابت است که مرقوله حدیث سوم و الله لا ادرک
 و انما رسول الله بالفضل علی و لایکم در خانه از یحیی استخاقیه هم این حدیث مذکور است و در
 حدیث مشکلی مجهوله المحل که علما انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال
 از کمال اضلال است اقول اول نفس این حدیث نص است بر نفی علم انجام کار مسلم
 و مخاطبین از تسکیم و مورد و محل آن معلوم است که حکم ام العلاء انصاریه است بحسن
 عاقبت عثمان بن مطعون بعد وفات وی باقی تعارضیکه از اخبار داله بر اینکه شخص
 صلی الله علیه وسلم را علم و یقین نجات خود حاصل بود لازم است مدفوع است بقول
 ورود حدیث قبل اعلام او به غفران چنانکه شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوة نوشته و
 حق است که ورود این قول پیش از نزول قول حق سبحانه است لبغیر کما الله بالقدر
 من ذنبک و تاخر اول الهامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت یقین شد که عاقبت
 بخیر است انشبه و یا تجنیص این حدیث از بد و امر غایت مافی الالباب آنست که حدیث عام
 مخصوص باشد و عام مخصوص در اعدای مخصوص حجت است چنانکه در اصول مقرر شده
 و یا بحکم حدیث بر علم تفصیلی چه دلالت اخبار بر علم نجات بالا جمال است نه بالتفصیل
 شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوة نوشته یا مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا
 و چه در آخرت تفصیل چه علم به احوال غیب بتفصیل جزیر و در کار تعالی را نباشد اگر چه
 جمعا معلوم است که عاقبت انبیاء علیهم السلام بخیر است انشبه دوم مشکل بعد از بدین مراد
 و مراد حجت است و شک نیست در بدین مراد آن که نفی علم غیب است از آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم پس از اهل انصاف مطلوب انصاف است که آیا ایراد حدیث مذکور در مقام

استدل بر نفی علم غیب از آنحضرت که مشعر بر شهادت است بحد استیصال از کمال
 اضلال است یا شکل مجهول المحل گفته انگار برین ایراد از کمال اضلال و نهایت اضلال
 این معنی و ضلال در تفسیر سببها و بی مرقوم هست و بالی فعلی و لا بکم فی الدین
 علی التفسیل از لا علم لی بالغیب اشتبه و تفسیر کشتی در شرح مصداق نوشته
 لا یجوز حل هذا الحدیث و ماورد فی معناه علی ان النبى صلی الله علیه وسلم کان متردداً
 عاقبة امره غیر متیقن بآله عدالت من الحسن لما ورد عنه من الاحادیث الصحاح التي
 تنقطع العذر و بها جملات ذلك و انی یجمل علی ذلك و هو الخبر عن الله تعالى انه یلیق
 المقام الحمود و انه اکرم المخلوق علی الله تعالى و انه اول شافع و اول مشفع الی غیر ذلك
 من الاحادیث الواردة فی معانی الاجتهاد فیجمل ذلك علی انه نفی علم الغیب من نفسه و
 انه لیس بمطلع علی المکنون من امره و امر غیره و قد کان هذا القول منه حین قال تارة
 لعثمان بن مظعون لما توفی بهتیا لک الجنة اشته و شیخ علی قاری در مرقاة
 شرح مشکوٰۃ نوشته و الحاصل انه یرید نفی علم الغیب عن نفسه و انه لیس بمطلع علیه و
 انه غیر واقف و لا مطلع علی المقدّر له و لغيره و المکنون من امره و امر غیره لا انه متردد
 فی امره غیر متیقن بجملة ما صح من الاحادیث الدالة علی خلاف ذلك اشته قوله صنفه
 خفاجی در شرح شفا نوشته و اما ماورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین و
 والاخرین فلعلمه کان آخر احواله بعد القطاع عرض جبریل له اقول این عبارت را
 در شرح شفا خفاجی نیافتم بر تقدیر صحت نقل مضمون نیست که از علم اولین و علم
 آخرین در اینجا قلم جمیع غیوب و علم محیط مراد شدن نمیتواند بلکه مراد از ان علی از علم
 اولین و آخرین باشد که متعلق بمعرفت خدا و احکام او تعالی بود و منصف سالت
 اقتضای آن کند چنانچه در قول خفاجی بعد القطاع عرض جبریل له تأیید یلین است چنانچه
 قول ظاهر است که این علم از همان قبیل است که بواسطه جبریل مرعوض می شد کیف

وقد نقل السيوطي في الكفيل عن ابن مسعود أنه قال من أراد العلم فعليه بالقرآن فان فيه خيرا لا يورث
 والاخرين قال للزبيدي في تيسير القرآن علوم الاولين والآخرين بالبداهة سببنا انهم في القرآن ذكر صمد
 واقبات سموات ماضية ومستقبله ومالية كماله في معرفت هذا وحكاما وتعالى نسبت نياده قوله
 شرک فی العلم موافق لقتراح کبرای او نیست مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا
 اقول بالا معلوم شد که تقیید علم بقید ذاتی در شرک بودن اثبات مطلق علم است
 نه علم غیبی و علم محیر چنانچه از کلام شاه ولی الله رحمه الله تعالی خود ظاهر است و
 مع هذا مراد شاه صاحب از ذاتی آنست که بدون حدس و تخمین کسب و تلقی از غیر
 باشد قوله من غیب اصنافی خاص بحد نیست بلکه خاص غیب مطلق است انما
 رسول مرتضی بر آنهم واقع اقول غیب اصنافی مانند عالم الوان و عالم اصوات و
 لغات و اسکان و لذت جماع و غیره که در حقیقت غیب نیست از ما نحن فیه نباشد
 نزاع در غیب حقیقی است که اثبات آن بغیر خداست شرک و کفر است که علم غیب
 از صفات مختصه او تعالی است و موجودیکه غائب از عقل و حواس غیر خداست محال
 باشد و آنچه از زمان مستقبلی موجود خواهد شد محال غیب حقیقی است و علم بعض غیب
 که بواسطه اخبار حاصل شود علم غیب نگویید زیرا که مراد از علم غیب آنست که بلا واسطه
 علامت و اخبار باشد قوله من غیب پس آنچه گفته که بکار نهی کی راه سے شرک ثابت ہوگا
 کہ او کلامی است که دور و نزدیک سے برابر سخن لیستے ہیں سختی است غلط محض
 یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خداست دیگر از انما غیبین فمجدد شرک است
 حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصطلاحی ندارد چه او تعالی را همه شایان
 آنست نسبت واحد است اقول این اعتراض ناشی از جهل است ندانسته که دور و
 نزدیک نسبت مردم و متفاهم ایشان مراد است نه نسبت خداست چنانکه در
 عالم الغیب والشهادة مراد غیب و شهادت نسبت مردم است و نه چیزی از خود حق تعالی

غائب نیست و همه اشیا در مشاهده وی اندر خفا جی در شرح شفا نوشته و الغیب
 بالنسبة للناس لا للذات لایفید عنه فقال ذرة وقوله تعالى عالم الغیب والشهادة
 ای ما یغیب عنکم واما شاهدونه انشته و ابو حامد غزالی در کیمیای سعادت
 نوشته چنانکه داناست هر چه دانستی است مینا و شنواست هر چه دیدنی و شنیدنی
 است و دور و نزدیک در شنوا همی برابر بود انشته قوله علیه السلام الغزیر و تفسیر
 مقام علیین نوشته که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال
 در وجود انسانی روح بصری است که ستاره های هفت آسمان را درون چاه حیوان
 دید انشته اقول امام اللهابه عبارت تفسیر را بحذف صدر بنمایش آنکه نزد صاحب
 روح را در برزخ علم بر چیز قریب از قبر باشد یا بعید از آن حاصل است نقل نموده
 آنکه مراد شاه صاحب کنت که روح را قرب و بعد مکانی که در میان قبر و مقبر است
 مانع از ادراک حال حضور زائران قبر نباشد بجهت تعلق آن بقبر عبارت تفسیر آن
 صدر نیست و مقام علیین بالای هفت آسمان است و پایین آن متصل سده انشته
 است و بالای آن متصل پیاپی رست سرش مجید و ارواح یگان بعد از قبض در اینجا
 و مقربان یعنی انبیاء و اولیاء در آن مستقر می مانند و عوام صلحاء را بعد از نویساندن در
 ماه های اسفند و رجب در آسمان بنیاد در میان آسمان و زمین یا در جای زفرم قرار
 میدهند و تعلقی به قبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب
 در دیگر دوستان بر قبر مطلع و ستایش میکند و نیز اگر که روح را قرب و بعد مکانی مانع
 این دریافت نمی شود و انچه تفسیر شاه صاحب سابق گذشت که شنیدن فریاد پیر از
 برجامنجه لوازم الوهیت است قوله علیه السلام در حدیث صحیح موجود است صلوات علی
 فان صلواتکم تبلغنی حیث کنتم افاده همان معنی میکند که صلوات بر سر هر کس که
 در رسیدن صلوة و اتران برسانیدن او تعالی نزاع غیبت محل نزاع شنیدن فریاد

و ندانست و دریافت هر مرد که شنیدن فریاد و ندای هر کس و دریافت مرا و همه از صفای
 محنت او تعالی است لهذا اثبات این صفت را برای غیر خدا تعالی اهل حق شریک
 قرار داده اند و حدیث مفید جواز و شرک نبودن آن نیست قوله صله در مرتاة
 بشرح حدیث نوشته قال القاضي و ذلك ان الناس الزكية المقدسية اذا تجردت
 عن العلائق البدنية عرجت و انقلبت بالملأ الاعلى و لم يبق لها حجاب فترى الكل
 كما لم تدر بنفسها او باخبار الملك و فيه سر لطيف عينية من تيسر له اقول در کلام فاضله
 که صاحب فرقة نقل نموده چه نظر است اول مستلزم بودن تجرد از علائق بدنی
 برای عدم بقای حجابی و دیدن همه اشیا مانند مشاهده ممنوع است در صحیحین از سهل
 بن سعد روایت که گفت سهل بن سعد که فرمود رسول خدا صلعم انی فرککم علی الخو
 ص من علی شرب و من شرب لم یطعم ابد الیر و ان علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یجادون
 بنی و عینی فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سخطا سخطا
 لمن غیر بعدی پس بر تقدیر ثبوت استلزام مذکور دانستن حال این اقوام از چه روایت
 و و هم مقتضای این کلام شنیدن درود و سلام قریب و بعید برابرست بلا واسطه
 حال آنکه پیغمبر در شعب الایمان از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده که قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نابی
 ابلغته و شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة نوشته سخن در آن مانند این
 فضیلت و سلام از آنحضرت مخصوص به زائران قبر شریف اوست صلی الله علیه و سلم
 مثل داخل در مجلس که سلام گوید یا عام است هر کسی که سلام فرستد چنانکه در تشهد بخواند یا بعد از آن که
 زائران بنفس شریف خود بی واسطه سلام فرمایند و در سلام نمایند و دیگران بواسطه
 ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فضل ثالث ظاهر میگردد انشی و ابن
 حجر مکی در شرح همزیه نوشته اذا صلی و سلم علیه عند قبره سمعه سلاما حقیقا و پروردگار

من غیر واسطه وان صلی وسلم علیه من بعد لایسمعه الا بواسطه تدل علیه احادیث کثیره
 المستفیة سوم از مسلمات امام الهایمیه بودن حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبر
 حیات جسمانی دنیوی هست پس استدلال بر رسیدن صلوة و سلام بوی مسلم به مجرد رجوع
 صورت بند و قوله صلوات و نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال فلک صابا
 کل بعد صلح فی السائر والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید اقول
 قطع نظر از نیکه شنیدن فریاد و ندای هر کس و دریافت حال همه که محل نزاع است
 امر است در رسیدن دعا و سلام بطریق معین و تاثیر بر رسیدن او تعالی که غایت
 مفاد حدیث بحسب عم رئیس المبتدعین است امری دیگر مراد در حدیث رسیدن ثواب
 یا برکت دعا و سلام است نه رسیدن الفاظ دعا و سلام شیخ علی قاری در
 مرقاة نوشته اصاب فاعله ضمیر فلک ای اصاب ثواب هذا الدعا را و برکت مستفیة
 و شیخ عبدالحق و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته پس بدستیکه و فیکه بگوید بنده
 این دعا را بر سبیل عموم میرسانم از آن هر بنده صلح را که در زمین و آسمان است انتهی قوله
 الی صل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام احوار از هر جا که باشند
 و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و اسراع و اعلام خدای عزوجل نه شرک لازم می آید نه علم
 غیب خاص خدا اقول ادراک و استماع ارواح کلام احوار از هر جا و اطلاع بر احوال
 آنها بدون اعلام و اسراع خدا تعالی اثبات علم غیب خاص او تعالی است برای غیر او
 و ان شرک است و ما و امیکه اسراع و اعلام خدایتعالی برای غیب خاص بخصوص طلب
 مانند انصوص و الی بر اختصاص غیب خاص به او تعالی ثابت نگردد عدم آن محقق است
 بجهت اعتقاد اعلام و اسراع با عدم ثبوت هیچ منفی در نفی شرک نباشد قوله صلوات
 زین آیات کلمات هیچ نوع ثابت نمی شود دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرده
 بارها و گفته خواه یون سمیع که ان کامونیکه لماقت او سکو خود بخود بخود یون سمیع

که الله نے اوسکو ایسی قدرت بخشی ہے کہ ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے اور اقول
 ازین آیات کلمات اختصاص علم غیب و علم محیط و قدرت کاملہ و مالکیت نفع و ضرر و غیر
 کہ کاریهای شمار کرده متفرع بر آنست ثابت است و اثبات صفتی از صفات مختصه
 او تلقا و غیر او تلقا گو با اعتقاد عطای این صفت آن غیر باشد شرک است چه اعتقاد عطا که اصل است
 مبطل اختصاص صفت نباشد زیرا که استحقاق عبادت بجهت القاف بهین صفت است
 و الوهیت بیش از انصاف این صفات نباشد آری امیر السلاج در مسامع شرح
 مسایره ابن ابراهیم نوشته و الا الوهیه الا انصاف بالصفات التي لا جلها استحق ان يكون
 معبودا و رئیس المبتدعین را مسلم است که اعتقاد مشرکین عرب بهین قدر بود که خدا
 ملک علی الاطلاق معبودان را خلعت الوهیت عطا فرموده است چنانچه در صفحه
 بهین کتاب از فوز الکبیر نقل کرده و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور عظام محکم
 شرک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرمایید یک را قدرت غفلت
 اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضی بنندگان بود گمان میکردند که
 مانند آنکه با و شاه عظیم القدر بنندگان خاص خود را به اطراف ممالک میفرستد و ایشان
 در امور جزئیة تا وقتیکه حکم صریح با و شاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود
 با امور جزئیة بنندگان نمی پردازد و حواله سایر بنندگان بقهارت میکند و شفاعت
 قهارت در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول مینماید همچنین ملک علی الاطلاق
 بعضی بنندگان خود را خلعت الوهیت داده است و رضا و سخط ایشان در سایر
 بنندگان اثر میکنند پس واجب میدانستند تقرب به آن بنندگان خاص تا شایستگی
 قبول ملک علی الاطلاق حاصل شود و شفاعت بر اهل ایشان در محاری امور و رحمة
 پذیرائی باید داشتند و در صفحه ۱۷ ذکر نموده که در حجة بالغه نوشته در حال مشرکین فرمود
 الى ان الصالحين من قبلهم عبدوا الله و تقربوا اليه فاعطاهم الله الدنيا فاستحقوا

العبادۃ من سائر خلق الله كما ان ملك الملوك يخدمه عبده فيحسن خدمته فيعطيه عظمته
 الملك وليفوض اليه تدبير بلد من بلادہ فيحقق السمع والطاعة من اهل ذلك البلد
 پس اگر القضاة بصفات موجبه استحقاق عبادت که الوهيت بیش از ان نیست
 باعتقاد عطا موجب شرک بنودی اعتقاد مشرکان عرب که به عطای الوهيت بود
 شرک نشدی و التالی یا طلل فالقدم مثله قوله ص ۸۲ وما از کبرای او نقل کردیم که
 مخدور تصرف بالاستقلال است و پس اعاده آن عبارت بی فائده اقول این
 کذب صریح است لتقيد تصرف بالاستقلال در ان عبارت نیست چنانچه آن عبارت
 انيست شرک آنست که غیر خدا را صفات محققه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بالا
 که تعبیر از ان به کن فیکون می شود انشبه قوله ص ۸۲ بعد از ان ذکر نمود حدیث اذا
 سالت فاسال الله و اذا استعنت فاستعن بالله و خود نوشت که مشکوٰۃ کے باب توکل
 والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث باب توکل در باب شرک عجیب کا رسیت و تخصیص سوال
 و استعانت در حدیث به انبیا و اولیا عالی از جنون نیست اقول اول حدیثیکہ در
 باب توکل مذکور گردید ضرور است کہ ہر جملہ ان مودی مضمون توکل باشد دوم
 بر تقدیر تسلیم اینکه ہر جملہ این حدیث متعلق بہ توکل است اقامت استدلال باینجہ
 بر رد شرک فی التصرف بدو وجه امکان دارد اول آنکہ منع از سوال و استعانتیکہ منع
 توکل است از نہت کہ بسا وقت از عدم توکل شرک فی التصرف ناشی میگردد پس منع از ان
 مستلزم منع شرک فی التصرف بالضرور باشد دوم ہر گاہ سوال و استعانت در
 امور اختیار یہ مخلوق از غیر او تعالی کہ منافی توکل است باین حدیث ممنوع شد سوال
 و استعانت در امور غیر اختیار یہ مخلوق از غیر او تعالی کہ شرک فی التصرف است بدو
 اولی ممنوع باشد پس رد شرک فی التصرف از این حدیث بطریق اولیۃ ثابت گردید
 صاحب فتویۃ الامان از این حدیث اختصاص سوال و استعانت بخدا تعالی کہ مستلزم

و دستانت و سوال از غیر او تعالی است فهمیده و نه رد سوال و استعانت از انبیا
 و اولیا بنحوصهم و رکاکت عبارت و تخصیص سوال و استعانت الی آخره که مشعر
 بجهنم رئیس المبتدعین یا منتهی او از شراب قهر آهی است مقام عبرت در مرقاه
 شرح مشکوٰۃ مسطور است و اذا سالت فاسال الله ای فاساله وحده فان خزائن
 العطايا عنده و مفاتيح المواهب و المزايا سیده و کل نعمه و نعمة و نبوة و آخر و تبه
 نقل الی العبد او تنفذ عنه برحمته من غیر شائبه عرض و ضمیمه علیه لانه الجواد المطلق
 والغنی الذی لا یتفق فیمنه ان لا یرجى الارحمة و لا یخشی الا لثمنه و یتجی عظام المهام
 الیه و یعتمد فی جمیع الامور علیه ای و لا یأل غیره لان غیره غیر قادر علی العطاء و المنج
 و دفع الضرر و جلب النفع فانهم لا یملکون لانشئهم نفعاً و لا ضرراً و لا یملکون موتاً و لا حیاتاً
 و لا نشوراً انتبه و نیز در مرقاه مسطور است و اذا استعذت ای اردت الاستعانة
 فی الطاعة و غیرها من امور الدنیا و الاخرة فاستعن بالله فانه المستعان و علیه
 الکلیان فی کل زمان و مکان و اعلم زیادة حث علی التوجه الیه و التقرب بالاستفاضة
 لدریان الائمة ای جمیع السخلف من الخاصة و العامة و الانبیاء و الاولیاء و سائر الائمة
 لو اجتمعت ای اتفقت فرضا و تقدیراً علی ان یتفعوک بشئ فی امر دنیک او دنیک
 لم یتفعوک ای لم یقدروا ان یتفعوک الا بشئ قد کتبه الله لک ای قدره و اثبت و
 نیز در مرقاه مرقوم است و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشئ ای من سلب نفع او جلب
 ضرر لم یضروک ای لم یقدروا ان یضروک الا بشئ قد کتبه الله علیک و خلاصه المعنی انک
 وحد الله فی المطلب و المهرب فهو الضار النافع و المعطى المانع انتبه قوله حدیث
 دوم ان یقلب ابن آدم کل واد شعبة فمن اتبع قلبه الشغب کلها لم یبال الله
 بابی واد بلکه و من توکل علی الله کفاه الشغب این جرئی هست بالاتر از اول که در نفس
 حدیث لفظ توکل موجود و سندش کیه است ایاً شکر مقابل توکل است اقول

وجوب لفظ توکل نفس حدیث چه مضر استدلال است بر رد شرک نبی است که اتباع
 قلب شعب هر وادی بطور شرک از عدم توکل بر خداستغالی باشد و شرک اگر نفس
 مقابل توکل نیست لیکن شک نیست در نیکی از افراد مقابل توکل است عدم توکل
 مستلزم اشرک نیست و اشرک مستلزم عدم توکل است قول ^{۱۲} حدیث سوم
 و یال احدکم حاجته کما حتی یسأله لما و حتی یسأل شیع غله اذا انقطع باجوت عنه
 بیع حلقه ندارد اقول علاقه داشتن این حدیث به رد شرک فی التصرف ظاهر است زیرا که
 در بخندیت امر است بخوابیدن هر حاجت از خداستغالی و آن مشعر است بر نبی خواستن
 هر حاجت از غیر او تعالی و هرگاه از بخندیت منع خواستن هر حاجت از غیر او تعالی استغالی
 گردید منع خواستن حاجتها یکم اسباب آن از قدرت و اختیار مخلوق بیرونست از غیر خدا تعالی
 که شرک فی التصرف است بدرجه اولی مستفاد گردد و در حدیث سوم لفظ لما و حتی یسأل
 نیست این زیادت از رئیس المبتدعین در حدیث سوم است قول ^{۱۳} حدیث چهارم
 لما تزلت و اندر شیتیمک الاقرین و ما الله صلعم قرابتہ فعم و ختن فقال یا بنی کعب انقد
 انفسکم من النار فانی لا املک لکم من الله شیئا ولا اغنی عن الله شیئا الی آخره ما قال یا فاطمه
 انقدی نفسک من النار سل ما شئت من الی فانی لا اغنی عنک من الله شیئا ولا اغنی
 عنکم من الله شیئا را ترجمه نمودین همین کام آید که تمنا سے اللہ کے یہاں کچھ عدم محتاج
 ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیاید آنحضرت بکار کسی از اہل قرابت
 خدا کار مو من نسبت اقول انکار مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث ناشی از خجست بآن
 ورنہ ترجمہ لا املک لکم من الله شیئا میں نہیں اختیار رکھتا تمنا سے اللہ کے ہاں کچھ و
 ترجمہ لا اغنی عنکم من الله شیئا میں نہیں کام آید تمنا سے اللہ کے ہاں کچھ بطور جمعی
 معنی موافق محاورہ و عرف ما مردم مطابق شرح شرح حدیث است و اعتقاد نیاید
 آنحضرت بکار کسی از اہل قرابت در دفع عذاب کہ ارادۃ اللہ بہ آن متعلق شدہ باشد

مقتضای ایمان است و اعتقاد خلاف آن موجب خذلان و بکار آمدن بطریق شفاعت
در حقیقت بکار آمدن نیست زیرا که شفاعت محض باذن و اراده خدا متعالی میباشد
نوروی در شرح صحیح مسلم نوشته لایک لکم معناه لا یستکملوا علی قرابتی فانی
لا اقدر علی رفع کمره و یریده الله تعالی بکم **اشته** و **شیخ** علی قاری در مرقاة
نوشته قوله صلی الله علیه وسلم یا فاطمة انقذنی نفسک من النار ختم بها لایها خلاصته
قوتها ثم عم فی تبری انقاذه ایاهم من النار بغیر الايمان والعمل الصالح لقوله فانی
لا املك لکم ان جمیعکم عالم و خاصکم من الله من عذاب شئیئا اسی من الملک والقدرة و
الدفع والمنفعة والمعنی الی لا اقدر ان ارفع عنکم من عذاب الله شئیئا ان اراد الله ان
یعذبکم **اشته** و نیز در مرقاة نوشته قوله لا اعنی عنکم من الله شئیئا اسی لا ابعدکم
ولا ارفع عنکم شئیئا من عذاب الله **اشته** **شیخ** محمد الحق و پهلوی در ترجمه
مشکوٰۃ بشرح لا اعنی عنکم من الله شئیئا نوشته بی نیازی نمیتوانم کرد و کفایت
نمیتوانم کرد و فائده نمیدهم شمار از عذاب خدا چیزی را **اشته** و بشرح لا اعنی عنکم من الله
شئیئا نوشته اما از عذاب خدا گرفت وی فائده نمی کنم **اشته** قوله ص ۳۱ و در نجیاء
امر نیست که خرافت بیان صاحب تقوٰیة الايمان از ان ظاهر و عیانست و آن اینکه در
کرمیه قل یرید ملکوت کل شئی و یوحی و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیتقولون لیرید قل
فانی تسخر و ان لفظ ملکوت را ترجمه نموده بتصرف و از همان آیت کرمیه صاف و صریح است
که مشرکان برای تبار خود ثابت نمیکردند بلکه خاص میکردند باللّه پس این قسم شرک مخترع
نجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در مشرکین یافته نشدند افاده تفحص
مدعا میکند و تنبیه نصیب نیست اگر ختم الاهی نیست چیست **اشته** **اقول** ملکوت منبأه
ملک است و ملک بمعنی طاقت و قدرت می آید و صاحب تقوٰیة الايمان ترجمه آن نقابو
که بمعنی طاقت و قدرت است کرده مقصود درین آیت زد شرک فی التصرف است که

مشرکین با وجود اعتراف اختصاص تصرف بخدا تعالیٰ شرک فی التصرّف بهستانت و
 طلب حوائج از دیگران میکردند پس استعانت و طلب حوائج از دیگران امارت استعانت
 تصرف دیگران بود و گو از زبان فاعل باختصاص تصرف بخدا تعالیٰ بود و ند پس از این
 ثابت نیست که مشرکان شرک تصرف می کردند بلکه ثابت است که شرک فی التصرّف
 میکردند با وجود اعتراف اختصاص آن بخدا تعالیٰ پس قول شان مخالف عمل شان
 بود و قوله ص ۸۷ ازین آیات و سادسی که در اول ثابت نموده اصلاً ثابت نیست که
 مینا سابقاً اقول از آیت اولی و شش و سه اختصاص عبادت باو تعالیٰ و امتناع
 آن برای غیر او تعالیٰ و از آیت ثانی اختصاص سجده باو تعالیٰ و امتناع آن برای غیر
 او تعالیٰ و از آیت ثالث شرک بودن دعا و عبادت غیر او تعالیٰ و از آیت رابع
 بودن نذر و طواف خانه و بعض دیگر شعائر حج از قربات و عبادات او تعالیٰ و از
 آیت خامس فسق بودن اهلال غیر الله که مشعر بر اختصاص اهلال است بخدا تعالیٰ
 بجهت بودن آن از قربات و عبادات او تعالیٰ مفهوم است و این مفهوم مثبت
 اشراک فی العبادۃ بودن امثال این افعال است برای غیر او تعالیٰ و همین است
 صاحب تقویۃ الایمان در اول باب و آنچه سابق نوشته مستلزم عدم ثبوت دعاء
 صاحب تقویۃ الایمان که در اول باب نموده ازین آیات نیست و قوله ص ۸۷ حدیث
 اول من سرّه ان یشکل له الرجل قیاماً فلیتبعه مقعد من الناس حال آن سابق مذکور
 شد اقول آنچه سابق ذکر کرده روش گزینست و منع قیام تعظیم مستفاد از اینجا
 است لهذا از مدعی این حدیث را بر وجه باب ما جاز فی کرهت قیام الرجل للرجل ذکر کرده
 و حضرت معاویه رضی الله عنه عبد الله بن زبیر و ابن صفوان را از قیام که برای
 دی کرده بودند با ستند ل بدیحدیث منع نموده اخرج الترمذی عن ابن
 مال خرج معاویه فقام عبد الله بن زبیر و ابن صفوان حین راؤه فقال اهلسا

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سر وان تمثيل له الرجال فليتبوء عقوبته
 من النار وابن قيم در شرح سنن ابی داود بعد نقل این روایت نوشته و فیہ رد علی
 من زعم ان معناه ان يقوم الرجال فی حضرته و هو قاعد فان معاویة روی الخبر لما
 قال له عین خریع اشتبه و منع از فعل بدین پنج در عرف مانیر شائع است مثلاً چون
 گفته شود که کسی را که کفر دم خوش آید جای خود در دوزخ جوید مفهوم گردد که کفر دم
 نیز محذور است صاحب تقوۃ الایمان در ترجمہ حدیث نوشته جس شخص کو خوش آید
 کہ تصویر کے طرح کھڑے رہیں لوگ او کے رویہ و سوکھ الیوسے وہ اپنا ٹھکانا ناگ
 بین اشتبه و در فائدہ اول شرح حدیث مطابق ترجمہ لفظی کردہ و بعد معلوم
 امتناع قیام تعظیم ازین حدیث افادہ فرمودہ قولہ ^{۱۴} اینہمہ احادیث زاباد عادی
 محترکہ اس بیچ علاقہ نیست اقول از حدیث دوم و چہارم و پنجم و ششم پیشین
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر است کہ درین زمان اشراک فی العبادۃ درین است
 حسب ارشاد آنحضرت حادث گردیدہ از حدیث سوم اختصاص فرج بنام خدا تعالی
 ثابت است بجهت بودن منجملہ عبادات این تفعیہ بعدم علاقگی صرف اعوذ است
 قولہ ^{۱۵} علی ہذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات احادیث را کہ بعضی از دعای محض
 بیگانہ الخ اقول بیچ آیتی از آیات و حدیثی از احادیث از مدعا بیگانہ نیست اینہم
 مذہب است ازین خناس برای اغوای ناس واجمالیکہ بیانش از مجمل آندہ باشند و اختلا
 شراح کہ در شرح حدیث ذکر میکنند عموماً مضرب استدلال نبود قولہ ^{۱۶} شہ
 رلی اللہ در محبت بالغہ نوشته الخ اقول انچہ از حجت اللہ البالغہ نقل کردیم محض
 ضم است مراد حضرت شاہ صاحب آنست کہ ترک تزوج برای جسم مادہ اعتقاد
 صابتہ کردہ بسبب زن مستحب است نہ آنکہ دران فی الواقع شوم است نووی
 در شرح صحیح مسلم بشرح الشوم فی الدار والمردۃ والفرس نوشته و مختار

العلماء في هذا الحديث فقال مالك وطائفة به على ظاهره وان الدار قد يجعل له سكنة
 للفرس والبلايا وكذا استخاذ المروءة المعينة او الفرس او الخادم قد يحصل البهلاك
 عنده ولقد صار الله تعالى ومعناه قد يحصل الشوم في هذه الثلاثة كما صرح به في روايته
 ان يكن الشوم في شئ وقال الخطابي في تركيزه وهو معنى الاستئثار من الطيرة
 اى الطيرة منى عنها الا ان يكون له دار يكره سكنها او امرؤ يكره صحبتها او فرس او
 خادم فليغارق الجميع بالبيع ونحوه وطلاق المروءة وقال آخرون شوم الدار منيقتها وسوء
 جيرانها واذا هم وشوم المروءة عدم ولادتها وسلاطتها لسانها وتقرنها للمريب وشوم
 الفرس ان لا يعزى عليها وقيل خسرتها وسلاطتها وشوم الخادم سوء خلقه وقلة
 تقده لما فوض اليه وقيل المراد بالشوم عدم الموافقة لثبته وخطاى في درمعا لم
 السلفين نوشته وقد روى قتادة عن ابي حيان الاسرج ان رحلين دخلتا على عائشة
 فقالتا ان ابا هريرة يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال انما الطيرة في المروءة
 والدار فطارت شقته وقالت انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اهل الجاهلية
 يقولون ان البيرة في الدابة والمروءة والدار ثم قررت ما اصحاب من مصيبتها في الارض لا في
 انفسكم الا في كتاب من قبل الاله لثبته وكذا في در ثواكب الدرر ارمي شبر
 انما الشوم في ثلاثة في الفرس والمروءة والدار نوشته فان قلت الشوم قد يكون في غير
 فامعنى اصحبه قلت قال الخطابي اليمين والشوم علامتان لما يصيب الانسان من الفرس
 والشعر ولا يكون شئ من ذلك الا بقضاء الله وهذه الاشياء الثلاثة محال وظروف جعلت
 مواقع للمصيبة ليس لها بالنفسها وطباعتها فعل ولا تاثير في شئ الا انها كانت اعلم الاشياء
 التي تليق بها الانسان وكان في غالب احواله لا يستغنى عن دار يسكنها وزوجة يباشرها
 وفرس يربطه ولا يخلو عن عارض مكرهه في زمانه انصبحت اليمين والشوم اليها ايضا
 الى مكان ومحل وبها صارت ان عن مشيئة الله تعالى استغنى وتجميع في داره في الفرس

نوحته والمعنى الصحيح في هذا الباب نفى الطيرة بأمره صلى الله عليه وسلم لا طيرة فيكون قوله صلى الله عليه وسلم
 أنا الشوم في ثلثة بطريق الحكاية عن اهل الجاهلية لانهم كانوا يعتقدون الشوم في هذه الثلثة
 لان معناه ان الشوم حاصل في هذه الثلثة في اعتقاد المسلمين وكانت عايشة رضي
 الله عنها تنفى الطيرة ولا تعتقد منها شيئاً حتى قالت المسنوعة كن تكرهن البنا لا زوال
 في شوال ما تزوجني رسول الله صلى الله عليه وسلم الا في شوال ولا نبى الى الا في شوال فمن كان حط
 منه عنده وكان يستحب ان يدخل على نسائه في شوال وروى الطحاوي عن
 علي بن معبد قال ثنا يزيد بن هارون قال انا بهام بن يحيى عن قتادة عن أبي حسان
 قال دخل رجلان من بني عامر عن عائشة فاخبرها ان اباهم يريد يحدث عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال الطيرة في المزة والدار والفرس فغضبت وطارت
 شقة منها في السار وشقة في الارض فقالت والذي نزل القرآن على محمد ما قالها
 رسول الله قط انا قال ان اهل الجاهلية كانوا يظنون من ذلك فاخبرت عائشة
 ان ذلك القول كان من النبي حكاية عن اهل الجاهلية لانه عمدة كذا وكذا واخرجه
 ايضاً ابن عبد البر عن أبي حسان المذكور وفي رواية كذب والذي نزل القرآن
 وفي آخره ثم قرئت عليه ما اصاب من مصيبة في الارض ولا في السمك الا في
 كتاب الله الآية لفته وتغير عيشي در عمدة القاري نوحته وبها جواب آخر
 هو انه يجتنب ان يكون قوله صلى الله عليه وسلم في ثلثة كان في اول الاسلام خبر اعمام كان
 يعتقد العرب في جاهليتها على ما قالت عائشة ثم نسخ ذلك وابطله القرآن داسن
 واخبار الاحاد لا يقطع على عينها وانما يوجب العمل فقط فقال تعالى قل لن يصيبنا الا
 ما كتب الله لنا الاية وقال تعالى ما اصاب من مصيبة في الارض الاية
 خط في اللوح المحفوظ لم يكن منه بد وليس في البقاع ولا الايمان بصانعة من ذلك
 شيئاً وقد يقال شوم المزة ان تكون سبيمة المخلوق او تكون غير قاذفة او تكون

سلبية او تكون غير لود وشوم الفرس ان يكون شوماً وقيل ان يكون بقوى عليها وشوم الدار
 ان يكون خفيفه وقيل ان يكون جابراً سودا وردي التبايل بسا وضعيف في الجمل اذا كان خرباً فهو
 مستقيم واذا جيت المرأة الى زوجها الاول فهي مشوقة واذا كانت الدار بعيدة عن المسجد لسمع الله
 فيه مشوقه فان قلت روى مالك في سوطه عن يحيى بن سعيد انه قال جارت امرؤ الى النبي صلى الله عليه وسلم
 يا رسول الله وارسكتنا يا والعدوكير والمال واقر فعلى العدو وزهب المال فقال تعلم دعوا
 ونسيته قلت انا قال كذلك لما راي منهم انه رشح في قلوبهم ما كانوا عليه في جاليتهم ثم بين لهم
 لغيرهم وسائر امته بالصحيح بقوله لا طيرة ولا عدي وقال السخاوي يجمل ان يكون امرؤ
 بتركها والنفول عنها الباطل لما وقع في قلوبهم منها من ان يكون المكروه انا اصاسهم بسبب الدار
 وسكنها ما اذا تحولوا منها القلعت مادة ذلك الوهم انشده ودرج على شرح موطا مسطور
 وقال البغوسي امرئ بالتحول عنها لانهم كانوا على استتقال الجهدا واستيجاس
 فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم بالانتقال عنها ليرزول عنهم ما يجدون من الكراهية لاناها
 سبب في ذلك وقال ابن العرشي انا امرهم بالخروج منها لاعتقادهم
 ذلك منها وليس كما ظنوا لكن الحق جعل وقت الظهور قصته ودرج
 بالخروج عنها ليليق لهم بعد ذلك شئ فاستتر اعتقادهم انشده ودرج فراقه
 بشرح وان يكن الطيرة في شئ ففني الدار والفرس والمرءة مسطور سبت والمعنى
 ان فرض وجودها يكون في هذه الثلاثة ولويدا ورد في الصحيح ان كان الشوم في شئ
 ففني الدار والمقصود منه نفى صحة الطيرة على وجه المبالغة ابن الاثير ودرج نسيه
 لو نشته وقد جابر في بعض الاحاديث جواز الرقي وفي بعضها النسي عنها فمن السجوا زق
 ثم استترقوا اليها فان بها النظرة الى الملبوا اليها من يرقيا ومن النهي لا يستترقون لا يكون
 والاحاديث في تقسيم كثيرة ووجه الجمع بينهما انه يكره ما كان بغير اللسان العرش
 ولا غير سائر لغة تعالى وصفاته وكلامه في كنهه المنسنة وان يعتقد ان الرقبة لغة

لا محالة فیکمل علیها وایا ما اراد لقبوله علیه السلام تا توکل من استرقی ولا یکره منها
 ما کان سجایان ذلک کالتعوز بالقرآن واسما الله تعالی وعلینی در عمدة القاری
 شرح صحیح البخاری ذکر کرده که روی ابن وهب عن مالک کراہتہ الرقبة با سحریدہ
 واللعن وعقده السخیط والذی یکتب خاتم سلیمان علی نبینا وعلیه السلام وقال لکن
 ذلک من امر الناس التذیم لشيء وبمضی و می در شرح مصابیح بشرح
 ان الرقی والتائم والقولة شرک رواه ابو داود وعن ابن مسعود مرفوعاً نوشته
 واطلق الشرک علیها اما لان المتعارف منها فی عہدہ ما کان معہوداً فی السجایات
 وکان شتملاً علی ما یتخصن الشرک ولان اتخاذ ما یدل علی اعتقاد بتأثیر ما و هو نفی
 الی الشرک اشتبه ویشیخ علی قاری در مرقاة نوشته و ہذہ الاشیاء کلہا
 باطلہ بابطال الشرع ایا ما ولذا قال شرک ای کواحد منها قد لیس فی الی الشرک
 اما جلیا واما جلیاً لشيء ونفوی در شرح صحیح مسلم نوشته وقد لفتکوا
 الاجماع علی جواز الرقی بالآیات واذا کار الله تعالی قال المسار می جمیع الشرک
 جائزہ اذا كانت بکتاب الله وبذکرہ ومنہن عنہا اذا كانت باللغة العجمیة او بالایدر
 معناه کجواز ان یکون فیہ کفر اشتبه ودر مضاب الاحشساب مرقوم است
 الخفی انه کان یکر کل شیء یعلق علی صغیرا وکبیرا لقیل ہو من التائم اشتبه ودر
 مضابیح شرح مصابیح منسوخ است ما یعلق باعناق الصبیان من حذر او عرائم لشيء
 العین منہی عنه لانه لا دافع الا الله ولا یطعم وفتح الموزیات الا بالله وسمائہ
 وصفاتہ اشتبه ودر قبیم از حبیط نقل کرده قبیل لا باس بکتابتہ الفاتحہ بالدم او
 البول اذا علم ان فیہ شفاء قلت و ہذا البید لان الله تعالی لم یجعل الشفاء بالحریم
 اشتبه ونفوی در تبیان فی آداب حمله القرآن نوشته لا یجوز کتابتہ القرآن
 بشيء من خمس اشتبه و ابن قیم در زوا المعاد نوشته کتاب الرعاف کان شیخ الاسلام

ابن تیمیة قدس الله روحه یکتب علی حیثه و قبل یا ارض یا بعی مارک و یا سمار اقلمی و غیر
 المار و فی الامر و سمعته لقیول کتبها لغيره و احد خبر ر قال و لا یجوز کتبا بیدم الراعت
 کما یفعله الجهال فان الدم نجس فلا یجوز ان یکتب به کلام الله تعالی الشیخ و شیخ
 عبد الحق و بلوی در مدارج النبوت نوشته رقیه ر عاف و از انچه خبر
 کرده اند بر اے ر عاف آنکه نوشته شود بر چپه معروف و قبل یا ارض یا بعی مارک و
 یا سمار اقلمی و غیض المار و قضی الامر و جائز نیست کتبت بخون ر عاف چنانکه
 بعضی جهال گفتند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست کتابت بخون را
 کلام خدا شسته و نیز شیخ عبد الحق در مدارج نوشته و باجماع اجماع دارند که
 است بر کتابت رقیه بغير کتاب الله و اسماء و صفات اشته و نیز شیخ و بلوی
 در مدارج نوشته و دعا و حزب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و از آلودگی
 و در گردن و بازو بندند بعضی علماء ازان نیز منع میکنند ولیکن آنرا از حدیث عبد الله
 بن عمر سندی هست اشته و لوفوی در تبیان نوشته فصل فی النفث مع الله
 للمرقیة روی ابن ابی داود عن ابی حنیفة السجابی و اسمعید سب بن عبد الله بن مسیل
 غیر ذلک و عن الحسن البصری و ابراهیم النخعی انهم کرموا ذلک و المنحازان ذلک خبر
 کرده بل هو سنة متبعة اشته و نیز لوفوی در تبیان نوشته اختلاف العلماء فی
 کتابة القرآن فی انما تم لیسل و لیقے المریض فقال الحسن و المجاهد و ابو قلابة و الدارقانی
 لا بأس به و کرمه النخعی قال القاضی حسین و البغوی و غیره ما من اصحابنا و لو کتب
 القرآن علی الحلو و غیره ما من الاطمة فلا بأس باجماع الشیخ و لوفوی در مشرح
 صحیح مسلم نوشته و مذموب اهل السنة ان المعین انما یفسد و یتلک عند نظر العاین
 بفعل الله تعالی اجری الله سبحانه و تعالی العادة ان یخلق الضرر عند مقابلة هذا
 الشخص بشخص اخر اشته و شیخ علی قاری در مرقاة نوشته البیرة ثم

لا اعتقادهم ان الطيرة تجلب لهم نفعا او تدفع عنهم ضررا فاذا علموا جميعا فكانهم اشركوا بالآية
 في ذلك وسمى شركا خفيا وقال الشارح يعني من اعتقد ان شيئا سوى الله ينجي او
 يضر بالاستقلال فقد اشرك اى شركا جليا قال القاضى واما سماء شركا لانهم
 كانوا يرون ما يتشاورون به شيئا موثرا في حصول المكروه وملاحظة الاسباب
 في الجملة شركا خفيا فكيف اذا انضم اليها جهالة وسوء اعتقاد وقاله ثلثا مباهلة في الزجر
 عنها اشته وشيخ عبد الحق واهلوى در لمعات نوشته لاطيرة اى السيرة
 تأثير في جانب منفعة او دفع مضرة فلا تعتقدوها ولا تعتبرها فالطيرة منفعية وتبطلها
 الهوى عنها اشته شيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة نوشته قال بدر گفتن از
 اعمال مشركانست و موجب شرك خفى و اگر چه بجزم اعتقاد كنند كه البته چنين خواهند
 ان خود بى شك كفر است اشته وشيخ عبد الحق واهلوى در لمعات
 نوشته قوله لاعدوى اى مجاوزة العلة من صاحبها الى غيره لا يقال اعدى المصل
 اذا اصاب مثله بمقارنته ومجاورته او مواكلته ومباشرته وقد ابطله الاسلام
 كذا في شرح جامع الاصول لمصنفه اشته وقاضى عياض در مشارق الانوار
 نوشته العدو ما كانت يفتقره اهل الجاهلية من تعدي دار ذى الدار الى من
 تجاوره وتلاصفه ممن ليس به دار ففناه الشرع اشته ابن حجر عسقلانى
 در شرح نخبة الفكر نوشته الاول في وجه الجمع بينهما ان يقال ان نفيه صلى الله عليه
 وسلم للعدوى باق على عمومته وقد صح قوله لا يعدى شئ شيئا وقوله فمن اعدى
 الاول يعنى ان الله سبحانه ابدى ذلك في الثاني كما ابداه في الاول واما الامر بالقتل
 من المجذوم من باب سد الذرائع لئلا يتفق للشخص الذى يخاطب بشئ من ذلك
 بتقدير الله سبحانه ابتداء بالعدوى المنفية فيلزم ان ذلك لسبب محال فيقتضيه
 صحة العدو فيقع في المخرج فامتنعنا صما للمادة اشته وكرهنا في در كواكب الدرر

نوشته ان الجذام ستنه من قوره لا عدوی و لبعوی در شرح استه نوشته
ان الجذام ذور انچه یقینم من اطال صحته و موکلت و مضاجعت و لمین من العدوی بل
من باب الطب کما یتضر باکل مایعات و شتم مایکده استه و شیخ علی قاری
مرقاة نوشته و قد اختلف العلماء فی التأویل ای فی تأویل قوله لا عدوی فمنهم
من یقول ان المراد منه نفی ذلک و البطالة علی مایدل علیه ظاهر الحدیث و الترائن
المسوقة علی العدوی و هم الاکثرون و منهم من یری انه لم یر البطالة فقد قال صلعم
فر من الجذوم فرارک من الاسد و قال لا یرون ذوعاته علی مصحح و انما اراد بذلک
نفی ما کان یعتقد اصحاب الطبیقه فانهم کانوا یریون ان العلل المتعدیه مؤثره فی
استه و همچنین ذکر نموده است شیخ دهلوی در لغات و توفوی در شرح صحیح
مسلم نوشته قوله صلعم و لا یأتمه فیه تأویلان احدهما ان العرب کانت تتشاورهم
و هی الطائر المعروف من طیر اللیل و قبیل ہی البوتمه قال لوی کانت اذا سقطت علی
دار احدیهم فرأی ناعیه له نفسه او بعض اهل و هذا التفسیر مالک بن انس و الشافعی
ان العرب کانت تعتقد ان عظام المیت و قبیل روحه تنقلب بامه تطیر و بهذا
اکثر العلماء و هو المشهور و یحوز ان یکون المراد النوعین فانها جمیعاً باطلان فبین النبی
صلی الله علیه وسلم البطال ذلک و مثلاً له اسبابه فیه یعتقد من ذلک و هی الهامه
استه و شیخ دهلوی در ترجمه مشکوة نوشته و نسبت صفردیجا احوال بسیار
ترد بعضی مراد ماه مشهور است که پس از محرم بیاید و عام آنرا محل نزول بلایا و حوادث
و آفات دانند این اعتقاد نیز باطل است و اصله نذارد و نزول بعضی ماری است
در شکم که بزعم عرب در وقت که سنگ میگرد و وایز میکند و گویند المی که تر و جوع
رسد از دست و از یکی بدیگری سرایت میکند و توفوی در شرح صحیح مسلم گفته که
آن که جها است در شکم که میگرد و تر و جوع و گاهی زرد میکند بدان آدمی را و با

میگرداند او را پس حکم کرد که اینهمه باطل است و بعضی گویند مراد از آن است
 که تاخیر محرم است بصفر و گردانیدن او شهر حرام است و نیز شیخ و بلوی و غیره
 مشکوٰۃ نوشته غول بضم غین مجله و سکون و اوجع او غیلان در نهاییه میگوید
 جنی است از جن و شیاطین زعم عربان بود که غول در میانها مینماید مردم
 بشکلهای گوناگون و گمراه میکنند ایشان را و هلاک میکند ایشان نفسی کرد و آنرا
 و گفته اند که مراد نفس ذات غول و عین و می نیست بلکه نفس تلون و تلبیس آنهاست
 مختلفه و هلاک گردانیدن آدمیان را یعنی آنها را بی اذن الهی تعالی بر اضلال و هلاک
 مردم قدرت نبود بلکه تلبیسی و تحبیبیش نیست و بعضی گفته اند که احتمال دارد که
 مراد بنف غول منع آنها از نمودن و گمراه ساختن و هلاک گردانیدن بعبث آنحضرت
 سلم چنانکه اشتراق سمع که جنیان از آن ممنوع گشتند است و قاضی ابن الکعبه
 در شرح معنی نوشته من انتظر المطر من نور علی انه فاعله من دون الله تعالی
 او یجعل الله شریکاً فیہ فهو کافران الخلق من الله وحده و من انتظره منه علی اجراء
 العادة فلا شیء علیه استی و کتوومی در شرح صحیح مسلم نوشته لکنه بکیر لانه
 شکار الکفر و موهم له استی و طبعی در شرح مشکوٰۃ نوشته اختلاف فی کفر
 من قال بظرفان یزید کذا علی قولین احدیها هو کفر بالله سالب لاصل الایمان و فیه جهل
 احدیها من قال معتقدا بان الکوکب فاعل در بعضی لایس که هم اهل السجایلیه فلا شک
 فی کفره و هو قول الشافعی و الجاهلیه و ثانیها انه قال معتقدا بان من الله تعالی و
 ان النور علامته که فیه لا ینفیر لانه بقوله هذا کانه قال مطر فی وقت کذا و الاظهر انه
 مکروه که استی تنزیه لانه کلمه موهمه مترد و بین الکفر و الایمان فیسار الظن لیهما جهل و
 شمار السجایلیه و انقول الثانی کفران لمنعه الله لاقتضاره علی اضافه الغیث الی
 الکوکب استی و کتوومی در شرح مسلم نوشته قال القاضی رحمه الله کانت

الکيهانه في الحرب ثلثة اضرب احد ما يكون للانسان ولي من الجن يخبره بالسر من
 السمع من السار وهذا القسم لطبل من حين بعث الله نبينا صلعم الثاني ان يخبره
 بما يلزمه او يكون في افطار الارض وما خفي عنه مما قربا وبعد وهذا لا يبعد وجوده
 ولقد المتعزلة وبعض المتكلمين يدين الضررين واحالوها ولا استحاله في ذلك لا
 في وجوده لكنهم يصيدقون ويكذبون والنها عن تقديرهم والسامع منهم عام الثالث
 المنجوع وهذا الشرب يخلف الله تعالى فيه لبعض الناس من قوة ما لكن الكذب فيه
 ومن هذا الفن العرافة وصاحبها عراف وهو الذي يستدل على الامور باسباب
 ومقدمات مدعى معرفتها بها وقد يعقد بعض هذا الفن ببعض في ذلك بالزجر
 الطرق والنجوم واسباب مقناوة وبهذا الاضراب كلها التمس كيهانه وقد اكدتهم كلهم
 الشرع وبني عن تقديرهم واثباتهم المستتب منصوص واذ ذكر اين چند اقوال كه مستتب
 نمونه از خبر داری هست و استيعاب همه را دفری باید درین مختصر نگنجد بهین قدر
 كه بسیاری از علمای شریعت در نفی طیر و غیره با چنانكه متبادر و ظاهر از نصوح است
 هم زبان صاحب تقویة الايمان بوده اند اگر چه قول بعض گوشتا و ولی الله صاحب
 باشند باستان سنت وی نباشد و این قول موجب نفی بر آنچه صاحب تقویة الايمان
 گفته بود چه خلاف بعض باختیار احتمال خفی و رکیک معارض حمل کلام بر ظاهر و متبادر
 با موافقت انه اعلام نباشد قوله حاشا خفاجی در شرح شفا نوشته لانتولن احد
 ما شاء الله و شاء فلان و هذا الشیء تنزیهی له حایة الادب ترك العطف بالواو المودعة
 للتساوی و در شرح حدیث بحس خطیب القوم انت نوشته امر النبی صلعم بخلیف
 بالافراد لتساویهم کلام التسوية و لما طيب الوفد الذي قرب عهده بالاسلام و شكه قول
 لا تقولوا ما شاء و شئت اقول اول تنزیهی بودن این بنی منافی بودن منزه
 در عادات مشركان نیست دوم قول خفاجی كه محالست سهل و معدود بودن منزه منزه

از قبیل جعلی اندا و که در بعض طرق نفس این حدیث است مسلم خصم نیست و نیز
 خطابی در شرح شفا پس عبارت منقوله نوشته و فی شرح التجانی انما جابر البیه
 عن التشریک فی المشیة بین الله وغیره لایبایمه ان مشیة الله تعالی موقوفه علی
 مشیة غیره تعالی عن ذلک و نیز خطابی در شرح شفا نوشته و اما الحدیث
 الاول فذهب بعض المحققین الی انه مخصوص بالمشیة بقوله ما اشار الله کان و
 ما لم یسار لم یکن وقوله و ما تشاؤون الا ان یشاء الله فانه مذهب لتعلیق الامور بمریة
 الله و حده فلما يجوز تشریک مشیة غیر الله بمشیة سوار فی ذلک البنی صلی الله علیه
 وسلم وغیره و از سیمه ظاهر که موافق این نبی تشریک در مشیة است نه عطف با و موافق
 للشیاء و ی که تنزیهی بودن نبی و مثلیة لا تقولوا ما اشار الله و شئت بعد امر نبی صلعم
 خطیب با بالا فراد متفرع بر آنست قوله ص ۱۸۸ و لانه فهم منه التسویة فیختص من کان
 لذلک و یقوی هذا الاحتمال حدیث ابی داود الذی علم فیہ البیة صلی الله علیه وسلم
 منه کیف خطبة السجادة اثنی لمخصاً اقول در نقل این عبارت شرح شفا حدیث
 تراول و اوسط و آخره برای نامشترک وجه نبی لا تقولوا ما اشار الله و شئت است حال آنکه
 بین وجه انکار سه نیست بحدیث بنسب الخطیب است عبارت شرح شفا در میقام نقلاً
 ز فضول مفیده علامی نیست و منها ذلک لا انکار کان مختصاً بذلک الخطیب لانه
 هم منه التسویة فیختص من کان حاله کذلک و لعل هذا الجواب هو الاقوی لانهما واقعة
 بال و ذلک احتمال الا انه اذا انضم الیه حدیث ابی داود الذی علم فیہ البیة صلی الله علیه وسلم
 لم یبه وسلم اثنی خطبة السجادة قوی الاحتمال و مثله قبیل فی حدیث لا تفضلوا علی
 علی موسی علیه السلام اثنی و ابن سبیر از قبلة بنت حنفی روایت کرده که گفت
 ابن جریر من الاحبار الی البنی صلعم فقال یا محمد نعم القوم انتم لولا انکم تشکر کون قال
 بیعت قال لیقول احدکم لا و الکعبة فقال البیة صلعم ان جلفه فحاف بر رب الکعبة

فقال يا محمد نعم القوم انتم لولا انكم تتعلمون لنزفنا قتلى وكيف ذلك قال تقولوا صلوا
 يا سائر الله وسنته فقال النبي صلى الله عليه وآله قال فمن قال منكم فلنفل ما سائرتم سنت
 واحمد واين ما جه ويهيقى از طفيل بن سمره روايت کرده اند راى شما برى انتم
 كانه مر سبب من اليهود فقال انتم نعم القوم لولا انكم تزعمون ان عزير ابن الله فقال
 وانتم نعم القوم لولا انكم تقولون ما سائر الله وسائر محمد ثم مر سبب من الضمائر فقال
 انتم نعم القوم لولا انكم تقولون المسيح ابن الله قالوا وانتم نعم القوم لولا انكم تقولون
 ما سائر الله وسائر محمد فلى اصبح اخبر النبي صلى الله عليه وآله بخطب فقال ان طفيل راى ويا
 وانكم تقولون كنهه كان ينعى السجاء منكم فلا تقولوا ولكن قولوا ما سائر الله وسائر
 لا شريك له ودر نفس مير فتح العزير مرقوم است از انجمله كاسيكه نام ديگرى
 را ما نام خدا در مقام عموم علم و قدرت برابر مي سازند چنانچه شامى واين ما جه از ابن
 عباس مى روايت کرده كه روزى شمس شخصه آنحضرت عليه الصلوٰه والسلام را گفت كه شما را
 وشيكت يعنى هر چه خدا خواهد خواست وشما خواهد خواست خواهد شد آنحضرت صلى الله
 فرمود وجعلتنى لنزدا بلى قل ما سائر الله وحده وامام احمد وابوداؤد و شامى
 واين ما جه از حذيفه بن اليمان روايت کرده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود
 انزلوا ما سائر الله وسائر فلان قولوا ما سائر الله ثم سائر فلان لسته وطحاوسه
 در مشكل الآثار بعد ذكر ابن احدىث و اخبار لوسته قال ابو جعفر فكان ما روي
 فى هذا الباب عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه ان لقبوا ما سائر الله وسنته و امره
 اياهم ان يقولوا ما سائر الله ثم سنته قال قائل فان فى كتاب الله ما قد دل على
 اباقة هذا المخلوق فى هذه الاحاديث ثم ذكر قوله ان اشكر لى ولو الدريك ولم يلق
 ثم لو الدريك فكان جوابنا فى ذلك بتوقيع الله ان هذا ما قد ذكره من مباهات قبل
 رسول الله صلى الله عليه وآله عن مثله فى هذه الاحاديث ثم نهي عما نهى فى هذه الاحاديث

فكان ذلك نسخا لما كان مباحا متلوة قبل ذلك ونزهدنا ان السنة قد تنسخ القرآن
لان كل واحد منهما من عند الله فتنسخ ما شار منها بما شار منها انتبه وآمين القم
در زوا المعاد نوشته وني صلعم ان يقال ما شار الله وشار فلان بل يقال
ما شار الله ثم شار فلان قال له رجل ما شار الله وشيئت قال جعلت الله بدا
قل ما شار الله وحده وفي معنى هذا الولا له و فلان لما كان كذا بل هو اتيح واكثر
كذلك اما بالله ولفلان واعوذ بالله ولفلان وانا في حساب الله وحسب فلان
يتكل على الله وعليك فقال هذا قد جعل فلان فدا الله عز وجل انتبه وشيخ
على قاري در مرقاة شرح مشكوة نوشته لا تقولوا ما شار الله وشار فلان
لما فيه من التثنية بين الله وبين عباده فان الواو للجمع والاشتراك ولكن قولوا
ما شار الله كان ثم شار فلان اي ثم بعد مشية الله شار فلان لان ثم للترخي
وانا قدرنا كان قيل ثم شار فلان ليندفع توهم الاشتراك في الحكم ولو بالترخي
ايضا فبما مل فانه مسلك دقيق وبالتحقيق حقيق انتبه ونير شيخ على قاري
در مرقاة نوشته وقولوا ما شار الله وحده قال الطيبي فان قلت كيف خص
ان يقال ما شار الله ثم شار فلان ولم يخصص في اسمه صلى الله عليه وسلم قلت فيه
جوابان احدهما قاله دفعا بمطنة التهمة في قولهم ما شار الله وشار محمد تعظيما وثانيها
انه راس الموحدين ومشيئة معمورة في مشية الله تعالى ومضمحل فيها اقول اصل
السؤال مدفوع لانه صلعم داخل في عموم فلان يجوز ان يقال ما شار الله ثم شار
فلان ولا يجوز ان يقال ما شار الله وشار محمد فجزاؤه الاول خطأ فاحش لانهم
لو قالوا ما شار الله وشار محمد لكان شركا جليلا لامتنع التهمة التي ذكرها والجواب
الثاني في نفس الامر صحيح لكن لا يفيد جواز الاتيان بالواو مع ان مشية غيره صلى
الله عليه وسلم ايضا مضمحلة في مشية الله سبحانه انتبه وشيخ عبد الحق

و بهلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته گفت آنحضرت که بگوئید ما شمار الله و شمارنده
 آنچه خواهد بود و خواهد فلان زیرا که این مساوی و قرین ساختن است اما سوائے
 حق را با وی در ارادت و مشیت و لکن قولوا ما شمار الله ثم شمار فلان یعنی اگر بنا بر
 بگوئید و به آمدی جز حق تعالی نسبت مشیت کنید بگوئید آنچه خواهد بود خداست
 بعد از وی خواهد فلان تا تا آخر و تبعیت مشیت غیر از مشیت وی تعالی مفهوم کم
 افته و نیز شیخ و بهلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته گفت آنحضرت لا تقولوا
 ما شمار الله و شمار محمد بگوئید آنچه خواهد بود خدا و خواهد محمد و قولوا ما شمار الله و محمد
 و بگوئید آنچه خواهد حق سبحانه تنها بی شرکت و یگانه و درینجا غایت بندگی و توانایی و
 توحید است که آنحضرت در خیر خود اسناد مشیت اگر چه بطریق تا آخر و تبعیت با سنان
 را و الحق خود باشد نیز راضی نشد بلکه امر کرد و با سناد مشیت پروردگار تعالی بی آنکه
 شرکت افته قوله ص ۸۹ هرگاه مقرر شد که بتجدد اراده معنی از معانی حکم مبتدل
 می شود پس بچه سبب این قاعده مخصوص شد پسید و در بعد جاری نگردیده و کم
 شرک قطع نمی گذرد و دیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونه مطلقا شرک گردید
 اقول تبدل حکم از تبدل معنی در اراده عمدتا ممنوع است چنانکه از امارات گفته
 ظاهر است که کفر باعتبار ظاهر شرع با وجود اراده معنی منتهی مقتبل در آن نمیشود و تسبیح
 و لا و دزاری خود بعدی و غلامی غیر از ایشیالی شعار مشرکین است بعد فلان
 بدون ثبوت ملک فلان درین مسمی موسوم مشکوک است لهذا در کلام شارح این اطلاق
 یافته نمیشود و عبد الدرم و عبد الدنیار که در حدیث وارد گردیده بهر دو علامت است
 نه مورد استحسان و اگر مطلق وجود در کلام شارح برای جواز التسمیه کافی باشد تسبیح
 بتشرک و کافر و عبد الشمس نیز جائز باشد مگر اطلاق سید که بر غیر موسول نیز در کلام شارح
 وارد است چنانچه در قوسوا الی سید کم و در سید اشباب اهل البیته و مانند آن چه

حای که اعتقاد تشبیه کنندگان بعبدیت و غلامی غیر خداستالی به جلب نفع و سلب
 از آن غیر باشد و مرادشان از این تشبیه بقای حیات مسمی بود که در اعتقاد ایشان
 نسبت سوی آن غیر بعبدیت موجب ادا آنست به بقای حیات که این صریح شرک است
 و استحسان عابد سغندری که از ستم مذهبان رئیس المبتدعین بود اگر عیج باشد بر خصم
 حجت نمیتواند شد و نسبت تخویر این تشبیه بسوی تمام علای عرب و مصر و روم و شام
 و اکابر مذاهب اربعه مجر و نقل است عاری از صحت در تشریح الاسلام مسطور است
 و لایسبیه حکما و لایا الهکم و لایا عیسی و لایعبد فلان گفته و در ملخص الانوار مرقوم
 الفتوا علی تحریم کل اسم معبد بجز الله کعبه عمر و عبد الکعبه و اشباه ذلک گفته و امام
 منصور بن یونس البیهقی کعبه در شرح زواو المستنقع که مختصر متفیع عبد
 بن احمد بن محمد بن قدامه است نوشته و بحرم امی الشیخ بنحو عبد الکعبه و عبد البنی
 گفته و این تحریر کمی در تحقیق المحتاج شرح منهاج لوفی نوشته و بحرم ملک
 المملوک لان ذلک لیس بغیر الله و کذا عابد البنی و عابد الکعبه او الدار علی او کس لایا
 التشریک گفته و شیخ علی قاری در شرح فقه اکبر نوشته و اما مختصر
 من التسمیة بعبد البنی فظا هر کفر الا ان اراد بالعبد المملوک گفته و نیز شیخ علی
 قاری در مرقات بشرح حدیث احب اسمکم عند الله عبد الله و عبد الرحمن نوشته
 و لایجوز بنحو عبد الحارث و لایعبد البنی و لایعبد با شاعر بین الناس گفته و شاه
 ولی الله در حجة الله الباطنة نوشته و منهم من اعتقد ان الله هو الهی و هو الله
 گفته قد تلحق علی بعض عبیده لباس الشرف و التاک و یجعله متصرفا فی بعض الامور
 و یقتل شملته فی عباده بمنزلة ملک المملوک یتبع علی کل قطر ملک و یقتل تدبیر ملک
 فی اعدا الامور العظام یتلایح لسانه ان یسمیهم عبدا و الله فیسوهم و غیرهم فعدلی عن ذلک
 الی تسمیةهم انباء الله و محبوبی الله و سبی نفس عبد الا و لیک کعبه المسیح و عبد الغری

و هذا مرض جمهور اليهود والنصارى والمشرکین و بعض الغلاة من منافقین دین محمد صلی
 علیه وسلم فی یومنا هذا اشته و در بدر و رباطه نوشته و منهم من استغفر ان الله تعالی
 هو الشریف والسید ومنه التاثیر فی العالم و لكنه قد یخلع علی بعض عبیده و خلعة ملک
 و یمکنه علی ناحیه من مملکة فهو ملک الملوک و هم ملوک انما ملکهم هو و کذلک الله المملک
 و هم الهة لهم قدر عظیم عند الله و تشرق فی مملکته و تستغفر الیه فی تلجدها انهم ان یسیر
 عباد الله فیسو و هم و غیرهم فعدوا عن ذلک و سموهم ابناء الله و محبوبوا الله و
 معشوقوا الله و سمو اسائر الناس عبدا و لا و لکن سمو انفسهم عبد المبح و غلام
 و استغفار و غیر ذلک و علی هذا النیت اليهود والنصارى والمشرکون والغلاة من
 منافقین دین محمد صلی الله علیه وسلم فی یومنا هذا اشته و در فتح الرحمن تفسیر
 آیت کریمه فلما اتقاهما صالحا جعلاه شرکاء لونه نوشته مترجم گوید این تصویر است
 حال آدمی را که نزدیک قفل حمل نیت اخلاص درست کند و چون فرزند بوجود
 آنرا فراموش سازد و در تشبیه اشتراک کند و از اینجا دانسته شد که شرک در تشبیه
 است از شرک چنانکه اهل زمانه ما غلام فلان و عبد فلان نام نهند و الله علم است
 و شاه عبد العزیز و بلوی در تفسیر فتح العزیز تفسیر آیت کریمه لا یجوز
 لکم ان تدادوا لونه نوشته از انجمله اند کسانیکه در نام نهادن خود را بنده فلان و عبد فلان
 میگویند و این شرک در تشبیه است اشته قوله من شاه صاحب در تحفه اشته
 نوشته اند انما اقول حاشاکه مرا و شاه صاحب از انچه در تحفه نوشته تجوید است
 حضرت امیر و نذر و نیاز برای وی رضی الله عنه و لضعف اعتقاد و بستگی امور دینی
 برای باشد بلکه مراد شاه صاحب صرف بیان حال مردم است نسبت جناب امیر
 قطع نظر از جواز و صحت آن حال و مراد از تمام امت عوام و جهال است اند و
 اس عمارت شاه صاحب در تحفه نوشته اند و نام شیخ حسن را در حقیقت مات کس

بر زبان نے آرد و از فاختہ و درود و نذر و منت و عرس و مجلس
 شریک نے کند و امور تگوینیہ را و اسبتہ بہ ایشان بنید اند کو
 معتقد کمال و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیاء مثل حضرت
 ابراہیم و حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ علیہ السلام و همچنین انجہ از
 تفسیر سورۃ الم نشرح مسجود و خلایق کشتن قتل نموده مرا و شاہید
 از ان تجویر سجدہ برائے اولیائے نیست بلکہ مقصود صرف بیان
 مردم است نسبت ایشان قطع نظر از صحت و جواز ان از شرع
 قولہ ص ۹۱ باید دانست کہ لفظ الہ بمعنی معبود است و غالب
 در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب
 لذاتہ و در تفسیر کبیر در سورۃ فاختہ مذکور ان الالہ ہو المعبود و سوار
 عبد بحق او باطل ثم غلب استحالہ علی المعبود یا بحق و ہم در تفسیر
 رحمانی از امام رازے نقل نموده حیث قال الالہ ہو الموجود الالہ
 الواجب لذاتہ المنزہ عما لا یلیق بہ الموحد لغیرہ اقول و اعجاب کہ
 رئیس المبتدعین انجہ در اینجا اختیار نموده در رسالہ نافعہ مقابلہ
 مولانا محمد اسحق رحمۃ اللہ علیہ آزار دکر وہ چنانچہ در رسالہ
 نافعہ نوشتہ کہ مائتہ مسائل کے تفسیرے سوال کے جواب میں لکھے
 و یا چنانچہ در کتاب تفسیر کبیر در سورۃ فاختہ مذکور است ان الالہ
 ہو المعبود و سوار عبد باحق او باطل ثم غلب فی عرف الشرع
 علی المعبود یا بحق الہیۃ اور حال یہ ہو کہ تفسیر کبیر میں نوین باب
 کے تحت مسئلہ بین لکھا کہ محتار ہمارے نزدیک یہ ہو کہ یہ
 لفظ اللہ تعالیٰ کا اسم علم ہو مشق نہیں اور تین و تیس لکھیں

اور مخالفین کے تین اعتراض نقل کر کے اس کے جواب دئی دوسرے
 مسئلہ میں مشتق کہنے والوں کے بہت سی وجہیں ذکر کیں اور تیسرے
 ایک اس کو بھی ذکر کر کے رد کیا اصل عبارت یوں ہے الذین قالوا
 انه مشتق ذکر و افسہ وجہاً ان الاله هو المعبود و سوار عبد بحق او
 باطل ثم قلب فی حرف الشرع علی المعبود و باحق و علی ہذا التفسیر
 لا یكون الہا فی الازل اشتہر و بعد دریافت انیکہ ہمین الزام در بنیام عامہ مال
 اوست معلوم باد کہ محصل اعتراض امام برو وجہ اول آنست کہ اشتقاق
 لفظ الہ کہ ہر شق اشتقاق در اصل الالہ باشد از الہ بمعنی عبد درست نیست چہ
 وریفورت الہ بنویں خدا یغالی و رازل لازم می آید نہ آنکہ استعمال لفظ الہ عمومہ
 معبود باطل است کیست و قد قال الامام نفسہ فی تفسیر قولہ لغالی و اذ قال ابوہم
 لابیہ اذ اتخذنا صناعا الہہ المسئلۃ الساوۃ اختلف الناس فی تفسیر لفظ الاولی
 انه هو المعبود و ہذا الآیۃ تذلل علی ہذا القول لانہم ما اثبتوا الا صنام الا کوہن معبود
 و لا جلی ہذا قال ابوہم لابیہ اتخذنا صناعا الہہ و ذلک یدل علی ان تفسیر لفظ الالہ
 هو المعبود اشد توجہ مرام و نشریح مقام آنکہ محل خلاف اشتقاق و عدم اشتقاق
 لفظ الہ است نہ لفظ الہکم بالاتفاق مشتق است سیبویہ و خلیل بن احمد و حاج
 و جری بن فضلی محلی و ابو حنیفہ و محمد بن حسن و شافعی و قال و شافعی ابوہم
 و ابو یزید بلخی و غزالی و غیر ہم سوی عدم اشتقاق رفته اند و جاستہ بر اشتقاق رفتہ
 و در اشتقاق وہ مذہب مشہور است شہر بن حوشب گفتہ کہ مشتق است از بہت
 الی مکان معنی سکنت الیہ ابن عباس گفتہ کہ مشتق است از الہ و از فرغ من امرزل الیہ و غیر
 می جارد و بعض گفتہ کہ مشتق است از الہ التفصیل از اولع بامہ و بعض گفتہ کہ مشتق است از
 ولہ اذا تجتبط عقلہ و بعض گفتہ مشتق است لادیلوہ اذا حجب و بعض گفتہ کہ مشتق است

از اله یا له اذا دام وثبت و بعض گفته که مستند است از مای کنایه بی ضمیر در دخول
لام ملک و مد صوت آن برای تعظیم و او خالق لام تعریف برای تعظیم و لفظ اله بحدیث
در قرآن مستعمل است مستحق للعبودية و خالق و قادر علی الخلق و الابداع و مطاع
و کل ما یخضع به القلب آما هم رازی در تفسیر کبیر نوشته مسئله الیه
قوله تعالی خالق کل شیء فاعبدوه يدل علی ترتیب الامر بالعبادة علی کونه تعالی
خالقا لكل الاشیاء بفناء التعقیب و ترتب الحكم علی الوصف بحرف الفاء مشعر
بالبیته فبذا یقتضی کونه تعالی خالقا للاشیاء و هو الموحب لکونه معبودا علی الاطلاق
والله هو المستحق للعبودية فبذا یشر بعباده ما یدکره اصحابنا من ان الاله عبارة عن
الفاعل علی الخلق و الابداع انتهى و نیز آما هم رازی در تفسیر کبیر نوشته مسئله
الثانیة فی قوله تعالی انت قلت للناس اتخذونی و امی البین من دون الله و هو
احد هما ان الاستغناء لم یلیق بجلال الصیوب و تأنیها انه کان عالما بان یعلی
لم یقل ذلك فلم خاطبه به فان قلتم الغرض منه تویج الحضاری و تقریرهم بقول
ان احدا من الحضاری لم ینسب الی القول بالبیته عیسی و مریم مع القول بنفی الاله
عن الله تعالی فکیف یجوز ان ینسب هذا القول الیهیم مع ان احدا منهم لم یقل به
الجواب عن السؤال الاول انه استغناء علی سبیل الاستنکار و الجواب عن السؤال
ان الاله هو الخالق و الحضاری یعتقدون ان خالق المعجزات التي ظهرت علی ید
و مریم اله و الله تعالی ما خلقها البتة و لما کان كذلك فالحضاری قد قالوا خالق تلك
المعجزات هو عیسی و مریم و اله لم یخلقها فصح انهم قالوا فی حق بعض الاشیاء کما
عیسی و مریم البین كذلك الشیء مع ان الله تعالی لیس الاله فصیح بهذا التام
بذه الحکایة و الروایة انتهى و نیز آما هم رازی در تفسیر کبیر نوشته و الثالث

قال ابو سلم من ندر سبهم ان من صار كائناً في الرياضه والمجاهدة فظرفيه انما حاول
 الا جهوت فيقدر على احياء الموتى وابرار الاكبر والابرص وسهم ان لم يطلتوا عليه
 لفظ الرب الا انهم اثبتوا في حقته معنى الربوبية والاربع هو انهم كانوا يطيعون احياء
 في المعاصي وليس المعنى للربوبية الا ذلك وظيره قوله تعالى افرأيت من اتخذ
 الهه سواه اشبهه ونيز امام رازی در تفسیر کبیر در تفسیر من يتخذ ممن
 الله انداؤ نوشته القول الثالث في تفسير الاله قول الصوفية والعارفين
 وهو ان كل شئ مشغل فليكن به سوى الله فقد جعلته في قلبك فله الله وهو المراد
 من قوله افرأيت من اتخذ الهه سواه اشبهه وبیشماوی در انوار التنزیل
 نوشته افرأيت من اتخذ الهه سواه بان اطاعه وبنی علیه وبنه لا یسمع حجة ولا یبر
 دلیلاً اشبهه قوله صله شرک در شرع عبارت است از شرک که داندن غیر
 خدا را بخدا در الوهیت خواه در الوهیت بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان
 خواه در الوهیت بمعنی وجوب وجود مثل مجوس اقول مراد از استحقاق
 عبادت اگر اتصاف بصفات وافعال مختصة او تعالى است که موجب استحقاق عبادت
 باشد کلام نیست در انما حد شرک لیکن انکار رئیس المبتدعین از شرک فی انصاف
 والافعال در ما بعد ازین ابا میکند ابن امیر السجّاج در مسأله شرح مسأله
 ابن الهام نوشته والالهیة الاتصاف بالصفات التي لا تجلبها استحقاق ان يكون
 معبوداً وهی صفاته التي توحد بها سبحانه فلا شرک له فی شئ منها ونسب خواص
 الالهیة ومنها الایجاد من العدم وتدبیر العالم والغنی المطلق عن الموجب والموجب
 فی الذات وفي کل من الصفات اشبهه بیشماوی در تفسیر آیت کریمه وجعلوا
 لله شریکاً قل سمعتم ان تقولون بالالهیة بالالهیة فی الارض نوشته شرکاً ویتخفون العباد
 لا یعلمهم اولیات الله لیسبقوا بها لا یعلمها وهو العالم بکل شئ اشبهه

چلی در حاشیه بیضیا و می بسوره لقمان در بودن و جوب و حیات و علم
 قدرت سبب استحقاق عبادت نوشته فان استحقاقه تعالی العبادۃ لا تضافه
 بالصفات الذاتية بالجملة واختصاصه بها اشتبه و امام رازی در تفسیر خالق
 کل شیء فاعبدوه نوشته فیهذا یقتضی ان کونه تعالی خالقاً لا شیء به هو الموجب لکون
 سبباً علی الاطلاق اشتبه و الا در جامعیت اینچه نظر است زیرا که شرک مقابل توحید
 است و توحید عبارت از نفی شرک در الوهیت و خواص الوهیت است پس
 شرک عبارت از اثبات شرک در الوهیت و خواص الوهیت باشد و اثبات
 شرک در تدبیر عالم و خلق اجسام و غیره امثال اثبات شرک است در خواص
 الوهیت حال آنکه شرک گردانیدن در استحقاق عبادت با نیست و در وجوب وجود
 بر آن صادق نیست تفصلاً فی در شرح مقاصد نوشته حقیقة التوحید
 اعتقاد عدم الشریک فی الالوهیة و خواصها و لاتزاع لاهل الاسلام فی ان تدبیر العالم
 و خلق الاجسام و استحقاق العبادۃ و قدم بالیقوم بنفسه کلها من الخواص لاشته و
 عباد الحکیم لکونی در حاشیه حاشیه خطائی نوشته فی شرح المقاصد من
 ان التوحید عبارة عن عدم اعتقاد الشریک فی الالوهیة و خواصها و اراد بالالوهیة
 وجوب الوجود و بخوانها الامور المتفرقة علیه من کونه خالقاً لاجسام مدبر العالم
 للعبادة اشتبه و ابو المثنی در شرح فقه اکبر نوشته والتوحید اسی نفی الشریک
 فی الالوهیة و الخالقیت و الالزمتیة و القدیمیة و القیومیة و الصمدیة فمن نفی الشریک
 فی بعضها دون بعض فهو مشرک لا موحداً غتیه و صاحب بحر المذهب
 نوشته حقیقة التوحید اعتقاد عدم الشریک فی الالوهیة و خواصها و لاتزاع لاهل
 الاسلام فی ان تدبیر العالم و خلق الاجسام و استحقاق العبادۃ و قدم بالیقوم
 بنفسه کلها من الخواص اشتبه و ابن امیر الحاج در مساهره نوشته فان

قلت لا آخر المصنف كما صله التوحيد مع انه المقصود الالهيم الذي دعا اليه الانبياء
 عليهم السلام قلت لما كان التوحيد هو اعتقاد الوحدانية في الذات والصفات
 والافعال وكان ما تقدم من الوجود والتقدم وسائر ما اعتدله الاصول السنية
 اوصافا للباري سبحانه كل منها من متعلقات التوحيد ايقنته ذلك تقدما على
 ما توحدت به ذاته تعالى عن سائر الذات من الازلية والابدية والتعالى عن
 الجسمية والجمهورية والعرضية انتهى واما جلال دواني در شرح عقائد
 عضد می نوشته واعلم ان التوحيد اما بحد وجوب الوجود او بحد الخلقية او
 بحد المعبودية انتهى وشيخ علي قاري در شرح قصيده امالي نوشته
 واسماعيل ان توحيد اهل الايمان هو تصديق بالجنان واقرار باللسان على انه
 تعالى احد في ذاته واحد في صفاته وخالق بمصنوعاته انتهى ودر وصيت نامه
 امام ابيحنيفه رحمه الله عليه مسطور است من زعم ان تقدیر الخیر والشر من عند غیر
 الله تعالى لكان كافرا ولطل توحیده انتهى قوله صل و صاحبایه مسائل که
 تردید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که شرک در شرع شریف
 گردانیدن غیر خدا را بخدا و الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهى خطا نموده
 و خطایش ثابت از بهان سند که بها تجاوز کرده اقول تحطیه بر تردید در الوهیت
 و استحقاق عبادت ناشی از جهالت است چه الوهیت گویم معنی استحقاق عبادت
 نیز آمده لیکن غالب احتمال ان در وجوب وجود است لهذا در کتب کلامیه مانند
 شرح مقاصد و غیره از الوهیت و جوب وجود مراد داشته اند و استحقاق عبادت
 را از خواص الوهیت شمرده اند ابن امیر الساج در مسامره شرح سایر
 نوشته و المراد به ای بالتوحيد هنا اعتقاد عدم الشریک فی الالهیة و خواصها
 کتدبیر العالم و استحقاق العبادۃ و خلق الاجسام انتهى و شیخ علی قاری

در هر قافه نوشته و لم یثبتوا الا شرک باسحقیه و هو اثبات الشریک فی الالوهیة
 کالجوس و لا یجوز استحقاق العبادۃ کعبدة الاصنام انتہی و سناہ عبد الغیر
 و بلوی در تفسیر فتح الحزین نوشته فلا تجعلوا الله انداداً یعنی نگرددند
 برای خدا همسران را که آنها را در استحقاق عبادت با وی شریک مقرر کنند چه جا
 آنکه کسی را با وی در البتہ یا در صفات کمال برابر اعتقاد نمایند انتہی قوله ص ۹۱
 و همین است شرک مجو ث عنه که کفر است و بس و بها نیست مراد از آیت ان الله
 لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک اقول دلالت این کلام ظاہر است بریکه
 مراد از شرک درین آیت شرک شرعی است نه کفر و از شرح عقاید جلالی و کلام
 ابن طاهر و عصمت الله سہارنپور و حیالی و دیگران بلکہ از کلام خودش در مقولات
 عشر و تلخیص اسحق طاهر که مراد از شرک درین آیت کفر است نه شرک شرعی فکیف
 التوفیق قوله ص ۹۲ اگر کفر می بود از توکل چگونه دفع می شد اقول قطع نظر
 از بیکه خصم طبرہ و امثالش را کفر گفته ملازمه در مقدم و تالی این شرطیہ معلوم است
 چه در اندفاع شرک بیکه کفر است از توکل بر خدا یتعالی استبعاد نیست بسا
 که شرک ناشی بود از عدم توکل و کسی که توکل خدا یتعالی باشد هرگز پیرامون شرک
 نگردد سید در حاشیہ مشکوۃ بشرح و ما منا الا و لکن الله یذہب بالتوکل
 نوشته ای و ما منا احد الا ان یعرض له الوہم من قبل الطیرۃ لم یصرح بذکر الحالۃ للمکلف
 و لکن الله یذہب ذلک الوہم المکروه بالتوکل علیہ انتہی و شیخ عبد الحق
 و بلوی در لمعات نوشته قوله الطیرۃ شرک ای من اعمال الشرکین او مفض
 الی الشرک باعتقادہ موثر او المراد الشرک الخفی قوله و ما منا الا لفظ الا ثابت فی
 النسخ الصحیح و التقذیر و ما منا احد الا قد یجحد فی نفسہ شیئاً من الطیرۃ ای ما حال
 احد الا و جان شیء لانتہی قوله ص ۹۲ و انچه شیخ نجدی شرک غیر مغفور منصوص

آیت کریمه را تقسیم نموده شرک اعلی و شرک ادنی سزای شرک اعلی خلود فی النار
 و سزای شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر مغفور مغفرت این
 هر دو شرک ممکن نیست و در باقی گناهان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا
 مغفرت دهد تشریحی است جدید مخالف جمهور اقول تعمیم آن اشک در آیت کریمه
 ان الله لا یغفر ان یشرک به بجهت وقوع آن نکره در چیز نه تشریح جدید نیست
 و مغفور بودن بعض کبائر و غیر مغفور بودن بعض دیگر خود مذاهب جمهوره اشاره
 است گو علم تعین شک رائف کنند و بسیاری از شاعره قابل بعد قاطعین
 مغفرت کبائر بلا نوبه شده اند و مخالفت جمهور نیز عموماً موجب گیر نباشد در شرح
 موافق مسطور است و قالت المرجیة یعفو عن الصغائر و الکبائر مطلقاً لما عرفت
 من مذاهبهم و ذهاب جمهور اصحابنا الی انه یعفو عن بعض الکبائر مطلقاً و یترک
 بعضها الا انه لا علم لنا الان بشی من بذین البعضین بعینه و قال کثیر منهم لا یقطع
 بعفو عن الکبائر بلا توبه بل بخوزه اشتبه قولهم لا شرک غیر مغفور که سزای آن
 محدود قرار داده اند نه خود تصریح نمودند که چیست و نه عند التعرض بیان کردند صرف
 همین مد نظر ظاهر ساختند که این شرک سوای اقسام اربعه یعنی شرک فی العلم و شرک
 فی التصرف و شرک فی العبادت و شرک فی العادة است این اقول حکایت
 عدم بیان عند التعرض و اظهار صرف همین قدر که این شرک و رای اقسام اربعه است
 کذب و افتراء است و ظاهراً که مرادش از شرک غیر مغفور که سزایش محدود گفته بعض اقسام
 شرک فی العادة و ریاست قولهم لا شرک مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی در بیان
 بحث از مولوی یار علی ماکپوری تلخیص مولانا بحر العلوم قدس سره ملزم و مجروح
 شده بودند اقول اینهم افتراء است ماکپوری مجادله در فرضیت حج بر اهل هند کرده
 که در یا حائل است پس من طریق نباشد و بالاخره مجروح و ملزم گردیده اعتراف

بفرستند نمود قوله ۹۳ و مشركان عرب اصنام خود را الهه یعنی معبود اعتقاد میکردند
 و همین بود مشركشان و مشرك توحيد بودند یعنی يك بودن اله اعتقاد داشتند اقول
 احدی بیشتر کين چه عابى مشركين عرب لفظ اله بر غير ذات واجب الوجود مصدريه
 اطلاق نکرده قال الله تعالى بل تعلم له سميا ملا معين و تفسير لسم الله نوشته
 قال اهل التفسير بل تعرف احد اسمى باله و اما هم را عجب در مفردات
 نوشته المدقيل جمله اله فخرت بهزه و دخل عليه الالف واللام فخص بالباريه و
 لتخصيصه به قال بل تعلم له سميا و اله جعلوه بها لكل معبود لهم اشتبه آرى مشركين
 عبادت غير خداستعالى ميگردند و معبودان خود را اله ميگفتند از انكه مستحق عبادت
 ميدانستند و عبادتشان افعال تعظيميه به تذلل و خضوع ازول باميد غلبه
 و در مقام معرفت بود و در افعال تعظيميه بر ارواح اوليا در مقابر منافقين اين است بجا مى آرند و عبادتشان
 مستحق ان تعظيمات ميدانستند گو لفظ اله بر اوليا و ارواح و مقبوران ايشان اطلاق نمى
 ليكن از اثبات معنى آن باك ندارند شهرستاني در علل و نخل نوشته علم
 ان الاصنام التي ذكرنا نذايهم يرجعون آخر الامر الى عبادة الاصنام او كان لا يسمون
 طريقه الاشخاص حاضرين و ان اليه و يحلفون عليه و على هذا المذهب اصحاب
 الروحانيات و الكواكب اصناما زعموا انها صورتها و بالجملة وضع الاصنام عشا
 قدر انما هو على معبود غائب حتى يكون الصنم المعمول على صورته و شكله و بيته نائبا
 مشابه قائما مقامه و الا فنعلم قطعاً ان عاقلاً لا يبحث خشيا بیده صورة ثم يعترف انه اله
 و خالق و اله الكل او كان وجوده سبوقا بوجود صانع و شكله محدث بعد خلقه و حجة
 لكن القوم لما عكفوا على التوجه اليها و رطلوها و انجمهم بها من غير اذن و حجة و برهان
 و سلطان من الله كان غلو فهم ذلك عبادة و طلبهم السوايح منها اثبات الهية لها
 و عن هذا كانوا يقولون نالعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى فلو كانوا مقتصرين على سبوقه

فی اعتقاد الربوبیة والالهیة لما بعد واعنها الی رب الارباب انتم واما من رتب
 در مفردات نوشته العکون الاقبال علی الشی و ملازمته علی سبیل التعظیم و من
 الاعکاف انتم و همچنین است در نسیم الریاض شرح شفا فی قاضی سیاض و
 امام رازی در تفسیر کبیر نوشته العبادۃ عبارت عن الفعل الذی یولی به کفر
 تعظیم الغیر انتم و در تفسیر مدارک مرقوم است العبادۃ اقصى غاية الخنوع و
 التذلل انتم و در تفسیر نقشبند مسطور است والعبادة الطاعة مع التذلل
 والخنوع انتم و در تفسیر فتح العزیز مذکور است حقیقت عبادت است
 که اقصی مراتب تعظیم بجا آورده انتم و نیز در فتح العزیز مسطور است حقیقت عبادت
 نهایت تذلل است برای نهایت تعظیم غیر خود چون با اختیار صادر شود انتم قوله ۹۳
 الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوهیت اصنام و کافر شدن ان پیامبر
 کلام و دانستن شان هتا برابر خدا در الوهیت یعنی معبودیت تمام کتاب است
 و کتب شریعت پر از اقول مراد از برابر دانستن در الوهیت چیست برابر دانستن
 در استحقاق عبادت فی الجملة یا برابر دانستن در استحقاق عبادۃ بالاصالة و بالذات
 بر شق اول ضرری عائد کلام خصم نباشد و بر شق ثانی کذب ربیب المبتدعین ثابت
 گردد جای در کتاب نیست و کتب شریعت برابر دانستن آنها در استحقاق عبادت
 بالاصالة مذکور نیست چه جائیکه ازین ذکر پر باشد بلکه خلاف آن از قوله تعالی
 ما نعبدکم الا ليقربونا الی الله زلفی ظاهر است و این بهما هم در سائر نوشته و
 اعتراف الكل بان خلق السموات والارض والالوهیة الاصلیة لله تعالی انتم و
 کافر شدن مشرکین از هراک بالذات بود که با خداست تعالی دیگر از انیز معبود و انتم
 بودند که معبود بالاصالة و بالذات خداست تعالی را می دانستند و بالتبع و بالعرض
 ایشانرا معبود می انگاشتند و کسیکه گفته که صنام را معبود ذاتی انکار کرده مراد از

انست که هنگام رعبادت کنند قبله عبادت خداوند قولیه ^{۹۵} سجد بیان قرآن
 شیطان از اعتقاد الوهیت بتان نسبت بمشركان انکار نموده اقول این سجد
 در بیت شیطان معبر موحدين متبعين سنت به سجد بیان قرآن شیطان درین بیان
 مقتضای اهل افتراء و بهتان است اگر رسالت گوشت نشان دهد که ایشان کد ام
 جا از اعتقاد مشركان به الوهیت بتان انکار نموده اند قولیه ^{۹۶} مدار شرک بر افعال
 نهاده افعال مرسومه مشرکین را بابتان نسبت بانبیا و اولیا با وجود عدم اعتقاد الوهیت
 و معبودیه شرک و کفر قرار دادند و حال افعال اینک بعضی حرام بعضی مکروه بعضی
 مباح یعنی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب اقول حکایت نهان مدار
 شرک بر افعال کذب است و حکم شرک بر افعال تعظیمیه عبادت از جهت امارت
 اعتقاد الوهیت آنهاست اگر مراد از الوهیت اوصاف بصفتها می باشد که
 سبب آن مستحق معبودیه است و اگر مراد از الوهیت معبودیه و استحقاق
 عبادت باشد پس سزاوار این افعال تعظیمیه بر نهایت تذلل و خضوع بامید
 جلب نفع و دفع ضرر و نشستن نفس اعتقاد الوهیت است و هیچ فعلی از افعالیکه
 محکوم به شرک است گو بغایت تذلل و خضوع و امید جلب منفعت و دفع مضرت
 بجا آورده نشود مباح و مستحب و مسنون واجب نیست چنانکه بدینوجه بجا آورده
^{۹۷} قولیه لفظ اله را در تمام تقوید الا یان بمعنی شرعی ترجمه نموده بجا هیچ جای هیچ
 و او اقول بالا معلوم گردید که لفظ اله بمعنی معبود و مقصود نیست معنیش متعبد
 است پس در ترجمه آن جای بمعنی و جای بمعنی و یکدیگر مناسب هر مقام چه است
 و مشک نیست در صحت ترجمه لفظ اله بمعنی مالک و حاکم زیرا که مراد از مالک و در بجا
 قادر علی الخلق و الابداع باشد و از حاکم مطاع و اله بمعنی قادر علی الخلق و الابداع
 و بمعنی سلطان آند است لغوی در معالیم نوشته و قبیل المالک و المالک ^{۹۸}

علی استخراج الایمان من العدم الی الوجود ولا یقدر علیہ احد غیر الله لشيئہ و امام
 رازی در تفسیر کبیر نوشته فہذا الشیء بہتہ ما یذکر واسمہا من ان الاله عبارة عن
 القادر علی الخلق والابداع لشيئہ و نیز امام رازی در تفسیر کبیر نوشته والربیع
 ہوانہم کافوا یطیعون احبارہم فی العاصی ولیس المعنی للربوبیۃ الا ذلک و نظیرہ
 تعالی اقریت من اتخذہ الہہ ہوا لشيئہ و امام راغب در مفردات نوشتہ
 و علی ہذا قال ولایا مرکم ان تتخذوا الملائکۃ والنبیین اربابا ای الہتہ لشيئہ قولہ
 در ذیل آیت والذین اتخذوا من دونہ اولیاء ما نعبدہم الا لیتقربوا الی اللہ زلی
 نوشتہ اس آیت سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسی کو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جا کہ
 اس کے سبب عذا کے نزدیک حاصل ہوتی ہو سو وہ مشرک ہو اور جہونا اور
 اللہ کا شکر اقول درین نقل تحریف است تقویۃ الایمان مطبوعہ مطبع محمدی
 مینہ کہ در ان سلسلہ است اس کے پوجنے کے سبب سے عذا کی نزدیک حاصل ہوتی ہو
 لشيئہ رئیس البتہ عین برای اقامت اعتراض لفظ پوجنے را حذف نمودہ قولہ
 معنی آیت ایہ کہ کسی کہ فقہ غیر خدا را اولیاء و گفتند کہ عبادت نمیکنیم او شانہ اگر
 اینکہ نزدیک گردانند ما را سوئی عذا تحقیق اللہ محکم خواہد کرد در میان شان چیزی
 است عذا میکنند در ان تحقیق اللہ ہدایت نمیکند کسی را کہ دروغ گو و ناشکر است
 اقول این معنی مخترع مخالف نفاسیہ معتدہ است کہ جملہ نعبدہم را بتقدیر قالوا
 یہ اتخذوا معطوف گردانیدہ حال آنکہ ما نعبدہم باعتبار قول خبر مبتدئہ است و یا حال
 از ضمیر اتخذوا و یا بدل از سلسلہ یعنی قولہ تعالی اتخذوا من دونہ اولیاء نہ معلوم
 بر اتخذوا بیضا و می و را لغو از التمزیل نوشتہ والذین اتخذوا من دونہ
 تحقیق المتخذین من الکفرۃ والمتخذین من الملائکۃ و بیسے والاصنام سہ حذف الرابع
 احبار المشرکین لدلالہ المساق علیہم و ہو مبتدئ خبرہ سلی الاول ما نعبدہم الا لیتقربوا

الى الله زلفى باصطار القول او ان الله يحكم بينهم وهو متعين على الثاني وعلى هذا القول
 المتضمن بما في حيزه حالاً او بدلاً من الصلوة وزلفى مصدر او حال اغتنته قوله ص ۹
 از آیت کریمه بر هر ذمی شعور ظاهر که تکبیر بر استخاذاولیا و عبادت ایشان بر است
 نزدیک خداست و لیسوا متعلق به تعبید صاحب تقویة الايمان لیقر بونا به استخاذا
 متعلق بفوده و تعبید را از میان کان لم یکن قرار داده اقول از ترجمه صاحب
 تقویة الايمان تعلق لیقر بونا به تعبید نه باشد و او بودن تعبید به تقدیر قول خبر مبتدا اظهار است
 عبارت ترجمه مثبت است و هر چه که ظاهر است بین و رے الله گفته و حمایتی گفته بین
 که هم جو بوجبه بین انکو سوا س لئی که نزدیک کردین همگو الله کی طرف مرتبه بین
 الله حکم کریگا او بین او س چیز بین که او بین اختلاف دالته بین بیشک الله راه
 بین و دنیا جھوٹے ناشکر کو افشانه و از عبارت فائده باوجود تحریف نیز تعلق به استخاذا
 مفهوم نیست آری اگر عبارت فائده چنین می بود که او سکه حمایتی سمجھنے کے سبب
 خدا کے نزدیک حاصل ہوئی ہو البتہ این تعلق مفهوم می شد و عبارت فائده بعد
 تحریف نیز چنین نیست و چون تکبیر بودن بر استخاذاولیا درین آیت ملزم رئیس
 المبتدع غیر است و این اعتقاد که سبب ایشان نزدیک خدا حاصل می شود از لیسوا
 الى الله زلفی ظاهر مفهوم و عبارت محرفه نیز ازین آیت معلوم گردید و از معنی محرفه
 بر هر ذمی شعور ظاهر که تکبیر در آیت بر استخاذاولیا است و گفتن اینکه عبادت نمیکند مگر
 برای اینکه نزدیک گردانند ما را بسوی خدا نه بر استخاذاولیا و عبادت ایشان بر
 نزدیک خدا قوله ص ۹ اگر مطلق ولی فهمیدن کسی را شرک باشد تا در آیت
 رسیده اما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
 و هم را کعون و من یتولی الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون
 به شرک صریح موجود است اقول شرک بودن مطلق ولی فهمیدن کسی کسی را

مراد نیست بلکه ولی فبیدین بمعنی حایتی و اگر مطلق ولی فبیدین کسی غیر خداست
 را باین بود و به کدامی معنی ولی فبیدین شرک و مخلوق را بتدیه است صریح لایم
 کعب و قد قال الله تعالی اغیر الله تعالی و لیا فاطر السموات والارض و یطعمهم
 و اینها قال تعالی و انذره الدین یخافون ان یحشره و الی ربهم لیس لهم من دونه
 ولی ولا یتقین لعلهم یتقون و اینها قال تعالی لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء
 و لا تتبعوا من دونه اولیاء ما لکم من ولا یتهم من شی و اینها قال تعالی المحسب
 الذین کفروا ان یتخذوا سبای من دنی اولیاء و اینها قال تعالی ما لهم من دونه
 من وال اما مراغب در مشروبات نوشته و الی الی الذی فی قوله و ما لهم من
 دونه من وال بمعنی الولی است و اما مرازی در تفسیر کبیر به تفسیر آیه اولی
 نوشته و اعلم ان المذکور فی صدر الآیه هو المنع من اتخاذ غیر الله تعالی ولیا و آنچه
 علیه بانه فاطر السموات والارض بانه یطعم و لا یطعم و متی کان الامر كذلك امتنع اتخاذ
 غیر الله ولیا است و نیز اما مرازی در تفسیر کبیر همین جا نوشته عدت بالمرأه
 صتمه الله تعالی فاطر السموات والارض و صتمه انه یطعم و لا یطعم و اذا ثبت هذا امتنع
 فی العقل اتخاذ غیره ولیا است و در نهایت و مجمع البحار مذکور است الولی تعالی سواد
 و قیل المتولی لامور العالم و الخلق التامین بها و الی الی تعالی مالک جمیع الاسباب
 المتصرف فیها و کان الولایه لشعر بالتدبیر و القدرة و الفعل و مالک جمیع ذلک فیها
 لم یطلق علیه الولی است قوله صوم انکه هر جائز است من دون الله و ارشده
 انهم را تفسیر برکنه نموده قرار داده که مشرکین بتأثیر برابر خدا نمیدانند اقول
 درین کلام شمارست بانوار این که مشرکین بتأثیر برابر خدا نمیدانند و درین کلام
 انکار است از آیات بناس که از انجمله است و تعبیر دن من دون الله مالا یصیرهم و
 لا یتقونهم و یقولون هو الاله شعیارنا عند الله و از انجمله است و الذین اتخذوا من دونه

اولیاء ما نعبد هم الا لیقر بونا الی الله زلفی واز انجمله است قتل بیده ملکوت کل شی
و هو سحر و لا یجاری علیه انکنتم تعلمون و یقولون لیه قلی فانی لتحر و قوله ص ۹
حالانکه این لفظ بمعنی غیر و سواست اقول حصر معنی لفظ دون در غیر و سوا باطل است
زیرا که دون را معنی متعدد است و کمتر نیز از معانی آنست اما هم را عجب مفرد است
نوشته دون یتال للخاص عن الشیء قال بعضهم هو مقلوب من الدون والدون الدنی
و قوله لا تتخذوا بطلان من دونکم اسی من لم یبلغ منزلة منزلة من فی الدیانة و قیل فی
القرابة و قوله تعالی و یغفر ما دون و کما لمن یشاء اسی ما کان اقل من ذلک قیل
ما سوا ذلک و المعنیان بیلا زمان انتی و سیوی طے در التقان نوشته دون نیز
لفظا لغتیض فوق فلا یتصرف علی المشهور و قیل یتصرف و بالوجهین قری و مناد
ذلک بالرفع و النصب و تر و اسما بمعنی غیر اتخذ من دون الله اسی غیره و قال
لزم محشری معناه ادنی مکان من الشیء و یستعمل للتفاوت فی الحال نحو زید دون عمر
سی فی الشرف و العلم و الشیء فاستعمل فی تجاوز حد الی حد نحو اولیاء من دون المؤمنین
سی لا تجاوز و اولایة المؤمنین الی ولایة الکافرین انتی و بیضاوی در الخوار التمر
نوشته و معنی دون ادنی مکان من الشیء و منه تدوین الکتاب لانه ادناه البعض من البعض
و نیک هذا اسی خذ من ادنی مکان منک ثم استعیر للترتب فقیل زید دون عمر و
فی الشرف و منه الشیء الدون ثم الشیء فیه فاستعمل فی کل تجاوز حد و خطی امر الی آخر
فتی و نیز بیضاوی در تفسیر قوله تعالی اتخذونی و امی الیهین من دون الله
نوشته یرید توفیق الکثرة و تبکیتهم و من دون الله صفة للیهین او صفة اتخذونی
معنی دون اما المخارة فیکون تنبیہ علی ان عباد الله مع عبادة غیره کلا عبادة
من عبده مع عبادتها فکانه عبدها و لم یعبدها و القصور فانهم لم یعبدوا و انتما مستقلان
ستحقاق العبادة و انما زعموا ان عبادتها توصل الی عبادة الله و کان قیل اتخذونی

وامی الهمین متوصلین بنالی الله استغیه و در نفس پیر نقشینه مسطور است و درون کبر
 ظرفا جابر بمعنی تحت و فوق و در برابر و امام و بمعنی غیر و منه احدیث لیس فیما دون
 خمس اواق صدقه و بمعنی الخمیس و الشریف سه اذا ما علما المرور امام العلما و
 یقیض بالمدن من کان دوناً و لبقال هذا دون ذلک اسی ادنی مکان منه و دونک
 فی الاسرار و لافضل له و بعضهم یقول وان یدون دوناً و ادین اداثه صار دو کما
 تدخل من کثیره و التار قلیلا استغیه و فیروز آبا وی در قاموس نوشته دون
 بالضم یقیض الفونی و یکون ظرفاً و بمعنی امام و درار و فوق شد و بمعنی غیر قلیل و نه
 بس فیما دون خمس اواق صدقه اسی فی غیر خمس اواق و بمعنی سوسی قلیل و منه احدیث
 اجار الخلع دون عقاص رهبا و معناه لکل شیء حتی عقاص رهبا و بمعنی الشریف
 و الخمیس شد و بمعنی الامر و الوعید لغتیه و شاه عجب القادر دهلوی
 در موضح القرآن به ترجمه و الذین استخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیسر لوالی
 الله زلفی نوشته اورچمنون نے پکڑے ہیں اوس سے وری کا پتی کہتے ہیں
 کہ ہم اونکو پوجتے ہیں اس واسطے کہ ہمارے بچے وین اللہ کی طرف پاس کے درجہ
 فقر کہ ۹۶ بالجملہ خدائی صاحب لذت الایمان درین ضمیر من بچہ لڑائی ثابت اول
 بحسب لغت تفسیر اقول دعوی مخالفت تفسیر کذب ہرگز ہست قول ۹۷
 ووم انکہ یہین مضمون در دیگر آیات ہی لفظ من دون موجود اللہ سبح اللہ ہی ہم قوم
 بعد لون قالوا البتہ غیر ام ہو ما ضر یورد الہ اقول از موجود بودن یہین مضمون
 فی لفظ من دون در دیگر آیات لازم نمی آید کہ مشرکین بتنازل برابر خدا میداشتند و کثر
 از و تعالی نمیداشتند و در آیت اولی ترجمہ بعد لون اگر یہیسا دون کنند معنی چہین
 باشد کہ عبادت کردن بتنازل مساوی بہ خدا تعالی میکنند گو اعتقاد مساوات نداشتند
 کہ عبادت امارت اعتقاد و تعارف بصفت حجتہ او تعالی است عبد بن حمید و بن

تفسیر بعد لون بیشتر کون از قاضی روايت کرده اند و بیضاوی در الوار التشریل
نوشته بل قوم بعد لون عن الحق هو التوحيد اشته و لغوی در محالم نوشته آله
مع الله استقام علی طریق الانکار ای بل معه معبود سواه اعانه علی صفة بل لیس
معه آله هم قوم یعنی کنار کت بعد لون بیشتر کون اشته و در تفسیر حلالین هم قوم
آله بتجقيق التمرين و شهيل الثانية و ادخال الف بينهما علی الوجهين و فی موضع
السبعة مع الله اعانه علی ذلك ای لیس معه آله بل هم قوم بعد لون بیشتر کون
باله غیره اشته و در آیت شانیم ذکر خیریت به نسبت حضرت عیسی علیه السلام
یا به نسبت حضرت ماحمد صلی الله علیه و سلم است نه به نسبت خدای عز و جل چنانکه
رئیس المبتدعین زعم کرده بیضاوی در الوار التشریل نوشته و قالوا المبتدع
خیرام هو ای المبتدع خیر عندک ام عیسی فان کان فی النار فلتکن المبتدع معه او المبتدع
الملائكة خیرام عیسی و اذا جاز ان یعبد و یكون ابن الله کانت المبتدع اولی او المبتدع خیرام
محمد فعبده و ندع المبتدع اشته و لغوی در محالم نوشته قالوا المبتدع خیرام هو قال قاضی و ام یعقوب
محمد فعبده و تطبیحه منکر المبتدع و قال اسد و بن یدام هو یعنی عیسی قال ریزع محمد ان کل یعبده من دون
الله فی النار فخن نرضی ان تكون المبتدع مع عیسی و عزیر و الملائكة فی النار اشته و آله
رازی در تفسیر کبیر نوشته و ذکر و افیه و هو باکلهما محتملة الاول ان الکفار لما سمعوا
ان النصارى یعبدون عیسی قالوا اذا عبدوا عیسی فاینها خیر من عیسی و اما قالوا
ذلك لانهم كانوا یعبدون الملائكة الثانی فی روى انه لما نزل قوله تعالی و ما تعبدون
من دون الله خص به جهنم قال عبد الله ابن الزبجری هذا خاصة لنا و لا لاینها ام یجمع
الاعم فقال البنی صلعم بل هو لجمع الاعم فقال عبد الله خصتک و ربنا الکفیه است
ترجم ان عیسی بن مریم نبی و نشی علیه و علی انه خیر و قد علمت ان النصارى یعبدونه
و عزیر و الملائكة یعبدون فان کان هؤلاء فی النار فقد رضینا ان نكون نحن و

والله تعالى معهم فسكت النبي صلى الله عليه وسلم وفرح القوم وضحكوا وضحوا فانزل الله
 تعالى ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون ونزلت هذه الآية
 والمعنى انما ضرب عبد الله ابن الزبير عيسى بن مريم مثلاً وجاهدك رسول الله لعبادة
 النصارى اياه اذا قوبك قرش من اى من هذا المثل يبعدون اى برقع لهم ضجج
 عذلاً وضحكاً بسبب ما ردوا من اسكات رسول الله صلعم فانه قد جبرت العادة بان
 احد الخصمين اذا انقطع اظهر الخصم الثانى الفرج وقالوا اللهنا خير ام هو يعينون
 ان اللهنا عندك ليست خيراً من عيسى فاذا كان عيسى من حبيب النارك ان اللهنا
 اهلون اللهنا ودر تفسير جلالين مسطور است وقالوا اللهنا خير ام هو اى عيسى فسر
 ان تكون اللهنا معه اللهنا ودر تفسير زاهدى مرقوم است الكاه خبر داد كه درين
 اسؤله و مسئله چه گفته بتان ما بترا عيسى با بزرگى محل وى در آتش اللهنا قوله و
 سوم اينكه از نفس آيت اخيره و امثال او غلطى تقوية الايمان ثابت مى شود چه لفظ
 من دون و انذا هر دو موجود اگر مراد به من دون الله آن باشد كه مدعى نوشته
 تا تعارض صريح و تفاوت قبح لازم مى آيد اقول تنزه به لرؤم تعارض و تفاوت
 ناشى از جهالت است تشبيه معبودان با بطله براندا و جرد تشبيه است نه بالتحقيق بدين
 در انوار المنير نونشته و تشبيه ما يعبدو المشركون من دون انذا و ما زعموا انها
 ت و تيسر فاته و صفاته و لا اله الا الله تعالى في افعاله لانهم لما تركوا عبادته الى عباده و
 و سموها الهه شابهت حالهم حال من يعتقد الهذا ذات واجبة بالذات قاطرة على ان
 الله حق عنهم باس الله و تمنهم ما لم يرد الله بهم و شنع بهم بان يجعلوا انذا و المن يمتنع
 ان يكون له نذا اللهنا قوله و در تفسير جلالين مسطور است و در تفسير زاهدى مرقوم است
 خواص بنندگان و تفويين امور و تدبير و تصرف بايشان كه باتفاق مترابح ثابت
 مشركين بخيال آن امور از راه غلط فهمى ان اشخاص را الله است و نمودند و در الكون

برابر خداست و تفهیدند که این امور موجب الوهیت نیستند بخدییه از اصل این امر
 منکر گردیده بخالفند شرائع خود را لموم و مطعون ساختند اقول بخدییه فرعونیه و
 را از ثبوت محبوبیت و شفاعت خواص بشر و تفویض امور بلکه بطریقیکه شرع
 به آن ناطق است انکار نیست انکار از حمل محبوبیت و شفاعت و تفویض غیر
 حمل است و تشبیه حال ایشان بحال معشوقین نسبت به عشاق و حال شفاعت از وزیران
 و مذما و مفوضین از نوامیان و راجه ها نسبت سلطان متصرف با بجزوت که آن متناهی
 این است را موجب اعتقاد الوهیت خواص بشر است چنانکه همین حمل و تشبیه
 عرب را موجب اعتقاد الوهیت اصنام گردیده گویند فقین این است بسبب تفهید
 معنی الوهیت از اطلاق لفظ اله با اثبات معنی سخا و کنند و مشرکین عرب بسبب
 دانستن معنی الوهیت که لفظ زبان ایشان است ازین اطلاق پاک ندارند و آنچه از
 حجة الله البالغة نقل کرده مؤید همین است نه آنچه امام الفرسولیه زعم کرده قوله ص ۹۸
 رکن توحید اعتقاد حصر الوهیت است در واحد و اقرار شرط است نه رکن الخ اقول
 حصر رکن توحید در اعتقاد حصر الوهیت بمعنی معبودیه چنانکه سیاق و سباق کلام
 دلالت بران دارد و باطل است از آنچه از شرح مقاصد و مسامره و بحر المذاهب
 و غیره از کتب کلامیه گذشت که رکن توحید اعتقاد حصر و جوب وجود و تدبیر عالم
 و خلق جسمان و استحقاق عبادت و غیر ذلک من الصفات و الافعال المختصة به تعالی
 و عینی در عهده القاری نوشته و التوحید فی الاصل مصدر و حدیوحد و معنی
 و حدث الله اعتقدته منفردا بذاته و صفاته لا نظیر له و لا تشبیه له و فیما یورک
 در تفسیر ان الذین عند الله الاسلام نوشته اما التوحید فان یعلم ان الله تعالى
 لا شریک له و لا نظیر له فی الذات و لا فی صفه من الصفات انتبه قوله ص ۹۸ رکن شرک اعتقاد
 شرکت است در الوهیت و اقرار شرط است و سجده طواف و ندو و قرابین غیر

از قزو و سوارض که فی اینهمه شرک موجود و بی اعتقاد الوهیت این اعمال افعال
اعتباری ندارد اقولی حصر رکن شرک اعتقاد و شرکت در الوهیت بمعنی معبودیت
نیز باطل است چنانکه از دریافت حقیقت توحید بلا حلقه عبارت کتب کلامیه ظاهر
گردیده و در عقائد معتضدی مرقوم است و لایکفر احد من اهل القبلة الا بما فيه
لنفس الصانع التاد و المختار او با شرک العلم افشیه ملا جلال و دوانی به شرح شرک
الغلیم نوشته اما فی وجوب الوجود او فی السخا فیه کالتفکین بالنور و الظلمة الالهی
یجملون النور فاعل الخیر و الظلمة فاعل الشر و اما المعتزلة فالمتخار انهم لایکفرون
و قد سئل الامام ابو القاسم الانصاری و هو من اخاضل تلامذة امام السحرین عن
تکفیرهم فقال لایجوز لانهم تنزهوه تعالی عايشة الظلم و الفج و ما یلیق بالحکمة و سئل
عن اهل البصر فقال لایجوز تکفیرهم لانهم غلوه تعالی حتی لا یکون لغيره قدرة و تاثیر
و ایجاد فاکل متفقون علی انه تعالی منزّه عن السمات النقص و الزوال و اما فی
المعبودیت کعبدة الاصنام و الکواکب و النار افشیه و سجده و طواف قبور و تذویر
قراین از عبادت است و عبادت غیر خدا امارت و علامت شرک است پس
این افعال برای غیر خداست یا بالا اختیار و رضای قلب مشرک است بحکم ظاهر شرع
اعتبار اعتقاد و اقرار و یسح نیست و نیز اعتقاد استحقاق این افعال اعتقاد و الوهیت
باشد قاضی عیاض در شفا نوشته و كذلك تکفر بكل فعل اجمع المسلمون
انه لا یبصر الا من کافر و النکان صاحبه مصرحاً بالاسلام مع فعله و کذا الفعل کالسجود
للصنم و الشمس و القمر و الصليب و النار و کالسعی الی الکائنات و البیع مع الیها و
التزیی بنهم من شدة الزنایر و فخص رمو سهم فتد اجمع المسلمون علی ان هذا الفعل
لا یوجد الا من کافر و ان هذه الافعال علامة علی الکفر و ان صرح فاعلم بالاسلام
افشیه شاه ولی الله و یلوی در حجة الله البالغة نوشته و لما کان منی الشرک

بعضه معبودیه میکردند و در صفات ذاتیه و افعال مختصه او تعالی شریک ثابت نمیکردند
 انحصار شرک شریعی در شرک فی الالهیه بمعنی المعبودیه لازم نمی آید همچنانکه وی
 در الوار النازل نوشتة من لیشرك بالله اى فی عبادته او فیما يختص به من الصلوة
 و الافعال فقد حرم الله عليه الجنة لمنع و خولها كما تمتع المحرم عليه من المحرم فانها
 دار الموحدين و ماواه النار فانها المعدة للمشركين لئلا يشركوا محشرى در كشاف
 نوشته اند من لیشرك بالله فی عبادته او فیما يختص به من صفاته و افعاله فقد حرم
 الله عليه الجنة و لغوی در معالم نوشته و لا یشرك فی حكمه احداً قرآن عام و
 معقوب و لا تشرك بالتاء علی النخاطبة و النبی و قرر الآخرون بالیار اى لا یشرك
 بالله فی حكمه احداً و قال الحكم بهنا علم الغیب اى لا یشرك فی علم غیبه احداً الله در
 تفسیر رحا فی مسطور است سئل فی قلوب الذین کفروا الرعب بالشرک و بالله
 لما لم یزل به بکونه الیه او متقیافاً بصفاته او مستحقاً للعبادة لئلا یزید تفسیر حالی
 به تفسیر آیه الکرسی مرقوم است منهم من لیشرك فی صفات الکمال و استحقاق العبادة
 لکنه هو الله الواجب الوجود الدنئی له الوجود الحقیقی لا غیره لا یشترک فی صفات کماله
 و لا فی استحقاق العبادة غیره لئلا یزید ابو حنیان اندلسی صاحب بحر التفسیر غیره
 نوشته و فی الشریک بقوله و ما کان معه من الله اى و ما کان معه شریک فی خلق العالم
 و اختراعهم و لا فی غیر ذلک تا یلیق به من الصفات لئلا یزید قولہ مثل حال نیست که
 درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عز و جل و در آیت لا یطهر علی غیبه احداً
 الا من ارتضى من رسول استثناء بهم موجود اگر غیب مدار شرک می بود الظاهر
 دیگری برا و امکان مذشت اقول بالا لکه شت که غیبیکه بواسطه اخبار معلوم گردد
 علم غیب بر آن اطلاق نکنند زیرا که مراد از علم غیب علم غیب است بقوت خود بلا
 واسطه کل غیب و آنچه از اخبار معلوم شده بعض غیب است و علم بعض غیب مستلزم

علم کل غیب نباشد بودن مقتضی علم غیب بخداست تعالی درین آیات خود پیرس البتة غیر
است پس اگر اطلاق علم غیب بر آنچه از اخبار معلوم شده باشد صحیح بودی و مترج
تعارض و تنافیست در آیات مذکور و آیت کریمه لا یظهر علی غیبه الا من اراد فی من
رسول لازم آمدی و در بسیاری از آیات نفی علم غیب از آنحضرت صلی الله علیه و
وارد شده با آنکه وی معلوم مظهر بر بعض غیوب بود پس اگر مظهر بر غیب بودن در
ثبوت علم غیب کافی بودی چگونه نفی علم غیب از آنحضرت معلوم می شدی پس
اثبات علم غیب برای غیر خداست تعالی شرک باشد و اظهار دیگری بران ممکن است لیکن
از ان ثبوت علم غیب برای دیگری لازم نمی آید قال الله تعالی قل لا اناک
لنفسی نفعا ولا ضررا الا ما شئنا الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من النجیر الا انی انما
رازمی در تفسیر کبیر نوشته است حج الرسول صلی الله علیه وسلم علی عدم علمه غیب
بقوله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من النجیر انتم و ابو حیان اندلسی تفسیر
نوشته و ظاهر قوله تعالی و لو کنت اعلم الغیب انتصار العلم من الغیب علی جهة عموم
الغیب که روی عنه علیه السلام لا اعلم ما و از بهر السجد اراد ان یعلم غیبی بخلاف ما
هو لارالدین بدیعون الکشف و انهم بتنفیة نفوسهم یحیل لنا اطلاع علی المعنیات
و اخبار بالکرامات التي تحدث و ما اکثر دعا الناس لهذا الامر و خصوصاً فی دیار مصر حتی
انهم یسبون ذلک الی رجل متشیع بالنجاسة لظیل و هر دو لا یصلح و لا یتخرج من سجنه
و بایشن عورتی للناس حتی یبول و هو عار من العلم و العمل الصالح فلا حول و لا قوة
الا بالله العتة و فی شامپوری در تفسیر آیت کریمه و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب
الایة نوشته الثانية ان الرسول ایضاً لا یعلم المعنیات بان یطلع علیه من تلقا نفس
و نجاسیتیه فیه و لکنه انما یعلم ذلک من طریق الوحی و اطلاع الله تعالی ایاذ علیه ان
دوام من و هذا منافق است و مخاطب با و که از مظهر بر بعض غیوب بودن کسی نیست

و استحقاق نبی که منزه بر آن از خبر مجرب صادق ثابت نیست هرگز و نیست این نسبت
 نسبت علم غیب مختص بحدایتعالی است بغیر او تعالی و آن شرک است لهذا از حضرت
 عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا بر روایت ابی داؤد طیالسی و سعد بن منصور و امام احمد
 و عبد بن حمید و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن اثیر
 و ابی الشیخ و ابن مردودیه در تفسیر در منشور مذکور است که گفت عائشه رضی اللہ عنہا
 و من زعم انه صلی اللہ علیہ وسلم یخبر الناس ما یكون فی غد فقد عظم علی اللہ القرۃ و اللہ
 تعالی بقول قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا اللہ اعلم ان خبر سال
 مستقبل را که بعض غیوب است در علم غیب محض داخل کرده قوله صلوات
 و آنچه نوشته من زعم ان ارواح الانبیاء و الاولیاء حاضرة و ناظره صائر مشرکاپس
 از غایت جهل است چه اسمای الہی ہمہ توقیفی اند و در اسماء حسنی حاضر و ناظر قادر
 اقول قطع نظر از بنکہ در توقیفیت اسماء الہی عموماً نیز علماء کلام است قاضی
 ابو بکر با قلامی باطلانی اسمیکہ اذن و منع بدان وارد نیست و خدا تعالی
 بعضی آنست و اطلاقش موہم انچه مستحیل در حق او تعالی است نیست قائل جواز است
 و امام الحرمین متوقف در آن و ابو حامد ترمذی قائل بجواز اطلاق صفت بہ اسم
 و صفت آنست کہ دال است بر معنی زائد از ذات و اسم آنست کہ دال است بر
 ذات انتساب نظر بسوی او تعالی موردی صحیح مسلم ان اللہ لا یشیر الی صدورکم و اموالکم
 و لکن یشیر الی قلوبکم و اعمالکم وارد و حاضر ترجمہ شہید بہت و ناظر ترجمہ بصیر و مجموع این
 دو لفظ در عرف بعضی علیم بعلم محیط و خیر و اطلاق آن بر خدا تعالی متابع و ذائع بلائی
 در خواص و سوام پس گویا اجماع باشد بر اطلاق آن بر خدا تعالی و معہد گفته اند کہ
 اسم مترادف اسماء وارودہ در شرح مضاف نیست تفصلاً فی در شرح معانی
 نوشته قالوا اهل کل لغة یسمونه باسم مختص بلغتهم کقولہ عجمی و تنکاری و شاعری

و ذاع من غیر تکلیف اجماعاً قلنا کفی بالاجماع دلیلًا علی الاذن الشرعی و هذا ما یقال انه لا
فیما تروى الاسماء الواردة فی الشرح لشيته و ریخا بحث در اطلاق لفظ حاضر و ناظر خبری است
نسبت تا حدیث توقیفه اسماء الاهی حسب زعم رئیس المبتدعین مضرافند بلکه بحث در اطلاق
حاضر و ناظر بر غیر خدا متعالی بدین وجه است که معنی حاضر و ناظر از صفات مختصه باری تعالی
بسبب اطلاقش بر غیر او تعالی اعتقاد و شریک او تعالی در المعنی نباشد لهذا در قیاسی برابر
مقوم است من قال ان ارواح المشايخ حاضرة تعلم کفر لشيته و در قیاسی و محکم لطلایع
مستور است و دیگر طائفه درویشان جاهل و عامی مردمان میگویند هر وقت پیران حاضر
و مردگان رفته را حاضر میگویند کافر میشوند زیرا که حاضر کسی است که او را از حال اهل
مجلس علم و خبر باشد و مردگان از احوال زندگان خبر ندارند کذا فی زاد المتقین استغفر
خود رئیس المبتدعین را در صفحه ۱۰۴ اعتراف است به غیب مطلق بودن صفت حاضر
ناظر بودن هر جا و در صفحه ۱۰۲ نوشته که غیب خاصه خدا غیب مطلق است ان شاء الله
ظاهر الاعجام بجای شهید این لفظ را بر زبان می آرند و در قرآن موجود فکیف اوجینا
من کل امة لبشید و یجینا بک علی بنو لار شهید اقول شهید برین آیت بمعنی شاهد و
مشاهد للشیء است نه بمعنی حاضر و ناظر هر چیز اما هم را غیب در مضرورات نوشته
اما الشیید فقد یقال للشاهد و المشاهد للشیء فقوله معها سابق و شهید ای من شهید له
و علیه و کذا قوله جینا من کل امة لبشید و جینا بک علی بنو لار شهید ان شاء الله و اما هم را از
در تفسیر کبیر نوشته و ذکر السدی ان امة محمد صلعم یشهدون للرسول بالابلاغ و الرسول
علیه السلام یشهد لامة بالتصدیق فلما قال و کذا بک جعلنا کم امة وسطا لکنوا تشهدوا
علی الناس و یکون الرسول علیکم شهید و حکى عن عیسی علیه السلام انه قال و کنت
علیهم شهید اما دست فیهم ان شاء الله و نیز اما هم را از می در تفسیر کبیر نوشته فمعنی هذا
لیست بیرون یوم القیامة اذا استشهد الله علی کل امة برسوله و شهید که علی بنو لار

یعنی قوم المؤمنین الذین شاهد بهم و سراف احوالهم من اهل کل عصر شهید و ن علی غیرهم
 ممن شاهدوا احوالهم و علی بذالوجه قال عیسی علیه السلام و کنت علیهم شهیداً مادامت
 اشته و بیضا و می در الوار التشریل به تفسیر آیت کریمه و قل کنی بالله شهیداً
 و بینکم و من عنده ام الكتاب فوسته و کفی بالذی یتحقق العباد ذلایعالم ما فی الاصح
 الا هو شهید بیننا فیجری الکاذب منا اشته شاه عبدالعزیز و ملوسه در
 فتح العزیز به تفسیر و آدا عوا شهید ارم من دون الله نوشته معبودان ایتانرا
 شهید ابد و وجه لعب داده اند اول آنکه شهدا جمع متبید است و شهید ماخوذ از شهود است
 بعضی محصور و ایشا ترا اعتقاد چنان بود که معبودان ما را علم محیط و قدرت کامله باشد
 حاصل است که هرگاه کسی ایشا ترا در وقتی از اوقات و مکانی از آنکه میخواند و فریاد
 میکند و باری سجود ایشان فی الفور حاضر می شوند و امداد و اعانت مینمایند و آن
 مشکل حل می شود و بنا بر آنکه ابن اعتقا و مخصوص بابشان بود شهید را اضافت
 بسوی ایشان نموده اند و دوم آنکه شهید ماخوذ از سنهات است و در حق معبودان خود
 ایشان میگفتند که هو لا یشهدون لنا عند الله اشته قوله ص ا قال رسول الله
 صلعم عرضت علی اعمال امتی الخ اقول در نیکویش ذکر عرض انواع اعمال خدا
 آن در سالم حیات نه بعد وفات است و کیفیت عرض مجهول است و قطع نظر از کلام
 در بقای معروض در ذهن علی الدوام مرض تفصیل را رد میکند بسیاری از احادیث
 از انجمله است آنچه ابن عباس از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود اتم مشهور
 حفاة عراة غلامم قر که آمدند ما اول خلق نعهده و خدا علینا انا کنا فاعلین و اول من
 کیسی بوم القیامة اراهم و ان ناسا من اصحابی یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اعیان
 اعیان فیقول و بهم لن یزالوا من بن علی اعقابهم بذقانه فاقول کما قال الله الصا
 و لست علیهم شهیداً مادامت فیمم الی قوله العزیز الحکیم و ارا محمد است آنچه سهل بن سعد

روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتی فرطکم علی الخوض من غیر علی
 شرب و من شرب لم یطأ ابا لیردث علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحالی بینی و ینظر
 فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احد ثوابک فاقول سحقا سحقا لمن یحیر بعدی
 رواها البخاری و سلم فی صحیحهما قوله صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنت
 اقول از رسیدن صلوة و سلام بوی صلی الله علیه وسلم از هر جا حاضر و ناظر بود
 وی صلی الله علیه وسلم و خبر بر خبر در هر وقت برابر داشتن وی لازم نمی آید و ممکن است
 که مراد از رسیدن صلوة و سلام رسیدن ایشان باشد قوله صلوا اول دعوی نمود
 که هر جا حاضر و ناظر بودن و خبر بر خبر در هر وقت برابر داشتن خاص بجد است انچه مقابل
 گویا که اشارت است بغيب مطلق و در آن کلام نیست تفریع نمود بر آن بدن نوع پس
 اگر کسی بداند که من برگاه نام نبی یا ولی بر زبان می آریم او را خبر میگرد و مشرک گرد و انچه
 ببینند که متفرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی اقول در غیبت نبی یا ولی
 و قتیکه شکم خواهد نامش بر زبان بردن غیب است به نسبت نبی یا ولی و شک نیست
 که اظهار بر آن واقع نشده بجهت عدم دلالت دلیل بر آن زیرا که عدم اصل است
 ما دامیکه دلیل بر وجود قایم نشود و اثبات هر فرد از افراد غیب برای غیر ما و امیکه
 آن غیر بران واقع نشده باشد در حکم اثبات غیب مطلق است از اینجا است که انحضرت
 صلی الله علیه وسلم جواب داد قومی را که استدراک منافع و مضار مستقبله خود کرده
 بودند به لا اعلم الغیب یعنی بنفی غیب مطلق از خود چنانکه مفسرین گفته حال آنکه منافع
 و مضار مستقبله آن قوم از قبیل همان بود که آنرا رئیس المبتدعین غیب مقید و اضافی
 گفته قوله صلوا و همچنان از جمله افعال حادای غرض و جل تصرف را مدار شرک قرار داد
 سوای آنچه در و آن مذکور شد یک نکته در یافتنی است که اهم مباحث قرآن جمیع در شرک
 است و در یک جا هم این لفظ دارد و نگریده که تمام فضل متعلق آن ببیند کیجا هم این لفظ

در آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست اقول تصرف خیر از مالکیت نفع و ضرر و قدرت
و اختیار همه چیز با نیست و اختصاص آن با و تعالی و انتفاء آن از غیر او تعالی در آیات
و احادیث مذکوره فصل متعلق رد شرک فی التصرف وارد است انکار آن انکار وجود
آفتاب در رابعة النهار است و در تحریر ائین و غیره از کتب فقه مسطور است من ظن
ان المیت تصرف فی الامور دون الله فقد کفر لکن قوله صلا ان افعال را که از
بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری باستثناء التو
او شرک و لی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود اقول کردن
افعالی که خدا تعالی برای عبادت خود از بندگان طلب فرموده برای دیگری و امارت
اعتقاد الوهیت آن دیگری است و در ظاهر شرع حکم ذی الامارت بر امارت جاری است
پس قطع نظر از اعتقاد الوهیت حکم شرک بر نفس کردن این افعال بالا اختیار بدون
اجبار بحسب ظاهر شرع نافذ خواهد شد قوله صلا و قید طلب ما اختصاص از برای
انست که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا اگر طلب نیست مثل ان احکم
الامر که اختصاص حکم بخدا از ان یافته می شود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حکم بگوید
و دیگری را نگویید که خصوصیت طلب الی منع طلب از غیر نباشد انما اقول این
قاعده شنبه ناشی از جهل رئیس اجهال و مختزعه این دجال است اگر خاص خدا تعالی
حاکم حقیقی گفتن و دیگری را گفتن مطلوب نیست مقصود از تخصیص حکم در ان احکم بگوید
باشد و همچنین اگر خاص از خدا تعالی مدد خواستن و از دیگری مدد نخواستن مطلوب نیست
مقصود از تخصیص خدا تعالی در ایاک استتین چه باشد بیجا و می در انوار التشریل
نوشته و کمر التفتیق علی انه المستعان لا غیر استتین و نبودن خصوصیت طلب
طلب از غیر مسلم است لیکن خصوصیت طلب خود متضمن منع طلب باشد قوله صلا
و عقیده ظاهر گویند بر بدعت حرام و کفر است اقول اگر گفتن حرام

و کفر نیز و هر فرد بدعت را مراد داشته پس این صحیح است و اگر گفتن حرام بجهت افترا و بدعت او کفر
افراد دیگر را مراد داشته پس صحت این عقیده شک نیست زیرا که مراد ایشان از بدعت بدعت متعارفه
است و آن منقسم نیست جانب سبیه و منقسم است و قائلین بقسم بدعت بطنی مطلق ما احد
بعد رسول الله است نه بدعت متعارفه یعنی ما احدث بدون دلیل شرعی و مراد از
حرام مطلق مظهر است شامل مکروه تحریمی را و کلمات اهل سنت شکر الله سبحانه مطلق
است بر آنکه بعضی بدعات نیز مودی الی الکفر باشند گفتارانی در شرح عقائد
لشفر نوشته و ما نقل عن بعض اهلک من المنع عن الصلوة خلف المبتدع فمحول علی
الکراهته اذ لا کلام فی کراهته الصلوة خلف الفاسق و المبتدع هذا اذا لم یؤد الفسق و البیعة
است احدا الکفر و اما اذا ادى المیه فلا کلام فی عدم جواز الصلوة خلفه استند در فتاوی
عالمگیری به مسطور است تجوز الصلوة خلف صاحب هوی و بدعت و لا تجوز خلف الکرا
و الجهمی و القدری و المشبهه و من یقول بخلق القرآن و حاصله آنکه هوی لا یکفر به
صاحبه تجوز الصلوة خلفه مع الکراهته و الا فلا کذا فی التبین و الخلاصه انتم و در
بحر الریق مذکور است اطلاق المصنف فی المبتدع لیشمل کل مبتدع هو من اهل قبلتنا
و قیده فی الحیظ و الخلاصه و المحبته و غیره با بان لا تكون بدعت کفره فان كانت مکفره
فلا صلوة خلفه لا تجوز استند و در شرح مختصر بر حندی مرقوم است اما المبتدع
نحو الذی نقض من الدین شیئا و زاد فیه بالیس منه بشرط ان لا یؤدی ذلک الی الکفر
نخل من کان من اهل القبله و لم یکن علی طریقہ السنه و الجماعه فان غلاه فی هوانه حیث
علم بکفره لا تجوز امامته اصلا و ان لم یغل حتی لم یحکم بکفره جازت امامته و تکره استند
در مستخلص شرح کفر مسطور است و المبتدع لانه بصفتہ الفاسق مع زیاده
القلب و هذا اذا لم یؤد بدعته الی حد الکفر فاذا ادى فلا شک فی عدم جواز الصلوة
خلفه استند و قوله و تقریب نمیکند بدعت را با آنچه حادث شده باشد بعد

زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین یا
 نیست مدار بدعت بر سنجید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمیکند یعنی هر چه بعد
 ازین از منته حادث شده همه بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد بعضی ملاحظه
 می‌هر چه باین راه رفته اند اقول مراد ایشان از امر حادث بعد زمانه تبع تابعین است
 و ردین که نه خود در زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین موجود شده است و نه نظیر آن
 و مراد از وجود آن در قرون ثلثه آنست که در قریب از قرون مذکور بلا تکثیر شامل در آن
 جاری شده باشند و بی‌رد و قدح روح یافته نه آنکه کسی او را بطریق مذرت بعمل آورد
 باشد یا رد و انکار بر فاعلین آن اگر چه جم غفیر باشند متوجه شده باشد چنانچه صاحب
 ایضاح الحق الصریح فی احکام المسبوت و الصریح التصریح آن نموده و از هادیکه نفی
 بدعت بودنش کرده اند مراد حادثی است که در زمانه صحابه یا تابعین یا تبع تابعین مل
 به آن بلا تکثیر جاری گردید پس مدار بدعت فی تحقیقت بر سنجید زمانی نیست و اگر
 باشد نیز تجوی ندارد و حادث بعد زمانه تابعین یا بالمعنی المذكور بالا جماع بد باشند
 نیک پس حرام معنی شامل کرده یا کفر باشد پس مذہب ملا حله ظاهریه قرار داد و است
 از تلبیس ابلیس است در کشف بزدومی مرقوم است البدعة الامر المحدث فی الدین
 القدیمی لم تکن علیه الصحابة و التابعون لشيئ و در تشریح مقاصد مرقوم است
 ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من خیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
 و لا دل علیه الدلیل الشرعی لشيئ و شهاب الدین احمد افندی ابن علی الرضی
 عنه فی شمس الهدى و هشام و یک چنانچه ذکرش در کشف الظنون موجود در حاشیه
 الا برار نوشته اعلم ان البدعة لها معنیان احدهما لغوی عام و هو المحدث مطلقا
 اسوار کان من العادات او من العبادات والثانی شرعی خاص و هو الزيادة فی الدین
 او التقصیر بعد الصحابة بغیر اذن من السارع لا قولاً و لا فعلاً لا صریحاً و لا اشارةً و لا

و محمد بن سیر علی المعروف بنیر کلی متوفی سنه ۵۸۵ و شهادت و یک که ذکرش نیز
در کشف الظنون موجود و طریقہ محمد بن نوشتہ للبدعة معنی لغوی عام هو المحدث
مطلقا عادة او عبادۃ لاینها اسم من الابتداء بمعنی الاحداث کالرفق من الارتفاع و
الانقضاء من الاختلاف و ہذا ہی النقص فی عبارة الفقہاء یعنون بہا ما احدث بعد
الصمد الاول مطلقا و معنی شرعی خاص هو الزیادۃ فی الدین او النقصان منه الحاکمان
بعد الصحابة بغير اذن من الشارع لا قولاً ولا فعلاً لا صریحاً ولا اشارۃ اشتبہ و در کتب
العرفان مرقوم است و اما البدعة فقد یراد بہ معنی لغوی عام و هو المحدث مطلقاً
عادة او عبادۃ لاینها اسم من الابتداء بمعنی الاحداث کالرفق من الارتفاع ہذا ہی
المنقضاء فی عبارة الفقہاء یعنون بہا ما احدث بعد الصمد الاول مطلقاً کما قالوا ان
البدعة قد یکون مباحہ کاستعمال الخمر و المواظبۃ علی اکل لب الخنظل و اشبع منه و
ترکیب اولی و قد تكون مستحبہ کبناء المنارة و المدرستہ و تصنیف الکتاب بل قد تكون
واجبہ کتلم الدلائل لرد سنة الملامدة و نحوہم و قد یراد بہا معنی شرعی خاص و هو الزیادۃ
فی الدین و النقصان منہ الاحداث بعد الصحابة بغير اذن من الشارع لا قولاً ولا فعلاً
ولا صریحاً ولا اشارۃ اشتبہ و افندی در رد البدعة نوشتہ فی شرع الاسلام
و المراد من ہذا السنة التي یجب التمسک بہا ما کان علیہ القرون المشہورہ و اہم بالبحر و
الرشاد و ہم اختلاف الرشید و من عاصر سید الخلق ثم الذین بعدہم و من البیہ
باعتلاف و کل بدعة ضلالہ و قد کانت الصحابة رضوان اللہ تعالیٰ عنہم جمعین بنیک
اشد الانکار علی من احدث امر او ابتدع ما لم یعہدہ فی عہد النبوة قل ذلک
او کثر صغر ذلک او کبر کانت فی المعاملة او العبادۃ او الذکر اشتبہ مقصود از یراد
این خبر تھا در پنج صحت است شہاد است بر تفریف بدعت با نچہ تحدید نہایت
ترجمہ رئیس المبتدعین گردو گردو تعیین زمان ہم اختلافی بود و قولہ ص ۱۵۵

مصري نونته لاشك ان ما يقولون ابتداع قبيح في الدين واخراج فضيحة محالفة لما
 المسلمين حاصله ان ما احدث بعد الازمنة الثلاثة الشهود لها بالخير فهو بدعة منسالة
 لا يتوقع فيها الخير وما احدث في احد منها فهو ليس بدعة وكلا الامرين باطلان قطعاً
 اقول علامته بخبري بجواب مصري نونته واذا كان المراد من الاحداث بعد القرون
 الثلاثة ما لم يكن نفسه ولا نظيره وموجود في زمان من ازمنة القرون الثلاثة بالبدع
 بدون كبير ومن الاحداث في احد من ازمنة القرون الثلاثة ما كان شائناً فيه بدع
 ردوا كما جرى به تعامل المسلمين فيه تبين ان ما احدث في احد من ازمنة القرون
 الثلاثة بالرد والاختراع كالمخرج والنصب والرفض والقدر والارجاع والاعتزال
 وغيره ليس بحدوث فيه بالمعنى الذي نفى عنه اسم البدعة فالقول ببطلان ما قالوا
 ان ما احدث في احد منها فهو ليس بدعة وما قال ان الخير منوط في ما بعد ازمنة
 القرون الثلاثة المذكورة فنقول ان توقع الخير فيه قليل نادر والغالب فيه الخبائث
 والكذب واما زمان السلف فالغالب فيه الصدق نفس عليه صدر الترتيب في
 التفتيح بدليل ما روى في الصحيحين عن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم خبر
 امتي قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ان بعدهم يشهدون ولا يشهدون
 ويخونون ولا يؤمنون وينذرون ولا ينفون ويظلمون فيهم السمن وفي المستدرك
 لما حكم عنه غير القرون قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفتشوا الكذب وبني
 النسيان عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكرموا اصحابي فانهم خياركم
 ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يظلم الكذب حتى ان الرجل ليحلف ولا يتحلف ويسب
 ولا يشهد ولا يعار منه حديث مثل امي مثل المطر لا يدرى اوله خير ام آخره لان
 الخير فيه يختلف بالاضافات والاعتبارات فلما قرنوا بالبقية خيرية لشرف قرب عهد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ولزوم العدل والصدق واعتباب المعاصي ونحو ذلك

على ما اشار اليه قوله عليه السلام ثم ليفشو الكذب واما باعتبار كثرة الثواب وينيل الدرر
في الآخرة فلا يدري ان الاول خير لكثرة طاعته وقلة محصيته ام الآخر في ايمانه بخيب
طوعا وغلبة مع القطاع زمان مشاهدة آثار الوحي وظهور المعجزات وبالآثاره طريق السنة
مع فساد الزمان كذا ذكر القناري في التلويح وحاصل كلام القاضى في معنى مثل
الحديث انه كما لا يحكم بوجود النفع في بعض الانظار دون بعض فكذا لا يحكم بوجود الخيرة
في بعض افراد الامم دون بعض من جميع الوجوه اذا بحثت مختلف الكيفيات ومع
قال الفصل المتقدم وانا بهذا التيسير للتاخر كذا ذكر الشيخ على القارى في المرقاة على ان
الحديث معلول لمحمد بن يحيى البرقي قال ابو زرعة ليس بالقوى وقال ابو داود ومثله
كما يخفى الناس وذكر البخارى في الضعفاء والضعف سراج الدين القزوينى في موضوعات
المصاييح على موضوعه واختاره الفتى في تذكرته واما حديث من سن سنة حسنة
فمعه من اتى بطريقه فرضية ليقضى بها كما ذكره الفتى في صحيح البخارى فاعلم ان
لا من احدث طريقه حسنة ولو سلم فالمراد بالاحداث الاحياء كما قيل في قول عمر نعمت
البديعة المراد من البدعة الاحياء للسنة فالقول بطلان ما قالوا ان ما احدث بعد
الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها الخيرة لفتنة قوله حسنة خلاصة لمعنى غير رديت
تجديد ديني لقل يمكنه اقول في سبيلهم فضلى از صراط مستقيم شيخ الاسلام ابن تيمية
وبعض عبارات ديكر كتب دينه لقل يمكنه قال شيخ الاسلام قدوة الانام ابن تيمية
احسنه في البصائر المستقيم ومن المنكرات في هذا الباب سائر الاعياد والموسم
المبتدعة وانما من المنكرات سوار بلغت الكراهية التحريم او لم تبلغه وذلك ان
اهل الكتاب والاعاجم نهى عنها شيئين احدهما ان فيها مشابهة الكفار والثاني ان
من المبدع فما احدث من الوسم والاعياد هو منكروا ان لم يكن فيه مشابهة لاهل الكتاب
بوجهين الوجه الاول ان ذلك داخل في سمي المبدع والمبدعات فيدخل فيها

رواه مسلم في صحيحه من جابر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب حمرت عيناه
 وعلى صوته هم شتد غنبيه حتى كأنه منذر جيش يقول صبحكم ومساءكم وليقول بعثت
 انا والساعة كذا بين يقرن بين صبيبه اسبابة والوسطه ويقول اما بعد فان خير الحجة
 كتاب الله وخير الهدي هدي محمد وشتر الامور محدثاتها وكل بدعة ضلالة وفي رواية
 الكسائي وكل ضلالة في النار وفيه رواه ايضا في الصحيح عن عائشة عن النبي صلى الله
 عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد وفي لفظ في الصحيحين من احدث في
 امرنا ليس منه فهو رد وفي الحديث الصحيح الذي رواه اهل السنن عن العراب من
 سارية عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من لعش منكم بعدى فسيرى اختلافا كثيرا فليكن
 مستغنى وسنة اخلفار المرشدين من بعدى تسكوا بها وعصوا عليها بالنواحي
 وايكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة وهذه قاعد قد دلت عليها
 والاجماع مع ما في كتاب الله من الدلالة عليها ايضا قال تعالى ام لهم شركاء شرعوا
 لهم من الدين ما لم ياذن به الله لمن ذب الى شئ يفترب به الى الله واوجه بقوله
 او بقوله من غير ان يشرع الله فقد شرع الم ياذن به الله نعم قد يكون متا ولا في
 هذا الشرع فيغفر له لاجل تاوله اذا كان مجتهدا بالاجتهاد الذي ليضئ معه عن الخطي
 ايضا على اجتهاد ولكن لا يجوز اتباعه في ذلك كما لا يجوز اتباع سائر من قال او عمل
 قولا او عملا علم الصدوق في خلافه والحنان القائل لو الفاعل باجورا او معذورا وقد قال
 سبحانه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله واليسع بن مريم واما رواه
 ليعبدوا الاياه واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون قال عدي بن ابي حاتم ليعبدوا
 من الله عليه وسلم ما عبدوهم وقال ما عبدوهم ولكن احلوا لهم الحرام فاطاعواهم و
 اتبعوا عليهم السداد فاطاعواهم فمن اطاع احدا في دين لم ياذن به الله من تحليل
 او تحريم او ايجاب فقد لحقه من هذا الذم نصيب كما يعنى الامر والنهي ايضا

ثم قد يكون كل منها معصوا عنه واجتماعه وشاها ايضا على الاجتهاد وفتخلف عنه الذم بقضا
شرطه او لوجوده والله وان كان المقتضى له قائما ويلحق الذم من يتبين له الحق فتركه او من
قصر في طلبه حتى لم يتبين له او من اعرض عن طلب معرفته لهوى او لكسل او شح وذاك
واينما كان الله عاب على المشركين شيئين احدهما انهم اشركوا له مالم ينزل به سلطانا
والثاني تحريمهم مالم يحرم عليهم ويتبين النبي صلى الله عليه وسلم ذلك فيما رواه مسلم عن
عياض بن عمار رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى اني خلقت
عبادى حفارا فاحتملهم الشياطين وحرمت عليهم ما احملت لهم فامرتهم ان يشركوا
بى مالم انزل به سلطانا قال سبحانه سيقول الذين اشركوا لو شار الله ما اشركنا
ولا آبارنا ولا حرمنا من شئ فجمعوا بين الشرك والتحريم والشرك يدخل فيه كل عبادة
لم ياذن بها الله فان المشركين يزعمون ان عباداتهم اما واجبة واما مستحبة وان
فعلها خير من تركها ثم تركها من عبادة غير الله ليتقرب لعبادته الى الله ومنهم من اتبع
دينا عبدا وابه الله في رعيهم كما احدثه النصراني من انواع العبادات المحدثه وحصل
الضلال في اهل الارض انما نشأ من هذين اما اتخاذ دين لم يشرع الله وتحريم مالم
يحرمه ولهذا كان الاصل الذي بيني والامام احمد وغيره من الائمة عليهم
السلام ان اعمال المخلوق تنقسم الى عبادات يتخذونها ديناً ينتفعون بها في مقام
فالاصل في العبادات ان لا يشرع منها الا ما شرعه الله والاصل في العادات ان
لا يحضر منها الا ما حضره الله تعالى وبه المسمى المحدثه ابناهي عنها لما حدث فيها من
الدين الذي يتقرب به كما سئل عن النصارى فقالوا لا علم ان هذه القاعة هوى
الاستدلال بكون الشئ بدعة على كراهته فاعده عظيمة وتامها بالسجود بحاياتها
وذلك ان من الناس من يقول البدع تنقسم الى قسمين حسنة وبليغة
بدليل قول عمر رضي الله تعالى عنه في صلوة التراويح نصحت البدعة هذه وبدليل

اشياء من الاقوال والافعال احدثت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولست مكره
 وهي حسنة للاذلة الدالة على ذلك من الاجماع او القياس وربما ينتمى الى ذلك من
 لم يحكم اصول العلم ما عليه كثير من الناس من كشيء العادات او نحوها فيجعل هذه ايضا
 من الدلائل على حسن البدع اما بان يجعل ما اعتاده هو من يعرفه اجماعا وان
 لم يعلم قول سائر المسلمين في ذلك او يستنكر تركه لما اعتاده بمشايخه من اذليل
 لهم فقالوا الى ما انزل اليه والى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه امارنا واما اكثر
 ما يحجج به بعض من تميز من المنتسبين الى علم او عبادة مرجح ليست من اصول العلم
 التي يعتمد في الدين عليها والغرض ان هذه النصوص الدالة على ذم البدع معتدلة
 بما دل على حسن البدع اما من الادلة الشرعية الصريحة او من حجج بعض الناس التي
 يعتمد عليها بعض الجاهلين والمتاولين في الجملة ثم هؤلاء المعارضون لهم بها مقادير
 احدهما ان يقولوا فاذا ثبت ان بعض البدع ليس بفسيد بل يكون حسنا فهذا
 يقول بعضهم والمقام الثاني ان يقال عن بدعة معينة وهذه البدعة حسنة
 لان فيها من الصالحة كبيت وكيت وسائر المعارضون يقولون ليست كل بدعة
 ضلالة واجواب اما ان القول بان شر الامور محدثاتها وان كل بدعة ضلالة و
 كل ضلالة في النار والتحذير من الامور المحذرات فهذا نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يحل
 لاحد ان يدفع داللة على ذم البدع ذم من نزل في دالته فهو حرام واما المعارض
 فاجواب باحد الجوابين اما ان يقال ان ما ثبت حسنه فليس من البدع فيجب العموم
 محفوقا لا خصوص فيه واما ان يقال ما ثبت حسنه فهو مخصوص من العموم والعام
 الخصوص دليل فيما عدا سورة التحفيس ثم الخصوص هو الادلة الشرعية من الكتاب
 والسنة والاجماع نصا واستنباطا واما عاوة بعض البلاء واكثرها او قول
 كثير من العلماء او العباد او اكثرهم او نحو ذلك فليس مما يلزم ان يكون مصادا للكلام

رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يعارض به ومن استحققت ان كثر هذه العادات
المخالفة للسنة جمع عليها بنا على ان الامة اقربها ولم تنكر ما فهو مخطئ في هذا الاعتقاد
فانه لم ينزل ولا ينزل في كل وقت من ينهي عن عامة العادات الحديثة المخالفة للسنة
و بالجوز دعوى الاجماع ليعمل بلادا و بلاد من بلاد المسلمين فكيف يعمل طوائف منهم
اذا كان اكثر اهل العلم لم يعتمدوا على علم اهل المدينة و اجماعهم في عصر
مالك بل رأوا السنة حجة عليهم كما هي حجة على غيرهم مع ما اتوه من العلم والايان
فكيف يعتمد المؤمن العالم على عادات اكثر من اعتمادها عامة او من قيده العامة او قوم
متراون بالجهالة لم يسخروا من العلم ولا يعيدون من اولى الامر ولا يعيلجون للشورى
و اعلمهم لم يتيم ايانهم بالله و برسوله و قد دخل معهم فيها بحكم العادة خوفا من اهل الفضل
من غير روية او شبهة حسن احوالهم فيها ان يكونوا فيها بمنزلة المجتهدين من الامة و
الصدقين و الاحتجاج بمثل هذه الحجج و الجواب عنها معلوم انه ليس طريقة اهل
العلم لكن لكثرة الجهالة قد يستند الى مثلها خلق كثير من الناس حتى المنقسين الى العلم
والدين و قد يبدى ذو العلم والدين له فيها مستندا آخر من الادلة الشرعية و القدر لعل
ان قوله لها و علمه بها ليس مستندا الى ما ابداه من الحجة الشرعية و ان كانت شبهة و انما
مستندا الى امور ليست مأخوذة عن الله و رسوله من انواع المستند التي يستند
اليها غير اولى العلم والايان و انما تذكر الحجة الشرعية حجة على غيره و دفعا لما يناظره و
المجادلة المحمودة انما هي ابدال المدارك و اظهار الحجج التي هي مستند الاقوال و الاعمال
و انما اظهار الاعتماد على ما ليس هو المعتمد في القول والعمل فنوع من النفاق في العلم و
السجد و الكلام و العمل ايضا فلا يجوز حل قوله عم كل بدعة ضلالة على البدعة التي
نهي عنها بخصوصها لان هذه تعطيلى لفائدة هذا الحديث فان ما نهى عنه من الكفر و
الفسوق و انواع المعاصي قد علم بذلك النبي انه فصح محرم سواء كان بدعة او لم يكن

بدته فاذا كان لا منكر من الدين الا ما نهى عنه بخصوصه سوار كان منقولا على جهده رسول
 اولم يكن وما نهى عنه فهو منكر سوار كان بدته اولم يكن صار وصفا لبدته عدم التمايز
 لا يدل وجوده على القطع ولا عدمه على الحسن بل يكون قوله كل بدته ضلالة بمنزلة قوله
 كل عاده ضلالة او كل ما عليه العرب والعجم فهو ضلالة وبراد بذلك انما نهى عنه من
 ذلك فهو الضلالة وبذلك تعطيل المخصوص من نزع التخرين والاتحاد وليس من نزع
 التاويل السائق فيه من المتأصل شيئا واحدا مستقويا للاعتقاد على هذا السجده في
 علم انه منهي عنه بخصوصه فقد علم حكمه بذلك النهي وما لم يعلم فلا يندرج في هذا السجده
 فلا يثبت في هذا السجده فائدة مع كون النبي صلى الله عليه وسلم كان يحث به في الجمع
 وبعده من جوامع الحكم والتماني ان لفظ البدعة ومعناها يكون مما بعد التاثير
 فتعليق الحكم بهذا اللفظ والمعنى تعليل له بالاثاثير له كسائر الصفات العدلية التاثير
 والمثال الثاني ان الخطاب بمثل هذا اذا لم يقصد الا الوصف الآخر وهو كونه منهيا
 كتمان لما يجب بيانه وبيان لما يقصد ببيان البدته وان البدته والنهي النسخ من بينهما
 ومخصوص اذ ليس كل بدته عنها نهى خاص وليس كل ما فيه نهى خاص بدته فالتكلم
 باحد الاسمين وارادة الآخر تكليس محض لا يسوغ للمتكلم الا ان يكون مدسسا
 لو قال لا سود عنى بالفرس والفرس عنى به الاسود الى امح ان قوله كل بدته ضلالة وانما
 ومحدثات الاسود اذا اراد به ما فيه نهى خاص كان قد احالهم في معرفة المراد بهذا النسخ
 على ما يجب بحيث لا يكثره الا اخص من الامة ومثل هذا لا يجوز بحال النسخا مسانه اذا
 اراد به ما فيه النهي اخص كان ذلك اقل مما ليس فيه نهى خاص من البدع فانك
 لو تأملت البدع التي نهى عنها باسيانها والم نهى عنها باسيانها وجدت هذا الصواب
 هو الاكثر واللفظ العام لا يجوز ان يراد به الصور القليلة وان درة فهذا الوجه غير
 لتوجب القطع بان هذا التاويل قاسد لا يجوز حمل السجده على سوار لو امتاويل ان

يعينه التأويل بدليل صارف أو لم يعينه فان على المتناول بيان جواز ارادة المعنى الذي
حل بالحديث عليه من ذلك الحديث ثم بيان الدليل الصارف له الى ذلك وهذه الوجوه
تمنع جواز ارادة هذا المعنى بالحديث فهذا الجواب عن مقامه الاول واما من حارجهما
ففيقال هو ان البدر تنقسم الى حسن وقبيح فهذا القدر لا يمتنع ان يكون هذا الحديث والاعمال
قبحا للجميع لكن اكثر ما يقال انه اذا ثبت ان هذا حسن يكون مستثنى من العموم والا فاما
ان كل بدعة ضلالة فقد بان الجواب عن كل ما يعارض به من انه حسن وهو بدعة فاما
انه ليس بدعة واما انه مخصوص فقد سلمت دلالة الحديث وهذا الجواب انما هو عما ثبت
حسنة فاما امور اخرى قد نظن انها حسنة وليست بحسنة وامور اخرى ان تكون حسنة
فلا تصح المعارضة بها فلا يجاب عنها بالجواب المركب وهو ان ثبت انه حسن فلا يكون
بدعة او يكون مخصوصا وان لم يثبت انه حسن فهذا داخل في العموم واذا عرفت الجواب
عن هذا المعارضة باحد الجوابين فعلى التقديرين الدلالة من الحديث باقية لا تزول باحد
لاحد ان يقال هذه الكلمة الساجدة من رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلية وهي قوله كل بدعة ضلالة
سلب عمومها وهو ان يقال ليست كل بدعة ضلالة فان هذا الى مشقة الرسول قرب
منه الى التأويل بل الذي يقال فيما ثبت انه حسن من الاعمال التي قد يقال هي بدعة
ان هذا العمل المعين مثلا ليس بدعة فلا يندرج في الحديث او وان اندرج لكنه مستثنى من
العموم لدليل كذا وكذا اقوى من العموم مع ان الجواب الاول اجود وهذا الجواب
فيه نظر فان قصد التعميم المحيظ ظاهر من رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلمة الساجدة فلا يبعد
عن مقصوده بالي هو وامن صلى الله عليه وسلم فاما صلوة التراويح فليست
بدعة في الشريعة بل سنة يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلمه فانه قال ان الله فرض عليكم
صيام رمضان وسنت لكم قيامه ولا صلواتا جامعة بدعة بل سنة في الشريعة بل
قد صلوا رسول الله صلى الله عليه وسلم في السجدة في اول شهر رمضان ليبتين بل ثلاثا وصالا

اليس في العشر الاواخر في حجة مر است وقال ان الرجل اذا صلح مع الامام حتى ينيح
 كتب له قيام ليلة لما قام بهم حتى استبدوا ان يغيروهم الفلاح رواد اهل السنن وهذا
 الحديث احتجاج احمد وغيره على ان فعلها في الجملة من فعلها حال الانفراد
 في قوله هذا ترخيص لقيام رمضان خلف الامام وذلك او كد من ان تكون سنة
 مطلقة وكان الناس يبدلون بها جماعات في المسجد على جهده وليقرهم واقرار سنة
 سنة صلح واما قول عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه فاكثرا المجتهدين بهذا الوارد
 ان ثبت حكما بقول عمر الذي لم يخالف فيه لقولوا قول الصحاب ليس بحجة فكيف
 يكون حجة لهم في خلاف قول رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن اعتقد ان قول الصحاب حجة
 فلا يعتد اذا خالف الحديث فعلى التقديرين لا يصح معارضة عموم الحديث بقول
 الصحاب الذي لم يخالف على احد الروايتين فيفيد بهم هذا حسن تلك البدعة واما
 غيره فلا نقول اكثر في هذا التسمية عمر تلك بدعة مع حسنها وهذه التسمية لغوية لا
 شرعية وذلك ان البدعة في اللفظ تعم كل ما فعل ابتداء من غير مثال سابق واما
 البدعة الشرعية فلم يدل عليه دليل شرعي فاذا كان نص رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
 على استحباب فعل او لا يجاب بعد موته او دل عليه مطلقا ولم يعمل به الا بعد موته صح
 ان يسمى بدعة في اللغة لانه عمل مبتدو به كما ان نفس الدين الذي اجب النبي صلى الله عليه وسلم
 بدعة ويسمى محدثا في اللغة كما قالت رسل قریش للنجاشي عن اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
 الى اجمشة ان هؤلاء خرجوا من دين آباؤهم ولم يدخلوا في دين الملك وجار ولديين
 محدث لا يعرف ثم ذلك العمل الذي دل عليه الكتاب والسنة ليس بدعة في اللغة
 وان يسمى بدعة في اللغة فلفظ البدعة في اللغة اعم من لفظ البدعة في الشريعة وقد علم
 ان قول النبي صلى الله عليه وسلم كل بدعة لم يرد به ان كل عمل مبتدو فان دين الاسلام بل كل
 جازم به الرسل فهو عمل مبتدو واما ما ابتدوا من الاسمال التي لم يشرعوا بها

واذا كان كذلك قد كانوا يصلون قيام رمضان على عهد جماعته وفراوى وقد قال لهم
 في ليلة الثالثة او الرابعة لما اجتمعوا انه لم ينجس من الخروج اليكم الاكرامة ان يفرض
 عليكم فصلوا في بيوتكم فان فصل صلوة المرو في بيته الا المكسوبة فعلى النبي صلعم عدم
 الخروج خشية الاقراض فعلم بذلك ان المقتضى قائم وانه لو لا خوف الاقراض لخرج
 اليهم فلما كان في عهد عمر بن الخطاب قارى واحد واسرج المسجد فصار هذه الهيئة
 هي اجتماعهم في المسجد على امام واحد مع الاسراج علما لم يعملوا به من قبل فهي بدعة لانه في اللغة
 سنة بذلك ولم يكن بدعة شرعية لان السنة تقتضت انه على صالح لو لا خوف الاقراض
 زال بموت صلعم فانتهى المعارض وبكذا جمع القرآن فان المانع من جمعة كان على عهد رسول
 الله صلعم ان الوجى كان لا يزال ينزل فيغير الله ما يشاء ويحكم ما يريد فلو جمع في مصحف علم
 لتغير وتغير تغيره كل وقت فلما استقر بموت صلعم واستقرت الشريعة بموت صلعم من
 الناس من زيادة القرآن ونقصه وامنوا من زيادة الايجاب والتحريم والمقتضى للعمل
 قائم بسنة صلعم فعلم المسلمون بمقتضى سنة وذلك العمل من سنة ويسمى في اللغة
 بدعة وصار هذا القنى عمر بن الخطاب وخبير والنصارى نجران ونحوها من ارض العرب فان النبي
 صلعم عهد بذلك في مرضه فقال اخبروا اليهود والنصارى من جزيرة العرب وانما ينفذ
 ابو بكر بن لا شقنا له بقنال اهل الردة وشروعه في قتال فارس والروم فلما تمكن من
 ذلك فعل ما امر به النبي صلعم وان كان الفعل قد يسمى بدعة في اللغة كما يقال قال اليهود
 كيف تخرجنا وقد اقرنا ابو القاسم ولما جاءوا الى على رضي الله عنه في خلافة قاروا ولعنوا عاتق
 وقالوا اكتبك بخطك فامتنع من ذلك لان ذلك كان عهد رسول الله صلعم وكذلك
 قوله صلعم خذوا العطاء ما كان عطاء فاذا كان عوصنا عن دين احدكم فلما خذوه فلما انما
 الامراء يعطون مال الله لمن يعينهم على اعدائهم وان كانت معتقدها من امتنع من انخذ
 مبتغا سنة رسول الله صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم وان كان ترك قبول

العطاء من اولى الامر حتى ثاكن لما احدثوا احدث لهم حكم آخر بسنة رسول الله صلعم و
 كذلك وفعه الى ابيان بن خنيفة سينا و قوله قاتل به المشركين فاذا رايت المسلمين
 مد اقتلوا فاكسر فان كسر سيفه وان كان محدثا حيث لم يكن السلون بكسر عن سبغ
 على عهد رسول الله صلعم لكن هو بامر صلعم ومن هذا الباب قال ابو بكر لما صلى
 الزكوة فانه وان كان بدعة لغوية من حيث ان النبي صلعم يقابل احد اعلى ايتاء الزكوة
 فقط لكن لما قال امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمد
 رسول الله فاذا فعلوا ذلك عصمو امنى و ما بهم و ما هو اليهم الا بحقها وحسابهم على الله
 وقد علم ان الزكوة من حتمها فلم يعصم من منع الزكوة كما بينه في الحديث الاخر المعجم
 حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و يقيموا السلوة و يوتوا الزكوة
 و هذا باب واسع الضابط في هذا والله اعلم وقد يقال الناس لا يجدون شيئا الا لانهم
 يريدونه مصالحة اذ لو اعتقدوا مفسدة لم يجدوا فانه لا بد من الية عقل ولا بد من قراره
 الناس مصالحة نظر في سبب المخرج اليه فان كان السبب المخرج اليه امر احدث بعد
 النبي صلعم من غير تقريب منافية قد يجوز احدث ما تدعو الحاجة اليه وكذلك كان مقتضى
 بمصلحة قائما على عهد رسول الله صلعم لكن تركه النبي صلعم لمعارض زوال بؤته واما ما لم يجد
 سبب يخرج اليه او كان سبب المقتضى على عهد رسول الله صلعم موجودا لو كان
 مصلحة ولم يفعل فعلم انه ليس بمصلحة واما ما احدث المقتضى له بعد موته من غير مصيئة
 احتاق فقد يكون مصلحة ثم يهينها للمقتضى طريقا ان احدهما ان ذلك لا يفعل ما لم يبين عنه
 وهذا قول القائلين بالمصالح المرسلة و المشا في ان ذلك لا يفعل ان لم يورده
 هو قول من لا يرى اثبات الاحكام بالمصالح المرسلة وهو لا يعرف ان منهم من لا يثبت
 حكم ان لم يدخل في لفظ كلام الشارع او فعله او قراره و هم نفاة القياس و منهم من
 تنبته بلفظ الشارع او ببناء و هم القياسيون فاما ما كان المقتضى لمصلحة موجودا

لو كان مسلخه ومع هذا لم يشترعه فوضعه لتغيير الدين البتة وانما دخل فيه من ينسب الى تغيير دين
 من الملوك والعلماء والعباد او من زل منهم باجتهاده كما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم وغير
 واحد من الصحابة ان اخوف ما اخاف عليكم زل عالم وجدان منافق بالقرآن واثمة مخلوق
 فمثال هذا القسم الاذان في العبيدين فان هذا لما اشدته لبعض الامراء انكره المسلمون
 لانه بدعة فلو لم يكن كونه بدعة ولبلا على كونه لتقبل هذا ذكر الله ووعاؤه للحاق الى عبادة الله
 فيدخل في العمومات كقولنا ذكر الله وذكره اكثر كثير او من حسن قولنا من دعا الى الله او نفاها
 على الاذان في الجملة فان الاستدلال على حسن الاذان في العبيدين اقوى من الاستدلال
 على حسن اكثر البدع بل يقال هذا تركه رسول الله مع وجود ما يعتقد مقتضيا وزوال المانع
 وتركه كذلك سنة كما ان فعله سنة فلما امر بالاذان في الجملة وسلب العبيدين بلا اذان
 ولا اقامة كان ترك الاذان فيها سنة فليس لاحد ان يزيد في ذلك بل الزيادة في ذلك
 كالزيادة في اعداد الصلوات او اعداد الركعات او صيام المشهور او الحج فان رجلا لو احب
 ان يصلي الظهيرة خمس ركعات وقال هذا زيادة على صلح لم يكن له ذلك وليس له ان يقول
 هذه بدعة حسنة بل يقال له كل بدعة ضلالة ونحن نعلم ان هذا ضلالة قبل ان نعلم نبيها
 عنها او نعلم ما فيها من المفرة فهذا مثال لما احدث مع قيام المقتضاه وزوال المانع
 لو كان خيرا فان كل ما يبدى به المحرث لهذا من المصلحة او يستدل به من الادلة قد كان نبيا
 على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع هذا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا الترك سنة خاصة
 على كل عموم وكل قياس ومثال ما حدثت الحاجة اليه من البدع بتقليد من الناس لقلهم
 خطبة في العبيدين فانه لما فعله بعض الامراء وانكره المسلمون لانه بدعة واعتذر
 من احدثه بان الناس قد صاروا يفتنونه قبل سماع الخطبة وكانوا على عهد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا يفتنونه حتى يسموا او اكثرهم فيقال له سبب هذا قفر طيكم فان النبي صلى الله عليه وسلم كان
 يخاطبهم خطبة كان يقصد بها فتحهم وتبليغهم وهدايتهم وانت قصدك اقامة رياستك وان

قصدت صلوات وسننهم فلا تعلمهم ما ينبغي فهم فهذه المعصية مسك لا يبيع لك احداث معصية
 آخر بل الطريق الى ذلك ان تتوب اليه وتبتغ سنة نبيه وقد استقام الامر وان استقم
 فلما اسالك الا عن علمك لا عن علمهم ويزان العدنان من فهمها لا يحكي عنه كثير من شبه البدع
 كما دلت قامة قد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما احدثت قوم بدعة الا اضرع عنهم من استه
 مثلها وقد اشرت الى هذا المعنى فيما تقدم وسبقت ان اشرائع اغذية القلوب مني فتد
 العلوب بالبدع لم يس فيها فضل للسنن فبكول بمنزلة من اغتذى بالطعام الخبيث و
 حاشا الامر او اما احدوا انواعا من سياسات السجائر من انخذ اموال لا يجوز احدا عقوب
 على الجرائم لا يجوز لانهم فرطوا في المشهور من الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والافلو قفيل
 ما ليسوخ قبضه ووضعه حيث ليسوخ وضعه على البين بذلك اقامه دين الله لا رايسته
 لانفسهم واقاموا السجود والمشرقة على الشريف والوضيع والقريب والبعيد تحرس في
 تر عليهم وتربليهم للعدل الذي شرعه الله فما احتاجوا الى المكوس الموضوعه ولا الى العقوبات
 السجائر ولا الى من جعلهم من العبيد والمستعبدين كما كان اخلفاء الرشدين وعمر بن
 عبد العزيز وغيرهم من امراء بعض الاقاليم وكذلك اذا اقاموا كتاب الله وفقهوا ما فيه من
 النيات التي هي حجج الله وابنه من الهدى الذي هو العلم النافع والعمل الصالح واقاموا
 حكمة الله التي لعبث رسوله وهي استه لوجدها فيها من الزايع العلوم النافعة ما يحيط
 بعلم العامة عامة الناس وتبين واجلست بين الحق والمبطل من جميع المخلوق بوضف الشهادة
 التي جعلها الله لهذه الامة حيث يقول وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء
 على الناس وكانت تقوى ذلك عما ابتدعه المبتدعون من الكج القاصدة التي يزعج بها
 الكلاميون انهم ينفرون بها اصل الدين ومن الرأى الفاسد الذي يزعم القياسيون
 انهم يقيمون فروع الدين وما كان من الكج صحيحا ومن الرأى سديا فذلك له اصل في
 كتاب الله وسنة رسوله فممة من فهمه وحرمة من حرمة وكذلك العباد اذا تعبدوا

بما شرع من الأقوال والأعمال ظاهراً وباطناً وذاقوا طعم الكلام الطيب والعمل الصالح
 الذي بعث الله به الرسول وجده وافى ذلك من الأحوال الزكية والمقامات العلية و
 النتائج العظيمة ما يعينهم عما قد أحدث في نوعه كالتيخير وسخوه من السماحات المبدئية
 الصارفة عن سماع القرآن والنوع من الأذكار والأوراد لتفيتها لبعض الناس أو في
 قدره كزيادات من التعبدات أحدثها من أحدثها لتقصيها بشكها بالمشرع ومنها والنكاح
 كثير من العلماء والعباد بل الأمر معذوراً فيما أحدثه لنوع اجتماعه وفالغرض أن يعرف
 الدليل الصحيح والنكاح التارك له قد يكون معذوراً لاجتماعه بل قد يكون صدقاً عظيماً
 فليس من شرط التصديق أن يكون قوله كلمة صحيحاً وعمله كلمة سنة إذا كان يكون بمنزلة النبوة
 صلى الله عليه وسلم وهذا باب واسع والكلام في أنواع البدع وأحكامها وصفاتها
 لا يتسع له هذا الكتاب وإنما الغرض التنبيه على ما ينزله في شبهة المعارضة للمحدث الصحيح الذي
 ذكرناه ويعرف أن النصوص الدالة على ذم البدع مما يجب العمل بها الوجه الثامن
 في ذم المواسم والأعياد والمحدثات ما يشتمل عليه من الفساد في الدين وأعلم أنه ليس كل واحد
 ولا أكثر الناس يدرك فساد هذا النوع من البدع لاسيما إذا كان من جنس العبادات
 المشروعة بل إلى الباب هم يدركون بعض ما فيه من الفساد والواجب على الخلق اتباع
 الكتاب والسنة وإن لم يدركوا ما في ذلك من المصلحة والمفسدة فتنبه على بعض فساد
 الخمر وورمهم أحمد به بحجاب لعمه مكينة مرقوم هست وما قيل أن تدوين علم الصرف
 والنحو واللغة والبلاغة والفقه وأصول الفقه والكلام والتجريح والتعديل والبحث
 في مسائلها وأعراب القرآن وبناء المدارس وتصنيف الكتب ونحوها أمور مستحسنة مع
 أنها بدعة فاجواب أنا لا نسلم أنها بدعة بالمعنى المذكور لا تسمى إلى أنها ثابتة بالاجماع
 وقياسات المجتهدين ولا ريب في أنها دليلان شرعيان وما ثبتت بدليل شرعي ليس بثقة
 قال الخطابي كل شيء أحدث على غير مثال أصل من أصول الدين وعلى غير عبارة وقياس

فهو بدعة وضلالة واما ما كان منها مبنيا على قواعد الأصول ومردودا اليها فليس بدعة
 ولا ضلالة انتهى وذكر العيني في عدة القاري والمراد بها هي المحدثات الامور ما حدث
 وليس له اصل في الشرع ويسمى في سوت الشرع بدعة وما كان له اصل يدل عليه الشرع
 فليس بدعة انتهى وبه قال السخاوي ابن حجر في فتح الباري وزاد عليه فالبدعة في سوت
 الشرع مذمومة بمخالف اللغة انتهى وقد نقل عن الغزالي انه قال المنة عون لاعمال
 وقت الصلوة والتمنيث الكتب عون للتعليم والتبليغ ونظم الدلائل لرواية الملاحة
 والفرق الثمانية عن المنكر وذبح عن الدين مكل منها ما ذوب فيه بل ما موربه لان البنية
 الغير السنية بالمسحح اليه الاو امل ثم احتاج اليه الاو اخر ورأوه حتما على سبيل الاجماع
 بالانزعاج انتهى وكذلك قال زهير على الافندي في الطريقة المحمدية لكن قال بعد قوله
 ما موربه وعدم وقومه في الصدر الاول اما لعدم الاحتياج او لعدم القدرة لعدم
 ايمان او لعدم التفريغ بالاستئغال بالاهم او نحو ذلك ولو تفتتحت كل ما قيل منه بدعة
 حسنة من حسن العبادة وجدة ما ذونا فيه من الشارح اشارة ودلالة
 انتهى واما ما نقل عن الشافعي رحمه الله المحدثات من الامور فبان احدها ما حدثت بغير
 كتاب او سنة او اثر او اجماع فهو البدعة والضلالة والثاني ما حدثت من الخبر لا من
 جهة واحد من هذا فبهذه محدثة خبر مذمومة فاول بان مراده من المحدثات المحدثات بعد رسول
 الله صلى الله عليه وآله المحدثات الشرعية فان كلها مذمومة ليس شيء منها بخير وبها امور احدثت بدو
 دليل شرعي ومن المخالفات ما لم يوافق ومالين لمخالفت ما كان موافقا قال ابن الملك
 في شرح كل محدثة بدعة اى كل خصله محدثة في بدعة ومعنى المحدثات والبدعة في اللغة
 واحد ولكن المراد بالبدعة في الحديث المخالفة للسنة يعني كل خصله اى بها جديا في
 السنة جديا سلام فهي مخالفة للسنة ومخالفة السنة ضلالة انتهى كيف قد قال الشافعي
 عن من تكلم بكلام في الدين او في شيء من هذه الالهواء ليس فيه امام متقدم من النبي صلى الله عليه وآله

او اصحابه فقد احدث في الاسلام حدثا وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احدث حدثا او احدث
 محدثا في الاسلام فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل
 انفسه على انك لم يقبله رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يفعل ولم يقر بفتح وجوب المقتضى
 وعدم المانع ولم يدل عليه دليل شرعي فعدمه سنة وطريقة مسكوك في الدين فلاما
 يكون احداثه خلاف السنة ورفعه واليه يشير قوله عليه السلام ما احدث قوم بدعة
 الا رفع مشكها من السنة وقول حسان ما ابتدع قوم بدعة في دينهم الا نزع اليه من
 سنتهم مثلها فمن قال ان كل بدعة نزع السنته وتنازعها فهي مذمومة لو كان مراده
 من البدعة ما احدث بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن المزامنة والمنازعة ما قلنا ههنا كلاما
 حق والا فباطل وقوله عليه السلام من سن في الاسلام سنة حسنة اسجدت له تسليما
 سن فيه بفتح احدث كان المراد من السنة احسن ما احدث بدليل شرعي كالقياس والاجماع
 فلا بد من تخصيص متن باهل القياس والاجماع وقوله عليه السلام من ابتدع بدعة ضلالة
 لا يرضاها الله ورسوله اسجدت له ليس بحجة على منكري تقسيم البدعة الشرعية لان ذكر
 الضلالة بعد البدعة بيان للواقع كما ان قوله لا يرضاها الله ورسوله بعد بيان له
 وصحة كاشفة لها على ان المعنى اللغو متخل وما قال ومن ثم سئل عن قولهم باخذ خالد اللوار في خروقة مؤثرة
 مع عدم امره صلى الله عليه وسلم فاجابه بوجوه منها انه لم يرو عدم امره صلى الله عليه وسلم باخذ
 اللوار بعد التثنية بل روى انه صلى الله عليه وسلم قال ان قتل عبد الله بن رواحة فامر
 المسلمون من شاروه فلما قتل عبد الله بن رواحة اجمع المسلمون على امارته خالد بن
 الوليد فاخذ خالد اللوار فقول عليه السلام هذا كان امرا باخذ اللوار وما قال ان النبي صلى
 الله عليه وسلم بلغ لا على صلواته كعتيقين كلما تواضعا مع انه لم ياخذ عنه صلى الله عليه وسلم
 فاجابه ان عدم اخذه عنه صلى الله عليه وسلم لغيا لا يفهم مما روي في الصحيحين عن ابي هريرة قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبال حدثني بارجى عمل عملته في الاسلام

قانی سمعت دت فلیک بین یدیتی فی السجدة قال ما علمت عملاً ارجی عنده من انی لم ینظر
 لهورانی ساقه من لیل او نهاری الا صلیت بذک الکلمه ما کتبت لی ان اصل فی غیر
 ان کان اخذ عن رسول الله صلعم من غیر ان کتبت له ان یستغفر لی در سائر کتب
 نوشته اسلم ان الملاق البدعة غالباً فی القبیحة و هی العمل المحدث فی الدین و کسبته یا حجت
 لی احداثه فی الدین لضرورة و هی ذاب الدین او نقصانه و مثلاً کتابة القرآن و احواله
 کتابة السجده و اخراج قواعد النحر و الصرف و اصول النقة و اصول الکلام لانهما
 باب حفظ الدین و هو فرض و کان الامم لون یکرمون کتابة السجده لئلا یشتغل الناس
 بها عن السخط و قالوا احفظوا کما یحفظ و لذا کره ابو بکر رضی الله عنه تصحیف القرآن فی
 مصحف و قال کیف یفعل شیئاً لم یفعله رسول الله صلعم حتی اشار الصحابة الیه فافا
 من تکامل الناس و من ان یقع نزاع فی کلمة فلا یوجد اصل یجوز البهائت و در اینجا
 مستور است جمع قرآن و ترتیب سوره نماز تراویح بیست مخصوصه و اذان اول رکع
 نماز جمعه و اعراب قرآن مجید و مناظره اهل بدعت بدلائل نقلیه و تصنیف کتب حدیث
 و تبیین قواعد نحو و تنقید رواة حدیث و اشتغال باستنباط احکام فقهیه بقدر حاجت
 همه از قبیل ملحق بالسنه است که در قرون مشهوره لها بانجیر و جگر وید و به آن تعامل با
 غیر در آن قرون جاری شده چنانچه بر جبهه فن تاریخ پوشیده نیست افتد و معجل
 بن صدقنی در شرح از بعین نووی نوشته بخان قلت قد اُسْمِعُ البدعة نوعان سنه
 و سبیه فکبت کل بدعة ضلالة بلا تحصیل قلت المراد من البدعة فی السجده البدعة الشرعیة
 و هی عمل لیس له دلیل شرعی و کل ما فعله او امره الشارع صلی الله علیه وسلم فعلاً او لم
 و سوا قد فعل سلی عبده و لم یفعل علی عبده لانتفاء شرط الفعل او وجود مانعه امر
 ایجاب او استحباب فهو لیس بدعة شرعیة و البدعة فما استمر ان البدعة نوعان بدعة
 لغویة و هی ما ابدع و اخترع اعم من البدعة الشرعیة و قول عمر بن الخطاب فی التراویح نعمت البدعة

مراده بدعت لغویة لان الترویج سنة سنہ رسول اللہ صلی علیہ وسلم وفعلا لیلین من اول سنہ
وثلث لیل من آخره ثم ترکها لئلا یحکم بغير ضمیمہا المستتعة علی امتہ ثم اذا زال ہذا الوہم
عمرہ وکذا القول فی جمع المصحف لعثمان فی زمان النبی عم نزل الوحی وبتغیر الحکم
وترقیہ فلا یکن الجمع ثم اذا زال ہذا المانع جمعت عثمان و ما قبل المراد من البدعة غیر
وزد النبی علیہا ثم وود لعمد فائدة الحدیث المتفق علی انہ جوامع الکلم کما لا یخفی ولانہ
یلزم انہ علیہ السلام بین شئیائیم مقصودا ہرہ و ما بین المراد منہ و تاخیر البیان غیر جائز
عن وقت الحاجة فان بین البدعة و ما ورد النبی عنہ عموم و خصوص و اراد من العام
قلیلا من افرادہ فهو کمن قال کل ما علیہ الامہ فهو ضلالة ثم یقول اروت ما علیہ الامہ
ورد النبی عنہ و ہذا تحریف و قول باطل و فیہ مفسد اخر لا یفر من المتامل اشتیغ فی الدین
بن عبد السلام کہ مصافحہ بعد العصر و الفجر بمثال بدعت مباحہ فکر نمودہ شیخ
علی قاری در مرقاۃ نوشتہ امی عند الشافعیہ و اما عند الحنفیہ فکر و ہتہ لغتہ و نووی
از علمای شافعیہ کہ اول اباحت آن بعد عزالدین بن عبد السلام بشرح و بسط باقامت
دلیل بیان نمودہ ابن حجر عسقلانی از شافعیہ در فتح الباری و شیخ علی قاری در مرقاۃ و احمد
بن علی الرومی در مجالس بردش پرداختہ اند و صاحب در مختار کہ اتقوا می نووی در
خصوص کردہ صاحب رو المختار تعقب وی کردہ چنانچہ بذیل قولہ کما افادہ النووی
فی اذکارہ نوشتہ لکن قد یقال ان المواظبۃ علیہا بعد الصلوۃ خاصۃ قد یؤوی الی الجہت
الی اعتقاد سنیتہما فی خصوص ہذہ المواضع وان لہا خصوصیت زائدۃ علی غیر ما طرح نما
کلامہم انہ لم یفعلہا احد من السلف فی ہذہ المواضع و کذا قالوا بسنیتہم قرأۃ السور
الثلث فی الوتر مع التکرک احيانا لئلا یعتقد وجوبہا و نقل فی تبیین المحارم عن الملقط انہ
تکرر المصافحۃ بعد اداء الصلوۃ لکل حال لان الصحابہ رضی اللہ تعالی عنہم ما صافحوا بعد
اداء الصلوۃ و لا منہا من سنن الروافض آدہ ثم نقل عن ابن حجر من الثافعیہ انہا بدعت

مکروهة لا اصل لها في الشرع وانه عليه صاحبها اولاً ويعبر ثانياً ثم قال وقال ابن الصبح
 من المالكية في المدخل انما من البدع وموضع المصافحة في الشرع انما هو عند تقاسم
 لا خيرة لا في ارباب الصلوات فحجت وضعها اثاره لا يضعها فيمنه من ذلك ليزجر
 فاعله لما اتى به خلاف السنة آه ثم اطال في ذلك فخرج به آه اشتبه وبديل قوله و
 عليه يحمل فانقلبه عنه شارح الجمع من انها بعد الفجر والعصر ليس بشئ نوشتة اى من
 النووى في شرحه على صحيح المسلم كما صرح به ابن ملك في شرح الجمع فافهم اقول وهما
 العمل بعبيد جدا والطاهر انه مبنى على اختلاف راي الامام النووي في كتابه وانه في
 شرح مسلم نظر الى ما يلزم عليه من المحذور والى ان ذلك بخصوصه غير مأمور به فلا يعارض
 ما قدمناه عن الملتقط من انها من سنن الروافض واشتهر اعلم اشتبه واقصد اى در رسالة
 رد بدعات از عده نقل کرده ومن البدع المکره وسته زخرفة المساجد وتزويق المساجد
 والمصافحة سقيب السبع والعصر واجبة والاذان الثلثة لبيدة الجبهة اجتماعاً وانفرااقاً و
 الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم قبل الاذان وبعده ووراة بعض آيات القرآن
 قبل الاذان وقرارة حديث بنى الكلام حاله الخلفية قبل الصعود على المنبر وقرارة القرآن
 والمعونات ودرج السلاطين وذكرهم قبله وفي الخطبة ونيز آفندي در بن رسالة نوشتة
 وفي الملتقط نكره المصافحة بعد اداء المكتوبة في كل حال لان الصحابة رضی الله عنهم ماصلاً
 ولا انها من سنن الروافض لفتنه وباقي روايات منع مصافحة بعد العصر والفجر وصلوة الجنب
 وصلوة عید را در تفهیم السائل باید دید قوله مستلزم بعد ذكره لعوده عبارة ميرت
 شامى را در باب مولد خير البشر صلى الله عليه وسلم اقول احمد بن محمد مصرى در قول
 مستند از الله ملا سب اربعه مانند ابو الحسن على بن الفضل المقدسى
 و ابو عبد الله ابن السكاج و ابو القاسم عبد الرحمن بن عبد المجيد و محمد بن
 ابى بكر المخرمى و تلج الدين فاكهاني از مالكيه و علاء الدين بن سماعيل شافعى

و حافظ ابو بكر بن عبد الغنى مشهور بابن النقطة حنفى وشيخ الدين احمد
 استفهام على مولد نقل موده و دقاوى قاضى شهاب الدين دولابى صاحب تفسير بحر موج و
 قياوى ذخيرة الكليين و كتاب نور اليقين لمن طلب الدارين يميز اذ بدعات مذمومة
 بودند اين عمل مسطور است و محمد بن بهر على افندى حنفى در منهج
 طريقه محمدية در بيان بدعات مستكره نوشته و العاشر اجتماع النساء و توحيد بن
 بالجهر و خلوت بن فى بيت اجنبى و خروج بن للثنية و التعزية و العباد و زيارة القبور
 و الدعوة اذا كان للاجنبى و قراءت بن مولود النبى صلى الله عليه وسلم بالجهر بحيث يسمعه
 الرجال من خارج البيت خصوصاً لذوات الازواج و الشواب مع الزنية و الطيب و
 رجب بن احمد حنفى در شرح طريقه محمدية نوشته و اما اجتماع النساء و مولود بن
 و توحيد بن فقد ذكر الشرحانى فى تنبيهه قال ابن الحاج و من جملة ما احدثوه من البدع
 مع اعتقادهم من اكثر العبادات ما يفعلونه من المولد و قد احتوى ذلك على بدع و
 محرمات و شامى در رد المحتار حاشيه و در مختار نوشته اما لوند زنيا لا يقاد
 قذيل فوق الشخ او فى المنارة كما تفعل النساء من نذر التريت لسيدى عبد القادر
 و توقد فى المنارة جنة المشرق فهو باطل و اخرج منه النذر بقرارة المولد فى المنارة مع اشتراكه
 على الغفار و اللعب و ايباب ثواب ذلك الى حضرة المصطفى صلى الله عليه وسلم الله
 شيخ الاسلام احمد بن عبد الحليم تقي الدين ابن تيمية حنبلى در صراط مستقيم نوشته
 و كذلك ما يحدثة بعض الناس اما مصداقاً للنصارى فى ميلاد عيسى عليه السلام اما
 محبة للنبي صلى الله عليه وسلم و تعظيمه و اعد حثهم على هذه المحبة و المتعظيم باجتهاد و فى
 الاتباع لا على البدع من اتخاذ مولد النبى صلعم عيداً مع اختلاف الناس فى مولده
 فان هذا لم يفعل السلف مع قيام المقتضى له و عدم المانع منه لو كان خيراً ولو كان
 ذراً خير مضاعف او راجح لكان السلف رضى الله عنهم اثنى به منا فانهم كانوا اشد محبة

لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولتعلما له منا وسيم على النخیر احرص وانما كمال محبته و
 تعظيمه في متابعتة واتباع امره واجراء سنته باطنا وظاهرا ونشر بالبعث به وبها
 على ذلك بالقلب واليد واللسان فان هذه طريقة السابقين الاولين من المهاجرين
 والانصار والذين اتبعوهم باحسان واكثر هؤلاء الذين تجدد هم حراسا على امثالهم
 البدر مع ما لهم فيها من حسن المقصد والاجتهاد الذي يرجى به المشو به تجدد هم في
 امر الرسول راجعا عما امروا بالثبات فيه وانما مثلهم المنزلة من يتجلى المصحف ولا يقر
 فيه او يقر فيه ولا يبيع به ولا يتركة من يتركون المسجد ولا يصلي فيه او يصلي فيه قليلا او
 بمنزلة من يتخذ المساجد والمساجد والكبر والاشتغال من المشرق ما يفسد حال صاحبها
 كما جاء في الحديث ما اشار على قوم قط الا زخرفوا مساجدكم اغتت وكساني راكدا زخرف
 على مولد نمرود بعض ايشان جهوليين انه وبعض ايشان مطعون بالذراع طعن وبعض
 اسان كمر مذکور ونسبت تجويزه بسوى بعض غلط من جهة ايشان حال ابن وحيد
 انه ما فاضل بن دينار الدين ازا براهيم سبهورى نقل کرده که ان مشايخ المغرب كتبوا له انه رحمه
 وتضعفه وگفته فرايت منه خبر شى ما بدل على ذلك وحماد بن واصل گفته که کان متما
 اما لمجازفة في النقل وابن لفظه گفته که انه كان يدعى اشيبارا حقيقة لها وابن النجار گفته
 که رايت الناس جميعين على كذبه وضعفه وادعاه سماعا لم يسمعه وتقامر من لم عليه
 امارات ذلك عليه لاثمة وآباء الحسين بن الفضل گفته علمت انه متما وان جرى على الكذا
 وابن عساكر گفته انه كان يتم في الرواية كذا في لسان الهزان ويوسف السجزي و يوسف بن
 علي بن زريق را که دو کس شمرده بهان بک کس هست که در سيرت شاميه بدین دو نسبت
 مذکور گردیده و همچنین ابن البطاح و نصير الدين بک کس هست و نسبت بخويز بسوى ابن
 انتر هست ناشى از التباس ابن الجوزى به ابن الجوزى هست باقى اين مبحث در رساله

غایه الکلام که برای رد بدعت عمل مولد موضوع است بشرح و بسط مذکور است و چیزی
 از آن در رد و فرسولیات نیز بیان کرده ایم قوله ^ص ۱۵۱ شاه عبدالعزیز در فتوی جواز عرس
 نوشته اند انحراف قول که احمی فتوای شاه عبدالعزیز دهلوی در جواز عرس سیاه شوت
 نیرسد خود شاه عبدالعزیز در رجوم الشیاطین نوشته که هر بدعتی در عبادات بدنی محضه
 مثل صوم و صلوة و زکوة و غسل طهارت نوپیدا نماید همه سیه است بدعت مباح
 منحصر در عادات است مثل بچتن پلاؤ و رشادی و مانند آن و بدعت جسمه در عبادات
 مالیة مثل بنای مدارس و خانقاهات اما در عبادات بدنیة محضه پس بدعت نمیشد
 مگر بدعت سیه اغتنی و اجتماع مردم و ختم کلام الله عبادت بدنیة محضه است و فائحه
 بر شیرینی یا طعام و تقسیم آن در حاضرین عبادت مرکبه از بدنیة و مالیة نه از عادات و
 باک نیست اشاره بسوی اباته است و بدعت مباحه منحصراً در عادات در صراط مستقیم
 شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن عبدالحمید مسطور است و اما اتخاذ قبور سم اعیاد افروحا
 حمد لله و رسوله و اعتیاد قصد بذه القبور فی وقت معین و الاجتماع فی العام عند
 فی وقت معین به اتخاذ اعیاد کما تقدم اغتنی و در منج مستقیم فی تبییر الصیح و السقیم
 بذکر الزاع معتدین مرقوم است و منهم من الذی دیرت علیهم الشیخة اتخاذ عند
 مشایخهم سوقاً فی کل عام و سیمونه یوم العرس اغتنی و در نفسیه منظمی مرقوم است
 فلا يجوز لاحد ان یقول فی امر افتی علماء الشرع علی حرمة و کراهته ان مشایخ الصوفیة
 سواکذلک و نحن نبتغ سنتهم و الصیح ان الصوفیة الکرام ما فعلوا قط علی خلاف مقتضی
 الشرع و اما الفساد من جهال اتباعهم و ایضا لا یجوز ما یفعله الجهال بقبور الاولیاء و
 الشهداء من السجود و الطواف حولها و اتخاذ البرج و المساجد علیها و من الاستماع
 بعد الحول کالاعیاد و سیمونه عرسا اغتنی و در آرشا و الطالبا بین مسطور است
 اولیاء بلند کردن و گنبد بران ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن همه بدعت

فی المواسم واتخاذ الدعوة لقرارة القرآن وجمع الصلحاء و الفقراء للختمة او لقرارة سورة الفاتحة
 والاخلاص انشده ودر قنای جامع الروایات مسطور است فی شرح المنهاج
 للنفوی الاجتماع علی المقبرة فی الیوم الثالث وتقسیم الورد والعود والطعام الطعام
 الایام المخصوصة کالثالث والخامس والتاسع والعاشر والعشرون والاربعین والستون
 السادس والستة بدعة ممنوعة انشده ودر مصفی مذکور است ویکه اتخاذ الطعام الیوم
 الاول والثالث وبعده الاسبوع و فی الاعیاد ونقل الطعام الی المقبرة فی الاعیاد و غیره
 واتخاذ الدعوة لقرارة القرآن وجمع القراء لقرارة القرآن والحاصل ان اتخاذ الضیفة
 لقرارة القرآن لایجل انشده قوله صلا امام غزالی علیه الرحمة وراجیاء العلوم نوشته الادب
 الخامس موافقة القوم فی القیام اذا قام واحد منهم فی وجدا قول قطع نظر از نیکه در
 احیاء انواع کلام از ائمه اعلام مانند قاضی عیاض مالکی و ابن الجوزی و شمس الدین بهی
 و غیرهم منقول است چنانچه ابن الجوزی کتابی مسمی بآعلام الاحیاء با غلاط الاحیاء وده
 در غلاط احیاء نوشته و اشارتی بسوی بعض آن در تبلیس ابلیس نیز کرده و ابوالمظفر
 سبط ابن الجوزی گفته و وضعه علی مذاهب الصوفیة و ترک فیه قانون الفقه فانکروا
 علیه ما فیه من الاحادیث التي لم تصح انشده و ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حارث
 محاسبی تیز به ترتیف آن اشاره نموده ضرورت نیست که هر کلام غزالی قابل تسلیم باشد
 آنچه در منقول به توین ابی حنیفه رحمه الله علیه و مذهب و می گفته در صفحه ۱۱۱ این کتاب
 مذکور گردیده گو در احیاء برخلاف آن رفته کسی که قیام تقطیع را بکروه میدارد و گنجائش
 کلام او در کلام غزالی بسیار است قمر طبری در تذکره از ابی بکر طوسی نقل کرده آنکه
 عن قوم یحتمون فی مکان یقررون شییئا من القرآن ثم یبشده لهم منشده شییئا من الشیء
 فیفسون و یطربون و یضربون بالدف و اشیاء بهل احضوره معهم حلال ام لا فقال من
 مذهب اناس بطالین یحاکون الصوفیة بطالته و جهالته و ضلاله و ناالاسلام الاکتفاء

الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم واما الرضا والتواجد فاقل من احدثه اصحاب
 السامري لما اخذ لهم عملا جسد له خوار قاموا برقصون حوله وتبوا جردون فهو دين
 الكفار وعبادة العجل وانما كان النبي صلى الله عليه وسلم يجلس مع اصحابه كانا على
 رؤسهم الطير مع الوفا فينبغي للسلطان ولوايه ان لينعوا بهم من الحضور في المساجد
 وغيرهم ولا يجبل لاحد يؤمن بالله واليوم الآخر ان يحضر معهم ولا يعينهم على باطلهم هذا
 قد سب ما لك وان شافني وايضا في غيبة وغيرهم من ائمة المسلمين اقبله واذا كان حال
 التواجد هذا فكيف تجوز مصاحبة اصحاب التواجد ثم موافقتهم في القيام اذا قاموا على
 منبرهم ولا يجوز الاعتناء بقبول الغزالي كما قال خير واحد من العلماء في ذكره وصلاة الله
 وغيره في كتيبه كذا في المقتبة الاحمدية قوله ملا عقيدة سوم فعل مباح بلكه حسن سائر
 امور خير ازداوست و ملازمت وتخصيص زمانى ومكانى حرام وكفر ميگردونم اقول
 اصل اين عقيدة صرف بهين قدرست كه اعمال را كه از كتاب بايست اباحت و حسن
 آن در مكانى يا زمانى يا بهيئتى و حالى يا بدون تقييد و تخصيص ثابت است از كتابان
 در غير مكان يا زمان مذكور يا غير بهيئتى و حالى مسطور در قسم اول و تقييد و تخصيص آن بكانى
 يا زمانى يا بهيئتى و حالى در قسم ثانى كرده است و بدعت باقى همه افرست كسى از متبعين
 شيخ الفرسولىه جز اين اعتقاد ندارد و بر ساحت اين اعتقاد و حديث آنحضرت عليه الصلوة
 والتحيات و كتب و دينيه اهل سنت گواه است از ملازمت و ملازمت بحث نيست بلكه
 وقتيكه موهم تخصيص و اعتقاد لزوم و وجوب باشد چيزى از اين بحث در رد فرسوليت
 تحرير يافته اينجه مناسب مقام است در اینجا ذكر كرد و ميشود در صحيح مسلم از ابى هريره رضى
 الله عنه مروى است كه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تختصوا البيعة بحجة
 بعثنا من بين الليالى ولا تختصوا اليوم بحجة بعثنا من بين الايام الا ان يكون فى يوم
 بعثنا احدكم فتووى در شرح صحيح مسلم نوشته و فى هذا الحديث النبى العبر عن

تخصيص ليلة الجمعة بصلوة من بين الليالي وهذا منتفق على كراهته واحتج به العلماء على كراهته
هذه الصلوة المبدعة التي ستمى الرغائب قاتل الله واضعها ومخترعها فانما بدعة منكدة
من البدع التي هي ضلالة وجهالة وفيها منكرات عظيمة وقد صنف جماعة من الأئمة مصنفات
نفيته في تعقيبها وتضليل مصليها ومبدعها ودلائل قبحها وابطالها وتضليل فاعليها
أكثر من أن يحصى والله أعلم الله وحافظ ابن حجر درفتح الباري نوشتة واما
تخصيص المصافحة بما بعد الصلوة في الصبح والعصر فقد مثل ابن عبد السلام في التواعد المبدعة
المباحة لها قال النووي وحصل المصافحة ستة وكونهم حافظوا عليها في بعض الاحوال
لا يخرج ذلك من اصل ستة قلت وللنظر فيه محال فان اصل الصلوة النافذة
مرغب فيها ومع ذلك فقد كره المحققون تخصيص وقت بها دون وقت ومنهم من
اطلق تحريم مثل ذلك كصلوة الرغائب التي لا اصل لها الله وشاخي دررد المحتار
نوشتة بتفسيه في الاقتصار على ما ذكر من الوارد اشارة الى انه لا يسن الاذان عند احوال
لميت في قبره كما هو المعتاد الآن وقد صرح ابن حجر في فتاواه بانه بدعة وقال من ملن
انه ستة قياسا على ندبها للمولود اسحاق بن خاتمة الامر بابتدائه فلم يصيبه وقد صرح
بعض علمائنا وغيرهم بكراهته المصافحة المعتادة عقب الصلوة مع ان المصافحة
ستة وما ذاك الا لكونها لم تؤثر في خصوص هذا الموضع فالواظبة عليها فيه توسيم العموم
بانها ستة فيه ولذا منعوا عن الاجتماع لصلوة الرغائب التي احدها لبعض المتعبدين
ما بها لم تؤثر على هذا الكيفية في تلك الليالي المخصوصة والكنايت الصلوة هي خير موضوع
فتى در احكام الاحكام از علماء شيخ فقي الدين بن دقيق العيد مرقوم است ان
هذه المخصوصيات بالوقت او بالمال والبيتة والفصل المخصوص تحتاج الى دليل
يقضي استحبابه لمخصوصه وبما اقرب والله أعلم الله ويزور احكام الاحكام به
العلماء ابن دقيق العيد مسطور است وورد عن السلف الصالح ما يؤيده في مواضع كثيرة

ان ابن سیرین قال فی صلوة النحر انما بدنه لانه لم تقبض عنده فیها دلیل ولم یأدر بها
 تحت عموما من الصلوة لتخصیصها بالوقت المخصوص وكذلك قال فی القنوت الذی كان
 یفعله الناس فی عصره ان بدنه ولم یأدر به تحت عموما من الدعاء وكذلك ما روی فی الترمذی
 من قول عبد الله بن مغفل لابنه فی البحر بالبصرة ایاک السجدة ولم یأدر به تحت دلیل عام و
 كذلك ما جاء من ابن مسعود فیما أخرجه البراء بن بکر عن قیس بن جازم قال ذکر
 لابن مسعود قانس یجلس باللیل ویقول للناس قولوا کذا وکذا فقال اذا رايتوه فاخبروه
 فاخبروه فجاوبه عبد الله منقضا فقال من سوفی فقه سوفی ومن لم یعرفنی فانا عبد الله بن
 مسعود یعلمون انکم لا بدی من محمد صلعم واصحابه یعنی ایاکم لمتعلمون بدین منسلاة و فی
 رواية لعد حبتهم بیدة علی ولقد فضلتهم اصحاب محمد علی هذا ابن مسعود انکره باللفظ
 مع امکان ادراجہ تحت عموم فضیلة الذکر انتم و ذکر رائق مذکور است لان ذکره
 اذا قصد به التخصیص بوقت دون وقت او شیء دون شیء لم یکن مشروفاً ما لم یرد الشرع
 به انتم و افندی در رساله رد بدعات نوشته بالقتول فی قوم خصوصاً وقتاً معیناً
 لعبادة معینة و ادعوا زيادة الفضیلة فی دین اہم محدثون ام لا بل اہم مبتدعون زادوا
 فی العمل والاعتقاد للذین لیسوا فی الدین و ادعوا الکذب فی الفضل والقرب من الله تعالی
 استند و از تذکرہ امام نقل کرده و كذلك تخصیص کل عبادة بزمان او مکان لیس فیها
 نص من النبی صلی الله علیه وسلم و یجد من العقائد یدل علی انه حرام انتم اما ندیدہ
 کہ در قیس سورتی از سور قرآن در غزفتما کلام کرده اند بلکه وردا و مست سورہ نماز
 نیز بحث کرده اند و تخصیص موضع را از مسجد برای نماز نیز کرده گفت اند در پدایہ قوم
 یکہ ان کیوست شیء من القرآن بشیء من الصلوة لما فیہ من ہجر الباقی و ایهام التخصیص
 انتم و ابن الہمام در فتح القدیر ساشیہ بدایہ نوشته قوله و یکہ ان یؤتی
 النحر و السجدة و الانسان لغیر الجمعة و الجمعة و المنافقین للجمعة قال الطحاوی و انما یجب

بذا اذ اراهتم ولا يجوز غيره اما لو قرر للتيسير او تبركا بقرارة صلى الله عليه وسلم فلا كراهة يمكن
 يشترط ان يقر وغيره احيانا كذا ليطن السجابل ان غيره لا يجوز ولا تخبر في هذه العبارة
 بعد العلم بان الكلام في المداومة والحق ان المداومة مطلقا مكره وسوارا حتما
 غيره اولالان دليل الكراهة هو ايهام التفضيل وهو الباقي لكن الهجرانا يلزم لو لم يقر
 الباقي في صلوة اخرى فالحق انه ايهام التقيين ^{اشته} ودر نه الفائق مسطورا
 ولا يخفى ان المتبادر من تقيين شئ اختصاصه به بحيث لا يصح غيره وفي الشرح وجه
 بانه اذا لم تعين الشارع عليه شيئا يتيسر عليه كره له ان تقيين كالشجرة والانسان
 لفجر الجمعة لما فيه من سحر الباقي وايهام التفضيل كذا في الهداية وقيد الاستحباب في غيره
 بما اذا اراهتم ولا يجوز غيره او كره اما لو كان للتيسير عليه او تبركا بالما ثور فلا لكن يشترط
 ان يقر وغيره احيانا كذا ليطن ان غيرها لا يجوز افاد في الفتح ولا تخبر في هذه العبارة
 بعد العلم بان الكلام في المداومة والحق انها مطلقا مكره وسوارا حتما كره غيره
 از دليل الكراهة هو ايهام التفضيل وسحر الباقي لكن الهجرانا يلزم لو لم يقر الباقي في
 صلوة اخرى فالحق انه ايهام التقيين ^{اشته} ودر رد المحتار مسطورا است وكر في
 البحر عن النهاية انه لا ينبغي ان يفسر سورة معينة على الدوام كذا ليطن بعض الناس
 انه واجب ^{اشته} ودر رد المحتار مذكور است واقول حاصل معنى كلام ^{اشته} تقيين
 يعني الطحاوي والاستحبابي بيان وجه الكراهة في المداومة وهو انه رأى ذلك حتما
 كره من حيث تغيير المشروع والا يكره من حيث ايهام السجابل ^{اشته} ودر فتاوى
 عالمگیری مرقوم است كره لانسان ان تنقص لنفسه مكانا في المسجد ^{اشته} ليدل فيه
 ودر صحيحين از عبد الله بن مسعود وروى است قال لا يجعل احدكم للشيطان شيئا
 من سلوته يري ان حقا عليهم ان لا ينصرف الا عن بينة لقد رايت رسول الله ^{سليم}
 كثير انصرف عن يساره ابن ملك در شرح مصابيح بشرح ابنه ريث ^{اشته} نو

یعنی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصرف ویشی الی جانب یمنه مرة اذا فرغ من
 صلوته والی جانب یساره مرة فاذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصرف الی اسیما ینسب الیه
 اعتقد انه حق علیه ان ینصرف عن یمنه وول یساره فقد اعتقد شیئا غیر ما فعله
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فقد تابع الشیطان ومن تابع الشیطان فی صلوة
 او عیب صلوة باعتراف بدعة او ترک سنة فقد اذهب الشیطان بکمال صلوة
 ایستد وشیخ علی قاری در مرقاة بذیل شرح ایضاد نوشتہ قال
 الطیبی وفيه من امر علی امر مندوب وجعله عابدا ولم یعمل بالرخسة فقد اصاب منه
 من الاغلال فکیف من امر علی بدعة ومنکر استنہ و نیز فقہا گفتہ اند کہ گردن مبتدع
 بابت بر اعتقاد جهال بہ سنیت یا وجوب آن گرد مکرده است در فتاوی
 عالمگیری بہ مرقوم است و ما یفعل عقیب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونہا
 سنة او واجبة وکل سباح یؤوی الیہ مکرده کذا فی الزاہدی الغتہ ذکر شخص عبادت
 مقمعه احمد بہ جواب لعمہ مکہ مناسب مقام افتاد و اما الاستدلال علی جواز
 التخصیص بحديث صوم یوم عاشوراء حیث قال فان الیہود وقتوا ہذا الیوم وخصموا
 للیوم و قبل رسول الله صلی الله علیه وسلم و میر سنتہ من کل سنتہ آہ فہو من جملہ و ضلالہ
 فان ہذا التوقیت لم یکن من الیہود من عند انہم بل کان فی شریعتہم و رسول الله صلی الله
 لم یغیر المجز و قول الیہود بل اعتمد علیہ بعد ظهور صدقہ بالتواتر و بخبر جماعۃ المسلمین
 سنہم کعبہ بن سلام و اشناکہ من علمائہم و بنی اوس الیہ بعد اخبارہم بذکر کما
 نص علیہ الشراح و کیف یقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم قولہم و یعمل بہ و یوافقہم و خبرہم
 فی الدیانت خیر مقبولہ و انہ معلوم یجب محالفتہم اذا ثبت ہذا التوقیت من شریعتہ
 موسی عم تم قبلہا رسولہا صلی الله علیه وسلم فاین ہذا من ذاک اذا النزاع فی التوقیت
 الذی لا بدل علیہ و دلیل شرعی و مذاول علیہ دلیل شرعی قد ذکرنا سابقا ان حقہ

البطلان لاوله فیه علی معلومه بعد کل و نمود بدون شرع معلوم لها و اما تخصیص الضوم
 بالاشنین فهو ثابت لفعله معلوم و بیانه وجهه و کذلک تخصیصات الذنور التي لا بد منها
 فیها ومنها النجس بوانه قد اجازها الشرع مع ان ذلک التخصیص لم یعتبر الا لقوله
 صل الله علیه وسلم اوف بنذرک لا تخصیص ذلک الرجل و کذا حال الصیتر عند حجة
 فان تقریر رسول الله صلعم حجة شرعیة اشته و فتوای مولوی رفیع الدین صاحب
 وصیت نامه مولوی عبد الله اگر بصحت سید بر خصم حجت نباشد و احتمال رقی
 با مشروع و انچه بالیقین مشروع بودن آن معلوم نیست جائز نیست گو مجرب باشد
 و تخصیصات رقی که مشروع است از بحث خارج است و ذکر کچه امام حسین در مختار
 رقیه نیست بلکه لایاس به بودن طعامی که بر روز عاشورا که روز متبرک از قدیم قبل از
 زیان وجود حضرت امام حسین و وفات شان است بطریق توسع طعام باظهار سرور
 ی پذیرند در آن مرقوم است طحاوی در حاشیه در مختار نوشته و رقم فی القنیة للوبر
 ال خلط الجوارح یوم عاشوراء لم یرویه اثر قوی و لایاس به و ربما ثیاب والذی فی حفظ
 نه ثیاب بالتوسع علی عیاله المندوب الیها ما بحديث و هو من وسع علی عیاله وسع الله
 لمیه سائر سنة فاخذ الناس منه التوسعة باستعمال انواع من المحبوب و هی ما تصدق
 لمیه التوسعة و قال بعض الفضلاء ما محصله انه لا یقتصر فیه علی التوسعة النوع واحد بل
 جمها فی سائر اناکل و الملا لبس و غیر ذلک مما تحصل به التوسعة و انه احق من سائر المواسم
 الی عمل فیها من التوسعات الغیر المشروعة کالاعیاد و نحوه ما اشته و شیخ الاسلام
 عقی الدین ابن تیمیة در منهاج السنة اول نوشته و القسم الناس بسبب هذا
 یوم عاشوراء الذی قتل فیه حسین الی قسین فاشیئة اتخذنه یوم ماتم و حجت
 عمل فیه من المنکرات بالا یفعله الا من یهو اهل الناس و اضلهم و قوم اتخذوه بمنزلة
 عید فصاروا توسعون فیه النفقات و الاطعمة و اللباس و رووا فیه احادیث متواترة

اقول من وسع على اهل يوم عاشوراء وسع الله عليه سائر سنته وهذا الحديث كذب
 على النبي صلى الله عليه وآله وبعد از بن نوشته وفد سلطان الكلام عليه في موضع آخر وبنابر آن
 كل ما ينحل فيه سوى الصوم بدقه كرهه لم يستحبها احد من الائمة مثل الاحتفال في شهر
 وبلغ المحبوب بلحم الاضحية والتوسيع في النفقة وخير ذلك واصل هذا من ابتداع
 قتلة حسين وخرجه من انتبه ودر صراط مستقيم نوشته واما اتخاذ مثل ايام المصائب
 ما تم فليس هذا من المسلمين بل هو الى دن السجاطين اقرب ثم قولوا بذلك ما في صوم
 هذا اليوم من الفضل واحداث بعض الناس فيه شياء مستندة الى احاديث موضوعه
 لا اصل لها مثل فضل الاشتغال فيه او التكجيل او المصافحة وبهذه الاشياء ونحوها من
 الامور المبتدعة كلها كرهه واما المستحب صومه وقدر روى في التوسيع على العيال فيه
 انما معروفه وقد يكون بسبب الغلو في تعظيمه من بعض المنقبه لمقابله الروافض فان شيطان
 قصد ان يحرف الخلق عن الصراط المستقيم ولا يبالي الى اى الشقين صاروا فينبغي ان
 يجنب هذه المحدثات اختصه قوله ^{صلى الله عليه وآله} اعقده چهارم اصل در شياء حرمت هست لعني
 هر چه از شارع منقول نیست حرام است ونست ميگفتد بكتب فقه واصل الى انكه
 بغیر كلام رسند لمخص بحث در اصل شياء نیست كه حسن وقبح نزد معتزله متعلق است
 و موجب حكم پس استيانيكه حسن ومع ان معلوم است منقسم باقسام خمس واجب ومنذور
 ومختلور وكره ومباح قبل الشرع وبعد الشرع بى مداخلت شارع وجيزيكه علت حسن
 ورفح آن بعقل معلوم نميگردد ومعتزله را قبل شرع سه مذنب است اول اباحان مذنب
 معتزله بصره است دوم حرمت وآن مذنب معتزله بغداد است سوم توقف واین
 اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقه گویند كه اشعه به و با تردید باین
 مفكره كه نزدشان قبل شرع حكم نیست و تخنيكه در اهل سنت است
 كه اصل در شياء اباحت است و آن شمار اكثر شافعيه و حنفييه است كه مذنب غير

البیضا نسبت نسبت بزمان فترت و این اباحت غیر اباحت معتزله است که حکم نیست
 اهل سنت انرا قبول اصل این عقیده صرف ذکر اختلاف فقها و اصولین است و بنیکه
 اصل در شیایا حرمت است یا اباحت یا توقف بنقل اقوال ایشان و در بعضی مسائل
 بنا بر فرض هر یکی از مذاهب ثلثه چنانکه از بعضی علمای مبغوضین شیخ المبتدعین قوی
 نه جزم نمودن باینکه اصل در شیایا عموما حرمت است و حاشا که کسی از مبغوضین یا المبتدعین
 حرفی از بنیکه اصل در همه شیایا حرمت است زده باشند آری اگر کسی از علما قائل بتفصیل
 شده باشد که در بعضی شیایا مانند لوقیفات حرمت اصل است و در بعضی اباحت
 انکار آن نمیکند و این قول را صحیح میدانم و آنچه شیخ الفرسولیه بفر کلام رسیده نوشت
 بمقتضای آن گوش باید نهاد اول آنکه قبل الشرع و زمان فترت را دو زمان فهمیده
 حال آنکه مراد از قبل شرع همان زمان فترت است و الا کلامی زمان از آدم تا ایندم
 از شرعی خالی نگذشته پس قبل شرع معنی ندارد در کشف بر و وی مرقوم است

لا یتصور القول بالاباحت او الخطر او التوقف قبل وجود الخلق لان هذه الاحکام بالنسبة لهم
 و بعد ما وجد لم تترك اسدی فی زمان فلم یکن محل اختلاف الا زمان الفترة و لو یدیه ما ذکره

ان شرع الثابتات فی هذه المسئلة و منها اختلافنا ما یحقق فیمین بلغ فی شایق اجمیل و لم یبلغ
 دلیل السمع او فی زمان الفترة و ذکر عبد القاهر البغدادی و هذا فی الموقف مذکور

لا شرعی و ضرار و بشر المریسی و به قال اکثر اصحابنا لشافعی مع قولهم بانه لم یخلق زمان
 من شریقه انشئت و هم بنا بر همین فهم زمان خلاف معتزله را غیر زمان خلاف اهل

نسبت حال آنکه زمان خلاف هر دو همان یک زمان فترت است در مندرج الاصول
 رقوم است الافعال الاختیاریه قبل البعثة مباحه عند المعتزله البصریه و بعضی الفقهاء

محرم عند المعتزله البغدادیه و بعضی الامانیه و ابن ابی هریره من ان شافعیه و توقف
 شیخ ابو الحسن الاشعری و ابو یوسف الصیرفی الشافعی است و در تلویح مسطور است

المسئلة انما هي لبيان حكم الافعال قبل البعثة فان كان احظارها كالالتفصيص ومخوذه فهو
لبس لمنوع الا عند من جوز تكليف الحال وان كان اختياريا كالكل الفواكه فحكمه حكم الاباح
عنه بعض المعتزلة وبعض الفقهاء من السلفية والثافعية والحرمة عند المعتزلة البعثة
وبعض السلفية والتوقف عند الاشعري والصيرفي الفتية وسوم از انچه نوشته ظاهر
که چیزی که علت حسن و قبح آن لعقل معلوم نمیشود معتزله را قبل شرع سه مذنب است
و اهل سنت را در آن سه مذنب نیست حال آنکه چنانکه در آن معتزله را قبل شرع
سه مذنب است اهل سنت را نیز در آن قبل شرع سه مذنب است فرق صرف است
که اشاعره فاعل تقسیم اختیار میکنند بلکه نزدشان جهت محسنه یا مقبوه در جمیع افعال معتقل
معلوم نمیشود و معتزله افعال اختیاریه را دو قسم میکنند قسمی آنکه جهت محسنه یا مقبوه بعقل
در آن معلوم می شود و قسمی آنکه جهت محسنه یا مقبوه در آن بعقل معلوم نمیشود و قسم اول
منقسم با حکام خمس است و محکوم علیه بهان حکم که از عقل معلوم شده باشد و در قسم ثانی
قبل شرع سه مذنب است پس سه مذنب معتزله در صرف قسم ثانی افعال اختیاریه
است و سه مذنب اهل سنت در همه افعال اختیاریه و تخصیص معتزله بذات ثلاثه
که در بعض کتب واقع گردیده از جهت همین فرق است و نیز بنا بر بودن محل محاسبه
اهل سنت نزد ایشان بعد شرع نه قبل شرع چهارم از انچه نوشته که اشعریه یا تردید
از اباحت اصلیه معتزله منکره که نزدشان قبل شرع حکم نیست بوجه منظوری است
اول آنکه بعد تسلیم دعوی معتزله بجا که بودن عقل چنانکه معنی تنزل است انکار اشاعره
از اباحت اصلیه بدین وجه که قبل شرع حکم نیست اشکالی صریح دارد و ایراد این
مسئله در اصول شافعیه و اشاعره بر سهیل تنزل بشود مذنب معتزله خود در مسئله
از تلویح نقل نموده و موم حکم نزد اشاعره قدیم است گو تعلق حکم حادث باشد
لیکن در زمان فترت تعلق نیز موجود و محل نزاع زمان فترت است پس عدم حکم نزد

اهل سنت در زمان قدرت معنی ندارد و باتفاق معتزله و اهل سنت حاکم عقل نیست فرق
 آنست که نزد اهل سنت عقل در معرفت حکم شرع کافی نیست و نزد معتزله کافی است
 و آنچه در غایب کلام نوشته ایم که با جماع اهل اسلام کاشف بحکم شارع بحسن چیزیست
 چیز شرع است مراد از اهل اسلام در اینجا اهل سنت اند که فرد کامل اهل اسلام بوده اند
 اسدوفی در شرح مذهب اهل سنت نوشته قتلخص ان الحاکم حقیقه هو الشرع اجماعاً و انما
 الخلاف فی ان العقل هو کاف فی معرفه ام لا و هم انکار از اباحت اصلیه بدنیج
 که قبل شرع حکم نیست و انوقت درست شود که اباحت اصلیه را حکم شرع گویند
 و خود از تنقیح نقل نموده و فيه نظر لان الاباۃ الاصلیه لیست حکم شرعی و صاحب سلم
 که نوشته الاباۃ حکم شرعی لانه خطاب بالشرع بالتخیر و الاباۃ الاصلیه التي یقولون بها
 لیست من الاباۃ الشرعیة فانها خطاب بالشارع بالتخیر و الاباۃ الاصلیه لیست خطاباً
 و لذلك قالوا انها لیست بقایلة للنسخ فالافعال قبل ورود البعث مباحة و اباۃ
 اصلیه یعنی انها لا حرج فی فعلها و ترکها فان ارید بها اذن فیه فهذا حکم آخر فالانظر ان
 الاباۃ الاصلیه نحو آخر من الاحکام و لا نزاع فیه لاحد فجعلها مهننا من الاحکام الشرعیة فی
 غیر موضع و المصنف ایضاً لم یرتض بهذا فیما ذکر من قبل و لعله انما ذکر مهننا متابعه
 للقدم اشتهی چهارم آنکه اهل سنت منکر از صرف اباحت اصلیه معتزله بمنجین نیستند بلکه
 انکار از مطلق اباحت شان دارند زیرا که نزد اهل سنت اباحت شرعی حکم شرعی است
 بعد از حرج در فعل و ترک و نزد معتزله عدم حرج است در فعل و ترک این حاجب
 در مختصر الاصول نوشته الاباۃ حکم شرعی خلاف بعض المعتزله قاضی عضد در
 شرح مختصر نوشته الاباۃ حکم شرعی خلاف بعض المعتزله فانهم یقولون المباح بالتف
 الحرج فی فعله و ترک و ذلك ثابت قبل الشرع و بعده و نحن منکر ان ذلك اباۃ شرعیة
 بل الاباۃ خطاب بالشارع بذلك فافترقا لئلا و در شرح المشرح حاشیه شرح مختصر

بشرح قوله ونحن ننكر ذلك اباية شرعية نوشته فان قيل من اعتقد ان الاباية لا يلزم
ان يكون حكما شرعيا وانها تستحق قبل الشرع كيف تقدّر في دعواه انكار كون ما انتهى
الحرج في فعله وتركه اباية شرعية قلنا ليس المراد بالشرعية الثابتة بالشرع بل المستعملة
في الشرع يعني نحن ننكر ان ذلك مفهوم لفظ الاباية بحسب صحت الشرع فرفع النزاع
الى ان الاباية المستعملة في لسان الشرع معناها انتفاء الحرج في الفعل والترك وخطاب
الشارع بذلك اشتبه وميرزا جان در حاشية شرح مختصر بشرح قوله خلافا
لبعض المعتزلة نوشته هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التي لا يدرك العقل اشتغالها
على المصالح والمفاسد وخالوها عنها مباحة قبل الشرع بالاباية الاصلية لانه تعالى
خلق العبد وما يتوقع به فالحكمة تقتضي اباية له دفعا للعبث وحاصل النزاع يرجع الى
ان الاباية في لسان الشرع هل هو عدم الحرج في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك ونسبة
ان لا يدرك العقل اشتغالها على المصالح والمفاسد وخالوها عنها ولم يتعلق به الخطاب
الكاشف عن حاله صريحا مباح بالاتفاق الا عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباية في
الشرع يعني عدم الحرج في فعله وتركه وعذر الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعي للحرج
في فعله وتركه فذلك مدرک شرعي بحكم الشارع بالتخيير اغتبه وحشني مباه وکه در بین کلام
میرزا جان مراد از اتفاق اتفاق مبینین اهل سنت ومعتزله است واز جمهور مبینین اهل
وچنانکه نزد مبینین اهل سنت عدم مدرک شرعی للحرج فی فعله وتركه مدرک شرعی است
بحکم شارع بالتخییر همچنین نزد مخبرین عدم مدرک شرعی لعدم الحرج فی فعله وتركه مدرک
شرعی باشد بحکم شارع بالتحريم وابعصری در حاشیه شرح مختصر نوشته و هذا
اختلاف مبني على ان المباح هو ما عدم الحرج في فعله وتركه سواء كان ذلك لعدم الحرج
او لعدم الحكم فيه او ما حكم لعدم الحرج في فعله وتركه اما بالخطاب من الشارع كما هو
او بالعقل كما هو مذهب المعتزلة اغتبه بالجملة انكارا باحت معتزله بصيرة بناختل

در حد اباحت باشند بنا بر اختلاف در وجود حکم و عدم آن و بنا بر نبودن حکم انکار از
حرمت نیز لازم است خصوصیت اباحت پیش نیست ابجهری در حاشیه مختصر
نوشته فیهذا خلاف منع جمیع المغتزله و قد مر ذکره و لیس مختصا بالمباح بلی است فی جمیع الاحکام
الغنیة و انکار از اباحت معتزله بصرف مخصوص به اهل سنت نیست بلکه معتزله بعد از آنکه از ان
منکر اند ابجهری در حاشیه شرح مختصر نوشته و کذا اینکه معتزله بعد از عدم
حکم العقل نفی الحرج فیها انشته پنجم در آنچه نوشته یعنی کسیکه پیدا شد ند بعد از انرا
شرعیت سابقه و جعل و احکام پس این جعل عذر است و بر همین بنا برحت منبی است
اقتضاست بر بیان قول بیچین و ترک است قول محرمین را بحر العلوم در شرح
مسلم بعد تنبیه اینکه زمانی از ابتدای افرغیش آویم تا ایندم از بعثت رسولی خالی نگذاشته
گفته فحیثین لا یتاتی خلاف فی زمان من الازمنة وجود الانسان اصلا و لا یتاتی احکام الا
مطلقا و لا بالتحریم مطلقا کیف فی کل زمان الشرعیه فیها تحریم بعض الاشیاء و ایجاب
و اباحت و غیر ذلک فاذن لیس الخلاف الا فی زمان الفترة الذی اندرست فیه انشته
بتقصیر من قبلهم و حاصله ان الذین جاوروا بعد اندرس الشرعیه و جعل الاحکام فاما
جهلهم بذا کیون عذر افیعال مع الافعال کما معاملته المباح اعنی الا یؤخذ بالفعل
ولا بالترک کما فی المباح و ذهاب الیه اکثر الحنفیه و الشافعیة و سموه اباحت اصلیه و
بذا هو مراد فخر الاسلام بقوله و سنا نقول بهذا الاصل امی بكون المحرم ناسخا لا باقیة
الاصلیة لو ضح ان البشر لم یتبرک سدی فی شئی من الازمان و انما هذا امی القول بالاباحت
الاصلیة بنا بر علی زمان الفترة قبل مشرعینا یعنی اذا لا باحت حقیقه بل یعنی نفی الحرج
و لعل المراد من الافعال ما عدا الکفر و سخره فان حرمتها فی کل شرع بین ظهور اما
و اما لا کیون عذر فحیثین لا بد من القول بتحریم الاشیاء کلها لا اختلاط الاحکام بالحرام
للبجلی بالتعیین فخرست احتیاطا فصار الاصل التحریم کما عند غیرهم و لعلهم ارادوا

ماسوی الاستیبار الشرعیه و مرسوم صدر الاسلام ان تحریم النفس اصل ثابت فی عمل
 شرع لم یستخ قط حکم به و اما غیره بافتد به بلیت و نه البجمل عذر و لذا فصل و لعل به
 منه لقول الحنفیه و اشافعیه و فی کلام المصنف انتشاره الیه البینا هذا ما عندنا العبد
 و لعل الله یحدث بعد ذلك امر الفتنه و لتتبع نیز که عبارت مشرح مسلم بهر العلوم
 نقل نموده عبارت و لعل المراد تا آخر از نقل گذشته قوله ص ۲۲۲ الغرض بعد در شرح
 و عدم مدرک شرعی حرج در فعل و ترک بر اباحت اتفاق اهل اصول است انما اقول
 دعوی اتفاق ناستی از جهل است و عدم فهم اینکه عدم مدرک شرعی را برای حرج در فعل
 و ترک مدرک شرعی بحکم شرع بالتجیر گفتن قول اهل اباحت است نه قول همه اصولیین مسلم
 نیز که این قول را از ان نقل نموده مرقوم است و اما اختلاف المنقول بین اهل استمه ان اصل
 فی الافعال الاباحه كما هو مختار اکثر الحنفیه و اشافعیه و الخطر فی النفس فقیل بعد الشرع
 و همچنین است در تحریر ابن همام و حق آنست آنچه بالا ذکر کردیم که در افعال تفصیل است
 اصل و بعض اباحت است و در بعض خطر تاج الدین سبک در جمع الجوامع
 نوشته حکم النافع و المضار فی الشرع م و بعده الصیحه ان اصل المضار التحريم و النافع
 . اکل قال الشيخ الامام الاموالها لقوله صلعم ان دماركم و اموالكم عليكم حرام افته و محلی
 در شرح جمع الجوامع نوشته و مقابل الصیحه ان الاصل فی الاستیبار التحريم و بعضه
 ان الاصل فیها اكل افته و چون گفتیم که حق تفصیل است حدیث ابن عباس بنه که
 متعلق باکولات غیر ضاره است اگر مفید اباحت شد چه مضر باشد و همچنین حال حدیث
 ابی ثعلبه حتنی است و مع هذا در حدیث ابی ثعلبه فلا تجنوا عنها محمول بر توقف و تحریم
 شدن می تواند و آنچه از مدارک نقل نموده هیچ مضر نیست که اباحت نیز ثابت نمی شود
 مگر بوجی الکی و شرع نه بهیوی نفس مانند تحریم امام رازی در تفسیر کبیر نوشته
 المسئلة الثانية لما بین الله تعالى ان التحريم والتحليل لا یثبت الا بوجی الله

قتل لا احب فيها وحي الى محرما على طاعم يطيعه على اكل ياكله وذكر في البيهقي منه ان المراءونه
 بيان ما يحل ويحرم من المأكولات اشتمت وآنچه از شرح وقایه و هدایه نقل کرده در اینجا
 مخصوصه است نه در همه اشیا و آنچه از فصل حداد هدایه نقل نموده بشرح آن در نهاییه
 هدایه مرقوم است ای اباجه الزینیه اصل خصوصاً فی حق النساء قال الله تعالى قدر حرم
 زینة الله التي اخرج لعباده اشتمت و در میان باب غنائم هدایه مرقوم است الا انه محرم
 المتعرض فی الاصل اشتمت و نیز در هدایه در مسائل شتی از کتاب القضاء مسطور است و الاصل
 عنده ای عند ایچینیفته الخطر اشتمت ابن الملک در مشرح المصابیح بشرح حد
 الامر ثلثة امر بین اشده فاتبعه و امر بین عینه فاجتنبه و امر خلت فی فکله الی الله شتمت
 ما لم یثبت حکم بالنص و لم یبین الشرع حکم فلا یقتل فیہ شیئا من نفی او اثبات بل
 کل علمه الی الله مثل متشابهات القرآن و العلم بالقیامه یعنی متی تقوم و کون طفال
 الکفار انهم من اهل الجنة ام من اهل النار و غیر ذلک مما لم یبین الشرع اشتمت و نیز ابن الملک
 در شرح مصابیح نوشته قوله و اختلف فیہ قد یجوز ان یکون معناه اشتمت و
 ختم حکم و یجوز ان یکون معناه اختلف فیہ الناس من تلقاء القسم من غیر ان
 یبین الله و رسوله حکم فکله الفاء للتعقیب و کل امر مخاطب من و کل یحکم و معنی کل
 فوض امره الی الله اشتمت و اما هم رازی در تفسیر کبیر بد تفسیر آیه کریمه و لا یفسدوا
 فی الارض بعد اصلاحها نوشته المثلثة الثانیة هذه الآية تدل علی ان الاصل فی
 الحرمه و المنع علی الاطلاق اشتمت قوله ص ۱۲۵ صاحب مایه در جواب سوال جلیل
 و هشتم نوشته امر یکیه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه بنا شد غیر مشهور
 است چنانچه صاحب هدایه عدم نقل را از آنحضرت و صحابه دلیل گرفته است
 منها فی کتاب الصلوة فی فصل الاوقات التي تکره فیها الصلوة قال بکثرة ان
 بعد طلوع الفجر باكثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیها مع حرصه علی اصلها

و منها ما قال في باب البيلا يتقبل في المصلي قبل العيد لانه عليه السلام لم يفعل مع حرمه
 على الصلوة و مدعى صاحب مائة مسائل از بن روايات علاقه ندارد چه عدم نقل خبر
 و غير و نقل عدم خبری ديگر الخ اقول در نقل عدم و عدم نقل حکما فرق نيست زیرا که
 اصل عدم هست تا آنکه دليلی دلالت کند بر وجود و چون دليلی که نقل هست نباشد
 عدم بر اصل خود باقی ماند پس عدم دليل وجود بمنزله دليل عدم باشد در سينو
 علاقه داشتن مدعی صاحب مائة مسائل از بن روايات خود ظاهر است در مر قاة
 شرح مشکوة مرقوم است ثم قال ای ابن حجر و عدم در روده لا يدل على عدم وقوة
 قلنا هذا مردود بل الاصل عدم وقوة حتى لو وجد دليل و روده اشتبه ابدا در برابر
 در باب الغائم مرقوم است اما في المنقول المجرى لا يجوز المن بالمر و عليه السلام لم يرد بالشرح
 فيه اشتبه و در باب صلوة الكسوف مسطور است و ليس في الكسوف خطبة لانه لم ينقل
 اشتبه و در باب صلوة الاستسقاء مذکور است لا يقبل التوم اريد تيمم لانه لم ينقل انه
 صلى الله عليه وسلم امرهم بذلك اشتبه و در عامه کتب فقهاء مرقوم است ان الزمان
 على التان کرده به بالا جماع ای با جماع بخلفه و صاحبیه و هذا ينبغي انها سحر متبیه گذاریم
 التمر الفائق و قال صاحب البدر الخ انه يكره لانه لم يرد عن النبي صلى الله عليه وسلم
 اشتبه و در سحر رائق مسطور است يكره ان يقال في الاذان حتى على خير العمل لانه لم
 عن النبي صلى الله عليه وسلم وسجد بشر لب جبرجاني در شرح خلاصه كيداني
 به نقد و محرمات نوشته و الزيادة في التكبير بان يقال الله اكبر على لانه غير منقول عن النبي
 ولا عن الصحابة اشتبه و آنچه در تصحيح نوشته تفهيم آن در تفهيم کرده است من شاء فليراجع
 قولم ملك الظاهر ماخذ اين عقیده كلام ظاهریه است معری در شرح مسند در بحث تلفظ
 به نيست بعد نقل استحباب آن از جماعت كثره از حنفيه و شافعية نوشته اما انكار الملائكة
 الظاهرية و مستند لا يهيم بان المتابعة الخ اقول جواب قول معری در متبعة اصحابه

مرقوم است عبارتش ثبوت و اما قول الملاحدة الباطنية كالمصري بان الاستدلال
 بان المتابعة كما تجب في الفعل مطلقا تجب في الترك ايضا فمن باور على فعل لم يفعل
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل كفعله في الجملة من غير تفاوت
 باتفاق ائمة فمن جعلهم باصول الدين اشتبه فبح انه مشتق على امانة المحدثين بالتسمية
 ملاحدة ظاهرة كيف و هذا الاستدلال منقول عنهم قال الشيخ على القاري في ترتيب العبارة
 لتحسين الاشارة يكفي في موجب تكفير الكيد في امانة المحدثين الذين سمعوا ائمة الدين
 من قوله كابل الحديث المفضى الى قلعة الاوب المقتضية بسور الحائمه اذ من المعلوم ان
 اهل القرآن اهل الله و اهل الحديث اهل رسول الله الى آخره ما قال من تحريفاتهم الكاسدة
 و ليسياتهم الزائفة للمقاصد الحقبة بنجر عبيلاتهم الباطلة لان من قال ان المتابعة كما تجب في
 الفعل تجب في الترك مراده ان المتابعة كما تجب في الفعل الذي فعله صلى الله عليه وسلم
 عبادة على سبيل الدوام بدون الترك احيانا من غير وجوب عليه تجب فيما لم يفعل صلى الله
 عليه وسلم من العبادات و اياها مع وجود مقتضى و فقد ان مانع بالكلف و الانتهاز عنه و اكلف
 فعل و التكليف لفعل جائز باختلاف بين الاصوليين و هذا اصل متوارث من الصدر الاول
 مجمع عليه لا خلاف فيه الا لمن لا اعتداده و لذا كره جميع المصحف في مصحف واحد و لا
 ابو بكر الصديق و قال لهم كيف تفعلون شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم زيد بن ثابت
 و قال لا بالي بكم و من كان معه كيف تفعلون شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم اجتهدوا
 و قالوا جميع الكثرة على جميع القليل و علموا ان تركه صلى الله عليه وآله وسلم كان لعدم مقتضى
 له في زمانه و وجوده في اوانه فاجمعوا عليه و انكر ابن عباس رضي الله عنه على معاوية
 رضي الله عنه باستئصاله الكهنيين الاخيرين سوى الركن اليماني و الركن الاسود كما اخرج
 الامام احمد في مسنده عن حماد بن عمار بن عباس رضي الله عنه انه طاف مع معاوية بالبصرة فبعث معاوية
 يستلم الاركان كلها فقال له ابن عباس لا يستلم يمين الكهنيين و لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم

يستهلمها فقال معاوية ليس شيء من البيوت مهوراً فقال ابن عباس لقد كان لكم في رسول الله
لهوة حسنة فقال معاوية صدقت قال القسطلاني في شرح صحيح البخاري اصاب عنه
ابي عن قول معاوية اماننا الشافعي ابانا لم ندع استلامها بهجر البيت وكيف
ومن ظنوف به لئلا يتبع السنة فعلا وتركها ولو كان ترك استلامها بهجر المكان استلام بين
الابريكان مورا ولا قائل به انتهى وذكر ابن القيم في المهدى قال الشافعي ولم يدع
استلامها بهجرة البيت الله ولكن استلم ما استلم رسول الله وامسك عما همك سنة
وكذلك انكر عثمان رضي الله عنه على يعلى بن امية باستلامه الركن الغزلي الذي في
الاسود كما اخرج الامام احمد ايشنا في مسنده عن بعض بني يعلى بن امية قال قال
طفت مع عثمان فاستلمنا الركن قال يعلى فكنيت مما يلي البيت فلما بلغنا الركن الغزلي
الذي يلي الاسود جرت بيدي لبستهم فقال ماشاكنك فقلت الاستلم قال فقال لالم
قلت مع رسول الله صلعم فقلت بلى قال ارايت يستلم بهذين الركنين الغزبيين قلت
لا قال افليس لك فيه آسوة حسنة قلت بلى قال فانفذ عنك قال صاحب المناقب
ويستلم الركن اليماني والحجر الاسود لا خير بها من الاركان فاسلامه بدعة منكدة اعطيه و
انظر عمر رضي الله عنه عذرا اذا زاد مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما اخرج الامام احمد
ايشنا في مسنده عن نافع ان عمر زاد في المسجد من الاسطوانة الى المفسورة وزاد عثمان
وقال عمر لولا اني سمعت رسول الله صلعم يقول ينبغي نزيد في مسجدي ما زدت فيه والكروا
على عثمان رضي الله تعالى عنه معين اراد تقبيل مسجد الرسول صلعم ثموسيه وبنائه بالحجارة
المنقوشة قال الكراي في شرح صحيح البخاري بعضهم كانوا يبكون عليه تقبيل بناء المسجد
وجعله بالحجارة المنقوشة انتهى وقال ابن حجر في فتح الباري لما اراد عثمان ببناء المسجد كره
الناس ذلك واجابوا ان يدعو على هيئة ابي في عبد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لشفقة
وقال البغوي في شرح السنة لعل الذي كره الصحابة من عثمان ببنائه بالحجارة المنقوشة

لا تجوز توقيعه اختتمه فانظر العذر كما اخرج البخاري وغيره عن عبيد الله بن النخعي انه سمع عثمان
 بن عفان يقول عند قول الناس فيه حين بنى مسجد رسول انكم اكثرتم واني سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجدا قال بكبر حسبنا الله قال يفتحي به وجه الله نبي الله له
 مثله في الجنة والمكر عبد الله بن عمر على سعيد بن يسار نزوله عن البعير لصلوة الوتر في
 اعدم شجوة عنه صلى الله عليه وسلم عنده كما اخرج البخاري وغيره عن سعيد بن يسار انه
 قال كنت اسير مع عبد الله بن عمر بن الخطاب فقلت لبي فقال سعيد فلي خشيت الصبح فزلت فاورث
 ثم لحقت فقال عبد الله بن عمر ان كنت فقلت خشيت الصبح فزلت فاورث فقال
 اللبس لك في رسول الله اسوة حسنة فقلت بلى والله قال فان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كان يوتر على البعير وترك ابن عمر استلام الركنتين الغريبتين الذين هما غير الركنتين التامتين
 لانه لم ير رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستلم وترك الابلال ايضا من حين روية الابلال
 لانه لم يره ان يهيل حتى تشعت برأحه كما اخرج البخاري وغيره عن عبيد بن جريح انه قال
 لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن رايتك تصنع اربعاً لم ارا احد من اصحابك يصنعها قال
 وما هي يا بن جريح قال رايتك لا تمس من الاركان الا اليمينين ورايتك تلبس النعال السنية
 ورايتك تصنع بالصفرة ورايتك اذ كنت بكثرة اهل الناس اذا راوا الابلال ولم تهل انت
 حتى كان يوم التزوية قال عبد الله اما الاركان فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اليمينين و
 اما النعال السنية فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال التي ليس فيها شعر
 ويؤثر فيها فانما احب ان اللبسها واما الصفرة فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم يصنع بها فاني احب ان اصنع واما الابلال فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يهيل حتى تنفث به راحلته واني عثمان بن ابي العاص عن اجابة دعوة الختان لعدهما في
 عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما اخرج الامام احمد في مسنده عن الحسن قال اعمى
 عثمان بن ابي العاص الى الختان فاني ان يجيب فقال انا كنا لانالي الختان على عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ندعى له الميرور المبتدعون قول مستندهم المتبع في
بعض المحرم حيث قال في المواهب اللدنية الثاني ان تقول لو انه عم ترك البتة والترك
وجب علينا تركه للادلة التي على وجوب الاقتدار به ولما لم يجب علينا تركه
ثبتت انه ما تركه بل فعله ^{اشتهر} والينا قال فيه ورفع الصوت بها اي بالمية والسبح بالآلة
والدعوات التي شرعت سرا وتطويل ما من تخفيفه كالتمشيد الاول الى غير ذلك مما يفعله كثير
ممن ابتلى بداء الوسوسة عافانا الله منها وهي نوع من الجنون وصاحبها ملازم متبع
مستنبط في افعاله واوقاله شيئا لم يفعله النبي صلى الله عليه وسلم ولا احد من اصحابه وقد
قال عليه السلام ان خير الهدى هدى محمد وشر الامور محدثا وعنه صلى الله عليه وسلم ايضا
واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة في النار اشتهت وقال ابن
القيم في الهدى ولا افنته اي الطواف بالتكبير كما يكبر للصلاة كما يفعله من لا علم عنده بل
هو من البدع المنكرات ^{اشتهت} وقال صاحب المناسك ولم يفعل فزيت طواف في كذا او ^{فشت}
بالتكبير كما يفعله كثير مما لا علم عنده وذلك من البدع المنكرة اشتهت وعدم الحكم بعدم دليله
صحيح بالاتفاق ولا تغتر بالقتل عن الخفية النكر الاستدلال بالنفي مسلطا لان مرادهم
التقليل بالنفي اى كونه علة باعثة وموثرة والاستدلال على عدم الحكم بنفيه دليله اذا
لم يكن الدليل متيقنا ^{اشتهت} ودر منكر مرقوم هست ومثله التقليل بالنفي لان استقصاء
العدم لا يمنع الوجود من وجوه اخرى ^{اشتهت} في النكاح شهادة النساء مع الرجال
انه ليس بالالا ان يكون اسبب معين كقول محمد في ولد الفصبا انه لم يمين لانه لم ^{لنفسه}
اشتهت ودر اصول شاشي مرقوم هست الا اذا كانت حلة الحكم مختصة في معنى فيكون
ذلك المعنى لازما للحكم فيستدل بانتقائه على عدم الحكم ^{اشتهت} ودر قوله صحيح مسطورا
ومعها اى من الحجج الفاسدة التقليل بالنفي كما ذكر في شهادة النساء اى في الممانعة
في دفع العلل الطردية والاشارة فانه يمكن الوجود لبعلة اخرى الا ان يثبت بالاجماع

ان له علم واحد فقط كقول محمد بن ولد الغصب ان غير مضمون لانه لم يغصب لولد اشتبه بطلوت
 مذکور است اما اذا ثبت بصل و اجماع ان العلة واحدة فهو استدلال صحيح مرجعه الى النص و الاجماع
 كما اذا ثبت بين المزمع و المتناقض فيستدل من وجوب المزمع و وجوب الاستدلال و من انتفاء اللازم على انتفاء المزمع
 او ثبت احد المتناقضين على انتفاء الآخر انتهى وقاضى ابو زيد در تعويم نوشته است
 قالها محمد بن علي سبيل الاستدلال دون التعليل والمقايضة لان حكم العلة لا بد من ان
 يتقدم اذا عرفت العلة كما كان معدوما قبل العلة وانما انبيا . . . اضافة العدم
 الى عدم العلة واجبا به و اذا بطلت الاضافة لم يكن علة وانما يتقدم الحكم مع عدم العلة
 بعلة اخرى فيكون مثل الاخرى لا عينا في الوجوب والتعلق لهما و اذا كان كذلك
 صح الاستدلال لعدم العلة على عدم الحكم اذا وقع الاختلاف في حكم علة بعينها انتهى
 و در ميراث مذکور است ان التعليل بالنتيجه على وجهين احدهما ان يعلل لنفس الحكم بنفسي
 و صنف من اوصاف المنصوص عليه و هو فاسد لا يجوز ان يكون الحكم معلقا بوصف
 آخر و هو في الحقيقة لتعليل بعلة قاصرة و يجوز ان يكون الحكم ثابتا لعلل و الثاني ان
 يكون الحكم ثابتا بعلة معينة ليست هو علة اخرى كضمان الغصب لا يجب بدون الغصب
 و حد السرقة لا يجب بدون السرقة فكان نفس الحكم بنفسي الغصب و السرقة نفسا محججا
 الا ترى الى قوله تعالى قل لا اجد فيها اوصى الى حرما الآية فان التحريم لما كان لا يعرف الا
 بالوصى انعدم عند عدمه انتهى و در فتح القدير مستطوره است عدم العلة و ان كان لا
 عدم الحكم لكن اذا تخدت العلة لزوم من عدمها العدم لا بعينه انها يوشى العدم بان لا
 الوجود لعدم علة الوجوب و يتبع عدم الحكم على عدمه الاصل انتهى و در كشف برزوخ
 مذکور است و فينظر الى اذا وقع الاختلاف في حكم معين لصح الاستدلال لعدم العلة
 على عدم الحكم لان ذلك اى حكم بسبب معين او حكم بسبب لا يلى له لا يوجد لغير ذلك
 السبب فانتفاء ذلك السبب ينافي انتفاء الحكم ضرورة انتهى وقاضى عصفه در شرح مختصر

نوشته يجوز تعليل الحكم الشبوبي بالشبوبي كما تحررتم بالاسكار والعدمى بالعدمى كعدمى
التصرف بعدم العقل والعدمى بالوجودى كعدمى نفاذ التقريف بالاسراف وانه كسبه
هو تعليل الحكم الوجودى بالوصف العدمى ففيه اختلاف والاكثر على جوازها وللمختار منه
والمستوى وشرح منهاج نوشته الدليل السادس من الاوله المقبوله عندنا
الاستدلال على عدم الحكم بعدم ما يدل عليه وتقريره ان يقال فقدان الدليل
البلغي يغلب ظن عدمه يعنى عدم الدليل وظن عدمه يوجب ظن عدم الحكم بالعدم
الاولى فواضح واما الثانية فلان عدم الدليل يستلزم عدم الحكم او لو ثبت حكم فشرع
ولم يكن عليه دليل لكان يلزم منه تكليف الغافل وهو ممتنع فيجوز فقدان الدليل لعدم
التفحص البلغي يوجب ظن عدم الحكم والعمل بالظن واجب والمراد بعدم الحكم منها
عدم تعلقه بعدم وانه فان الاحكام قديمه عندنا وهذه الطريقة التى اختارها المتأمنون
لغتها الامام فى المحصول عن بعض الفقهاء ودر تحريرات الهام المذكور ست ويطرد ما قلنا
فى عدم علة ثبت استناد بعدم حكمها كقول محمد فى ولد المفصوب لا يضمن لانه لم
وايضا في نفس خمس العبر لم يثبت عليه والوجه ما قلنا انه ليس حقيقيا ايضا فتها
هو عدم الحكم لعدم الدليل وليس ما نحن فيه من العلة اشتبه ودر تقريره شرح تحريرات
بها مستطوره ومنها اى من شروط العلة ان لا يكون عدم الوجودى لطائفه من
التأنيب منهم الامدى وغيرهم كالمين الحاحب وصاحب الدرع وغواه مراح الدين السيد
فى شرحه الى الجمهور والاكثر منهم البينى وادى من بينهم الجواز اى جواز كونه عدم الوجودى كسبه
اتفاقا قليل وجواز تعليل العدمى به اى بالعدمى كعدم نفاذ التقريف لعدم العقل
ذكر غير واحد منهم القاضى عندنا اشتبه ونيز در تقريره قوم هست واختلف فى احوال
فى كونها اولى شرعية للاحكام الاستدلال بالعدم والظاهر ان المراد من التعليل بالعدم
فان الذى نفاه الحنفية وتقدم فى المصد الثاني من شروط العلة فيه لانه مطلقا

منهم الا عدم علة مشبهة كقول محمد ولد المصنوع بالظن لانه لم يغيب على تحقيق المصنف
 في ان اضافة الى الابد العلة انما هي اضافة الحكم لعدم لفظاً والى الوجود معنى كما مر
 منه واشتاتاله عن غيرهم على التعليل فيه بين ان يكون علة مطلقاً ومحصلاً وبين ان يكون
 الحكم المحلل به وجودياً وعدمياً والافكار المصنفة منه يفيد عدم الحكم لعدم دليله
 صحيح عند الحنفية كما نزل عليه قول محمد المذكور اشته ودر مسلم مذکور است و منها
 ان لا يكون عداً لوجودى وعليه الا ردى وابن الساجب والاكثر على جواز كلفه اتفاقاً
 وهو المختار وجواز العدمى بالعدمى قبل اتفاقاً و قيل الحنفية يمتنعون العدم مطلقاً وقول
 محمد في ولد المصنوع بالظن لانه لم يغيب و آتجنيقة في نفى خمس العبر لم يغيب عنه
 من عدم الحكم لعدم العلة اشته ودر مختصم مسطور است و منها ان لا يكون عداً والحكم
 وجودى عند طائفة من الشافعية كالامدى وغيرهم كابن الساجب والاكثر على جوازه
 لعكسه اتفاقاً واما جواز تعليل العدمى بالعدمى ففى العضدى اتفاق و فى التخرير الحنفية
 يمتنعون العدم مطلقاً وان وقع الاضافة اليه فلفظه كقول محمد في ولد المصنوع بالظن
 لانه لم يغيب و ابى حنيفة في نفى خمس العبر لم يوجب عليه الخيل والركاب فمثل هذا
 لعدم العلة الثابت اتحاداً ما على عدم الحكم اشته و نیز در مختصم مرقوم است و منها
 فتقيد الدليل بعقد الفحص البين في التخرير الاستدلال بالعدم فيناه الحنفية في التخرير
 كان المراد به التعليل بالعدم فانه الذى يقوه وقد مر الكلام فيه والافعال وكلام المصنف
 ثم ان عدم الحكم لعدم دليله صحيح عند الحنفية اشته قوله ۱۲۱ عقيدة بنجيم تشبه مطلقاً
 مستلزم مساواة است و برين عقيدة فروع كثيرة در بارة تكفير تخرج نموده اند و
 آن عقيدة حديث من تشبه بقوم فهو منهم كه ابو داود و ابن عمر رضى الله تعالى عنه
 باسناد روايت كرده است انما اقول اصل اين عقيدة صرف بهين قدر است
 كه مبغضين امام الفرسولين از امر كيه در ان تشبه از كفار لازم مى آيد و چاره از ان

منع میکنند و این معنی از احادیث بی شمار و اقوال فتنای نامدار مابست چنانچه می آید
 باقی نیست اعتقاد استلزام تشبه مطلق برای مساواة لیسوی ایشان انفراسے
 محض است و تضعیف حدیث من تشبه بقوم فهو منهم بنا بر قول مناوی و همچنین
 یک اسناد آن با وجود تحسین همان مناوی برای اسناد و دیگر خبر بخاند چه باشد
 و تضعیف مناوی یک اسناد را شاید نباشد مگر از جهت بعد الرحمن بن ثابت
 سال آنکه مجیب بن معین و ابن المذنبی در حق وی گفته لبس به ماس و همچنین گفته است
 در حق وی یعقوب بن ابی شیبیه و وحیم نیز توفیق بر وی کرده و ابو حاتم گفته که گفته
 است و مستقیم الحدیث و ابو داؤد گفته که کان فیه سلامه و کان محاب الدعوة و
 لبس به ماس و ابن حبان در ثقات وی را ذکر کرده و بر حال این حدیث در سند
 امام احمد و سنن ابی داؤد و مستدرک حاکم و معاجم طبرانی و غیره متعدد طرق مرویست
 و محبت گرفته اند علما بدان بر منع تشبه فکیف یقبل القول بضعفه تخصیص تشبه
 منته عن تشبه در امر مذموم یا امر بیک قصد تشبه بدان کرده شده باشد چنانکه ابو حنبله
 منقول است بی دلیل محض است و خلاف ظاهر احادیث و اقوال فتنه آلوده ای اگر
 مراد از ما یقصد به التشبه امری باشد که قصد کرده میشود بدان تشبه در عادت یا
 امر بیکه بناچار کرد و نشود ترکب آن قصد تشبه بدان کند یا نکند صحت منقول است
 شد و معنی تشبه قصد مشابهت کردن نیز می باشد و خلاف آن از تصریح
 علما ظاهر در نهانیه حاشیه هدایه در ذکر قرارت از مصحف در نماز مرقوم است الا انه
 یکره لانه صنع اهل الکتاب فانهم یصلون بکذا فکره للتشبه لانا نهنا عن التشبه
 فی الائمة بکما یکره للانسان ان یصله متنا ولا یقول لانه صنع اهل الکتاب و منه
 بذ فیکره التشبه بهم قلت و یقول فی الائمة بکذا فخرج السحاب عما قال الشافعی بانه لکره
 بذ الصنع لانه صنع اهل الکتاب کان یجب ال بکره اذا صلی و هو یقر بکذا التلبس لانه

من يعمل بهذا وكذلك يتصدق كما يتصدقون وناكل ويشرب كما ياكلون ويشربون
 ولا يكره لئلا ان يذره الاشياء ليس مما لنا منه بل لفتته ونيز در نهايه مرقوم است انه
 اذا دخل الطاق صار ممتازا عن القوم في المكان لانه في معنى بيت آخر وذلك صانع بل الكفا
 والتشبه بهم كبره قال عليه السلام من تشبه بقوم فهو منهم خصوصا في الصلوة ولهذا
 يكره الاعجاز وتغليب الفم في الصلوة لانه تشبه بهم انتبه وشيخ الاسلام احمد بن
 عبد الجليل در صراط مستقيم نوشته ان مخالفتهم مشروع سوار كان ذلك الفعل
 مما قصد فاعله التشبه بهم او لم يقصد فان عامته هذه الاعمال لم يكن المسلمون يقصدون
 المشابهة فيها وفيها ما لا يتصور قصد المشابهة فيه كلباس الشعر وطول الشارب نحو ذلك
 ثم اعلم ان اعمالهم ثلثة اقسام قسم مشروع في ديننا مع كونه مشروع عالمهم وقسم كان
 مشروع عا ثم نسخ شرع القرآن وقسم لم يكن مشروع عا بحال وانما هم احد ثلثه وهذه الاقسام
 الثلثة اما ان تكون في العبادات المحضه واما ان تكون في العادات المنخفضه وهي الاداب
 واما ان تجمع العبادات فهذه ثلثة اقسام فاما القسم الاول وهو ما كان مشروع عا في
 الشرعيتين او ما كان مشروع عا لنا وهم يفعلونهم فهذا الصوم يوم عاشوراء وكاصل الصلوة
 والصيام فهذه ثلثة تقع مخالفة في صفة ذلك العمل كما لنا صوم تاسوعاء وعاشوراء
 وكما امرنا بتجيل الفطر والمغرب مخالفة لابل الكتاب وتباخير السجود مخالفة لابل الكتاب
 وكما امرنا بالصلوة في النعلين مخالفة لليهود وهذا كثير في العبادات وكذلك في
 العادات قال صلى الله عليه وسلم الحمد لنا والشق لغيرنا وبين توجه قبور المسلمين الى
 الكتبة تمييزها عن مقابر الكافرين فاصل الدفن من الامور المشروعة في الامور العاديه
 ثم قد اختلف الشرائع في صفة وهو ايضا فيه عبادات وليس النعل في الصلوة فيه
 عبادة وعادة ونزع النعل في الصلوة شريفة كانت لموسى عم وكذلك اعتزال ايض
 ونحو ذلك من الشرائع التي جامعناهم في عملها وخالفنا في وصفها والقسم الثاني

ما كان مشروعا ثم نفع بالكلية كما سببت اوجاب صلواته وصدومه ولا يخفى الله عن
 موافقتهم في هذا سوار كان واجبا عليهم فيكون عبادة او محرما عليهم فقتلوا بالعبادة
 فليس للرب ان يمتنع من اكل الشحوم وكل ذي ظفر على وجه التدين بذلك وكذلك
 مركبا منها وهي الاعياد التي كانت مشروعة لهم فان العيد المشرع بجميع عبادة يوم
 ما فيه من صلوة او ذكر او صدقة او نكاح وجميع عادة وهو ما يفعل فيه من التوسعة
 في الطعام واللباس وما ينبع ذلك من ترك الاعمال الواجبة واللعب المأذون
 فيه في الاعياد لمن يمتنع باللعب ونحو ذلك ولذا قال النبي صلى الله عليه وسلم لما رجع
 ابو بكر اسجارتين عن الغنار في بيته وعها يا ابا بكر فان لكل قوم حيد وان هذا عيذنا
 وكان السجدة يلعبون بالحرا يوم العيد والنبي ينظر فالاعياد المشرقة شرعا فيها
 وجوبا واستحبابا من العبادات ما لم يشرع في غيرها ويباح فيها من العادات
 للنفس فيها حظ ما لا يكون في غير ذلك ولهذا وجب فطر يوم العيدين وقرن
 بالصلوة في احدها الصدقة وقرن بها في الاخرى الذبح وكلها من سباب الطعام
 فوافقتهم في هذا القسم المنسوخ من العبادات والعادات او كليهما اقيح من موافقتهم
 فيما هو مشروع الاصل ولهذا كانت الموافقة في هذا محرمة كما سذكره وفي الاول
 قد لا تكون الاكروية واما القسم الثالث وهو ما احدثه من العبادات والعادات
 او كليهما فهو اقيح فانه لو احدثه المسلمون لقد كان قبيحا فكيف اذا كان مما لم يشرع قط
 بل احدثه الكافرون فالموافقة فيه ظاهرة القبح فهذا اصله اصل آخر وهو ان كل
 ما يشبهون فيه من عبادة او عادة او كليهما هو من المحدثات في هذه الامة ومن البدع
 والكلام فيما كان من خصائصهم وما كان مشروعا لنا وقد فعله سلفنا السابقون
 على الكلام فيه جميع الادلة الدالة من الكتاب والسنة والاجماع على قبح البدع وكرهها
 تحريما او تنزيها تدرج هذه المشبهات فيها فيجتمع فيها انها بدع محدثة وانها

مشابهة للكافرين وكاواسد من الومضين موجب للنبي اذا المشابهة منه عنهنس
 في الجملة ولو كانت في السلف والبدع منه عنها في الجملة ولو فعلها الكفار اغتبه
 وزير شيخ الاسلام در ضراط مستقيم نوشته وقد اتج الامام احمد وغيره بهذا
 احمد بن ابي من تشبه بقوم فهو منهم واصل احواله ان يقيضه احوال التشبه بهم و
 النحان ظاهره يقيضه كفر التشبه بهم كما في قوله ومن يتولهم منكم فانه منهم وهو نظير
 ما سذكره عن عبد الله بن عمر انه قال من بنى بارض المشركين بوضع غيرهم و
 مهر جانيهم وتشبه حتى يموت حشر معهم يوم القيامة فقد يحل هذا على التشبه المطلق فانه
 يوجب الكفر وليقتضيه تحريم الباطل ذلك ويحل على انه منهم في القدر المشبه الذي
 يشابههم فيه فان كان كفر او معصية او شتما لها كان حكمه كذلك ويحل حال يقيضه
 تحريم التشبه بجملة كونها تشبها والتشبه بعجم من فعل الشيء لا بجل انهم فعلوه وهو
 ومن اتبع غيره في الغرض له في ذلك اذ كان اصل الفعل ما خذوا عن ذلك الغير فاما
 من فعل الشيء والفق ان الغير فعله ايضا ولم ياخذ احدا عن صاحبه ففي كونها تشبها
 نظر لكن قد ينهي عن هذا التاكيد في ذريعة الى التشبه اغتبه ودر ذكر مسئلة تعريف در
 فتح القدير مستورست ونفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه وان
 لم يقصد فالحق انه ان عرض الوقوف في ذلك اليوم بسبب يوجب الاستفتاء مثلا
 لا يكره اما قصد ذلك اليوم بالخروج فيه فهو معنى التشبه اغتبه ودر تهر الفائق
 مذكورست والاولى اطلاقا ونفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه وان
 لم يقصد نعم لو عرض ما يوجب الوقوف في ذلك اليوم كالا استفتاء لم يكره اغتبه و
 در رد المحتار حاشية در مختار مرقومست قوله وقيل يستحب لعلة المراد من قول التثنية
 عن ابي يوسف ومحمد في غير رواية الاصول انه لا يكره لما روى ان ابن عباس فعل ذلك
 بالبصرة آه قال في الفتح وهذا يفيد ان مقابلة من رواية الاصول الكراهية ثم قال لا يكره

حسا لمفسدة اعتقادية يتوقع من العوام ونفس الوقوف وكشف الرؤس يستلزم التشبه
 وان لم يقصد فالحق انه موضح للوقوف في ذلك اليوم سبب يوجب كالاتساق وتلا
 لا يكره اما قصد ذلك اليوم بالخروج فهو معنى التشبه اذا ما طلت وما في جامع الترتيب
 لو اجمع لشرف ذلك اليوم جار كل عليه بلا وقوف وكشف آه والحاويل ان الصحيح
 الكرامة كما في الدرر في البحار ظاهر ما في غايه البيان انها تحريرية وفي النهران عبار
 مألوفة تبرجج الكرامة وشذوذ غيره انشئت ومقصودا زياره عبارات فتح القدير وغيره
 صرف بيان انشئت كقصد تشبه ومعنى تشبه داخل غيبه ودر مضمعه احسنه
 مذکور است وقد دلت الاحاديث والآثار واقتوال الاثنية على النهي عن التشبه
 في افعالهم مطلقا من غير تقييد بان ليقصد التشبه المشابهة فيما بهم وعلى المخالفة
 حسن في العبادات والعبادات مطلقا بدون تقييد بان ليقصد الفاعل الموافقة بهم
 اما الاحاديث والآثار فمنها ما اخرج ابو داود في سننه حدثنا عثمان بن ابى شيبة
 نا ابو النضر نا عبد الرحمن بن ثابت نا حسان بن عطية عن ابى منيب السجستاني عن ابن عمر
 قال قال رسول الله صلعم من تشبه بقوم فهو منهم وهذا اسناد جيد فان ابن ابى شيبة
 واما النضر نا شمس بن القاسم من ثقات مشاهير اجلاء من رجال الصحيحين واما عبد الله
 بن ثابت فقال يحيى بن معين وابوزرقة واحمد بن عبد الله ليس به باس وقال
 عبد الرحمن بن ابراهيم وحيم هو ثقة وقال ابو حاتم هو سفيان بن عيينه واما حسان
 بن عطية فهو من ثقات التابعين ومشاهيرهم وثقة احمد ويحيى واما ابو منيب
 السجستاني فقال فيه احمد بن عبد الله الجعفي ثقة وما طلت احد اذكره بسوء وقد سمع
 منه حسان بن عطية واخرج الطبراني في الاوسط واليزار في مسنده عن حذيفة بن
 اليمان مرفوعا نحوه من طريقين آخرين واخرج اليزار في مسنده عن ابى هريرة مرفوعا
 نحوه من طريق آخر واخرج احمد في مسنده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم بعثت بين يدي الساعقة بالسيف حتى يعبد الله وحده لا شريك له وجعل زرقى
تحت ظل رحي وجعل الدلة والصغار على من خالف امرى ومن تشبه بقوم فهو منهم و
اخرج ابو نعيم في تاريخ اصبهان في ترجمة احمد بن محمد عن انس مرفوعاً نحوه من طريق
اخر واخرج ابو يعلى في مسنده عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم نبى عن التشبه
بالاعاجم وقال من تشبه بقوم فهو منهم ومنها ما اخرج ابو بكر السخالى عن محمد بن سيرين
ان حذيفة بن اليمان اتى بلياً قرأى فى مرسا ن فيه اباريق الصفر والرصاص فلم يدركه
وقال من تشبه بقوم فهو منهم وفى لفظ آخر قرأى شيئاً من لرى الحجم فخرج وقال من تشبه
بقوم فهو منهم ومنها ما اخرج الترمذى فى جامعه عن ابى هريرة والنسائى فى سننه عن
ابن عمر والزبير قالوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غير والشيب ولا تشبهوا
باليهود ومنها ما اخرج الترمذى عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله
صلعم قال ليس منا من تشبه بغيرنا لا تشبهوا باليهود ولا بالنصارى فان تسليم اليهود
الاشارة بالاصابع وتسلم النصارى الاشارة بالاكف ومنها ما اخرج سعيد بن
منصور فى سننه عن عائشة رضى الله عنها انها كرهت الاختصار فى الصلوة وقالت
لا تشبهوا باليهود ومنها ما اخرج سعيد بن منصور النخعي فى سننه عن ابن مسعود انه
كان يكره الصلوة فى الطاق وقال انه فى الكنائس فلا تشبهوا بابلى الكتاب ومنها
ما اخرج الترمذى عن صالح بن حسان قال سمعت سعيد بن المسيب يقول ان الله
طيب يحب الطيب لطيف يحب اللطيف كريم يحب الكريم جواد يحب الجواد فقلظفوا
اراه قال افشكم ولا تشبهوا باليهود ومنها ما اخرج ابن ابى عاصم فى مسنده عن
ابى حبلان معاوية قال ان لتوتية القبر من السنة وقد رفعت اليهود والنصارى
فلا تشبهوا بهم ومنها ما اخرج البخارى ومسلم فى صحيحهما عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم خالفوا المشركين فافروا للحى واحفوا الشارب ومنها

ما اخرج ابو داود في سنده عن شداد بن اوس قال قال رسول الله صلعم خالفوا اليهود
 فانهم لا يصليون في لغالهم وخفافهم ومنها ما اخرج البخاري وسلم عن ابي هريرة
 قال ان النبي صلعم قال ان اليهود والنصارى لا يصيبغون خالفوهم ومنها
 ما اخرج ابو داود وابن ماجه والترمذي عن عبادة السامت قال كان رسول الله
 صلعم اذا تبع جنازة لم يقعد حتى توضع في اللحد فعرض له جبر فقال هكذا نصنع هكذا
 قال فجلس رسول الله صلعم وقال خالفوهم ومنها ما اخرج الامام احمد في مسنده
 عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم صوموا عاشوراء وخالفوا اليهود و
 صوموا قبله او بعده ليوماً ومنها ما اخرج الامام احمد ايضا في مسنده عن ام سلمة
 قالت كان رسول الله صلعم بيوم يوم السبت ويوم الاحد اكثر ما يصوم من
 الايام ولقبوا انها يومنا عيد الشكرين فانما احب ان اخالفهم ومنها ما اخرج ابو داود
 في مسنده عن الحجاج بن حسان قال دخلنا على انس بن مالك فحدثني اخي المغيرة
 قالت واثنت يومئذ غلام ولك قرآن او قصتان فمسح راسك وبرك عليك
 وقال احملوا هذين او قصتهما فان هذا من اليهود ومنها ما اخرج ابو داود في مسنده
 عن عمرو بن الشريد عن ابيه قال مر على رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا جالس هكذا
 وقد وضعت يدي اليسرى خلف ظهري وانكأنت على أليتي يدي فقال اتقعد
 قعدة المغنوب عليهم ومنها ما اخرج ابن ماجه في مسنده عن ابي ذر قال مر على
 النبي صلعم وانا مشطيط على الجبل فركضني برجله فقال يا جندب انما هي صبيحة اهل النار
 ومنها ما اخرج مسلم في صحيحه عن محمد بن عمرو بن العاص قال راى رسول الله
 صلعم على ثوب من معصفرين فقال ان هذه من شباب الكفار فلا تلبسوها ومنها
 ما اخرج الترمذي وابو داود والنسائي عن بريدة ان النبي صلعم قال لم تلعبوا
 خاتم من شبه مالي اجد منكم يريح الاعناب فطرحة ثم جأو عليه خاتم من حديد

فقال يا اري عليك حليّة اهل النار فطره ومنها ما اخرج به البخاري وسلم عن ابي
 بن خديج قال قلت يا رسول الله انا لا تقربني بعد وعدا وليست معني فدية
 بالقتل قال ما نهى الدم وذكر اسم الله لكل ليس السن والظفر وساجدك عنه
 اما السن فعظم واما الظفر فمدي الحشيش ومنها ما اخرج به ابو داود وهن ابى هريرة
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الدين ظاهرا ما عجل الناس الفطر لان اليهود والنصارى
 يؤخرون ومنها ما اخرج به مسلم عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فصل ما بين صيامنا وبين صيام اهل الكتاب اكل السمسم ومنها ما اخرج به ابو داود
 عن ركانة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول فرق بيننا وبين المشركين العمام على القلائد
 ومنها ما اخرج به سعيد بن منصور في سننه عن ليلى امرأة بشير بن اخنوخ صبيته
 اردت ان اصوم يومين مواسله فنها في عنه زوجي وقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهاكم
 عن ذلك وقال انا يفعل ذلك النصارى صوموا كما امركم الله واتموا الصوم كما امر
 الله واتموا الصيام فاذا كان الليل فافطروا ومنها ما اخرج به البخاري في صحيحه عن
 قيس ابن ابي حازم قال دخل ابو بكر الصديق على امرأة من خمس فقال لها تكلمي
 هذا امي الصمت من عمل السجاية فتكلمت ومنها ما اخرج به البخاري في صحيحه عن عمر
 بن الخطاب انه كتب الى المسلمين المقيمين ببلاذ فارس اياكم وزى اهل الشرك ورجع
 الامام احمد في مسنده عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال ذروا التثمم وزى الجهم والينار
 في مسنده عن ابي عثمان النهدي قال جابرا كتاب عمر بن الخطاب يا علقمة بن
 فرقدا اياكم والتثمم وزى اهل الشرك ومنها ما اخرج به ابن المبارك في كتاب الزهد عن
 سعيد بن وهيب قال خرج علي بن ابي طالب في ثوبين ثوبا ثوبا فقال يا ايها الناس
 من قصورهم واما اقول الائمة فممنها ما قال المروزي سالت ابا عبد الله
 يعني احمد بن حنبل عن خلق القفا قال هو من فعل الجوس ومن تشبه يقوم فهو منهم

وقد ذكرنا في كتابنا في سناو عن أبيه بن سعيد قال خلق الله من سلك الجوس من العلم
 بين سليمان النبي قال كان ابي اذما يتعبد لم يحلق قننا وقيل له لم قال كان يريد
 ان يشبه باصبعهم ومنها ما قال محمد بن حرب سئل احمد بن نعل شدي يخرج نية
 فكمه لدرجل والمرقة ذكره الضرار وقال بوزن ذي الجوه وكذا لك نقل عن سعيد
 بن مروه عبد الله بن مبارك ومنها ما قال اميموني رايت ابا عبد الله عليه السلام تحت
 ذقنه ويكره خيره ذلك وقال العرب ما فيها تحت اذقانها وقال احمد في رواية
 الحسن بن محمد بن محمد ان لا تكون العمامة تحت السحك كراية متديدة وقال انما يعظم
 مثل ذلك اليهود والنصارى ومنها ما قال مالك فيما رواه ابن القاسم في الحديث
 ويكره ترك العلى يوم الجمعة كنعلى اهل الكتاب في السبت والاحد ومنها ما قال بعض
 اصحاب مالك من طلع في عيدهم فكانوا يفرحون فرحا وكذا لك اصحاب الشافعي ذكره واذا
 الاصل في غير موضع من مسائلهم والكوفيين مبالغون في هذا الباب حتى يحكموا
 في كغير من تشبه بالكفار في لباسهم واما دهم وتفسير هذا كله والبسط في باب في
 العصر او المستقيم الشيخ الاسلام احمد بن عبد الحليم لكن ننقل الآن كلمات بعض المتأخرين
 من شرح الحديث والفتاوى قال النيلي في شرح الشكوة وانا جعلها اى السقام
 من حدبة عليه اهل النار لان السحرة يرمى بعض الكفار وسهم اهل النار وقال السحرة
 في شرح المصاييح ويقال انما قال عليه اهل النار لانه يرمى بعض الكفار وسهم اهل النار
 وقال الشيخ على القارمى في المرقاة في شرح قول على رضي الله الشريعة
 الامامهم رواد البيهقي في شعب الايمان اى قارمهم حقيقة ومصورة والتشبه بهم
 وفي شرح قوله لم ليس منا من تشبه بغيرنا ولا تشبهوا باليهود ولا بالنصارى ولا
 بالتشبهوا بهم في جميع افعالهم خصوصا في ما يتبين اخصائهم وفي شرح قوله لا فرخ
 ولا سميرة رواد البخاري ومسلم عن ابي هريرة وفي شرح بسطة كانوا يذبحون لالههم

فی اجمالیته و قد کان المسلمون یفعلونه فی بدر الاسلام ای شد سبانه ثم نسخ و بنی عنه
 للتشبه انتم ما قصدنا نقله عن المتقنه الاحمدیه طبعی در شرح مشکوٰۃ نوشته قوله
 من تشبه یقوم هذا عام فی الخلق و الشجر و اذا کان الشجر یظهر فی التشبه
 ذکر فی هذا الباب انتم و فلتی در مجمع البحار نوشته من تشبه یقوم فهو منهم ای من تشبه
 بالکفار فی اللباس و غیره او بالفساق او بابل التصفوت او بالصالحین فهو منهم ای من تشبه
 و شیخ عبدالحق و بلوی در لمعات نوشته ای من تشبه نفسه بالکفار فی
 اللباس و غیره او بالفساق و الفجار او بابل التصفوت و الصالحین و الابرار فهو منهم
 ای فی الاثم و اخیر انتم و در ترجمه مشکوٰۃ نوشته هر کس که مشابه کرد خود را بقوم
 پس آنکس از ان قوم است و معدود است در ایشان تشبه با طلاق خود شامل است
 اخلاق و اعمال و لباس را خواه باخیار باشد یا به اشتراک اگر در اخلاق و اعمال است
 حکم او در ظاهر و باطن جاری است و اگر در لباس است مخصوص بطاهر خواهد بود پس
 بیشتر در متفاهم عرف این را در لباس اطلاق کنند و با نیجهت این حدیث را در کتاب
 اللباس آورده با جمله حکم مشابه شی حکم الشی است ظاهر کان او باطناً انتم ای الی
 جمعه در ترجمه النفوس نوشته ان التشبه بابل الشر من الشر یعنی ذلک ما بنی
 صلعم عن التشبه بابل الکتاب و قد ورد عنه علیه السلام من تشبه یقوم فهو منهم
 و محمد حیات سند بی مدنی در رساله رد بدعات نوشته و التشبه بالکفار
 منیه عنه و ان المقصد ما قصدوه لقوله علیه السلام من تشبه یقوم فهو منهم رواه ابو داود
 و غیره انتم و تعلی فی در شرح صحیح البخاری نوشته و اذا شئت و لیمت فیها
 منکر فانهم عن ذلک فارجح لانک ان جاستهم ظنوا انک را غل یفعلهم و رومی
 النبی صلعم انه قال من تشبه یقوم فهو منهم انتم و این القیم در راو المعاد و نوشته
 و رای النس جماعه علیهم الطیالسه فقال ما اشتهر بهم بیو و خیر و من بهننا کره لبس

جانبه من السلف والخلق لما روى ابو داود واسحاق في اسب ترك عن ابن عمر
عن النبي صلى الله عليه وآله قال من تشبه بقوم فهو منهم وفي الترمذي عنه صلى الله عليه وآله وسلم
قال من تشبه بفريقنا فليس منا اشتبه ودر خزائن المنقبتين قوم ست قال نعم
اجماع التفسير المسلم اذا ابرى يوم النير وزالى سلم آخر شيئا ولم يرد به تعظيم ذلك
اليوم ولكن جرى على ما اعتاده بعض الناس لكثير ولكن ينبغي ان لا يفعل ذلك في
ذلك اليوم خاصة ويغلبه قبله او بعده لتلاكيون متشبهوا بهؤلاء القوم وقد قال تعالى
من تشبه بقوم فهو منهم اشتبه وبجنيين است ودر خزائن الروايات ودر شرح
فتحة الكبر شيخ على قارى نوشته وكذا البس تاج الرغفة كرو وكراته تحريم وان لم يكن
كفر بائنا على عدم تكفيرهم بقوله عليه السلام من تشبه بقوم فهو منهم اشتبه ودر خزائن التلخيص
المستقيم والمافرا زعمه المريد شرح جوهر التوحيد بطلان الدين ابراهيم بن حسن تاليفي
منقول است والعلما في التشبه بالكفار وبارباب الجرائم على قولين الكراهية والحرمه
وورد النهي في الحديث عن عائش السعيد والنفاس وقال به امامنا مالك في لبس البرنس
الجمية وحمل اصحابه بها العجم على المجوس اشتبه ودر تنقاضي قاضى به تشبيل افعال موجب
كفر نوشته كالسعي الى الكائنات والبيع مع اهلها والتمترى بزعمهم من شد الزنار فخصم قوم
فقد اجمع المسلمون على ان هذا الفعل لا يؤيد الا من كفر لفتنه وخناسجى ودر شرح شفا
بشرح فخصم مؤسسه نوشته وهو زعمى عبادهم فالتشبه بهم قصد الكفر بهى ربه بانيه اشتبه
لما حكاه الله عنهم لفتنه وحنه مباوکه مراد از قد در بنجا قصد تشبه نیست بلکه ارتکاب
این فعل بالقصد بدون اضطرار واکراه مراد است واکر مراد کاینکه گفته اند که تشبه
در فعلی است که مقصود و مورد بهین باشد صورت صحت قول شان بدید آید و در فتاوی
جواهر در قوم است کشف الراس یعنی فی الصلوة بدقه لم بر عن احمد من السلف مثل ذلك
بل يكون هذا تشبهاً بيفعله النصارى في كذا نسهم واليه في سيم اشتبه ودر خزائن القارى

مذکور است قبیل ان قوما تجرون طلوع الشمس وعروبها یسجدون بها عبادة من دون
 فتنه النبی صلی الله علیه وسلم عنه کراسته ان یشبهوا بهم اغتبه و در مرقاة مسطور است
 قال علیه السلام من صام لیوم الشک فقد عصی ابا القاسم لان فیه تشبهاً باهل الکتاب انهم
 زادوا فی مدة الصوم اغتبه و شیخ عبدالحق و بلوی در لمعات بشرح حدیث
 من حلف بالامانة فلیس منارواه البوداود عن بریده مرفوعاً نوشته لیس من ائمة
 بطریقنا بل من المنتسبین لغيرنا فانه من یدین اهل الکتاب اغتبه و در مختصر طحاوی
 و مضمرات مرقوم است و التشبه بفعل اهل الکتاب خارج الصلوة مکروه فلان یتوکل
 مکروه فی الصلوة اولی اغتبه و در جامع صغیر خانی مذکور است و التشبه بهم فی
 خارج الصلوة مکروه ففی الصلوة اولی اغتبه و در هدایه مذکور است و بیکه ان یتوکل
 فی الطاق لانه تشبه صنع اهل الکتاب من حیث تخصیص الامام فی المکان اغتبه و نیز
 در هدایه مذکور است و لولیس ثوباً فیه المتضاوی بیکه لانه تشبه حامل الصنم اغتبه
 و در کما فی مسطور است لو صلی الی تنورا و کان فیها نار متوقدة مکروه لانه یشبه عبادة
 النار و الی تذللی او شمع او سراج لالعدم التشبه اغتبه و در عقد اللالی مرقوم است
 مکروه الصلوة فی المقبرة لانه تشبه بالیهود اغتبه و در حمید در وجه کراسته سدل ثوب
 مسطور است لانه تشبه بفعل المجوس حال عبادتهم النیران اغتبه و در تعلیمین السجدة
 مرقوم است بیکه التلقیم و تطهیر الالف و الفم فی الصلوة لانه تشبه بفعل المجوس حال عبادتهم
 النیران اغتبه و ابن امیر الحاج در شرح معینه در وجه نبی از صلوة در مقبره نوشته
 و قبیل لانه تشبه بالیهود و علیه شی قاضیخان و کان هذا من باب الکفر و الا فهو
 تشبه بالنصارى ایضا اغتبه و در فقاوی قاضیخان مذکور است بیکه مسح الابهام
 بالکاف علی المائدة لانه تشبه بالفراغته اغتبه و نیز در فقاوی قاضیخان مذکور است
 و میبغی ان لا یفعل فی هذا الیوم بالاً یفعله قبل هذا الیوم و لا یجده و یجترع عن التشبه

المکرمه افنته و خسفکی در درختار در باب راجع نوشته و تکرار قاعده الزیاده تاکد با آن
 قبل لا یتج مع القدر فی القیام کما یکره تاخیر القیام الی رکوع الامام للتشبه بالتثنائین
 انفسه و طحاوی و می در حاشیه در مختار نوشته قوله کما یکره تاخیر القیام ظاهره اینها
 تحریطیه للعده المذكوره افنته و نیز طحاوی و می در حاشیه در مختار بذکر سبب نوشته
 و قیل یکره لما فیه من التشبه بالمجوس و ذکر کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم المجوس
 فقال انهم یوفرون سبالمهم و یخلقون سبالمهم فمما لقوسهم ابو السعد و عن العلامة نویر
 و ظاهره ان تطویل السیال مکرره تحریما للتشبه المذکور افنته بالجملة کتب و بنیه از
 منع تشبه در افعالیکه فاعل آن قصد تشبه مکرره و شعاع نیست و نه مذموم نهیر
 ما لا مال است پس ضرر و سخت حل انچه خفکی از بحر نقل نموده بر محلی صحیح بوجوب سبیکه بایسته
 و همچنین حل کلام علی قاری بر معنی که تشبیه که موجب ثبوت حکم تشبه به به تشبه باشد
 سنه ازان در شعاعیم قوله ص ۱۲۹ در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه ان النصف والرفق
 من شعائر الله مسطور است صفا و مرده را از شعائر الله بودن محض بپرکت صبر حضرت
 با جبره انما اقول امام الفرسولیه عبارت تفسیر عزیزی را بتجریف نقل نموده تا مضمون
 مختصر و مبطلون مبتدع را به پیرایه کلام صاحب تفسیر جلوه دهد و عا س که شائبه از
 مبطلون و می صفا و کلام صاحب تفسیر بابتدع عبارت تفسیر خالی از تحریف است
 بالجملة صفا و مرده را از شعائر الله بودن محض بپرکت صبر حضرت با جبره حاصل گشته که
 صحبت خاصه حضرت حی جل و علی در میاں همین دو کوه باشکوه درخی ایشان جلوه
 شد و حل شکل ایشان فرمود و ازان باز معنی شعائر الله بودن درین هر دو کوه نهیر
 جو هر ذاتی آنها گشته زیرا که سعی در میان آنها هفت بار صورت تحقق بصفت سبعة
 الیه بعد از متخلق به آن صفت بهفت سوط طواف در حق کاملین و تشبه به اهل کمال
 است در حق قاصران و ناقصان و این معنی بعوارض طایفه ازان هر دو متفک نمیتواند

چنانچه خانه کعبه بسبب آنکه چند روز در غلبه کفار بیت الا صنام و بتخانه شده بود از قبله
و مطاف بودن اهل جهان معزول و ساقط نگشت لان ما بالذات لایزول با ما بالغیر
بهچنان این دو کوه با صفا بسبب آنکه جا بلان مکه اساف و نالکه را بر آنها نهاده پرستش میکرد
و در اصل اساف نالکه مردوزنی بودند که در عین کعبه لیسوت یکی دیگری را دست ساند
و اراده زنا نموده بچوهر سنگ ممسوخ گشته بودند و عظامی آنوقت برای عبرت مردان
اساف را بر صفا و نالکه را بر مروه نهاده بودند این جا بلان صورت تراشیده از سنگ
بت خیال کرده معبود ساختند و باین مرتبه در خلالت گرفتار شدند که بت ممسوخ را
از بت مصنوع نشناختند و در هر سال در میان این دو کوه برای پرستش آنها جمعی مینمودند
از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته اند بلکه ایمنی بمنزله جوهر ذاتی آنها است
که لایزول بالغیر فن حج البیت یعنی هر که حج کند خانه کعبه را از عرفات و اعتمر یعنی
یا عمره نماید از خانه خود یا بیرون از حرم و فرق در میان حج و عمره آنست که در حج رفتن
بعرفات شرط است و از آنجا آمدن برای طواف خانه کعبه و در عمره رفتن بعرفات شرط
اگر عمره کننده از بیرون مکه می آید پس او را رست بکه باید آمد و طواف باید کرد و اگر کن
مکه است پس او را بیرون حرم باید برآمد و از آنجا احرام بسته برای طواف خانه کعبه باید
و نیز حج نمیشود مگر یک بار در یک سال زیرا که رفتن عرفات در روز عرفه که نهم ذیحجه است
شرط حج است و این روز در یک سال مکرر نمی تواند آمد و عمره هر روز می تواند شد و فنی
برای او مخصوص نیست و بهر حال سعی در میان صفا و مروه در هر دو لشک ضرور است
پس هر که قصد حج یا قصد عمره نماید فلا جناح علیه یعنی پس هیچ خطره گناه نیست بروی از
جهت مشابیهت کفار و بت پرستان آن بطواف بها یعنی در آنکه طواف کند باین دو
کوه برای تاکید طواف بخانه کعبه و تنمیم آن زیرا که خطره گناه بجا بهت کفار و بت پرستان
جایی معتبر مینماید که در آنجا حکم ناطق شرع وارد نشده باشد و این هر دو کوه از بت

حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام جایی طواف و سعی آمد و بسبب نهادن بتان
بر آن هر دو کوه از مطاف بودن برآمده اند چنانچه خانه کعبه بسبب نهادن بتان گشته و اگر
او و ذریه او از مطاف بودن نه برآمده چون حج و عمره آن خانه در مخالفت می نمود
طواف این دو کوه چنانست که اگر پیوند و تضاری بر شما باین بابت طعن نمایند و گویند
که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات می نمائید و مشابیهت کفار و بت پرستان
بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع ملتها و ادیان است پس ازین طعن ایشان پرسیدند
و تنگ دل نشوید زیرا که معامله ما بخداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه
تعظیم بتان و حج و عمره بلا شبهه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت و من الطهور
خیر یعنی و هر که بقصد طاعت بجا آورد کاری نیک را فان الله شاکر یعنی پس تحقیق
خدا ایتقالی قدر دان است عمل او را را نکان نمیکند گویند هر مشابیهت با کفار پیدا شده
باشد مانند روزه روزه عاشورا زیرا که او تعالی علیم یعنی دانا است به نیات عمل کنندگان
پس هر که درین مکانات به نیت تعظیم بتان می رود عمل او رد و میفرماید و هر که به نیت ادای
مناسک می رود عمل او را قبول میکند سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن جریر و دیگر
محدثین رضی الله عنهم از شعبی روایت کرده اند که بر کوه صفاتی بود که او را اساف
میگفتند و بر کوه مروه نیز بتی بود که او را نائله میگفتند و اهل جاهلیت چون بعد از طواف
خانه کعبه در میان این دو کوه سعی مینمودند این هر دو بت را بوس میدادند و دست
میرسانیدند چون آنحضرت علیه السلام در مدینه منوره تشریف آوردند و در سوره حج
امر بطواف خانه کعبه آمد و سعی در میان صفا و مروه مذکور نشد مردم عرض کردند که
یا رسول الله در میان صفا و مروه برای آن بت اهل جاهلیت میدادند و بدین سعی از
شعائر الله نیست پس ما را چه ضرورت است که در میان این دو کوه سعی نمائیم بلکه
خوف آنست که اگر ما نیز مرتکب باین سعی شویم مشابیهت با اهل جاهلیت کرده باشیم

حق تعالی آیت فرستاد و منوره و کلاه را از خا لای ایشان دفع نمود و نیز همین حادثین مذکور
از حجاب و روایت کرده اند که انصاری از راه طعن می گفتند که سعی در میان این دو سنگ
از عمل با بیست و بت پرستان هست نه از احکام ملت ابراهیم علیه السلام حق تعالی این
آیت نازل فرمود و در بخاری و مسلم بر روایت حضرت عائشه رضی الله عنہا چنین آمده که انصاریان
در جاهلیت منبات پرست بودند و قاعده جاهلیت آن بود که هر بتی را که می پرستید
هرگز در مکان بت دیگر نمی رفت از سبب انصاریان نزدیک صفا و مروءه نمی رفتند چون
عمل اسلام آمد موافق عادت خود از رفتن صفا و مروءه اندیشه ناک بودند حق تعالی
این آیت فرستاد با جمله مدلول این آیت همین است که صفا و مروءه از منجبات خدا
و شعائر اویند و چون بدلیل قطعی ثابت شود در حق چیزیکه از شعائر الله است پس
مشابهت کفار را در آن چیز تاثیر نباید فهمید و منیت خود را خالص برای اطاعت خدا
کرده بجا باید آورد و آری مشابهت کفار و فتنی موجب حرمت فعل میشود که مرضی بود
آن فعل بدلیل یقینی ثابت شده باشد مانند تعظیم نیروز و جهر جان و تعبد با عباد
سند و مثل یهودی و دوالی و سبت و دسهره یا تلبس بلباس ایشان و رفتن بمجا بدیشان
و قشقه کشیدن و ریش و پروت را در وقت مصیبت صاف تر کشیدن و زنار در گذار
انداختن و در وقت خوردن قصد اسرو بدن را بر نه کردن و اگر مطلق مشابهت
آید در افعال مرضیه الهی باشد موجب حرمت می شد لازم می آید که حج و عمره و قشقه
و صوم عاشوراء و قربانی و تعظیم شهر حرم و تعظیم هدی و قلاهد و دیگر بقایای ملت
ابراهیمی که در کفار الوقت رائج بود یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن در وقت
و اگر از گردان بردن و ضیافت جهانمان و جهیاد شستن آب بر سر راه ما برای مسافران
که معمول می نمود است نیز حرام میگشت البته قول مسلم از عده معتقدات فاسده
معتقدات کاسد و گویا که مابیه الامتیار این طائفه از اهل سنت و جماعت است

مسئله استعانت است از ارواح انبیا و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آیت
ایک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر می دهد و احادیث باب سب و توکل را
لغالی این بحث را در رد و احقاقیات بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم در اینجا به نقل بعض
کلمات تفسیر عزیزی اکتفا می رود واضح باد که فصل مقوم این طائفه توهمین و تحقیر تفر
حضرت ارحم الراحمین است در بنیام بقوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم السلام
نقل می کنیم گویا مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد الخ اقول از استعانت
به ارواح انبیا و اولیا اگر طلب تنفای مرئوس و آمدن غائب و کشایش رزق و اعیان
معصائب و غیر ذلک ازین ارواح مراد داشته پس در شرک بودن آن چه کلام است
ما می دانیم که شاید کسی از اهل اسلام منکر از شرک بودن آن نباشد و اگر دعا خواندن ازین
ارواح بعد انتقال از دار دنیا مراد داشته پس کسی از مفسوین سنج الفرسولیه قایل
شرک بودن آن یعنی شرکیه کفر است هنوز دیده و شنیده نشده است آری اگر این قسم
بدعت در استعانت بخدا که نوعی از عبادت است یا شرک اصغر گفته باشد محل استجاب
نیست که کلمات جمهور اهل اسلام مؤید همین است جز اینکه بعض علما مانند قاضی ابوبکر
بن العزلی المالکی قائل جواز توسل به نبی صلی الله علیه وسلم شده و عزالدین بن عبد السلام
این را از خصوصیت نبی صلی الله علیه وسلم شمرده و قاضی الدین سبکی از عناوین اسلام
در شفاء الاسقام مبالغه درین باب کرده گفت که قبل این تمییه کسی منکر از توسل
به نبی نشده حال آنکه این دعوی او غلط است و رد کرده است این را ابن امیر الحاج
در شرح منیه و ما در صغوم ۱ ص ۸ و ابن کتاب از امام فقه مانند امام مالک
و امام ابی حنیفه رحمهما الله تعالی نقل نمودیم که نزد ایشان توسل بغیر خدا و معشائ
جائز نیست و فصل مقوم فرقه لها بیه افراط در تعظیم مقربین حضرت ارحم الراحمین است
بمثابه تعظیم مشرکین برای معبودین ایشانست و نسک به بدعات مبتدعین و رسوم

بدن و زبان و حاشا که فردی از افراد مبغوضین امام الفرسولین و سبی از توپین و تخفیر
 بخاطر گذرانیده باشد و انحراف از تقطیع ایشان کرده باشد انکار از صرف عدم فرق
 در میان تقطیع خالق و مخلوق است و از تقطیع مخلوق به تقطیع مخصوص خالق و چون در
 مکارم کرام ما را کلام نیست و در تفهیم از علمای کرام منع استعانت نقل کرده ایم
 عاده اقوال شان در اینجا نیست بعض اقوال و دیگر متعلق مسئله استعانت در اینجا
 پیرایه نقل می پوشد احمد بن محمد البرکسی المالکی در قواعد الطریقیه نوشته و هذا
 كما قاله ابو بكر بن العربي في زيارة المقابر لا تزار ليتفجع بها الاقبره صلى الله عليه وسلم انتبه
 و شامی در رد المحتار حاشیه در مختار نوشته ذکر العلامة المناوی فی حدیث اللهم
 انی سالك التوجه اليك بنبي الرحمة محن الغرض عن عبد السلام انه ينبغي كونه مقصودا على
 صلى الله عليه وسلم وان لا يقسم على الله غيره وان يكون من خصائصه قال وقال السبكي
 يحسن التوسل بالنبي الى ربه ولم ينكره احد من السلف ولا اختلف الا ابن تيمية فابتدع
 ما لم يلقه عالم قبله انتبه و نازع العلامة ابن امير حاج في دعوى الخصوصية و احوال الكلام
 على ذلك في الفصل الثالث عشر آخر شرحه على الميمنة فراجع انتبه و خفاجی در شرح
 شفا نوشته و زیارة القبور اما لينذكر بها الموت و يقطع و هذا المجرى في جميعها اول الدعاء
 لا اله الا المسلمين كما زار صلعم اهل البقيع و هذا مستحب و للتبرك بمن فيها من الانبياء و الصالحين
 فينتفع بزيارتهم فذهب بعض المالكية انه مخصوص بالانبياء و انه في غيرهم بدعة و اما في
 الانبياء فهي مشروعة و توقف فيه السبكي انتبه و شيخ الاسلام احمد بن عبد الحليم
 در صراط مستقيم نوشته و قد اختلف الفقهاء في الصلوة في المقبرة هل هي محرمة
 او مكروهة فاذا قيل هي محرمة فهي تصح مع التحريم ام و المشهور عندنا انها محرمة لا تصح
 و من قائل النصوص المتقدمة تبين له انها محرمة بلا شك و ان صلوة لا يصح ليس
 الغرض هنا تفجير المسائل المذكورة فانها معروفة و انما الغرض التنبيه على ما يخفى من غيرها

فما يدخل في هذا قصد القبور للدار عند ما أوجبها فان الدار عند القبور وغير ما كان
تنتسب الى نوعين احدهما ان يحصل الدار في البقعة بحكم الاتفاق لا الدار فيها
كما يدعون الله في طريقه وثيق ان اثر بالقبور او كمن يزور ما وسم عليها وسيل الله
العافية له وللموتى كما جارت به السنة فهذا ونحوه مما لا بأس به الثاني ان يخرج
الدار بحيث يشتهر ان الدار هناك اجوب منه في غيره فهذا المذموم من عند الله
اما نهي تحريم او تنزيه وهو الى التحريم اقرب والفرق بين البابين ظاهر فان الدار
لو كان يدعون الله واجاز في حرمة لصنم او صليب او كنيسته او كان يدعون في بقعة بيت
صليب هو عنه ذاهل او دخل في كنيسته ليس فيها مبيدات حائز ودعا الله في اية
او بات في بيت بعض اصداقائه ودعا الله لم يكن بهذا بأس ولو تحرى الدار عند
صنم او صليب او في كنيسته يوجب الاجابة بالدار في تلك البقعة لكان هذا من اعظم
بل لو قصد ميتا او خالوتا في السوق او بعض سوامية الطرقات يدعون عند ما يوجب الاجابة
بالدار لكان هذا من المنكرات المحرمة اذ ليس الدار عند ما دخل فقط دار القبور للدار
عند ما من هذا الباب بل هو اشهد من بعضه لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن اتخاذ
مساجد واتخاذ ما عدا عن الصلوة عند ما بخلاف كثير في هذه المواضع وما يروى
الناس من انه قال اذا تاجر تم في الامور فاستعينوا باهل القبور او نحو هذا فهو كلام ضار
مكذوب باتفاق العلماء والذي يبين ذلك امور احدها انه تبين ان العامة التي نهى
النبي صلى الله عليه وسلم لاجلها عن الصلوة عند ما انما هو لئلا تتخذ ذريعة الى نوع من
الشرك بالعبادة عليها وتعلق القلوب بهار غيبة ورغبة ومن المعلوم ان المصطفى
الدار الذي قد نزلت به نازلة فيها جواز استجباب خير كما لا يشك قارا واعدا من جهة
حاله في اقتنائه بالقبور اذ ارجا الاجابة عند ما اعلم من حال من يؤدى الفرض عند ما
في حال العافية فان اكثر المسلمين في حال العافية لا يتقوا قلوبهم لتشتت في ذلك الا قليلا

اما الدعاة المضطرون ففقتت بهم بذلك عظيماً جداً فاذا كانت النفسدة والغفلة التي لا حياء
 شئ عن الصلوة خففت في حال هولاء كان بينهم عن ذلك او كرهوا واوضح لمن فقه في
 دين الله وتبين له ما جازت به بحقيقة من الدين الخالص لله وعلم كمال سنة الله
 المتقين في تجريد التوحيد ونفي الشرك بكل طريق والثاني ان قصد القبور للدعاة
 عند ما وجبوا للمجاورة بالدار عار بهنالك رجاء اكثر من رجاء ما بالدار عار في غير ذلك الموضع
 ان لم يشرع الله ولا رسوله ولا فعله احد من العلماء ولا الصالحين المتقدمين بل اكثر
 ما يتفق ذلك عن بعض المتأخرين بعد المائة الثانية ونيز در صراط مستقيمين نبذة
 فلا يخلو اما ان يكون الدار عند ما افضل منه في غير تلك البقعة او لا يكون فان كان افضل
 لم يجز ان يخفى علم هذا عن الصحابة والتابعين وتابعيهم فتكون القرون الثلاثة الماضية
 جارية بهذا الفضل العظيم ويعلم من بعدهم ولم يجز ان يعلموا ما فيه من الفضل ويريدوا
 فيه مع حرصهم على كل خير لاسيما الدار وهم يعلمون فضل الدار عند القبور ثم
 لا يقصدونه بهذا حال طبعاً وشرعاً وان لم يكن الدار عند ما افضل كان قصد الدار
 عند ما غلبت او معصيته كما لو تحرى الدار وقصدت عند سائر البقاع التي لا فضيلة لها
 من شلوة الانهار ومخارس الاشجار وجوانبت الاسواق وجوانب الطرقات وما لا يحصى
 عدوه الا الله وهذا الدليل قد دل عليه كتاب الله في غير موضع مثل قوله تعالى انهم
 شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله فاذا لم يشرع الله استحباب الدار عند القبور
 لا وجوب فمن شرعه فقد شرع من الدين ما لم يأذن به الله وقال تعالى قل انما حرم شر
 الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغى بغير الحق وان تشركو ابا الله ما لم ينزل به
 سلطاناً وان تقولوا على الله ما لا يعلمون وهذه العبادة عند المقابر نوع من انسية
 بالله ما لم ينزل به سلطاناً لان الله لم ينزل حجة يتخمن استحباب قصد الدار عند القبور
 وفضلها على غيره ومن جعل ذلك من دين الله فقد قال على الله ما لم يعلم وما حسن

قوله تعالى الم ينزل به سلطانا لئلا يحتج بالمتأنييس والحكايات ومثل هذا قوله تعالى في
 حكايته من اخيل سلم وحاجته قومه قال اعما جهنمي في الله وفقد هوان ولاخاف بالشر
 به الا ان ليشار ربي في كل شئ علي افلا تتذكرون وكيف اخاف بالشر
 ولا تخافون انكم اشركتم بآبائكم ما ينزل به عليكم سلطانا فاي الفرق بين بالامن ان كنت
 تعلمون الذين امنوا ولم يلبسوا ايهاهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مسددون الخ وغير
 در صراط مستقيمتهم نوشته واذا اختلف فيه المتأخرون فالفاضل بينهم هو الكتاب و
 السنة واجتماع المتقدمين فساد مستنباطا فكيف واسم الله لا ينقل عن امام معروف
 ولا عالم متبع بل المنقول في ذلك اما ان يكون كذا با على صاحبه مثل ما حكى بعض من
 الشافعي انه قال اني اذا ترلت بي شدة اجبى فادعوه عند قبر ابي حنيفة فاجاب ابو
 كلاً ما هذا معناه وهذا كذب معلوم كذبه بالاضطرار عند من له معرفة بالعدل قال الشافعي
 لما قدم بغداد لم يكن ببغداد قبر يقاب للدعابة عنده البتة ولو لم يكن هذا على عهد الشافعي
 معروف او قد راي الشافعي بالحجاز واليمن والشام والعراق ومصر من فبوا الانبياء و
 السمات والتابعين من كان اصحابها عنده وعند المسلمين افضل من ابي حنيفة و
 من العلم اذ اياه لم يتوخ الدعار الا عنده ثم اصحاب ابي حنيفة الذين ادركوه من
 ابي يوسف ومحمد وزفر واحسن بن زياد وطبقته لم يكونوا يتحرون الدعار لا عند قبر
 ابي حنيفة ولا غيره ثم قد تقدم من الشافعي ما هو ثابت في كتابه من كراهية تعظيم قبور
 المخالفين خشية الفتنة بها وانما يصنع مثل هذه الحكايات من نقل علمه ورويه واما ان
 يكون المنقول من هذه الحكايات عن مجهول لا يعرف ونحن لوروس لنا مثل هذه الحكايات
 المبنيّة احاديث عن لا ينطق عن الهوى لما جاز التسك بها حتى تثبت فكيف بالمعقول
 من غيره وغيره من صراط مستقيمتهم نوشته ثم فضاء حاجته بعض هؤلاء الداعين بالاعتقاد
 المحرم ان الرجل قد يكون مضطرا في اضطراره لو دعا الله بها مشرك عند من لا يستجيب

لستحق توجبه الى الله وان كان تحرى الدعار عند الوشن شركا ولو استجب له عند هذا
 المستعمل له صاحب القبر وغيره لاستغاثته فكذلك فانه يعاقب على ذلك ويؤمر
 في النار اذا لم يبعث الله عنه ونيز در صراط مستقيم نوشته واما ذكر في المناسك بعد
 تحية النبي صلعم وصاحبية الصلوة والسلام يدعو فقد ذكر الامام احمد وغيره انه
 يستقبل القبلة ويجعل الحجرة عن يساره لئلا يتدبر وذلك بعد تحية والصلوة و
 السلام ثم يدعو لنفسه وذكر واليه اذ يجي ويصلي عليه يستقبل وجهه بالي هو وامى صلى الله
 عليه وسلم فاذا ابراد الدعار جعل الحجرة عن يساره ويستقبل القبلة ودعا هذا مراعاة
 منهم لذلك فان الدعار عند القبر لا يكره مطلقا بل يؤمر به كما جارت له سنة كما تقدم
 ضمنا وتبعوا واما المكره الذي يتجرى المجرى الى القبر للدعار عنده وكذلك ذكر اصحابنا
 مالك قالوا يذون من القبر فيسلم على النبي ثم يدعو مستقبل القبلة بويليه ظهره وقيل لا يولي ظهره
 فانما اختلفوا لما فيه من استدباره فاما اذا جعل الحجرة عن يساره فقد زال المحذور بلا حائل
 وصار في الروضة او امامها ولعل هذا الذي ذكره الائمة اخذوه من كراهية الصلوة الى
 القبر فان ذلك قد ثبت النهي فيه عن النبي صلعم كما تقدم فلما نهى ان يتخذ القبر مسجدا او
 قبلة امر واما ان لا يتجرى الدعار اليه كما لا يصلي اليه ولهذا والله اعلم حرفت الحجرة وثلثت
 لما بنيت فلم يجعل حالها الشاى على سمت القبلة ولا جعل مسطحا وكذلك قصدوا
 قبل ان يدخل الحجرة في المسجد فروى ابن ابي اسباط باسناد معروف عن هشام بن عروة عنه
 الى قال كان الناس يصلون الى القبر فامر عمر بن عبد العزيز فرجع حتى لا يصل الى القبر
 ونيز در صراط مستقيم نوشته الا ترى ان الرجل لما نهى عن الصلوة الى جهة المشرق
 وغيره فانه يعني ان يتجرى استقبالها وقت الدعار ومن الناس من يتجرى وقت دعاء
 استقبال الجهة التي فيها الرجل الصالح سوا ما كانت في المشرق او غيره وهذا ضلال
 بين وشرك واضح كما لبعض الناس يتبع من استدبار الجهة التي فيها بعض الصالحين

هو بيت بر الحجة التي فيها بيت القدر وقبر رسول الله وكل مداه الاستيلاء من الصريح
تصارع بين الثغمارى ونيز در صراط مستقيم نوشته واهذا كره مالك وغيره من
اهل العلم لاهل المدينة كل دخل احد بهم المسجد ان يحى فيسلم على قبر النبي وصاحبه قال
وانما يكون ذلك لاحد منهم اذا قدم من سفر او اراد سفر او نحو ذلك ورحس لبعضهم في
عليه اذا دخل المسجد للصلوة او نحوها واما قصده للصلوة والسلام فما علمت احد من
فيه لان ذلك نزع من اتخاذه حميدا ونيز در صراط مستقيم نوشته الوجه الثالث
في كراهته فصد بالمدار ان السلف رضى الله عنهم كرهوا ذلك مهتا ولين في ذلك قولا
سلم لا تتخذ واقبرى حميدا كما ذكرنا ذلك عن علي بن الحسين والحسين واما الفضل
من التابعين وعلم بهذا ان من غيرهما لما ورثها الحجة النبوية سببا ومكانا وهدى كراما
عن احمد وشرة انه امر من سلم على النبي عليه السلام وصاحبه ثم اراد ان يدعوا ثيابه
فيستقبل القبلة وكذلك كره ذلك غير واحد من العلما المتقدمين كما لك وغيره و
المتأخرين مثل ابو الوفاء بن حنبل والى الفرج بن الحوزى واما احتياط لا عن صاحب
ولا عن تابع ولا عن امام معروف انه استحب قد شئ من القبور للدار عنه ولا راد
احد شيئا لاسن النبي سلم ولا عن الصحابة ولا عن احد من الائمة المعروفة وقد صنعت
الناس في الدعار واولقاته والكننته وذكر واقية الآثار فا ذكر احد منه في فضل الدعار
شئ من القبور حرقا واحدا فيما سلم فكيف يجوز والسماح هذه ان يكون الدعار سندا اجوب
والفضل والسلف تنكره ولا يعرفه وتنبه عنه ولا تاربه نعم صمار من نحو المائة الثالثة ليو
متشرفا في كلام بعض الناس فلان ترجى الاجابة عنده وقلان يدعى حشد قبره ونحو
ذلك والاختار على من يقول ذلك وبامره كاشا ما كان ونيز در صراط مستقيم بعد
ذكر رواية ابن ابي فديك نوشته فهدى الاثر من ابن ابي فديك قد يقال فيه استحباب
فصله ماء عند القبر ولا حجة فيه لوجه احده ان ابن ابي فديك روى هذا عن جوب

وذكر ذلك المجهول بلاغا عن لايبرث ومثل هذا لا يثبت به شيء أصلا وان ابن أبي
 فديك متأخر في حدود المائة الثانية ليس فيه من التابعين ولا من تابعيهم المشايخ
 حتى يقال قد كان هذا معروفا في القرن الثالثة وحبك ان اهل العلم بالمدينة المتكينة
 لم ينقلوا شيئا من ذلك ونيز در صراط مستقيمت نوشته ولم يكن احد من سلفنا
 الى قبر بني ولا غير بني لاجل الدعار عنده ولا كان الصحابة ليعتدروا الدعار عند قبر
 النبي صلعم ولا عند قبر غيره من الانبياء وانما كانوا يصلون ويسلمون على النبي وصابية
 واتفق الائمة اذا دعا بمسجد النبي صلعم لا يتقبل قبره وهو الذي ذكره اصحاب الشافعي
 والائمة منصوصا عنه وقال ابو حنيفة بل يتقبل القبلة ويسلم عليه كما في كتب اصحابه
 وقال مالك فاذا ذكره سمعيل بن اسحق في المبسوط والقاضي عياض وغيرهما لاري ان
 يقف عند قبر النبي صلعم ويدعوا ولكن يسلم ويمضي وقال ايضا في المبسوط لا بأس لمقدم
 من سفر او خرج ان يقف على قبر النبي صلعم ويدعوه ولا يكره عمر فقيل له فان كان
 من اهل المدينة لا يقدمون من سفر ولا يريدونه فيقبلون ذلك في اليوم مره او اكثر عند القبر
 سلمون ويدعون ساعة فقال لم يبلغني هذا عن احد من اهل الفقه ببلدنا ولا يصح اخبر
 هذه الائمة الا ما صلح اولها ولم يبلغني عن اول هذه الائمة وصدرها انهم كانوا يفعلون ذلك
 ويكره الامن جابر عن سفر او اراده وقد تقدم في ذلك من الآثار عن السلف والائمة
 ما يوافق هذا ويؤيده من انهم كانوا يستحبون عند قبره ما هو حبس الدعار والتحية كالصلاة
 والصيام ويكرهون قصده للدعار والوقوف عنده للدعار ومن رخص منهم في شيء
 من ذلك فانه انما رخص فيما اذا سلم عليه ثم اراد الدعار ان يدعو مستقبل القبلة واستند
 القبر واما من خرجا عنه وهو ان يستقبل القبلة ويدعو ولا يدعو مستقبل القبر ويكره النهي
 عن سائر الائمة ليس في ائمة المسلمين من استحباب للمرء ان يستقبل قبر النبي ويدعو عنده وفيه
 در صراط مستقيمت بعد نقل حكايته مناظره الى جعفر وامام مالك از شفاي قاضي حيا

نوشته فبهذه الحكاية على هذا الوجه اما ان يكون شعبة او غيره واما ان يفسر بما يوافق مذنب
او قد نفهم منها ما هو خلاف مذنبه المعروف بنقل الثقات من اصحابه فانه لا يختلف
انه لا يستقبل القبر عند الدعار وقد نص على انه لا يقف عند الدعار مطلقا وذكر طائفة
من اصحابه انه يدنو من القبر ويسلم على النبي صلعم ثم يدعوا مستقبل القبلة ويولي ظهره
وقيل لا يولي ظهره فاتفقوا في استقبال القبلة وتنازعوا في تولية القبر ظهره وقت الدعار
ونيز در صراط مستقيم نوشته ان محمد بن الحسن هذا قد روى اخبار عن السلف يد
ما ذكرناه فقال حدثني عمر بن هارون عن سلمة بن وردان قال رايت النبي صلى الله عليه وآله وسلم
يسلم على النبي صلعم ثم يسند ظهره الى جدار القبر ثم يدعوا ونيز در صراط مستقيم نوشته
والمقصود منها انه قد علم ان مالكاً من اعلم الناس بمثل هذا الامر فانه مفيد بالمدينة
ما يفعله التابعون وتابعوهم ويسمع ما ينقلونه عن الصحابة واكابر التابعين وهو يروي
عن الوقوف عند القبر للدعار ويذكر انه لم يفعله السلف وقد اجذب الناس على جهل
عمر بن قيس فاستسقى بالعباس بن قيس البخاري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان عمر بن قيس
اللهم انك اذا جردنا توسل اليك بنبيينا فستقينا وانا نتوسل اليك بعمر فبيك
فيسقون فاستسقوا به كما كانوا يسقون بالنبي صلعم في حياته وهم انهم يتوسلون
وشفاعته بهم في دعوتهم ويدعونه كالامام والمأمومين من غير ان يكونوا القيمين على
العند الخاق ولما مات صلعم توسلوا بدعار العباس واستسقوا به ولهذا قال الفقهاء
الاستسقاء باهل الدين والافضل ان يكونوا من اهل بيت النبي صلعم وقد استسقى
معاوية بن يزيد بن الاسود الجرسى وقال اللهم انما نستسقى بيزيد بن الاسود ويا يزيد ارفع
يديك فرفع يديه ودعا دعا الناس حتى امطر واودى سب الناس ولم يذهب احد
من الصحابة الى قبره ولا غيره يستسقى عنده ولا به ونيز در صراط مستقيم نوشته
واما ان يقصد بالزيارة سوال الميت والاقسام به على الله واستجابة الدعاء عند

تلك البقعة فهذا لم يكن من فعل أحد من سلك الأئمة ولا الصحابة ولا التابعين لهم حسان
 وإنما حدث ذلك بعد ذلك ونيز در صراط مستقيم نوشته والمقصود أن الشكر وقع
 كثيرا وكذلك الشكر بأهل القبور من دعائهم والتضرع اليهم والارغنية اليهم ونحو ذلك فإذا
 كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الصلوة التي تضمن الدعاء لله وحده خالصا عند القبور لئلا يفضي
 ذلك إلى نوع من الشكر بهم فكيف إذا وجد ما هو نوع الشكر من الرغنية اليهم سواء
 طلب منهم قضاء الحاجات وتفرج الكربات أو طلب منهم أن يطلبوا ذلك من الله
 بل لو أقسم على الله بعض خلقه من الأنبياء والملائكة وغيرهم لنفى عن ذلك ولو لم يكن
 عند قبره ونيز در صراط مستقيم نوشته وقد بسطت هذه المسئلة في غير هذا الموضع
 والمقصود هنا إذا كان السلف والأئمة قالوا في سؤاله بالخلق ما قد ذكر فكيف بسؤال
 المخلوق الميت سواء سأل أن يسأل الله أو يسأل قضاء الحاجات ونحو ذلك ما يفعل
 بعض الناس أما عند قبر الميت وأما عند غيبته وصاحب الشريعة جسم المادة وسد الذريعة
 بلغة من تتخذ قبور الأنبياء والصالحين مساجد وأن لا يصلى عند ما ولا يسأل الله
 وعذر الله عن ذلك فكيف إذا وقع نفس المحذور من الشكر وأسباب الشكر أنتم
 إمام ابن القيم در زاد المعاد ونوشته والاشراك به والاقسام على الله به سواء
 السحاح والاستعانة والتوجه إليه عكس به صلى الله عليه وسلم فإنه بهى توحيد
 واحسان إلى الميت وبهى هو لا بهى شرك وإشارة إلى نفوسهم وإلى الميت ونوشته
 أقسام ما يدعون الميت أو يدعون به أو يدعون عنده ويرون الدعاء عنده أو به
 أولى من الدعاء في المساجد ومن تأمل بهى رسول الله صلى الله عليه وسلم تبين له
 الفرق بين الأمرين وبالله التوفيق لفته ودر أعاشة الله تعالى نوشته وكيف يكون
 دعاء الموتي ودعاء عند قبورهم والاستشفاع بهم مشروعا وعلاصالحا وتصرف عنه
 القرون الثلاثة المفضلة بنص الرسول ثم يفوز به المخلوف الذين يقولون لا يفعلون

وليفعلون مالا يومرون اشئته ونيز در اغاشة اللہ بقا نونشة ہل بکن اہل الضلالت
ان یا تو اعر احد منہم بنقل صحیح او حسن او ضعیف او منقطع انہم کانوا اذا کان لہم حجة
فقدوا القبور فدعوا عندہا ولمستوحا بہا ففعلوا ان یصلوا عندہا وسالوا اللہ باصحابہا
حوالہم فلما تراء عنہم باثر او یوففونہا علی حرف واحد ہل یکنہم ان مالوا عن الخلق
التي خلفت بعدہم وکل طال الزمان وتاخر العہد کان ذلک اکثر فقد وجبت
فی ذلک المصنفات عدۃ لبس فی شئ معہا عن رسول اللہ ولا عن خلفائہ وسائر
اصحابہ حرف واحد ہل من خلاف ذلک کثیر کما قد مائدہ من الاحادیث المرفوعہ واما
انار الصحابة فاکثر من ان یجاوبہا ونیز در اغاشة اللہ بقا نونشة ہل لو کانت
للدعاء عند القبور والتبرک بہا فضیلة لنصب المہاجرین والاضمار لہذا القبر
ای قبر وانیال علی ودعوا عندہ فقد کانوا سائلتین الی کل خیر وکذلک التابون
کان عندہم من قبور اصحاب رسول اللہ سلم بالامصار عدو کثیر فاستغاثوا
بقبر احد منہم ولا دعوه ولا دعوا بہ ولا دعوا عندہ ولا استشفعوا بہ ولو کان ذلک
ممنہم لعل فیہ ذلک فضلا حرمة خیر القرون وجہلہ وظفر بہ الخلف وعلو
ام کانوا عالمین بہ ولکنہم زہدوا فیہ وقد کانوا حرص الناس علی الخیر فلم یکن
مناجی للشرع مع احتیاج کل احد الی الدعاء سہا عند نزول الحوادث العظیمة
بہ مازہدوا فیہ ونیز در اغاشة اللہ بقا نونشة شجنا قدس اللہ روحہ ولہذا
الامور المبتدعة عند القبور مراتب ابعدا عن الشرع ان لیل المیت حاجتہ و
یعتقب بہ فیہا کما یفعلہ کثیر من الناس قال وہولاء من یمنس عباد الاصنام لہذا
قد یتمثل لہم الشیطان فی صورة المیت والغائب کما یتمثل لعباد الاصنام ونہ کثیر
لکنہ من المشرکین واہل الکتاب یدعوا عدہم من عینہم فیتمثل لہم الشیطان حیثا
وفدی طہم بعض الامور الغایبة وکذلک السجود للقبر والتمسح بقبیلہ المشرکین

ان يسأل الله به وهذا يفعلُه كثير من المتأخرين بمؤيدته باتفاق المسلمين الثالثة ان يسأل نفسه
 ان يسأل الله حاجته الرابعة ان يظن ان الدعاء عند قبره مستجاب وانه فضل
 من الدعاء في المسجد فيقصد زيارته والصلوة عنده لاجل طلب حوائجه وهذا ايضا من
 المنكرات المبتدعة باتفاق المسلمين وهي محرمة وما علمت في ذلك من اعاين ائمة الدين
 والحنان كثير من المتأخرين ليفعل ذلك ويقول بعضهم قبر فلان تر ياق حبيب الحكيم
 المنقولة عن الشافعي انه كان يقصد الدعاء عند قبر ابي حنيفة من الكذب الظاهر وبينه
 در اغاثه اللهفان نوشته وفي فتاوى ابن عبد السلام نحو ذلك اى لا يقول
 في دعائه اسالك بملأ فمك او بابنيك او نحو ذلك وتوقف في بنياد سيد الله عليه
 وسلم لا عقاده ان ذلك جابر في حديث وانه لم يعرف صحة الحديث اختبه وحمده
 بن علي افندي روى متوفى سنة ١٢٩٠ هـ صدق وشهدا وبك ازجرت بنى صلى الله
 عليه وسلم در حبالس الاررار نوشته اما الزيارة البدعية فهي زيارة القبور لاجل
 عندها والطواف بها وتقبيلها واستلامها وتحنين السجود عليها واخذ ترابها ودعاء خيال
 والاستعانة بهم وسؤالهم النصر والرزق والعافية والولد وقضاء الدين وتقرير الكرامات
 واغاثه اللهفان وغير ذلك من السحابت التي كان عبا والاحنام يتسارعون من صناعتهم
 فان اصل هذه الزيارة البدعية مأخوذ منهم وليس لشي من ذلك مشروعا باتفاق علماء
 المسلمين اذ لم يفعل رسول الله العالمين ولا احد من الصحابة والتابعين وسائر ائمة
 الدين بل قد انكر الصحابة ما يهودون ذلك بكثير ونيز در حبالس الاررار نوشته والذي
 اوقع عباد القبور في الافتنان بها امور منها الجهل بحقيقة ما بعث الله تعالى به رسوله
 تحقيق التوحيد وقطع اسباب الشرك فالذين قل تضليلهم من ذلك اذا دعاهم الشيطان
 الى الفتنة بها ولم يكن لهم ما يبطل وجوه استجوابه بحسب ما عندهم من الجهل وعصموا منه
 بقدر ما معهم من العلم ومنها احاديث كذوبة ومنعها على رسول الله صلى الله عليه وسلم

استباه عباد الاصنام من المتأثرية وهي تناقض ما جاء به من دينه محمدية اذا تم
في الامور فاستعينوا باهل القبور وحديث اذا اجتئكم الامور فاعلموا باصحاب القبور
وحديث لو حسن احدكم ظنة بحجر ففقهه وامثال هذه الاحاديث التي هي مناقضة لدين
الاسلام ومنعها عباد الاصنام من المتأثرية وراحت آلي الجبال والضلال الله
انما بعث رسوله لتعال من حسن ظنة بالاحبار والاشجار وجنب امنة من الضلالة
بكل طريق ومنها حكايات مكيت من اهل القبور ان فلانا استغاث بالقبر السلاط
في سنة فخلص منها وفلان نزل به خرفا سندعي صاحب ذلك القبر فكشف خفه
وفلان دعا حاجته ففقتيت حاجته وعند السدة والمغابرة شيء من ذلك يطول كثره
وهم من الكذب خلق الله على الاحبار والاموات والنفوس مولعة بتقاضي حوائجها
وازالة ضروراتها لاسيما من كان منظره تشبث بكل سبب والنجان فيه كرامات
فاذا سمع احد ان قبر فلان تزيق حجر لميل اليه فيذهب اليه ويدعو عنه بحجرة
وذلك وانكس فيجب الله دعوته لما قام بقلبه من الذلة والانكسار لاهل القبور
لو دعاك ذلك في السحابة والسحابة والسوق لاجابه فيظن الجاهل ان للقبر تأثيرا في اجابة
ملك الدعوة ولا يعلم ان الله تعالى يجيب دعوة المضطر ولو كان كافرا فخلب من اجاب
دعاه يكون راضيا عنه ولا مقتله ولا راجبا اليه ليعمله فانه يجيب دعاء البر والفاجر
المومن والكافر لطفه وتحنين است وراخاثة اللذان نير وعابد سندهم في استند
اهل بدعت است ودر بعض دعوات هزبان ايشان در طوابع الالوار حاشية درخت
نوشته رايت بخط عبدی وكان من اكابر العلماء الناسكين والاولياء المخلصين انه وجد
بخط شيخه عبد الحكيم وكان من اكابر عباد الصالحين ان من كان له حاجة فليذهب الى قبر
صالح يوم الجمعة قبل عصره فليجالس حاشيا عند راس القبر متوجها الى القبلة متوضعا وقير
سورة النافحة مرة وآية الكرسي مرة والزلزلة مرتين والتمننا ثلاثا والاعلاص عشر

و آیه قلید البحر آخر الحاقیة ثلثا و یکبر تکبیر العیدین ثلثا و سی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
و الله اکبر الله اکبر و الله اکبر و یصلی علی النبی صلی الله علیه و سلم او لا و آخر اسبعا
بهذه الصیغة صلی الله علی محمد النبی الامی و آله کما هو امله و یجعل الثواب لک لصاحب
القبر و یأل حاجته من الله و حده و لا یقول یا صاحب القبر یا فلان اقصی حاجتی
او سلها من الله او کن لی شفیعاً عند الله بل یقول یا من لا یشترک فی حکم احد اقصی
لی حاجتی هذه و حیدر کما خلقتنی و یکبر ربه الکلمات سبعا فان الله تعالی یجیر لیه
روح صاحب القبر فی تلك الساعة فیشفعه له و تقضی حاجته فان هذا من المبررات
و در صفحه ۱۴۵ این کتاب عبارت تفسیر عزیزی مذکور شد که در آن عین شرک و
منافی ملت حنیفی بودن استعانت با ارواح هر قوم است قوله صاحب اللفظ محاضر
ارواح انبیا و اولیا باید دید الخ اقول دیده شد معنیش از مبتدعین حسب ما
الایشان پرسیده می شود قوله صاحب اللفظ زیارت قبور شهدا و صاحبین عبادت خداست
اقول عبادت خدا بودن زیارت قبور چه مضر مغضوبین شیخ الفرسوله است قوله صاحب اللفظ
مقولہ سوم الخ اقول عبادت قلب بودن محبت محبوبان خدا و لغض مغضوبان خدا
چه منافات از مدعیات خصم دارد قوله صاحب اللفظ چهارم الخ اقول استعانت
از غیر آنرا مظهر عون الاهی دانسته که جواز آن در بنیقولہ مذکور است استعانت بجهنم و
غلات و آب و شربتها و سایه درخت و او و یه و عقاقیر و غیره است نه استعانت
به ارواح چنانچه از عبارت تفسیر عزیزی که در صفحه ۱۴۵ این کتاب منقول شده
در یافت گردیده پس اینم قولہ را از حمل نزاع چه تعلق باشد قوله صاحب اللفظ پنجم الخ
اقول اینم قولہ نیز تعلق با عانت ارواح ندارد بلکه متعلق با عانت اسباب عاویہ
ظاهره است قوله صاحب اللفظ ششم الخ اقول شمردن این قسم استعانت از فراط
و تفریط استعانت معین جواز استعانت بهر قسم غیر این قسم نیست قوله صاحب اللفظ

مقوله سیم الخ اقول غایه حاصل این مقوله رو اگر دیدن حاجت است توسل به اهل
 بیرون تئید بهیات و عانت نشان پس به قطع نظر از نیکه جواز توسل به اهل الله
 مختلف فیہ بین النعمان است امام ابی حنیفه و امام مالک و غیره با جائز ندارند و بعضی
 دیگر قائل بجواز آن و خصم گفتن میتواند که قید حیات برای تعلیم کلام مراد است میگوید
 که این حاصل مفید جواز توسل نیست که رو اگر دیدن حاجت است توسل ایشان امری
 است و جواز توسل بایشان امری دیگر قوله هشتم الخ اقول این مقوله
 متعلق با برادر و اعانت ملائکه موکلین است که سبب کار فائزات این عالم بحسب
 عادت الهی بوده اند نه متعلق به برادر و ارواح قوله مقوله نهم الخ اقول مستثنای
 حاصل این مقوله جریان انتفاع و استفاده از اولیا و دیگر مومنین و تصور افاد و
 واعانت و طلبیدن از باب حاجات حل مشکل از ایشانست و این مستثنای حاصل
 مفید جواز استفاده و طلب حاجات نیست قوله دهم الخ این آیات و احادیث
 بهین معنی متمسک معتزله اند در غیاب الخ اقول این آیات و احادیث بهین معنی
 درین باب یعنی در عدم سماع موتی متمسک معتزله نیست بلکه آیت کریمه لا یذوقون
 فیها الا الموتة الاولى و آیت کریمه انک لا تسمع الموتی و آیت کریمه و ما انت بمسمع
 من فی القبور در عدم تغذیب و تنغیم میت متمسک معتزله است بجهت دلالت آیه
 اولی بر انکار موتی بعد موت دنیا قبل حیات آخرت که لابد است وجود آن بر تقدیر
 حیات در برزخ و دلالت آیتین اخیرتین بر عدم سماع موتی و آیات ثلثه در عدم سماع
 موتی کلام احیاء را متمسک مولانا عبدالحی رحمۃ الله علیه و اهل سنت منکر از عدم
 تغذیب و تنغیم میت و مثبت تغذیب و تنغیم آن بوده اند نه منکر از عدم سماع موتی
 و فاعل سماع با فی اتحاد و دلیل باختلاف دعوی موجب اتحاد دعوی نباشد و موافق
 معتزله در آن مسئله که اهل سنت در آن مخالفت ایشان نباشد بلکه تصریح موفقت

ایشان کرده باشند قبحی ندارد بلکه چاره نیست سنیان را ازان و بیان معنی آیت
اولی گویند باین موافق بیان معتزله است لیکن در حقیقت فرق در میان هر دو است
چه درین قول مولانا که در موت دنیا و حیات آخرت حیاتی و موتی نیست اشتقاق
مراد از حیات حیات کامله است که با آن قدرت و افعال اختیاریه باشد و حساس
کیفیات این عالم بدان تواند شد و از موت موتیکه پس این حیات طاری گردد و
مراد معتزله نفی حیات و موت مطلق است بعد موت دنیا قبل از حیات آخرت
و شتان بنیها و در کتب کلامیه بحجاب معتزله انکار از دلالت آیت اولی بر نفی
موت مطلق مسطور است نه از دلالت آن بر نفی موتیکه بعد حیات کامله طاری گردد
باجمله مقصود مولانا نفی حیات بقدر ماتیالم و تیکذو بها بالام الآخرة و لذائذها نیست
بلکه مقصود نفی حیات کامله و حیات بقدر ما یسمع بها کلام الاحیاء عمومًا است
این حیات نیست از ادله شرعیة ثابت نمیشود و لوفرضنا که استدلال از آیت
اولی بدین پنج مستلزم محذوری باشد این استلزام نه موجب بطلان مدلول است
و نه موجب موافقت مذہبی با معتزله با است و در دو پنج محذورات بر استدلال
اہل سنت و درین قول مولانا که مرده و خوابیده در پنج موت یکا شد فرق همین است
که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را حکم بازگردیدن هست البته
مراد از پنج موت نفس توفی نفس است که در آن مرده و خوابیده یکا نیست گو
تفاوت در کیفیت توفی باشد و بر همین تفاوت بنای فرق مذکور است و این تفسیر
مولانا مطابق ناظر از آنحضرت و صحابه و تابعین و دیگر اهل تفسیر است در تفسیر
معالم التنزیل مرقوم است لایذ و قون فیها الا الموتة الاولى امی سوی الموت
الاولی التي ذاقوها فی الدنیا انتم و سلیف الدین آمدی در ابکار الافکار
نوشته و اما قوله تعالی انکم لا تسمع الموتی تشبیه الاغفار بالموتی و نحن لا نشکر انکم

لا یسمع الله وانشاء زانی در شرح مقاصد نوشته و اما قوله تعالی و ما انت
 بمسمع من فی القبور فتمثیل لحال الکفرة بحال الموتی و لا نزاع فی ان المیت لا یسمع الله
 و عبد بن حمید و ابن المنذر و ابن ابی ساتم از قتاده و تفسیر قوله تعالی انک لا تسمع الله
 روایت کرده که قال هذا مثل ضربہ الله للکافر کما لا یسمع المیت کذلک لا یسمع
 الکافر و لا ینتفع به و لا یسمع الصم الیه عام اذا و لو اذ برین یقولون ان اصم ولی مدبر
 ثم نادیتهم لم یسمع کذلک الکافر لا یسمع و لا ینتفع بما یسمع الله و امام را زنی در تفسیر
 کبیر نوشته الموت و النوم بیشتر کان فی کون کل واحد منهما تو فیان النفس ثم یتنازع
 کل واحد منهما عن الآخر بخواص معینة الله و ابن ابی شیبہ از ابی حنبله روایت کرده
 که قال کان رسول الله صلعم فی سفره التي ناموا منه حتی طلعت الشمس ثم قال انکم
 کنتم امواتا فرد الله الیکم ارواحکم و اخرج ابن ابی شیبہ و احمد و البخاری ابو داود
 و النسائی عن قتاده ان النبی صلعم قال لیلۃ الوادی ان الله قبض ارواحکم حیث شاء
 و ردھا علیکم حیث شاء و اخرج عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و الطبرانی
 فی الاوسط و ابوالشیخ فی العظمة و ابن مروی و الضیاری فی المختار عن ابن عباس
 فی قوله الله یتوفی الانفس الآتیة قال یتوفی ارواح الاحیاء و ارواح الاموات فی المنام
 فیتسارلون بینهم ما اشار الله ثم میسک الله ارواح الاموات و یرسل ارواح الاحیاء
 الی اجسادها الی اجل مسمی و اخرج عبد بن حمید و ابن المنذر عن فرقة قال من
 لیلۃ من لیالی الدنیا الا و التراب تبارک و تعالی یتقبض الارواح کلها مو منها و کافرا
 فیسأل کل نفس ما عمل صا جها من النهار و هو اعلم ثم یدعو ملک الموت فیتقول آت
 هذا قبض هذا من قبضه علیه الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی قوله حدیث
 از کلام شاه عبد العزیز مذکور میگردد اقول کلامی را که در دنیا منسوب بسوی شاه
 عبد العزیز قدس سره العزیز کرده بدین نسبت با و رنداریم چه از ادله شرعی و از آنچه

درین کلام بدین تقریب مذکور ثبوت شعور و ادراک نیست مگر بقدری که باینکه در این کلام
نه آنقدر که زائران قبر شناسد و سلام و کلام ایشان خود شنود و قواعد فلسفه
دالالت نمیکند مگر برینکه ادراکات سابقه نفس بعد مفارقت ترقی می یابد نه بر آنکه
ادراکات جدید این عالم نفس را بعد مفارقت از بدن لاحق می شود و چگونه گفتن
می توانیم که نزد فلاسفه نفس بعد از مفارقت سلام زائر قبر می شنود و او را می شناسد
زیرا که این شنودن و شناختن او را حرمیه مایه است و نزد ایشان برای ادراک چیزی
مایه آلات شرط است و آنچه گفته اند که بعد از مفارقت حاجت آلات مانند مراد
آنست که چون نفس بعد مفارقت از بدن ادراک جزئی مایه این عالم نکند و او را
مقصود بر ادراکات سابقه و ادراک امور آخرت باشد و در تقابلی ادراکات سابقه
ادراک امور آخرت حاجت آلات نیست لهذا او را بعد از مفارقت حرادراک او حاجت
آلات مانند تفتازانی در شرح مقاصد نوشته لما کان ادراک البخاریات مشتملاً

عند الفلاسفة بحصول الصورة فی الآلات فعند مفارقة النفس و لطلان الآلات
الاسبقی مدرکة للبخاریات ضرورة انفار للمشرط بانتماء الشرط انتماء حیات برای تلذذ و تنعم
و تالم راض و نیست ادراک کیفیات این عالم و شهدا را نیز حیات همین قسم است و تفتازانی
از حال پس ماندگان بدریافت از اعلام خدا متعالی باشد نه از خود شنیدن و دیدن حال
پس ماندگان سلام بر موقی و بمکلامی بانه که مانور است برای تحسیر و عبرت اجابا است نه
برای اسماع آنها و از خطاب با کشگان بدریافتی حنفیه بوجه جواب داده اند و من جهت
انه لوصح فذاک معجزة لرسول الله صلعم کذا فی الکفایة شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در
بعض فتاوی می خود نوشته واره و اینکه از ابدان مفارق شده اند تاثیر آنها در عالم اصلا
در شرع نیامده و هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم اصلا و نیست نمی آید زیرا که فلاسفه ارواح
مفارقة را یا مشغول بلذات روحانی میدانند یا گرفتار الام روحانی آنها را تصرف در امور

عالم کجا انتبه قوله مست ۱۳ و در تفسیر غزیری در ذیل آیت ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
 الی قوله مست ۱۴ و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست شعور
 و ادراک و تلهذ و تالم خاصه او هست انتبه ملخصا اقول تلهذ و تالم و عدم فنا
 روح نزاع نیست مابه النزاع سلع اموات کدام اجبار هست نه شعور و ادراک لذت
 و الم آخرت و اطلاع بر حضور زیارت کنندگان صرف بطور استیناس منید سلع کلامشان
 و شناخت ایشان بامتیاز نباشد و غایبه مستغفا و عبارات تفسیر خبر شعور و ادراک کما
 و اطلاع مستطوریست قوله مست ۱۵ مولوی اسماعیل در تقویمه الایمان آیت کریمه و من یصل
 من ید عومن دون الله من لا یتحیی الی یوم النبیانه و هم عن و عاتهم غافلون را در تفسیر
 منع استغنائت و آیت کریمه لهم ایدی میبشون بهایم لهم ارجل میبشون بها و غیره را بر
 کالین بود آورده سرگرم ندیان سببها گردیده عاتش است که این آیات در معارضه
 انگسان وارد اند که احجار را معبود و لذاتها و معبودات با عیانها میدانند الخ اقول
 خصوص مورد قاضی عموم لفظ نباشد و شریک گردانیدن احجار و اشجاء و بهائم و
 انسان و ناقصین و کاملین با خداستعالی در حکم مساوی است چنانچه عبادت کنند
 حجر و شجر کافر است همچنان عبادت کنند و لای و نبی نیز کافر و خصم تسلیم نمیکند که بهر
 احجار را معبود و لذاتها و معبود با عیانها میدانند بلکه این اعتقاد مخصوص بعضی خلایق
 و سفهای ایشان بود سلف و سقلامی ایشان احجار را قبله توجه ارواح کاملین میدانند
 و معبود ارواح کاملین را لیکن لذاتها بلکه بجهت مقرب و شفیع بودن ایشان مبارک
 خدا و در قرآن رتبه دو فرقی مقصود است گو بعضی مفسرین در تفسیر بعض آیات قضا
 بطور یک فرقی کرده باشند و آنچه از حجة الله البالغه نقل نموده تا بید گفته باینکه در توجیه
 مرقوم است ان العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص سبب عندناشته و در تلوین مستطوری
 ان التمسک انما هو باللفظ و هو عام و خصوص سبب لاینا فی عموم اللفظ و لا لایقینه قضا

ولانه قد استمتمن من الصحابة ومن بعدهم التمسك بالعمومات الواردة في حوادث ووقایع
خاصة من غیر تشبه لها علی تلك الاسباب فيكون اجماعاً علی ان العبرة لعموم اللفظ
انتهی وبعیناً ورمی در تشبیه نوشته و من انزل من یرحمه من دون الله
من الاستیجاب له الخیر ان یکون احد اعدائ من المشرکین حیث ترکوا عبادة المسموع
الافتاد الخیر الی من الاستیجاب لهم لو سمع دعا ورمهم فضلاً ان یعلم سر سرهم ویراعی مصالحهم
الی یوم القیامة ما دامت الدنیا ورمهم عن دعا ورمهم غافلون لانهم اما جمادات واما جمادات
مسحرون مشغولون باحوالهم انتهی قوله ص ۱۲۳ احوال ارواح انذکی از انچه شاه ولی الله
در حجة بالغة نوشته باید شنید اقول انچه در اینجا از حجة الله البالغة نقل نموده بر سماع
اموات کلام اخبار او و دیدن انها اخبار او کلام کردن انها به اجاب دلال نمیکند قوله
ص ۱۲۶ اسماعیکه آنرا نفی فرموده از موتی حصر فرمود ان اسماع را در مومنین یعنی مومنین
و موتی از اسماعیکه بی بهره اند از آن اسماع مخصوص است بمومنین پس از اینجا خیال عدم
سماع موتی بسبب دور از کار است نفی سماع چیزی دیگر و نفی سماع چیزی دیگر اقول
کفار کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می شنیدند لیکن چون ثمره سماع از ایشان ظاهر
نباشد پس شنیدن ایشان مشابه شنیدن شده لهذا جدا بمقتضای کفار مذکورین انقبیه
موتی و عدم که احضار سماع ندارد بر طریق تشبیه نموده و نفی سماع موتی در اینجا بحیث
انتفاء سماع است از موتی چنانکه نفی سماع صم است در اینجا بحیث انتفاء سماع از صم
نه از جهت عدم صلاحیت سماع برای سماع بزرگ که صلاحیت سماع از آیت کریمه وان
لسمع الامن یومن بآیاتنا ثابت است از اینجا خیال عدم سماع موتی بسبب دور از کار
بود چه اهل سنت بحدیث معتزله پابند و ام این خیال شدند و گفتند که تراخ نیست و عدم
سماع میت چنانکه از اخبار و افکار آمدی و شرح مقاصد گفتارانی بالا گذشت و اما هم
رازمی در نهائیه الحشول نوشته و الجواب عما تسکوا به ثالثاً من قوله تعالى

و ما انت لیسع من فی القبر و هو ان الغرض من سیاق الآیه تشبیه الکفره بالموتی و نحن نعرف
 بان الذین فی القبر لا یسمعون حتی ما تكونون موتی فمقتضاهاستدلالهم عن الآیه الغتبه و مقها
 حقیقه کثرهم الله و جعل سعیهم سکورا برین طریق رفقتند چنانکه در جامع صغیر و فتح القدیر
 و کفایه و حنایه و حاشیه عینی بر هدایه و کافی شرح وافی و شروح کنز تا کنه مختص و شرح
 عینی و غیره بتبصیل مسطور است و عبارتها این کتب در باب مسائل و تفهیم المسائل و غیره
 مذکور است مختصا جمی در حاشیه بنیادی نوشته قوله فانک لا تسمع هو تعلیل لما
 یفهم من الکلام السابق کانه قیل لا تحزن لعدم ابتداء رسم تبذیرک فانک لا تسمع الخ
 قال ابن الهیثم اکثر من تخننا علی ان المیت لا یسمع استدلالا بهذه الآیه و نحوها و لذلک القیل
 بتلقین القبر و قالوا لو حلت لا یکلم فلانا فکلمه متبیا لا یحیث و اورده علیهم قوله صلعم فی
 اهل القلیب و ما انتم باسمع منهم واجب تارة بانه روى عن عائشه رضی الله عنها
 انها اکره و اخری بانه من خصوصیات معجزه له و انه تمیل کما روى عن علی کرم الله وجهه
 و اورده علیه ما فی مسلم من ان المیت لیسع قرع لغالهم اذا الضر فوالا ان یخض بادل
 الوضع فی القبر مقدمه للسؤال جمعا بینه و بین ما فی القرآن الغتبه و عینی در شرح
 صحیح البخاری نوشته قال ابن التین لامعارضه بین حدیث ابن عمر و الآیه لان المیت
 لا یسمعون بلا شک لکن اذا اراد الله اسماعه بالیس من ثنائه السماع لم یمتنع کقولہ لعل
 اما عرضنا الامانه الآیه لان الموتی لا یسمعون الغتبه قوله ص ۱۲۶ حال شبهه دوم آنکه
 حضرت عائشه رضی الله عنها در ان مقام حاضر نبود و صرف استعاضه عقلی آن صدیقیه را چوب
 مثل فاروق که حاضر واقعه و بگوش خود از رسول الله شنیده رد و قرار دادن از قاضی
 است رجوع باصول باید کرد و انما اقول بر نسبت رد کردن حدیث از صرف استعاضه
 عقلی بسوی عائشه صدیقیه رضی الله تعالی عنها جبر است کسی جز این در مده و سن نیست
 و گذشته که رد کردن آن صدیقیه از جهت محال لغت آن لم یسمع من قرآن بود که خبر حاج

با احتمال خطا از سوء حفظ راوی معارض آن شدن نمیتواند و نیز از جهت مخالفت آن
 با آنچه خود از آنحضرت شنیده محفوظ میداشتند از صرف استبعاد عقیده آری رجوع
 وی صدیقۀ از انکار بنابر روایت وی اینواقعه را که از سنده امام احمد بسند ضعیف
 نقل کنند ثابت کردن صرف تخمین عقلی است ناشی از افساد و اعتقاد و بمقابلۀ انکار حسن
 از وی نسبت ناواقعی بسوی کسی که مقتبعا و عائشۀ صدیقۀ رضی اللہ عنہا را در
 قرار داده اند و دیگر تصریحات و تشبیحات همه عائد بسوی عامۀ فقهاء و متفقیه رحمۃ اللہ علیہم
 است که در جواب ایراد این واقعه در حضرت عائشہ را ذکر کرده اند گرامی در
 شرح صحیح البخاری نوشته و کان حدیث ما انتم باسمع منهم لم یثبت عندنا و مذہبنا
 ان اهل القبور یعلمون ما سمعوا قبل الموت ولا یسمعون بعد الموت افشیه و سیوطی
 در شرح صحیح البخاری نوشته ذکر البخاری فی غرۃ بدر بعد ہذا قال قتادہ جہا ہم
 اللہ حتی اسمعہم توینجا و فتمتہ و علی ہذا التاویل جمہور الائمہ و لیس فی قول عائشہ ما یحضر
 روایۃ ابن عمر لا مکان انہ قال فی قتلی بدر الفولکین جمیعاً و لم تحفظ عائشہ عن الا احد
 و حفظ غیرہا اسمعہم بعد احیاءہم افشیه و در نہما یہ حاشیہ ہدایہ مرقوم است و کذا
 الکلام و الدخول بان قال لا یحکم فلانا و قال لا یدخل علی فلان فکم بعد ما مات و دخل
 علیہ بعد ما مات لا یحکمت فی مہینہ لان المقصود من الکلام الا فہام و الموت بنا فیہ فانا
 قبیل ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کلم اصحابا بالقلوب حیث یہتم بایہا ہم فقال
 اہل و جدتم با و عدرکم حقاً فقال عمرؓ التکم المیت یا رسول اللہ فقال علیہ السلام
 ما انتم باسمع من ہولاء قلنا قد انکرت عائشہ رضی اللہ عنہا ہذا الحدیث و قالت
 کیف یصح ہذا و قد قال اللہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی الخ قولہ ص ۱۷۷ و از اہم ہما
 دین جدیدہ بحث شفاعت است الخ اقول از شیخ عقائد ہم مذہبان امین بلید
 شفاعت بدون اذن است کہ شفاعت حضرت ختم رسالت برای ہمہ اہل کبار

بدون اذن اول تعالیٰ شدنی هست و اذن که در آیات و روایع مسییه و اراده هست که
 حکم و پر واکگی یا اذن و در دنیا برای شفاعت همه اهل کبار از مومنین باشد و رفت و در آخر
 اذنی شدنی نیست و مبعوثین این انخوان اشیا بلین استقامت دارند بحیثیت شفاعت
 بالا و ن و گویند که شفاعت عامه حضرت ختم رسالت است که مسی شفاعت کبری است
 بعد اذن اول تعالیٰ در روز عشر و شفاعت آنحضرت و دیگر انبیاء و صالحین برای اهل
 کبار از مومنین که اذن شفاعت ایشان باو نشان شده باشد شدنی هست
 و صرف اذن از معنی حقیقی که حکم و پر واکگی است بسوی معنی مجازی که مسییه و اراده است
 و جبهی ندارد بلکه آیت کریمه و کم من ملک فی السموات لا یغنی عنکم شیئا الا من بعد
 ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی بدون اذن را بر معنی خود تأیید میدهد و بر اذن شدن
 رفتن خبری و اثری دلالت نمیکند بلکه خلاف آن از کتاب و سنت و اقوال علمای است
 ثابت می شود و در شرح عقائد جمالی مرقوم است و الشفاعة لدفع العذاب
 رفع الدرجات حق لمن اذن له الرحمن من الانبیاء و المومنین بعضهم لبعض بقوله تعالى
 یومئذ لا تنفع الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن و رضی له قولا و قوله تعالیٰ من ذا الذی
 یشفع عنده الا باذنه البته و در شرح مواقف مستور است و الامام الرازی بعد
 ماورد مشبهات المغترکه فی اثبات ما و عوده قال و الجواب عنها اجاب ان یقال و لا تکلم فی نفی
 الشفاعة لایدان تكون عاقبة فی الاشخاص و الاوقات و دلالتها فی اثباتها لایدان تكون
 عاقبة فیها لانا لا نشکت الشفاعة فی حق کل شخص و لا فی جمیع الاوقات و الشخص مقدم
 علی العام فان ترجیح معناه البته و امام رازی در نهائیه العقول بجواب خدلال
 معتزله اینست که میگوید و لا یشفعون الا لمن ارقتی بر نفی شفاعت فاسق بحیث خیر مرتضی
 بر کوشش نوشته بل المراد و لا یشفعون الا لمن ارقتی الشفاعة فی حق و هذا الاختار مثاله
 است که تعالیٰ من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بقوله تعالیٰ و کم من ملک فی السموات

لا تختص شفاعة عتقهم شيئا الا من بعد ان ياذن الله لمن يشاء ويرضى اختص شفاعة النبي
 احمد بن عبد الحليم رحمه الله المستقيم فوضعت قد جعل الخير كله في امان لا تغيب الاياه و
 لا تستعين الاياه وعامة آيات القرآن تثبت هذا الاصل الاصيل حتى انه سبحانه قطع اثر
 الشفاعة بدون اذنه كقوله سبحانه من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه وكقوله سبحانه وانذر
 الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع وكقوله سبحانه وذكر
 ان تبسل نفس باكبت ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع وكقوله تعالى قل اني انا عبد
 من دون الله لا اتقينا ولا ينفعنا ولا ينصرنا الآية وكقوله سبحانه ولقد جئتنا فرادى كما خلقناكم
 اول مرة وشركتكم ما حولناكم وراى ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم انهم فيكم
 شركار لقد قطع بينكم وفضل عنكم ما كنتم ترعون وسورة الانعام سورة عظيمة مشتملة
 على اصول الايمان وكذلك قوله تعالى ثم استوى على العرش ما ليكم من دونه من ولي لا يشفع
 وقوله تعالى والذين اتخذوا من دونه اولياء ما ليعبدوهم الا ليقربونا الى الله زلفى وقوله
 تعالى ام اتخذوا من دون الله شفعاء قل اولو كانوا لا يملكون شيئا ولا يعقلون قل
 الله الشفاعة جميعا انتدبه واما هم ابن القيم در غاية الاهتمام بنوشتة ومن العجب انهم
 يفسبون اهل التوحيد الى التفتيقص بالمشايخ والانبيا والصالحين وما دنيهم الا ان لو
 انهم عبيد لا يملكون لانفسهم ولا لغيرهم ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا وانهم
 لا يشفعون لعابديهم ابد ابل قد حرم الله شفاعة لهم ولا يشفعون لاهل التوحيد الا بعد
 اذن الله لهم في الشفاعة وليس لهم من الامر شيء بل الامر كله لله والشفاعة كلها سبحانه
 والولاية له فليس لخلق من دونه ولي ولا شفيع والمشرک الطعان بالله ظن السوء ان
 ينظر الله سبحانه حجاج الى من يدبر العالم معه هذا عظم النقص لمن يغنى بذاته وكل سوء تغير اليه
 واما انظر انه لا يعلم شيء بغير الواسطة ولا يحسم حتى يشفع اليه الواسطة كما يشفع المخلوق عند المخلوق
 ولا يجيب العباد حتى يابوا الواسطة ان ترفع تلك الحاجات اليه كما هو حال هو كما انظر

او یطین انه لا یسمع و عارهم لبعده عنهم حتی ترفع الوسائط الیه ذلک او یطین ان الخلق
 علیه حق فیکسب علیه ذلک الحق و یتوسل الیه به کما یتوسل الی اکابر من الملوک لین
 یغفر علیهم و لایکنهم مخالفه و بذلغایة النقص للربوبیة و لذا اقتضت حکمتہ تعالی ان
 لا یغفره و ان یجحد صاحبہ فی العذاب انتہی و در زرا و المستأ و نوشته من ثلث ان له
 تعالی ولدا و شرکاء و ان احدکم یشفع عنده بدون اذنہ فقد ظن بواقع الطن و اسوء
 انتہی و محمد بن یحیی بن عبد الغفور بن عبد الرحمن السندی الحسنی در فرائض الاسلام
 نوشته ان شفاعۃ بنینا صلی اللہ علیہ آله وسلم و سائر الانبیاء علیہم السلام و شفاعۃ
 الاولیاء و العلماء و الصالحین بعد ان یاذن اللہ تعالی لهم حق انتہی و زین الدین
 بن علی کہ از شفاہ ابن حجر کی است در مرشد الطلاب نوشته و اعلم انه صلی
 اللہ علیہ وسلم لا یشفع لیسجد عباد اللہ بل یشفع لمن اذن اللہ فی شفاعتہ انتہی
 و بیضاوی در انوار التنزیل نوشته و کم من ملک السموات للشفاعۃ
 شیئا و کثیر من الملائکۃ لا تقبل شفاعتہم شیئا و لا تنفع الا من بعد ان یاذن اللہ فی
 الشفاعۃ لمن یشاء من الملائکۃ ان یشفع او من الناس ان یشفع له و یرضی و یراد بالملک
 ذلک فکیف یشفع الا صنام لبعثتم انتہی و یعوی در معالم التنزیل نوشته و کم
 من ملک فی السموات ممن یعبد مولاهم الکفار و یرجون شفاعتہم عند اللہ لا تقبل شفاعتہم
 شیئا الا من بعد ان یاذن اللہ فی الشفاعۃ لمن یشاء و یرضی من اهل التوحید انتہی
 و نیز بیضاوی در تفسیر آیہ کریمہ لیم فیوم فیوم الروح و الملائکۃ صنا لا یسئلون الا من اذن
 له الرحمن و قال صوابا نوشته لتزیر و تکید بقوله لا یسئلون فان هو لا الذین سئل
 اخذ الحق و اقربهم من انه اولم یقدر و ان یسئلوا بما کان صوابا کالشفاعۃ لمن ارتضی الی
 باذنہ فکیف یلک غیرہم انتہی و اما هم رازی فی تفسیر کبیر نوشته و اما قوله تعالی من الذین
 یشفع عنده الا باذنہ فلیس المراد فی الشفاعۃ و قبولہا کما فی ہذہ الآیۃ حیث رو علیہم قولہم

وانما المراد عظيمة الله تعالى لا ينطق في حضرة احد ولا يتكلم كما في قوله تعالى لا يتكلمون الا
 من بعد ان ياذن الله لمن يشاء ان يثبته ونيز اياهم رازمي به تفسير ام اتخذ وامر من
 الله شفعا لآية نوشته ان في يوم القيامة لا يملك احد شيئا فلا يقدر احد على الشفاعة
 الا باذن الله تعالى فيكون الشفيع في الحقيقة هو الله الذي ياذن في تلك الشفاعة
 فكان الاشتغال لعبادته اولى من الاشتغال بعبادة غيره انتم ونيز اياهم رازمي
 في تفسير كبير نوشته واعلم ان المقصود من هذا الكلام انه سبحانه عالم باحوال الشفيع
 والمشفوع له فيما يتعلق باستحقاق الثواب والعقاب لانه عالم بجميع المعلومات لا يخفى
 عليه ما فيه والشفعا لا يعلمون من انفسهم ان لهم من الطاعة وما يستحقون هذه المنزلة العظيمة
 عند الله ولا يعلمون ان الله تعالى يهل ياذن لهم في تلك الشفاعة ام لا وتهدير
 ان لا ياذن الله في تلك الشفاعة انهم يستحقون المقت والرجوع على ذلك وهذا يدل
 على انه ليس لاحد من المخلوق ان يقدم على الشفاعة الا باذن الله انتم ونيز اياهم رازمي
 في تفسير آيت كريمه لا تقبل منها شفاعة ولا يؤخذ منها عدل نوشته والذي تحققه علم انه تعالى
 بين ان احد من الشافعين لا يشفع الا باذن الله تعالى فاعل الرسول صلى الله عليه
 وسلم لا يكون مازونا في بعض المواضع وبعض الاوقات فلا يشفع في ذلك المكان ولا
 في ذلك الزمان ثم يصير مازونا في موضع آخر في وقت آخر في الشفاعة فيشفع هناك
 انتم ونيز اياهم رازمي في تفسير آيت والظالمين من جميع ولا يشفع بطاعته
 اجاب اصحابنا عن السؤال الاول فقالوا ان القوم الكافرين كانوا يقولون في الاصنام
 انها تشفع عند الله من غير حاجة فيه الى اذن الله ولهذا السبب روي الله عليهم ذلك
 بقوله من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه فهذا يدل على ان القوم اعتقدوا انه يجب على
 الله اجابة الاصنام في تلك الشفاعة وهذا نوع طاعة الله والله تعالى نفى تلك الطاعة
 بقوله بالظالمين من جميع ولا يشفع بطاعته انتم ونيز اياهم رازمي في تفسير آيت كريمه

وما لهم فيها من شرك وما له منهم من ظهير ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له بعد قول خذ
 واعلم ان المذاهب المفضية الى الشرك اربعة الخ نرثته ورايها قول من قال ما نعبده
 الا صنم التي هي صدور الملائكة ليسفغو اليها فقال في المطال قولهم ولا تنفع الشفاعة عن
 الا لمن اذن له ولا فائدة في عبادتكم غير الله فان الله تعالى لا ياذن في الشفاعة لمن
 يعبد غير الله ونيز امام رازمي ودر تفسير آيت كريمه وانذره الذين يخافون ان
 يحشر والى بهم ليس لهم من دلي ولا شفيع فوسسته تم ههنا بحث وذلك لانه النكان المراد
 من الذين يخافون ان يحشر والى بهم الكفار فالكلام ظاهر لانه ليس لهم عند الله شفيع
 وذلك لان اليهود والنصارى كانوا يقولون نحن ابنا الله واجباره واعتد كدبرهم
 وذكر ايضا في آية اخرى فقال بالظالمين من جميع ولا شفيع لطاع وقال ايضا فما
 تنفعهم شفاعة الشافعين والنكان المراد المسلمين فيقول قوله ليس لهم من دونه ولي
 ولا شفيع لاينا في مذبهنا في اثبات الشفاعة للمؤمنين لان شفاعة الملائكة والمرسل
 للمؤمنين انما يكون باذن الله لقوله تعالى من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه فلما كانت
 ملك الشفاعة باذن الله كانت في الحقيقة من الله تعالى انتهى ودر تفسير لباب
 التاويل مرقوم ههنا لا يشفع شافع يوم القيامة الا من بعد ان ياذن الله له في
 الشفاعة انتهى ونيز در لباب التاويل مسطور است قل لله الشفاعة جميعا انتهى لا
 احد الا باذنه فكان الاشتغال بعبادته اولى لانه هو الشفيع في الحقيقة وهو ياذن في
 الشفاعة لمن بشار من عباده انتهى ودر تفسير نيشاپوري بتفسير وانذره الذين
 يخافون ان يحشر والى بهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع الآية نوشته فالكلام الضمير
 للكفار فظاهر وان كان للمؤمنين شفاعة الملائكة والمرسل اذا كانت باذن الله تعالى
 فانها تكون بالحقيقة من الله فضع انه ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع انتهى ودر تفسير
 كما مشي مسطور است لا يملكون احد الشفاعة من عذابه تعالى الا باذنه اذ لا يقدر احد

ان یخاطبه تعالیٰ خوقا انتبه و در تفسیر جامع البیان تفسیر قتل بنده الشفاعة چنان
 مرقوم است ای هو مالکها لا یتطیع احد ان یشفع الا باذنه ولا ینفع الا من اذن له
 انتبه و مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری رضی الله تعالی عنه روایت کرده که
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اما اهل النار الذین سموا بها فانهم لا یؤیدون
 فیها ولا یجیون و لکن ناس اصابتهم النار بذنوبهم او قال یخطا یا هم فاما تم امانه
 حتی اذا کانوا فیها اذن بالشفاعة و نیز مسلم در صحیح خود از انس رضی الله تعالی عنه
 روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فیا تونی فاستاذن علی
 ربی فیؤذن لی فاذا انارتی وقعت صاحبها فیدعی ما شاء الله فیقال یا محمد رفع
 راسک قل تشفع سئل تعطه اشفع تشفع فارفع راسی فاحمد ربی تعالی تجید بعلینه
 عز وجل ثم اشفع فیجذ لی حدا فاخرجهم من النار و ادخلهم الجنة و توفی در شرح
 صحیح مسلم نوشته قوله فیا تونی فاستاذن علی ربی فیؤذن لی قال القاسمی
 عیاض معناه والله اعلم فیؤذن لی فی الشفاعة الموعود بها و المقام المحمود الذی اذنه
 الله تعالی و اعلم انه بیسته فیہ قال القاضی و جابر فی حدیث انس و حدیث ابی هریره
 النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعد سجوده و حمد و الاذن له فی الشفاعة بقوله انتی انتی انتی
 و ابن طاهر فتنی در جمیع البحار نوشته فیؤذن لی فی الشفاعة و المقام المحمود
 لاراحة اهل الموقف من الهول و تعجیل الحساب انتبه و کمرانی در شرح صحیح البخاری
 نوشته اشفع تشفع هو من الشفیع امی تقبل شفاعتک فاقول انتی انتی فان قلت الطاهر
 عنه عانته الخلق عن هول الموقف لا لاخراج عن النار اجیب بامری فی قوله حدی حدی حدی
 ان المعنی فیؤذن لی فی تلك الشفاعة فی ازالة الهول انتبه و ابو حاتم عثر الی در
 احیاء نوشته فاعلم ان کل مسلم فهو منتظر شفاعة رسول الله علیه و سلم و النسیب
 جددیر بان یرجوا و لکن لیشترط ان یمقی الله و یخاف ان یغضب علیه فلا یأذن

فی الشفاعة له فان الذنوب منقسمه الى ما یوجب العقاب والبعد فلا یوزن فی الشفاعة له
 والی ما یغنی عنه بسبب الشفاعة كالذنوب عند ملوک الدنیا فان کل ذمی مكانه عند الملک
 لا یقدر علی الشفاعة فیمین اشتد علیه غضب الملک فمن الذنوب ما لا تنجی عنه الشفاعة
 وعنه العبارة بقوله تعالی لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له وبقوله تعالی لا یستغفر
 الا لمن ارضى وبقوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه وبقوله تعالی لا تنفع
 الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن ورضی له قولا واذا انقضت الذنوب الی ما یشفع
 والی ما لا یشفع فیها وجبا خوف والاشفاق لامحاله ولو كان کل ذنب لقیل فی
 الشفاعة لما امر قریشا بالطاعة ولما نهی فاطمة عن المعصية وکان یأذن لها فی ابتغاء
 الشهوات لتکمل لذاتها فی الدنیا ثم تشفع لها فی الآخرة لتکمل لذتها فی الآخرة فالانها
 فی الذنوب وترك التقوی اعتمادا علی رحمة الشفاعة یعینا هی انهاک المریض فی شہولته
 ذکر الاعتماد علی طیب حاذق قریب له مشفق من اجابواخ او غیره وذلك جهل
 لان سعی الطیب وبهته وجده یشفع فی ارأته لبعض الامراض لانی کلها فلا یجوز ترک
 الحیثیه مطلقا اعتمادا علی مجرد الطیب بل للطیب اثر علی الحیثیه ولكن فی الامراض الحقیقیة
 وعند غلبة اعتدال المزاج فهكذا ینبغي ان یفهم عنایة کشفار من الانبیاء والصالحین و
 الاقارب والاجانب فانه کذلک مجرد الطلب قطعاً وذلك لانزل السحرف والسخار و
 یزید ونیر الخلق بعد رسول الله اصحابه وقد كانوا یتیمنون ان یکونوا بها ثم من خوف الله
 مع کمال تقواهم وحسن اعمالهم وصغار قلوبهم وسمعه من وعد رسول الله ایاهم بجنة
 خاصته وسائر المسلمین بالشفاعة عامته ولم یجکوا علیه ولم یبارق الخشوع والسجود
 قلوبهم فکیف یعجب بنسبة ویجکل علی الشفاعة من لبس له مثل حقبة وسابقتهم اشتد
 قسطا فی درمواهم لدرنیه نوشته وبالجملة فقد دلت هذه الآیة علی انه
 تعالی بطیبه علی الله علیه وسلم کما یرضاه واما ما یغتر به الجهال من انه علیه السلام

لا یرضی و واحد من امتی فی النار و لا یرضی ان یدخل احد من امتی النار فهو من غرور الشیطان
 لهم و یعیبهم بهم فانه صلی الله علیه وسلم یرضی بما یرضی به تبارک و تعالی و یوسع جانه یدخل النار
 من یستحقها من الکفار و العصاة ثم یجد لرسول الله صلی الله علیه وسلم حدا یشفع فیهم
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم اعرف به حجة من ان یقول لا ارضی ان یدخل احد
 من امتی النار و یدعه فیها بل انه تبارک و تعالی یاذن له فی الشفاعة فیشفع فیهم شارح
 ان یشفع فیهم و لا یشفع فی غیر من اذن له و رضیه الله قوله ص ۱۷۱ و اختلاف است
 در آنکه شفاعت برای کیست برای مؤمنین مستحقین ثواب یا برای اهل کبائر مستحقین عذاب
 اول مذهب معتزله است گویند تاثیر شفاعت حصول زیادت منافع است بر قدر
 استحقاق و ثانی مذهب اهل سنت است تاثیر شفاعت إسقاط عذاب است انچه
 اقول مذهب اهل سنت را مقصور بر شفاعت برای دفع عذاب کردن غلط است
 نزد اهل سنت شفاعت برای رفع درجات نیز ثابت است آری نزد بعض کسان نیز
 جمهور اهل سنت حقیقت شفاعت در دفع مضار فقط است نه آنکه شفاعت برای
 زیادت منافع نزد ایشان شدنی نیست بالا از شرح عقائد حنبلی گذشت که
 الشفاعة لدفع العذاب و رفع الدرجات حق و در شرح مقاصد مسطور است
 البحث الثالث عشر فی الشفاعة یدل علی ثبوتها النص والاجماع الا ان المعتزلة و
 علی المطبوعین و الثائبین لرفع الدرجات و زیادة المشروبات و عذابا یجوز لاهل الکبائر
 ایضا فی حظ السیئات اما فی العرصات و اما بعد و حول النار انشئ و نیز در شرح مقاصد
 مذکور است نعم لو تم ما ذکره لبعض اصحابنا من ان الشفاعة لا یجوز ان تكون حقیقة لزیادة
 المنافع بل لا إسقاط المضار فقط و الصغائر مکفرة عندکم باجتناب الکبائر فمتعین
 ان تكون لا إسقاط الکبائر لکان فی اثبات اصل الشفاعة اثبات المطلوب و در تحریر
 مسطور است و قبل فی إسقاط المضار و الحق صدق الشفاعة فیها و قوی شیخی شرح

ترس آتا ہو گا کہ آئین بادشاہت کا خیال کر کے بے سبب درگزر نہیں کر سکتا کہ
 لوگوں کے دلوں میں اس آئین کی قدر گہٹ بجائی سو کوئی امیر و وزیر اوسکی مرضی
 پا کر اوس تقصیر وار کی سفارش کرتا ہو اور بادشاہ اوس امیر کی عزت بڑھانے کو تیار
 ہیں اوسکی سفارش کا نام کر کے اوس چور کی تقصیر معاف کر دیتا ہو سو اوس امیر
 نے اوس چور کی سفارش اسلئے نہیں کی کہ اوسکا قرابتی ہو یا آشنا یا اوسکی حاجت
 اوسنے اوسکائی بلکہ محض بادشاہ کی مرضی سمجھ کر کیونکہ وہ تو بادشاہ کا امیر
 نہ چور و نکاح تھا نگے جو چور کا حمایتی بن کر اوسکی سفارش کرتا تو آپ ہی چور ہو جاتا
 اسکو شفاعت بالاذن سمجھتے ہیں یعنی یہ سفارش خود مالک کی پروا کئے سے ہوتی
 ہو سو اللہ کے جناب میں ایسی قسم کی شفاعت ہو سکتے ہو اور جس نبی و ولی کی شفاعت
 کا قرآن و حدیث میں مذکور ہو سو اوسکے معنی میں ایسے درجہ اعتبار سے
 قولہ اللہ کے جناب میں ایسے قسم کے شفاعت ہو سکتے ہی افتنے جاری کر دین بہ
 جزئیات تفصیل صورت ثالثہ در شفاعت عینکہ جناب احمدیت شدنی است مراد نسبت
 چہ جزئیات تفصیل مذکور باعتبار حال امر و سلاطین دنیا است و در شفاعت آخر
 حفظ مرتبہ ذات احدیت ملحوظ ماندن لابد است بلکہ صرف تفصیل و تشبیہ شفاعت آخر
 بصورت ثالثہ در بودنش بارادۂ و حکم مراد است و پس اگر جربان جزئیات تفصیل
 مذکور در شفاعت آخرت فرض کر دہ شود پس محل بحث این جمعا دو مقام است اول
 قولہ چور پر چوری تو ثابت ہو گئی مگر وہ ہمیشہ کا چور نہیں اور چور سے کو اوسنے ہمیشہ
 نہیں ٹھہرایا مگر نفس کی شامت سے تصور ہو گیا سو اسپر شرمندہ ہو افتنے گویند
 کہ مفادش بودن شفاعت برای ثائب است و این مذمب محقر است کہ ہم غلط است
 برو وجہ اول مفاد کلام شفاعت برای ثائب نسبت بلکہ شفاعت برای غیر مستحق
 زیرا کہ مداومت معصیت بوجہیکہ از ارتکاب معصیت شرم کند و از پیشہ خود گرداندار

استبانه است و آن مزدی است از این و غیره و من اتفاق مستحق شفاعت محبت
 این الملک در شرح مصباح نوشته لایقین این تیرک سنته موکده است
 فان ترک استتہ علی الدوام بدل علی قلة صلاہ الرجل و اعتقادہ بالشرح اختصار
 غیر مری مرقوم است باید دانست که استبانه محبت کفرست و منی استبانه محبت
 که در دل خورش بر آن نماند و قبح آن از اعتقاد و زایل شود و گوید اند که این محبت را در
 چه بام کرده اند و از آن منع شدید نموده اند و بر این هم اقرار نماید که این محبت محبت
 است زیرا که معنی استبانه محبت مصباح دانستن است نه مصباح گفتن و دیدن خوف عقاب
 از محبت دور شد و آن محبت در اعتقاد و قبح نماند مصباح گردید و معامله مباح
 به آن محبت بوقوع آمد و ظاهر بیان فقهی فہم شد که انکار محبت است در شرح نیز
 لازم استبانه است و اینست نادانان و توقع است از روی آیات و احادیث در تحقیق
 استبانه بدین قدر کافی است اختصار و منشا استبانه و این چه باشد مندرک
 ترجمه مذمت دانستن است حال آنکه ترجمه مذمت پیشانی است و شمرند ترجمه است
 و توبه عبارت از مذمت است نه از حیا و مذمت را عزم عدم خود بسوی محبت
 وقت قدرت لازم است و چاره نیست در توبه از آن لهذا بعضی علماء برای تقریر
 بگوید اضافت این قید به مذمت در توبه کرده اند در شرح موافقت مذکور
 است و فی الشرع الذم علی محبتہ من حیث ہی محبتہ مع عزم ان لا یعود الیہا
 اذا قدر علیہا الخ و هم شفاعت برای تأخیر و دفع ذناب از عبارت تقویۃ الایمان
 می فهمند مذمت معتزله نیست مذمت معتزله شفاعت مؤمنین در رفع در عبادت
 زیادت مشروبات است گوشت شفاعت بر شفاعت برای اہل توبہ در دفع مذاب آن
 معاصی که از توبہ معفو نگردد و دیدہ کہ قبول توبہ بر اہل توبہ اہل سنت واجبست
 و نزد معتزله واجب مذمت اہل سنت نیز نیست لیکن موافقہ در توبہ بدین

معتزله پوشش است و هم قوله بی سبب در گذر بنین که سکتا که کبیر لوگو نمک و لو بنین
 ارس آئین کی قدر گهت سخا می انشته گویند ازین قول معلل بودن افعال الهیه و انکار
 عموم قدرت خدا تعالی لازم می آید گوئیم دعوی لزوم ممنوع است زیرا که منشای توکل
 معلل بودن افعال لفظی سبب است و از افعال الهیه علل یعنی موثرات و موقوف
 علیها گو منفی است لیکن اسباب برای آن بجزی عاده الله بنا بر رعایت مصالح و حکم
 ثابت است پس از بودن اسباب برای افعال الهیه بدین معنی که گفته شد معلل بودن
 افعال الهیه لازم نمی آید در شرح مستقلا مصدر مذکور است ما ذهب الیه الاشارة

من ان افعال الله تعالى ليست معللة بالاغراض لفهم من بعض اولیهم عموم سبب
 لزوم الیه یعنی انه یمتنع ان یکون شی من افعاله معللة بالغرض ومن بعضهما سلب عموم
 ونفی اللزوم بمعنی ان ذلک لیس بلازم فی کل فعل انشته و نیز در شرح محمد
 مستطوریست و اسحق ان تعلیل بعض الافعال سیما فی شرعیة الاحکام بالحکم والمصالح ظاهر
 انشته و در توضیح مرقوم است فمن انکر التعلیل فقد انکر النبوة لشته و منشای توکل
 انکار عموم قدرت لفظ بنین که سکتا است و این لفظ در محاوره زبان مابعد و مستعمل
 است یکی بمعنی نفی قدرت و دوم بمعنی خلاف مصلحت و حکمت بسیار است که گفته شد
 که بیه حاکم فلان مجرم کوز باید اس سے سزا بنین و می سکتا حال آنکه حاکم مذکور را
 در واقع قدرتی بر دادن سزائی زائد ازین سزا میباید پس مراد همین بود که الله
 ازین سزا دادن خلاف آئین حاکم مذکور است که مبتنی بر حکمت و مصلحت است نه آنکه او را
 قدرت بر زیادت سزا حاصل نیست و مراد اینجا معنی ثانی است بدلالة سیاق
 و سابق کلام باقی شفاعت بالوجاهت و بالحق بدالغنی که صاحب تقویة الایمان
 انکار تحقیق آن در جناب باری تعالی نموده هیچ مسلمان تنجویند آن نمیکند قوله ۱۴۹
 موکو فضل حق خیر آما دی جزاء الله آثر لفظی چنانچه باید و شاید بشنا فیه اش

و فرموده الخ اقول مولوی حیدر علی را بهوری جزا داده خبر بخار و دیگران نیز
 باطلی را که مولوی فاضل حق خیر آبادی بسورت حق نمایان کرده بود ابطال فرموده و دیگر
 برید گردانیده قوله ^{حاشا} از اینجا غلط فهمی صاحب تقویة الاہان ثابت شد که بدست
 غلبه و زور و قهر قسم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیت مستفاد و اصل قسم
 او تسبیح نموده الخ اقول شفاعت بالو جابست و بالحق در دفع مذاب خیر می
 دیگریست غیر قهر است بدفع عذاب بقهر و غلبه در شفاعت بتفیع باظهار عجز
 رسائی مجرم میخورد گو حکم که نزد او شفاعت میکند نرسد و در دل میدارد که شاید
 برقتد بر عدم رضا ضرری بد و رساند و در نصرت ناصر غلبه و قهر خود ظاهر کرده و ندانم
 مجرم میطلب و معہذا اینہم موافق لفظ است بعد تحقق معنی که داب محصلین نیست
 و لامناقص فی الاصل ملاح و ظاهر کردن چیزی را به پیرایہ اسباب بنا بر حکم و مصالح
 تمییس غلط نامی پسند شستن صرف مستی شراب قہر الکی است قوله ^{حاشا} ملخص تعلیل
 اینکه شفاعت در قرآن مشروط است باذن پس اگر اذن خواهد شد خواهد بود و الا
 لا وقوع شفاعت یقینی نیست ^{یعنی بطریق قضیہ شرطیہ} که صحیح است نه بطریق
 بیہ اقول اعتقاد مبنوین شیخ الفرسولیین آنست که شفاعت انبیا و مؤمنین
 ر حق کسانیکہ اذن برای شفاعت شان صادر خواهد شد یقیناً شدنی است و این
 نیز متیقن است کہ اذن برای شفاعت مشرکین و کافرین صادر نخواهد گردید و برای
 شفاعت مؤمنین اہل کبار صادر خواهد گردید و حاشا کہ در خطر بودن اذن شفاعت
 فی الجملہ اعتقاد کسی از مبنوین رئیس المصلین باشد و تخصیص شفاعت را بشمار
 مازونین راجع بسوی قضیہ شرطیہ کردن و ازان مفهوم شرط بر آوردن هیچ ضرر
 او نیست زیرا کہ وضع مقدم تمیز و وضع تالی میدہد و ازان نسبت مقدم مفید ازان
 نسبت تالی میباشد قوله ^{حاشا} منشأ غلط و تغایط لفظ اذن است کہ بمعنی آن

رسیدند و محصور در پیر و انگلی و حکم بیانی فهمیدند از آن قول مبعوضین شیخ المصنف
 حصر معنی اذن در پیر و انگلی و حکم بیانی نمیکند بلکه میگویند که اذن در اینجا بمعنی حکم و پیر و
 است غیر مشیت و اراده و تحقیق و کیفیت حکم و پیر و انگلی در علم الهی است پس بیان
 آن صرف بطور تشبیل و تشبیه است نه بوجه تحقیق و منشای جهل نفسی و جهل در اینجا
 تفسیر حارن و غیره است که در آن تفسیر باذنه بامره و بارادته وارد و لیکن ندانسته که
 مجموع بامره و بارادته تفسیر باذنه است نه عطف بارادته بر بامره عطف تفسیری
 و اگر تفسیر اذن بشیت و اراده نیز وارد می شود خصم گفتن می تواند است که این تفسیر
 نه لازم است نه اصل معنی آن و مراد نفی اذن آخرت نیست بلکه مراد آنست که چون شفاعت
 باذن خواهد شد و اذن را بشیت لازم پس لا بد شفاعت از مشیت خدا خواهد شد پس شهادت
 شفاعت در حقیقت بخشیدن بدون شفاعت نیست در تقسیم ثبوت پوری مرقوم
 است که ما فی السموات و ما فی الارض لان کل ما سواہ فانما تقوالت ما بهیمة و تحصیل و نحو
 به فیکون بلکه که و بیزم منه ان کیون حکمه جاری فی الكل و لا کیون لغیره فی شئ من الاشیا
 حکم الا باذنه و امره و هو المراد بقوله من و الذی لا یشفع عنده الا باذنه و معنی الاستفهام سہنا
 انکار می لا یشفع و فیہ رد علی المشرکین القائلین لا اصنام ہول لا شفعاء ناعنہ اللہ قوله
 من و الذی من الملائکة و الانبیاء و الصالحین و الشہداء و الغرض انہ سبحانہ عالم باحوال
 الشافع و المشفوع کہ فیما يتعلق باستحقاق الثواب و العقاب لاند عالم بجمع المعلومات
 لا یستغنی علیہ خافیة و شفعا لا یعلمون من انفسہم انہ لہم من الطاعات ما یستحقون بہ المنة
 العلیمة عند اللہ و لا یعلمون ان اللہ تعالی اذن لہم فی تلك الشفاعة ام لا انشہ قوله
 و برای قطع مادی نزاع و تکلیف و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و می
 ہذہ و اگر حقیقت شفاعت را بتمحق در یابیم از آن قول سابق گذشت کہ کیفیت و حقیقت
 اذن و حکم در علم الهی است بیان بطریق تشبیه است نہ بوجه تحقیق پس اختلاف در بیان

مفسر اصل مدعا که نفی شفاعت بدون اذن و حکم هست میگوید نیست و شیخ الفرسو لایق است
 تفسیر را بجهت مدعی که مخالف بعضی مدعیات او بود نقل نموده عبارت تفسیر از مدعا
 اینست گوئیم آیات و احادیث بسیار دلالت بر وقوع شفاعت میکنند پس تخصیص
 این آیت لابد است اهل سنت بکافر تخصیص میکنند و میگویند که معنی این آیت اینست
 که شفاعت بی حکم در آن روز مقبول نخواهد شد بدلیل آنکه در آیات بسیار نفی شفاعت است
 یقیناً باین قید فرموده اند مانند یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له
 قولاً و من الذي لا یشفع عنده الا باذنه و من حمیم و لا یشفع لبطایع و لا تنفع الشفاعة عنده
 الا من اذن له و احادیث متواتره بیان کرده اند که شیراز که فردر حق همه اهل معاصی حکم گشته
 خواهد شد پس معلوم شد که محروم مطلق از شفاعت کافر است و لیس و مناسب مقام
 هم نفی همین شفاعت است زیرا که این کلام ربی و در خیال فاسد اهل کتاب و نیز مشربان
 ائمه است از اولاد انبیاء و اولیا و متوسلان بزرگان این که خود را بتوسل بزرگان از
 از مواخذه و باز پرس میدهند و می فهمند که با وجود کفر و قبائح دیگر بزرگان ما را از
 عذاب اخروی خلاص خواهند ساخت و طریق رد این خیالی آنست که شفاعت یکبار
 بتوقع آن عذری می شود در آن روز واقع نخواهد شد زیرا که شفاعت هر شفیع در آن روز مقبول
 بر حکم الهی خواهد بود چون شفاعت موقوف بر حکم الهی شد حایس اعتماد مانند چه توسل به آن شفیع
 و حصول آن کفایت خواهد کرد بلکه حکم الهی همه در کار است و این در خطر است شود یا نه
 شود و شفاعت توسل بکاملی نازش نکند که این توسل مستقل نیست و لابد بعضی شفاعت
 هم میراث دارد و لا یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل راجع به نفس تفسیر و اسامی
 و آنرا قید شفاعت حقیقه گردانید معین قبول خواهد شد شفاعت یکبار بتوسل این تفسیر و
 و فریاد و زاری و تحضاک او متوسل باشد چنانچه در دنیا می شود و در نبوت است و در آخرت
 سابقه و لاحق هم شفاعت می شود و نفی شفاعت مطلقاً هم لازم نمی آید و اگر حقیقت

شفاعت را به تحقیق در یابیم الخ و نیز در تفسیر غزنی فی تفسیر الامرویه منتهی عرفوم
 یعنی حکم و فرمان آنروز محض برای خداست و چنانچه در دنیا حکم بادشاه بزرعیت و حکم
 والدین بر فرزندان و حکم آقا بر نوکر و حکم شوهر بر زن و حکم مالک بر مملوک جاری بود در آن
 اطلاق پذیرد و غیر از حکم او تعالی و بگیری را حلال حکم نباشد هر که از او تعالی بجمع وجود
 ناپسند فرمود و ملاکت این نصیب او شد و هر که را از بعضی وجود ناپسند فرمود و از بعضی
 دیگر ناپسند شد یعنی آن را که پیغمبران و اولیا و علما و حفاظ و شهداء و فرشتگان خواهند بود حکم
 خواهد شد که شفاعت فلانی نکنند تا شمار عزت و جاه حاصل شود و این قسم شفاعت که موقوف
 بر حکم حاکم باشد محل اعتماد و جای خل و تصرف نیست و از همین تقریب معلوم شد که درین
 آیت چنانچه معتزله می فهمند لغوی شفاعت اینها مذکور نیست بلکه شفاعت را بر حکم حاکم
 علی الاطلاق موقوف دانستن است و همین است مذسب اهل سنت و جماعت و نیز در
 تفسیر غزنی مرقوم است لا یلکون یعنی درین حالت اصلا سخن نگویند و دم نزنند
 اگر چه مقام شفاعت و شهادت باشد الا من اذن له الرحمن یعنی مگر کسیکه پروا نگیرد
 او را رحمت و حکم شود که در حق فلان کس شفاعت کند یا شهادت او انا و این حکم باقیست
 رحمت باشد در حق آنکس و قال صوابا و بگوید آنکس سخن درست را و خلاف قاعده عرض
 نکند مثلاً در حق کافر و بد اعتقاد شفاعت نکند و هر که بجهت ایسان مستحق عفو نیست استغفار
 جرائم او خواهد و همچنین در شهادت نیز احتیاط نماید و زیاده و کم نگوید داشته قولا
 فائده از جمله خرافات شان انکار تبرک با آثار صاحبین و تعظیم و تکریم آن الخ اقول
 حاشا که احدی از منجذبین شیخ الفرسولیه از تبرک به آثار صاحبین بوجهیکه مشروع است
 انکاری داشته باشد انکاری هست از تبرک آثار جلیلیه و تجاوز و تکریم و تعظیم آن از حد
 شرعیست شاه عبدالعزیز دهلوی که از فتاوی شان درینجا متسک است در بعضی
 فتاوی خود می نویسد و متبرک صحیح مثل مومبارک اکثر جا بصحت تفسیر متبرک شدن آن

بنابر او اهل عوام کالافام هست آنرا متبرک دانستن نشاید مادامیکه بطریق صحیح متبرک نگیند او
 ثابت نشود و اعتقاد صحت او نباید کرد و گفته و نیز شاه عبدالعزیز و پهلوی
 و بعضی مکاتیب در وجه قطع شجر و بقیة الرضوان مینویسند لان السجل الغش فی التبرکات
 امر مذموم و لهذا ایجاب علی الامان بیزر من سجل شعرا و شیعئا من التبرکات و نسیب الی
 الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بلا سند و لا دلیل فالامر بالقطع اما کان لاجل ان عمر
 رضی الله تعالی عنه کان لعل ان الشجرة عمت عن الانصار و ان هذه الشجرة لیسست
 ملک الشجرة من مشائخا ان یبرک بها لکنه و احمد بن عبد الحکیم در صراط المستقیم
 نوشته لمن هذه الائمة ما یظن ان قبره فی اورجل صالح و لیس كذلك او یظن ان مقامه
 و لیس كذلك فاما مکان قبره فیهذا من النوع الثانی و هذا باب واسع اذکر بعض
 اعیانهم فمن ذلك عدة اکتة بدمشق مشہد لابی بن کعب خارج الباب الشرقی
 و لا خلاف بین اهل العلم ان ابی بن کعب توفی بالمدينة و لم یمیت بدمشق و القدر اعلم قبره
 هو لکنه لیس بقبر لابی بن کعب صاحب رسول الله صلعم بلا شک و كذلك مکان ابی
 القبله یقال انه فیه قبره و علیه السلام و ما علمت احدا من اهل العلم ذکر ان بنو عبد
 مات بدمشق بل قد قیل انه مات باليمن و قیل بمکه فان مبغیة کان باليمن و مهاجرة
 بعد هلاک قومه کان الی مکة و اما الشام فلا داره و لا مهاجرة نموت بها و السحال هذه
 مع ان اهل العلم لم یدکرده بل ذکر و اخلافة فی غایة البعد و كذلك مشہد خارج الباب
 الغزالی من دمشق یقال انه اولیس القری و ما علمت احدا ذکر ان ادیب مات بدمشق و
 لا هو متوفی علیها فان ادیباً قدم من الیمن الی ارض العراق و قیل انه قیل لبعثین
 قیل انه مات بنوا سحر ارض فارس و غیر ذلک فاما الشام فما ذکر انه قدم الیها فضلا
 من المات بها و من ذلک ایضا قبر یقال انه قبر ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه
 و سلم و لا خلاف انہا رضی الله عنہا ماتت بالمدينة لا بالشام و لم تقدم الشام

انما فان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه واله وسلم لم تافرغ رسول الله صلى الله عليه
 واله وسلم بل لعلمها ام سلمة بنيت يزيد بن السلف الانصارية فان اهل الشام كشم بن
 حوشب وسخوة كانوا اذا احدثوا عنها قالوا ام سلمة بنيت عم معاوية بن جبل ومن اعلم
 الصحابييات ومن ذوات الفقه والدين منهن اولعها ام سلمة امرأة يزيد بن معاوية
 وهو يعبد فان هذه ليست مشهورة بعلم ودين وما اكثر الخلط في هذه الاشياء وامثالها
 من جهة الاسماء المشتركة او المتغيرة ومن ذلك مشهده كان بقاهرة مصر يقال
 ان فيه راس الحسين رضي الله تعالى عنه اصدى انه كان بعسقلان مشهده يقال ان فيه
 راس الحسين فحل فيما قيل الراس من هناك الى مصر وهو باطل بالتحقق اهل العلم
 اذ لم يقل واحد من اهل العلم ان راس الحسين رضي الله تعالى عنه كان بعسقلان بل
 فيه اقوال ليس هذا منها فانه حمل راسه الى قدام عبيد الله بن زياد بالكوقة حتى روى
 ما يفتنه عن النبي صلى الله عليه وسلم وبعض الناس يذكر ان الرواية كانت امام يزيد بن معاوية
 بالشام ولا تثبت ذلك فان الصحابة المسلمين في احد رث انما كانوا بالعراق وكذلك
 مقابر كثيرة لاسمار رجال معروفين قد علم انها ليست مقابر لهم فهذه المواضع ليست
 فضيلة اصلا وان اعتقد الجاهلون ان لها فضيلة اللهم الا ان يكون قبر النبي صلى الله عليه وسلم
 فيكون كسائر قبور المسلمين ليس لها من الخصوصية ما يحجب الجاهل وان كانت قبور صحيحة
 لا يجوز اتخاذها اعيادا ولا ينبغي عند هذه القبور المكذوبة او يكون قبر رجل صالح غير
 المسمي فيكون من القسم الثاني ومن هذا الباب ايضا مواضع يقال ان فيها
 اثر قدم النبي صلى الله عليه وسلم او غيره وايضا هي بها مقام ابراهيم الذي بكه كما يقول الجاهل
 في الصخرة التي بسبيت المقدس ان فيها اثر من طي النبي صلى الله عليه وسلم وبلغنا ان بعض الجاهل
 يزعم انها من طي الرب سبحانه وتعالى فيزعمون ان ذلك الاثر موضع القدم وفي مسجد
 قبلي وشقي سيما مسجد القدم به ايضا اثر يقال ان ذلك اثر قدم موسى عليه السلام

وهذا باطل لا يصلح له ولم يقدم موسى عليه السلام دمشق ولا ما حولها وكذلك
 مشاهد تضاف الى بعض الانبياء والصالحين بنابر على انه روي في المنام هناك و
 روي النبي او الرجل الصالح في المنام بملقته لا لوجوب لها فضيلة لتصدق بالحق لا لجلها
 وتتمتع بمصلحة منهي عنه باجماع المسلمين وانما يفعل هذا وامثاله اهل الكتاب اذ ربما حصل
 فيه صورة النبي صلعم او الرجل الصالح او بعض اعضائه مضاهية لاهل الكتاب كما كان
 في بعض ساحد دمشق سماه الكف فيه تبال كفت يقال انه كفت على بن ابي طالب
 كرم الله وجهه حتى يدم القدر ذلك الوثن مظهر الاكمنة كثيرة موجودة في اكثر البلاد
 وفي التجار منها مواضع كنفار عن طريق الطريق وانت ذاهب من بدر الى مكة يقال
 انها الغار الذي كان فيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم وانه الغار الذي ذكره في القرآن
 في قوله ثاني اثنين اذ هما في الغار ولا خلاف بين اهل العلم ان هذا الغار المذكور انما
 هو غار بجبل ثور قريب من مكة معروف عنده اهل مكة الى اليوم فهذا البقاع التي
 تعتقد لها خصيصة كائنة ما كانت لا تعظم فان تعظيم مكان لم يعظمه الشرع شر من تعظيم
 زمان لم يعظمه فان تعظيم الاجسام بالعبادة عندها اقرب الى عبادة الالهة من تعظيم
 الزمان حتى ان الذي ينبغي ان يحتجب الصلوة فيها وان كان المصلحة لا تقصد تعظيماً
 لتلك المكان ذلك ذريعة الى تخصيصها بالصلوة فيها كما ينهي عن الصلوة عند السبوت
 الحقيقية وان لم يكن المصلحة بقصد الصلوة لاجلها وكما ينهي عن افراد الجمعة وشهر رجب
 بالصوم وان كان الصائم لا يقصد التخصيص بذلك الصوم فانما كان المقصود بالتخصيص
 منع النبي عن ذلك النبي عن تخصيصه ايضاً بالغفل ونيز احمد بن عبد الحليم
 صراط مستقيم نوشته والغرض من تعيين هذا القسم الاول هو منع تعظيم الاكمنة
 لا خصيصة لها امام العلم بانه لا خصيصة لها او مع عدم العلم بان لها خصيصة او انما
 والعلم بغير علم منه عنه كما ان العبادة والعمل بايمانك العلم منه ومن الدين

محمد ششامی در سیرت ششامیه نوشته ذکر کثیر از المداخ ان النبی صلی الله علیه
 آله وسلم کان اذا مشی علی الصخر فاصب قدماه فیه ولا وجود لذلک فی کتب الحدیث
 البتة وقد انکره الامام برهان الدین الناجی بالنون الدمشقی وجرم بعدم ورویه شیخ
 یعنی جمال الدین السیوطی فی فتاواه وقال انه لم یقف علی اصل ولا سند ولا رای من
 خرجه فی شی من کتب الحدیث وناهیک بالاطلاع شیخ وقد راجعت الکتاب الا فی ذکر
 فی آخر الکتاب فلم ار من ذکر ذلک فشی لا یوجد فی کتب الحدیث والتواتر شیخ
 یسوغ نسبتہ الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم البتة واین حجر کلی در شرح قصیده
 بهزیه بعد قول ناظم که در ان ذکر این خصیصه بود نوشته شمس الدینی ذکر ناظم ذکر
 غیره ممن تکلم فی اخصال کتب لکن بلا سند هم مذہبان رئیس المضلین اغفالیکه ورتبک
 به آثار جعلیه میکنند ورتبک به آثار اصلیه آن افعال در شرع وارد نشده چه جاییکه با آثار
 جعلیه کرده شود استلام رکنین غیر رکن اسود و یانی رافقه های حقیقه کرده نوشته اند
 از انکه از حضرت ختم رسالت ثابت نگریده با انکه بعض صحابه مانند معاویه و ابن زبیر کرد
 بودند و همه بیت معظم و مکرم و متبرک است فی الدر المختار و بکیره استلام غیر بافتیه و
 سلف بنسب حجر مقام ابراهیم انکار کردند از انکه تمسح آن مأمور نبوت چنانچه ابن ابی شیبہ
 در مصنف از عبد الله بن الزبیر روایت کرده که وی جماعتی را دید که سنگ مقام
 ابراهیم را تمسح میکنند گفت شما را خدا تعالی مسح کردن این سنگ نفرموده بلکه حکم او
 همین است که متفضل او نماز گذارید و اما هم ابن القیثم در اغاثة اللدقان نوشته
 ولقد انکر السلف التمسح بحجر المقام الذی امر الله ان یتخذ منه مصداً كما ذکر الازرقی عن
 قتادة قال انما امروا ان یصلوا عنده ولم یؤمر بالمسح وکان علی هذا الحجر اثر قدم الخلیل
 واصابعه فزارت هذه الامة تمسحه حتی اخلو فی البتة وخفا حی که از متذکرین شیخ الفریسین
 است در نسیم الکرم یا چش شرح شفا فی قاضی عیاض می نویسد و لا یبیل القبر بید

فیکره الصاق الظهور البطن بجدار القبر المکرم و یلیق بجداره جدار السائر علیه المستور
 بالحریه الآن ما فی ذلک مخالفة الادب معه صلی الله علیه وآله وسلم ومن ثم تعین علی
 کل احد ان یعظمه صلی الله علیه وآله وسلم الا بما اذن الله فیہ لامته معه صلی الله علیه
 وآله وسلم فی حبسه مما یلیق بالبشر فان مجاوزة ذلک یقیناً الی الکفر العیاذ بالله بل
 مجاوزة الوارد من حیث هو رباً یودی الی محذور فلیقتصر علی الوارد ما کن اسیر
 ما کن در مشرح غده نوشته لا یشترع التقبیل الا للرحم الاسود لمصحف آیات
 الصالحین من العلماء و غیرهم و للفاوین من سفر بشرط ان لا یکون امر و ولا امر
 محرمة و لوجه الموتی الصالحین و من نطق بعلم او حکمة یتفتح بها و کل ذلک قد
 فی الاما دیت الصیحة و فعل السلف و اما تقبیل الاحبار و القبور و بجدار ان و استور
 ایدی الظلمة و الفسقة و استلام ذلک جمیعہ فلا یجوز و لو کانت احبار الکعبنة او القبور
 او استورها و صخرة بیت المقدس فان التقبیل و الاستلام و نحوها تقبیل و التقبیل
 خاص بالله تعالی لا یجوز الا فیما اذن فیہ لنته و علینی در شرح صحیح البخاری
 بعد قول حضرت عمر انی لا علم الیک حج ما تنفع و لا تضر و لولا انی رايت رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم یقبیل ما قبلتک نوشته فیہ کرامته تقبیل بالم یر و الشرع بتقبیل من الاحبار
 و غیره انته و خفاجی در مشرح شفا بعد بیان قول نوشته و فی الحدیث من الاحکام
 انه یکره لتقبیل بالم یر و الشرع بتقبیل کما یفعله بعض العوام من لتقبیل قبور الانبیاء و
 الا ما کن المبارکة و یلیق فی در شعب الایمان از عبد الرحمن بن قزاصحابی زود
 کرده که ان النبى صلی الله علیه وآله وسلم نوحنا ربوا فجعل اصحابه یتمسحون بوضوئه فقال لهم
 النبى صلی الله علیه وآله وسلم ما یحکمکم علی هذا قالوا حبب الله و رسولہ فقال النبى صلی الله
 علیه وآله وسلم من ستره ان یحبب الله و رسولہ فلیصدق صدقہ اذا
 حدث و لیو و انما انتم و لیحسن جوار من یاور و لیعین ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

و ضو که در دوزی پس مسح که در آن گرفتند یا ران او به آب بقیه وضو می و می صلوات الله علیه
 اله و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز برداشت شمار برین کار گرفتند
 باعث برین کار محبت خدا و رسول خداست پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم کسیکه شاد میگردد و اندازد که دوست دارد خدا و رسول خدا را یا دوست دارد او را
 خدا و رسول خدا پس باید که دست گوید سخن و در چون سخن و باید که او کند و بر اندامش دم چنان شود
 نزد وی و باید که نیک کند همسایگی کسی که همسایه شده است او را سبید در حجاب

مشکوٰۃ نوشته یعنی از عالم محبت الله و رسوله لا یتیم یتیم الوضوء بل عینہ الامور
 افش و شیخ عبدالحق و بلو می در ترجمه مشکوٰۃ نوشته یعنی دعوی محبت خدا

و رسول خدا با مثال این امور که مسح به آب وضو است مثلاً و چندان مؤمن ندارد و
 بر نفس شاق نیست ثابت دیگر و عمده در آن امثال او امر تو ای است افش و معالیه
 حضرت موسی علیه السلام را با عصا که از آثار انبیا بود حضرت آدم علیه السلام آنرا از
 آورده بودند و بطریق توارث در دست انبیا علیهم السلام می بود تا آنکه از حضرت ابراهیم
 علیه السلام به اسیر الشیان که مدین نام داشت رسید و آنرا پسچند واسطه حضرت شعیب
 علیه السلام رسید و حضرت شعیب آنرا به حضرت موسی علیه السلام داد و در ملاحظه کنید
 حکایتش بقول حضرت موسی علیه السلام بچوب مانگ بمیدیک یا موسی مخصوص قرآن است

که قال ہی عصای اتو کار علیها و اسبها علی غنمی ولی فیها ما رب اخری یعنی گفت
 حضرت موسی که تکبیر میزنم بر آن و برگ میزنم از آن برگه خویش و مرا اندرین عصا
 مقاصد دیگر اند و خلفا با عصای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که به ایشان رسیده و در
 حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه چچاه غفاری آنرا شکسته و حضرت علی کرم الله وجهه
 با ولد و ذوالفقار که خود آنحضرت می و جناب را مرحمت فرموده پسندید که چه میکردند
 و مسلم و صحیح خود از انس رضی الله عنه روایت کرده که قال لقد سقیمت رسول الله

سلم بقدمی هذا الشراب كله العسل والبنيد والمار واللبن شيخ عبد الحق وبلو
 در لمحات نوشته اشتری هذا القدح الشمر من النش شامة الس ومن البخاری
 انه راه بالبصرة هو شرب منه اشته و بخاری در میج خود از النش روایت کرده که
 قدح البنی صلی الله علیه وسلم انکسر فاتخذ مکان الشغب سلسله من فسته و گفته که
 عاصم را بن القدح و متبریت منه و امام احمد و بزار در مسندین حویر از
 مسد ابته بن عمر روایت کرده اند که اندر میر یافته و هو را که فاسل عن فعله ذلک
 شیء هو فقال لا اوری الا انی راایت رسول الله صلی الله علیه و آله شفا
 بعد این روایت نوشته و فیہ انه یسحب الا قدح بافعاله صلی الله علیه و آله و آله و آله و آله
 عنه امر متعل اتقا فی یقتضی الجملة البشرية لابنية التعبد بل یستحب فعله ام لا فزیب الاکثر
 ال انه لا یستحب الا انه لا یاس به و هو الطاهر و اما غیره فیکره الا قدح به فی مثله کما یفعله
 بعض الصوفیة فی اتباع آثار مشائخهم و من هذا القبیل لبس الخنزرة و نحوه فاعرفه
 قبوله صلا غلوا ین طائفه در ین باب به کمال است شبا طین بخدیبه که هنگام تغلب از
 تعدی زبانی تجاوز نموده بدست درازی هم گریبان ایان خود را راجاک کرده اند حاکم شفا
 متبر که واقع حرمین و ما ین حرمین محترمین را باین سبب که از آثار نبویه بودند حکم بخانه و
 منهدم کرده بکمال تو ین باز ین برابر ساختند الخ اقول اگر مبعوضین شبا طین این ین
 معبر ین به بخدیبه مساجد یکبار آن بر قبور صاحبین و آثار ایشان بقصد تعظیم این بزرگان
 نه خالصا لوجه الله واقع گردیده بود و مردم در ان مساجد و مشاهد مجتمع شده در نماز
 و دعا تعظیم ایشان ملحوظ میداشتند و رجاء بر و شفا از ایشان میکردند منهدم نمودند
 چه گناه کردند که حکم این مساجد حکم مسجد ضرار است فان ذلک المسجد لما بنی ضررا و کفرا و
 نشر قیامین المؤمنین و ارجاء و المن حارب الله و رسوله من قبل بنی الله علیه و آله
 علیه آله و سلم عن السلوة فیہ و امر بهدمه و فیه المشاهد الباطلة انما وضعت مضاهاة

لبيوت الله وتعليها لما لم يعظم الله عكوفها لا تشيأ لا تنفع كذا في الصراط المستقيم ونيز
 احمد بن عبد الحكيم در صراط مستقيم نوشته فاما بنا را المساجد على القبور فخذ
 صرح غامقة على الطوائف بالنبي عنه متابقة للاحاديث وصرح اصحابنا وغيرهم من
 اصحابنا مالك والشافعي وغيرهم بتحريره ومن العلماء من اطلق فيه الخط الكبرية ونيز
 بن عبد الحكيم در صراط مستقيم نوشته فهذه المساجد المبنية على قبور الانبياء و
 الصالحين والملوك وغيرهم يتعين ازالتهما بهدم او غيره هذا مما لا اعلم فيه خلافا بين العلماء
 المعروفين وذكره الصلوة فيها من غير خلاف اعلمه ولا تضح عندنا في ظاهر المذهب لاجل
 الشبهة والكلف الموارس في ذلك ولا حاديث آخر ونيز احمد بن عبد الحكيم در صراط مستقيم
 نوشته و امر عمر رضي الله تعالى عنه بقطع الشجرة التي تومئوا انها الشجرة التي بوليح الصباية
 تحتها بيعة الرضوان لما راى الناس يفتابونها ويصلون عند اركانها المسجد الحرام او مسجد مكة
 وكذلك لما راى هم قد عكفوا على مكان قد صلى فيه النبي صلى الله عليه وسلم عكفوا عاما فنهاهم عن ذلك و
 قال اريدون ان تتخذوا آثار انبياءكم مساجد واما هم ابن القيم در زاد المعاد و نوشته
 فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهي عن الصلوة في مساجد اضرارهم بهدمه و بهدمه
 يصل فيه و يذكر الله فيه لما كان بنارهم ضارا او تفرقا بين المؤمنين و ماوى للمنافقين و
 كل مكان هذا شأنه فواجب على الامام تعطيله ابا بهدم او تحريق و اما بتغيير صورته و اخرها
 عما وضع له و اذا كان شان مساجد الضرار مثل هذا الشرك التي تدعو سدنتها الى اتخا
 من فيها اندا من دون الله احق بالهدم و اوجب و نيز در زاد المعاد و نوشته لا يجوز
 البقاء مواضع الشرك والطواغيت بعد القدرة على هدمها و ابطالها بوانا و احدا فانها شيا
 الكفر والشرك و هي اعظم المنكرات فلا يجوز الاقرار عليهما مع القدرة على ازالتهما و هكذا حكم
 المثلث الذي بنيت على القبور التي اتخذت اوثانا و طواغيت من دون الله والاعجاب
 التي يقصد بها التعظيم والتبرك والمندرو والتقبيل ولا يجوز البقاء شي منها مع القدرة

انزاله ودر اغاشته اللهم فاني نوسنته ومن الاغشاب قد نفعني الشيطان للشركيين
 بشجرة او عود او بوشن او قبر او خشبة او نحو ذلك والواجب بهدم ذلك ومحو اثره كما
 صلى الله عليه وآله وسلم عليا كرم الله وجهه بهدم القبور المشرقة وتسويتها بالارض كما تقدم
 من حديث الى المباح الاسدي وكما عني الصحابة بما مر عن رسول الله عنه قبر دانيال و
 اخفاء عن الناس ولما بلغه ان الناس يلتابون بالشجرة التي بايع تحتها رسول الله
 الله عليه وآله وسلم اصحابه ارسل يقطعها واه ابن وضاح في كتابه قال سمعت عيسى بن
 يونس يقول امر عمر ابن الخطاب بالقطع الشجرة التي يبيع تحتها النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 لان الناس كانوا يذهبون فيصلون تحتها فحرق عليهم الفتنة قال عيسى بن يونس وهو
 عندنا من حديث ابن عون عن نافع فاذا كان هذا فعل عمر بالشجرة التي ذكر الله تعالى
 في القرآن وبايع تحتها الصحابة لرسول الله صلعم فاذا حكمه في ما عداها من هذه الاغشاب
 التي قد عظمت الفتنة بها واشتدت البلية من المساجد العمورة على القبور فانها او
 بالهدم من مسجد الضرار الذي بهدمه رسول الله صلعم وعظم فتنة وفساد او كذا القباب
 التي على القبور فانه يجب بهدمها لانها اسست على معصية الرسول لما تقدم من
 بهية عن البشار على القبور فبشار اسس على معصية ومخالفة نبأ غير محترم وهو اولى
 بالهدم من بنار الغاصب قطعاً وقد امر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بهدم
 القبور المشرقة فهدم القباب والمساجد التي سبقت عليها اولى لانه صلى الله عليه وآله وسلم
 الله وسلم لعن متخذي المساجد عليها وكذا يجب انزاله كل قنديل وسراج على قبر فان
 فاعليه لعل على لسانه صلى الله عليه وآله وسلم اغتته وحافظ ابو شامة واستاد
 لغوي در كتاب البدرع والحوادث نوسنته ومن هذا القسم ما قدمه بالانبياء
 من تزئين التيملمان للعامة تخليق الحيطان والعمود وسرج اما كن من تحتها يحكي بهم
 حاك انه راى في سنة بهما احد من اهل الصلاح فيها فظفون على مثل ذلك مع

مع اصنافهم من الفضل الله وسننه ويطفون انهم يتقربون بذلك ثم يتجاوزون هذا الى
 يعظم تلك الاكلن فيعظمونها ويرجون شفاعتها هم وقضاة حوائجهم بالنذر لها الشفاعة
 و ابو الوفا مبن عقیلی حنبلی که معاصر حنیفیه است در کتاب خود نوشته
 لما صعبت التكليف على الجهال عدلوا عن اوضاع الشرع الى اوضاع يفتخروا
 لانفسهم فسهلت عليهم ولم يخلو ما تحت امر غيرهم وبعد ازین نوشته و هم عندی کفار
 و هذه الاوضاع مثل تعظيم القبور و اكرامها بما ينهى عنه الشرع من ايقاد البيران و
 تقبيلها و تحليتها و خطاب الموتى بالسحاح و كتب الرقاع فيها يا مولاي افضل كذا
 و كذا و اخذت ربها تبركا و اضافة الطيب على القبور و اما هم ابن القيم و اغاثة اللاميه
 از ابی محمد مقدسی نقل کرده که گفت لان تخصيص القبور بالصلوة محمد بن حنبله
 تعظيم الامنام بالسجود لها و التصرف اليها و قدر و بيان ابداء عبادة الاصنام
 تعظيم الاموات باستخاد صورهم و التمسح بها و الصلوة عند انشائه و احمد بن علي
 افندي رومی در حوالی السالکین نوشته قال الامام ابو بكر الطرسوسي انظر و
 رحمكم الله اينما وجدتم شجرة يقصد بها الناس و يعظمونها ويرجون البر و الشفاعة من قبلها
 و يقربون بها المسامير و المحرق فهي ذات النواط فقطعوها انشأه و ابن ابی شبيب
 مصنف خود آورده حدیثی معاذ قال اخبرنا ابن عون عن نافع قال بلغ عمر بن
 الخطاب ان ناسا ياتون الشجرة التي يبيع تحتها قال فامر بها فقطعت و مسلم صحيح
 خود از سعيد بن المسيب و ابيت کرده که قال كان ابی من بايع رسول الله صلى الله
 عليه و سلم عند الشجرة قال فاطلقنا في قابل حاجين خفي علينا مكانها فان كانت
 يثبت لكم فاشتم العلم و تجاري در صحيح خود از نافع روايت کرده که قال ابن عمر
 رجونا من العام المقبل فاجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة
 من الله فووسى در شرح صحيح مسلم نوشته قال العلماء سبب خفائها ان لا

ان من لما جرى تحتها من الخمر ونزول الرضوان والسكينة وغير ذلك فلو بقيت ظاهرة
 معلومة تخيفه تعظيم الاغراب والبهال اياها وجباوتهم لها فكان خفاها رحمة من الله تعالى
 اخفيته وكرها في در شرح صحيح البخاري نوشته قوله فاجتمع مناسي ما واقعنا
 ربه ان على شجرة ابناءى التي وقعت السالفة تحتها بل خفي علينا مكانها انتبه وعنى
 در شرح صحيح البخاري نوشته اى ما واقعنا ربه ان على هذه الشجرة ابناءى التي
 بايعنا تحتها بل خفي مكانها وقيل اشتبهت عليهم قوله كانت رحمة اى كانت بل الشجرة
 موضع رحمة الله ومحل رضوانه قال الله تعالى لقد رضى الله عن المؤمنين اذ ياتونك
 تحت الشجرة وقال النووى سبب خفاها بالخمر وحافظ ابن حجر در فتح الباري
 نوشته والثمار سعيد بن المسيب على من زعم انه عرفها معناه على قول ابيه انهم لم يعرفوها
 فى العام القابل لا يدل على رفع معرفتها اصلاً فقد رفع عند المصنف اى البخاري فى
 حديث جابر السابق قريباً لو كنت البصر اليوم لاريتكم مكان الشجرة فمذا يدل على انه
 كان لينبسط موضعها ففيه دلالة على انه كان يعرفها بعينها بعد ان بن نوشته ووجه
 عبد ابن سعيد باسناد صحيح عن نافع عن عمر انه بلغه ان قوماً ياتون الشجرة فيصليون
 عند ما فتوحه هم ثم امر لقطها انتبه ونيز حافظ ابن حجر در فتح الباري نوشته
 ومحصل ذلك ان ابن عمر كان يتبرك بتلك الاماكن وتشده فى الاتباع مشهور
 ان يعارض ذلك ما ثبت عن ابيه انه رأى الناس فى سفر يبادرون الى مكان
 عن ذلك فقالوا قد صلى فيه النبي صلى الله عليه واله وسلم فقال من عرضت له الصلوة
 فليصل والا فليمض فانما تلك اهل الكتاب لانهم يتبعوا آثار انبياءهم فاتخذوا مكان
 وبيعاً لان ذلك من عمر محمول على انه كره زيارتهم لمثل ذلك لغير صلوة او خشى ان
 يشكل ذلك على من لا يعرف حقيقة الامر فيعلمه واجبا وكذا الامر بين مامون من ابن عمر
 انتبه وخفاجى در شرح شفا نوشته وقد مر ان ابن عمر كان يتجرى بالصلوة

والتزول والمرور حيث حل صلى الله عليه وآله وسلم ونزل وماروى عن مالك مما يثبت
 ذلك فهو جري على عادته في سده الزائع وكذا ما جاء عن عمر أنه رأى الناس في الرجوع
 عن الحج ابتدروا مسجد ائفال ما هذا قالوا مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال هكذا يملك اهل الكتاب
 قبلكم اتخذوا آثار الانبياء بيضا من عرضت له منكم الصلوة فليصل ومن لم تعرض فلينضر
 اشته ونيز خفاجي در شرح شفا نوشته و هذا يدل على جواز التبرك بالانبياء و
 الصالحين و آثارهم ما يتعلق بهم مالم يؤد الى الفتنة او فساد عقيدة و على هذا يحل ان
 عن عمر من انه قطع الشجرة التي وقعت تحتها البنية لئلا يفتتن بها الناس لقرب عهدهم
 بالسحابة فاما من افاة بينهما قوله ۱۵۹ ميگويد فقير حقير كه از آثار شير نيزه و تبرك است
 آنچه از مظان اعظام و اكرام دراوام اين ليام بغايت مستبعد باشد آنرا ذكر كنم
 و نقل مينمايم حال و قال اهل كمال و تكريم و تجليل شان مثال الهي مثال نعل مبارك آنحضرت
 صلعم را كه بر كاغذ يا پارچه نقش كشيده طيار مي سازند انرا اقول حق و جليل مالم الله اين
 اكثر از حق و جليل مشركين موجودين و سابقين نيست مشركين تعظيم سنگها ميكنند و ميگويند
 و بتوسل آن رحابي شفا و دفع بلا ميدهند اين رئيس المذنبين تعظيم نقش و كاغذ و
 پارچه ميكنند و بتوسل آن اميد حل مشكلات و قضاي حاجات ميدارد و رقم گويد كسيكه
 از علما و صلحا مصدري همچو قول و فعل شده خطا كرده تعظيم خطاي نشان مانند تقليد شرع
 است كه تقليد خطاي آباي خود ميكنند و تعظيم اين نقش و كاغذ و پارچه و نحو آن بدون
 اذن شرعي باميد نفع و ضرر و تعظيم بت و سنگ و درخت و آفتاب همچنين چه فرق
 توان كرد شاه عجب الخريف و هلومي در تحفه اشنا عشر به در ذكر انواع اوها
 شيعه نوشته نوع شانزدهم صورت چيزي را حكم آن چيز دادن و اين و سيم اكثر از
 بت پرستان زده و اينها را در خلالت افكنده و اطفال خردسال نيز درين و سيم
 گرفتار مي باشند سپان و سلاج و ديگر چيزها را از چوب و گل ساخته خورسند مي شود

و حقیقت اسب و سلاح می انگارند و دختران خردسال پسران و دختران از جامه ها
سبز و نقش و ملون ساخته با هم کنج آنها میکنند و شادی مینمایند و در شیعه این رسم
خیلی غلبه کرده فهم حضرت امامین و حضرت امیر و حضرت زهرا را تصور میکنند و بگمان
آنکه این قبور حقیقه قبور جمیع النور آن بزرگواران است تعظیم و افرغ نمایند بلکه نوبت
بسیادت رسانند و فاشه خوانند و سلام و درود رسانند و گیس آنها می نقش و قرین
گرفته گرداگرد همتاوه شوند در رنگ مجاوران و داد شرک میدهند و نزد عقل و حرکت
اطفان و حرکات این پیران تا بالغ هیچ تفاوت نیست اشتبه و اسامی در ترجمه مختصر
نوشته النوع السوادس عشر تقریر حکم شش لشحه و هذا الوهم قد اضل عبدة الاصنام اکثر
من طريق الصواب و اوقعهم فی باویه الجهالة فتكون الاطفال الصغار ما خوذین فی
هذا الوهم کثیرا ایضا فیه خون بالیصنعون من النخیل و سلاح و غیره باخشوب الطین
و یحسبونها فرسا و سلاحا حقیقه و کذا الصبیات الصغیر یحیلن الابناء و البنات من النوع
المنقش و الملون و یکنهن اولئک البنین بالبنات و یفرحن بذلك و قد غلب هذا الوهم
شدیدا علی اشیعه ایضا فانهم یصورون قبور الامامین و الامیر و الزهرا و یحسبونها قبور
اولئک الکبار حقیقه بل یستصنعون نعال الفرس و البغال و الضابا علی شکل مختلفه
کاکت الناس و غیره و یسبونها الی اولئک الکرام و یرغمون انها نعال فرسهم و علام
درایت بحیو شهم و عساکرهم و یعظمونها تعظیما و افرایل یسجدون لها و یتقربون الفاتحه
علیها و لو صلوا الیها تنحرف الصلوة و التختیه و تقومون حولها لذنب الذباب جنبها و احدا
فی ایدیهم بالمرأوح و المذاب اسی الالات المزمیه المنقشه التي یدفع بها الذباب عن الساجدین
و الامراء و سجاد و رهناء و اما فی تلك الايام بهذا الحال و یودون حق الاشرک و لا تفتات
ولا فرق عند العقل بین حرکات الاطفال و حرکات هؤلاء الکهول السخفا و الغیر الباطلین
من الرجال و قد یصدق علیهم هذا المثل الفارسی گوساله ما پیر شد و گاو نشد یعنی بچلنا

قد شایسته و لم یصیر ثورا انتبه و در سفینه النجاة نوشته در ملک هند مجتهد مولی
 علی و قاف در ولی و نقشه کر بلا و مدینه منوره و کعبه معظمه چشمه بی بی و کوه مر قنسی و قد
 جلی که منسوب به آنحضرت میکنند همه اش از منکرات و بدعات دینیّه شمرده شوند
 پس مومن! احتراز کردن از آن لازم است انتبه قول ص ۱۶۲ از جمله عقاید و عقود مقام
 سجدیه اینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلا و سج کرده شود و بنام
 خدا و حجیه حرام است و ذابح مرتد گو ذابح غیر نام نهاده باشد اقول از عقاید مبغوضه
 راس اللهایین آنست که جانوریکه بر آن تقرب غیر خدا و سج کنند گو وقت ذبح بطریق
 عادت نام خدا بر آن ذکر نمایند حرام است و قصد تقرب غیر خدا به آن جانور که عباد
 است موجب ارتداد و از گردانیدن جانور برای انبیا و اولیا و شهادت و غیره مشهور
 کردن بر نام ایشان مراد قصد تقرب ایشان بذبح آن باشد و احدی از مبغوضین
 امام الفرسولین ذابحی را که قصد تقرب غیر خدا نموده و نه راضی است به آن مرتد نگفته پس
 نسبت این قول بسوی ایشان جز افترا چه باشد قول ص ۱۶۵ بیشک عجیب است
 بالخص تفسیر عزیزی است اینقدر خود راست است اما آنچه بعد از آن نوشته که پس
 منصوص جمهور مفسرین متقدمین محض بی اصل الخ اقول با ضل بودن این تحریر حواله
 آفتاب در نصف النهار روشن است شپیر چشم اگر در روز روشن نه بیند تصور آفتاب
 چه باشد قول ص ۱۶۵ از آنچه در تفسیر اتفاق تسلطی افتاد بود رجوع فرمود اقول
 صاحب تفسیر از آنچه در تفسیر تسلطی فرموده صرفا فرقت است ائمه اهل بدعت شا سحران
 و دیگر بلا و از محض تقلید شاه صاحب درین مسئله هم زبان مبغوضین شیخ الفرسولین
 بوده اند قول ص ۱۶۸ با جمله هرگاه خود صاحب تفسیر عزیزی و خص خواص آن بگوار
 را اعتراف باشند بخافت قدای مفسرین پس دیگر بر ادعوی مطابقت و موافقت تفسیر
 عزیزی با تفسیر قدیمی همان مثل است که مدعی سمست و گواه چیست اقول صاحب تفسیر عزیزی

اعتراض بجهت فدا می منتهی می گما هست بلکه از همان کلام که اعتراض فرمود است
تفسیر با تفسیر قدیمه ظاهر که در تفسیر قدیمه مانند این تفسیر تفرقه در میان هر دو قسم
و قوله لا شک فی وقوع الاختلاف الخ جواب بر سبیل منزل است قوله ص ۱۶۸ از عبارت
تفسیر رحمانی که نقل نموده عبادت ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله است اعم از اینکه اسم الله یا
ذکر کرده شود یا نه کرده شود پس تأیید تفسیر عزیزی یا تأیید جواب جیب از کدام لفظ
آن عبارت تمیزه اقول چون ما اهل به غیر الله به اعتبار لفظ بر عموم است و تفسیر
تعمیم آن مذکور است نه تعمیم ما ذکر اسم الله علیه عند الذبح پس از عبارت تفسیر مذکور تأیید
تفسیر و نیز تأیید جواب جیب ظاهر است قوله ص ۱۶۸ و بعضی نوشته ما اهل به غیر الله
ای ذبح للمصنام والطواغیت الخ اقول این تفسیر تأیید میدهد تفسیر عزیزی را
زیرا که چون مراد از ما اهل به غیر الله ما ذبح للمصنام والطواغیت شد شک نماند
در اینکه ما نیز یک برای انبیاء و اولیاء و سید احمد کبیر و شیخ سعد و وزیر خان بقصد
تقرب ایشان ذبح کرده باشند گو عند الذبح بران نام خدا بر سبیل عادت ذکر کنند
از افراد ما ذبح للطواغیت است قوله ص ۱۶۹ در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره
نوشته و اما ما اهل به غیر الله فعناه رفع به الصدوت الخ اقول این عبارت نیشاپوری
به مضمون خصم است و قول اهل جاہلیت باسم اللات والعزی را اگر مخصوص به عند الذبح
کرده شود پس این مثال حال شناسست و خصوص مورد قاذح عموم لفظ نباشد
قوله ص ۱۶۹ حیثیکه در نقل عبارت نیشاپوری بر سر کار آمده اگر عمدت محل تأیید
است که بجای قال لفظ اجمع گردیده اقول چون در مفهوم قال العلماء که جمع محل تأیید
منفید استفاق باشد و اجمع العلماء و فرق نیست اگر سبب اختلاف شیخ تفاوت لفظ
گردیده نزد محصلین محل طعن نباشد قوله ص ۱۶۸ اعتباری و بی اعتباری صرف بسته
بحکم مجیب نیست الخ اقول حکم بی اعتباری از جهت مخالفت جمهور است چنانکه

رئیس المبتدعین در حدیث ۱۹۴ تصحیح خطا و تفسیر احمدی تجویز کرده قوله حدیثی اولی در
 معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا و بیجه حرام می شود؛ قول حاصل کدام
 نووی آنست که مراد از ذبح لغیر الله ذبح هست بنام غیر خدا نه ذبح برای ضیافت
 غیر خدا و خوراندن وی و آن عام است از اینکه نامش بروقت ذبح ذکر کرده شود
 یا قبل آن قوله حدیث و مقوله ابراهیم نقل نموده بقول رافعی رد کرده اقول ابراهیم نقل
 فتدای اهل بخار است روکردن مقوله اش بقول رافعی چه معنی دارد و خلاف رافعی در حدیث
 ذبح وقت استقبال سلطان است بر تقرب بسوی او که نزد و محمول بر استبشار و تقدوم
 است و نه مذبح برای تقرب غیر خدا با اتفاق حرام است قوله حدیث ابراهیم و النظائر
 صاف ظاهر که مراد از ذباح ذبیحه جن است انحر اقول از شهاب و النظائر صاف ظاهر
 که مراد در سنجیدیش از ذباح جن ذبیحه جن است زیرا که در شهاب و النظائر این حدیث در حدیث
 بیان احکام جن از ملقط منقول است پس محتمل است که مراد ازین نقل بیان حکمی نگردد
 باشد اگر چه ذکر آن بعد ذبیحه جن قرینه بر اراده ذبیحه جن توان شد و عامه کتب و تنبییه
 مال مال است از اینکه مراد از ذباح جن در سنجیدیش جانور است که برای جن ذبح گردد
 شده باشد در غرائب و بستان و کنز العبا و ابراهیم شاهی مرقوم است
 لا یجوز ذبح البقر و الخنم عند القبور لقوله علیه السلام لا تعقر فی الاسلام عند القبور یکنافی
 سنن ابی داود و کذا لا یجوز الذبح عند البناء یجسدید و عند شرا الدار لان البنی صلی
 الله علیه و آله و سلم نهی عن ذباح الجن بنابر علی انهم کبیرمون مخافة انهم یولم یدبحوا یوفی
 الجن فایطل البنی صلی الله علیه و آله و سلم و نهی عنه اشتبه و در شرحه الفقهاء مرسله
 است لا یجوز الذبح علی البناء و عند شرا الدار لان البنی صلی الله علیه و آله و سلم نهی
 عن ذباح الجن رواه البیهقی عن المزهری اشتبه و در صراط مستقیم شیخ الاسلام
 تذکره است و علی هذا فلو ذبح لغیر الله متقر یا به الیه یجرم و ان قال فیه یا ستم الله

كما قد يفعل على كفة من منافق هذه الامة الذين قد يتقربون الى الكواكب بالذبح
 والبحور ونحو ذلك والكان هؤلاء مرتدين لا يتاح ذبيحتهم بحال لكن يجتمع في الذبيحة
 مانعان ومن هذا الباب ما قد يفعلها الجاهلون بكمية شرفها الله وغيره من الذبح المحرم
 ولهذا روى عن النبي صلى الله عليه وآله عن ذباح الجهن اشتبهه ودرجوة الجحيم ان
 مرقوم است روى عن النبي صلى الله عليه وآله في كتاب الاموال والبيهقي عن الزهري عن النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم انه يبي عن ذباح الجهن قال وذباح الجهن ان يبي الرجل الدار
 او يستخرج العين وما يشبه ذلك فيذبح لها ذبيحة وكانوا يقولون اذا فعل ذلك
 لا يضرها الجهن فابطل النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك ونهى عنه اشتبهه ودرجوة
 الا اعتدال ذبيحة مذکور است يقال معنى ذباح الجهن انهم كانوا اذا اشتروا دارا
 لها الله يصيبهم اذبي من الجهن اشتبهه ودرجوة الجحيم است روى عن ذباح الجهن كانوا
 اذا اشتروا دارا او استخرجوا عين او بنوا بئنا ذبحوا ذبيحة مخافة ان يصيبهم الجهن فانصبت
 الذبح اليهم اشتبهه ودرجوة الجحيم مذکور است منه عن ذباح الجهن كانوا اذا اشتروا
 دارا او استخرجوا عين او بنوا بئنا ذبحوا ذبيحة مخافة ان يصيبهم الجهن اشتبهه ودرجوة
 مرقوم است ذباح الجهن ان يشتري الرجل الدار او يستخرج العين او ما يشبه ذلك
 لها ذبيحة مخافة انهم ان لم يذبحوا يذبح الجهن اشتبهه قوله صلى الله عليه وآله دعوى جيب ائلك
 جانور از تشهير برای غیر خدا حرام می شود و مدلول اینهمه روایت آنکه از ذبح برای غیر خدا
 حرام می شود فاین هدامن ذلک انما قول تشهير برای غیر خدا متعارف در جانوری است
 که ذبح آن برای همان غیر مقصود باشد و دلالت اینهمه روایات بر حرمت جانور از ذبح
 برای غیر خدا خود سلم رئیس المبتدعین است قوله صلى الله عليه وآله انما ذبح سائر وسائب وصال
 و غیره این باب چه خواهد بود و در شرع بر تحريم ان نکیر وارد گردیده اقول بر تحريم
 سائر وسائب و وصال و غیره در شرع نکیر وارد نیست زیرا که اهل جاهلیت گوشت

این جانوران را حرام نمیدانستند چنانچه بعد مردن آنها گوشت آنها میخوردند بلکه بر تحریم
انتفاع به این جانوران مانند رکوب و تحمیل و دوشیدن شیر و گرفتن پشم و مو و تکیه
این جانوران که از خواص و چراگاه نمی رانند و ذبح نمیکردند و نسبت این تحریم بسبب
حدا بیتی میگردند و آیت کریمه ما جعل الله من بحیره و لا سائبة و لا و صلیلة و لا حام
ولکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و اردست پس باید بگویند از جانوریکه بر سر
غیر خدا ذبح کرده شده باشد درین باب بخیال نمی آید اما م را از نمی در تفصیر کسیر نوشته
ولما کان الکفار یحرمون علی أنفسهم الانتفاع بهذه الحيوانات و انما نوافی غایة الاختیار
الی الانتفاع بها بین الله تعالی ان ذلک باطل فقال ما جعل الله من بحیره و لا سائبة
استنبه و تبیینا وی در تفصیر خود نوشته و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب
بتحریم ذلک و سببه الیهیم استنبه قولم صلی الله علیه و آله انما در باب بخیال نمی آید اما م را از نمی در تفصیر کسیر نوشته
یعنی گاویکه بنودان میگذرانند و دست از انتفاع آن می بردارند و بالنص معلوم است
که مقصودشان تملیک کسی و اباحت انتفاع آن برای دیگری هرگز نمی باشد منظومیه
است زیرا که از ملک شان خارج نمی شود و تصرف در ملک غیر بدون رضا
مالک اصلا جائز نیست در و مختار از جامع الفتوی منقول است و لا تخرج عن
ملکه باعناقه انتبه و آنچه در فتح القدیر نوشته لواخذ و هو حلال ثم احرم فارسله ثم
و بعد بعد الاجلال فی بدستخص کان له ان یاخذ و لانه ما ارسله عن اختیار کذا حلال استنبه
فما یدل علی انه لو ارسله من غیر احرام میون اباحت استنبه حمل آن بهائست که عدم قصد
اباحت از مالک معلوم نباشد قولم صلی الله علیه و آله انما کتب فقه حملوا اند از نیکه جانوریکه
که برای بتان است مسلم ذبح کند حلال است اکل آن اقول این مسئله را در کتب فقه
از جامع الفتاوی نقل کرده اند لیکن مخالف است یا آنچه در عامه کتب فقه مذکور که
جانوریکه برای تقرب غیر خدا ذبح کرده شود گوشت ذبح نام خدا بران ذکر کنند حرام است

پس لائق اعتنا و ستایش و شاید صاحب جامع الفتاوی خجالی کرده که چون مسلم بر آنجا
 و بیت و بنامش ذبح کرد که مقصود مجوسی و وثنی بود بلکه برای عذا و بنام او تعالی ذبح
 نمود غاصب گر دهد و گوشت جانور مغضوب بلکه غاصب می آید گوشتان مغضوب
 عیان غصب بروی لازم آید پس خوردن گوشت آن برای وی و کسی که وی را
 حلال بود زیرا که بنام عذا و تقرب او تعالی ذبح کرده شده است که مسلم نه نام غیر خدا
 وقت ذبح ذکر میکند و نه تقرب غیر عذا قصد می نماید و بهجت غصب این فعل مسلم
 کرده خواهد بود قوله ^{ص ۱۴۱} را بجا در هدایه و غیره کتب فقه بالاتفاق بلا خلاف بتقریر
 موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این از فلان نیست در آنجا با قول
 قول آنکس که الهی قبول کن این اولالت میکند بر تقرب عذا و محل جانور نیست که شتر
 داده شده باشد قبل ذبح باینکه تقرب غیر عذا از ذبح آن مقصود است قوله ^{ص ۱۴۲}
 نامسا بالاتفاق فقها و مفسرین و اجماع سلف صاحبین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح
 موجب حرمت است و پس اقول حصر موجب حرمت بودن اهلال لغیر الله در
 وقت ذبح از تفسیر معتبر و کتابی از کتب معتد فقه و غیره ثابت نیست چه بای که اتفاق
 فقها و مفسرین و اجماع سلف صاحبین بر آن باشد و لو شکی پس در محل نزاع نیز اهلال
 لغیر الله وقت ذبح حکماً موجود است لانه لما کان فی ذلک تعظیم لغیر الله تعالی لم یکن
 التسمیة مجردة لله تعالی حکماً کما لو قال بسم الله واسم فلان ذکره الشافعی فی رد المحتار
 و در مختار هم قوم است ذبح القدر و الامیر و نحوه کواحد من العظام یحرم لانه اهل
 لغیر الله و لو ذکر اسم الله تعالی اشته و در شهاب و النظم مستطوریست لو
 ذبح القدر و الامیر و واحد من العظام یحرم و ان ذکر اسم الله تعالی علیه لانه حلال
 لغیر الله اشته و در قنای می خواست مذکور است و ان نومی القرب الی
 و قصد تعظیم نهذا یوجب حرمت و یکون الذاب مشرکاً حیث عظم غیر الله تعالی

فیدخل تحت قوله تعالى وما اهل به لغير الله اشتبه ودر جوهره غیره مرقوم است الذبح
 عند مری اضعیف تعظیماً له لایجل الکلام وکذا عند قدوم الامیر وخبیه تعظیماً له لانه اهل
 لغير الله اشتبه وحاکم و تفسیر آورده و ما اهل به لغير الله قبیل ذکر علیه غیر اسم الله نذر عن
 الربیع و ابن بد و جماعه و ابن ابی حاتم از ابی العالیه روایت کرده و ما اهل به لغير الله
 بقول ما ذکر علیه اسم غیر الله و در تفسیر کواشی مسطور است معنی ما اهل به لغير الله
 نودی علیه غیر اسم الله اشتبه و در تفسیر کبیر مذکور است و قال ربیع بن انس ربیع
 بن ید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله و هذا القول اولی لانه شد مطابقتاً للفظ قال العلماء
 لو ان سلماً فوج و بجه و قصد بد بها التقرب الی غیر الله صار متداً و بجهته و بجهه مرتداً
 و همچنین است در تفسیر پیشاپوری و در تفسیر عبد الصمد مرقوم است ذکر الامام
 ابو عاصم العامری محمد بن احمد من اصحابنا ان سلطاناً لو دخل بلداً فخرج الناس الذبانج
 تقرباً الیه بد بها و اراقة و هم لم یجل تناول شی منها لانه قد اهل بها لغير الله و تقرب بد بها
 الی غیره اشتبه و در شیل الاوطار شرح منتهی الاخبار مسطور است و ذکر الشيخ ابراهیم
 المروزی من اصحاب الشافعی ان ما یدرج عند استقبال السلطان تقرباً الیه افنی انما
 بخبریه لانه ما اهل به لغير الله اشتبه و همچنین ذکر کرده است نووی در شرح صحیح مسلم و
 علقه در شرح جامع صغیر و جزری در نهاییه نوشته و فی حدیث ابن عباس
 لا تأکلوا من معاقرة الاعراب فانی لا امن ان یکون مما اهل به لغير الله هو عقرهم الابل ان
 یتباری الرجال فی الجود و السخار فیتحقرا ان ابلا حتی یفخر احد بها الاخر و کالوا فیعلونه
 رباب و سمعته و تفاخره و لا یقصدون به وجه الله فشیبه ما ذبح لغير الله اشتبه و در
 مجمع البحار مذکور است لا تأکلوا من معاقرة الاعراب فانی لا امن ان یکون مما اهل به
 لغير الله هو ما کان یتباری الرجال فی الجود و السخار فیتحقرون ابلا و هذا ابلا حتی یفخر
 احدهما الآخر رباب و سمعته و تفاخره لا الوجه الله فشیبه ما ذبح لغير الله اشتبه و در میر

در حيوة ايجيولان فرشته روى بود او در بسا وحسن ان النبي صلعم بنى عن معاوية الاعراب بنى معاوية
 فانهم كانوا يتفاخرون بان يعترف كل واحد منهم عدوا من اهل فاطميا كل عقرو اكثر كان عابدا لذكر النبي صلى الله
 عليه واله وسلم لهما السلام يكون ما اهل بغير الله اشبه ونيز وميرى در حيوة ايجيولان فرشته فقد روى
 ابن ابى حاتم عن ابي جابر بن ابي سير قال كان رجل من بني ثعلبة قال له بن قيس كان عابدا لذكر النبي صلى الله
 عليه واله وسلم الكوفة على ان يعترف بامانة من الابل وبذلك عين ابله اذا وردت المبار قبل وروى الترمذي ما بالمش
 يكشطان عاقبها قال فخرج الناس اجماعا الى البعل يزيدون اللهم قالى اهل على الله تعالى عنه بالكوفة فخرج على
 بخله رسول الله صلى الله عليه وسلم البيضا وهو سياتو يا ايها الناس لا تاكلوا من لحمها فانها ما
 اهل بغير الله اشبه وشيخ الاسلام احمد بن عبد الحلليم در صراط مستقيم نوشته واما القربات فتدعى
 ولهذ قال النبي صلى الله عليه واله وسلم في قرباية اللهم منك لك بعد الله بسم الله والله اكبر انما تقول ان صلتك
 وسكتك وخيا ومثيرة رب العالمين والكافرون يصنعون بالهتيم كذلك فتارة يسعون الهتيم على الذبايح تارة
 نيز حو قرا يا ايها الذين آمنوا لا يكون منكم من اهل بغير الله فانه من الله قد اهل بغير الله فتدعى بسم الله
 استعانة وقوله لكذا عبادة له ولهذ اجمع الله بينهما في قوله انياك لعبد واياك استغفر
 وايضا فانه سبحانه حرم ما ذبح على النصب وبى كل ما ينصب ليعبد من دون الله
 ونيز شيخ الاسلام در صراط مستقيم نوشته ويدل على المسئلة ما قدمناه
 ان النبي صلعم بنى عن الذبح في مواضع الاصنام ومواضع اعياد الكفار ويدل على ذلك
 ايضا ما روى ابو داود في سننه حدثنا بارون بن عبد الله حدثنا حماد بن مسعدة عن
 عوف عن ابي الحانة عن ابن عباس قال قال نبي رسول الله صلعم عن معاوية الاعراب قال
 ابو داود وعنه ي وفتحه عن ابن عباس وروى ابن ابى شيبة في تفسيره حدثنا وكيع
 عن اصحابه عن عوف الاعراب عن ابي ربحانة قال سئل ابن عباس عن معاوية الاعراب
 بنينا فقال انى اخاف ان يكون مما اهل بغير الله به وروى ابو اسحق ابراهيم بن عبد الرحمن
 وجميع في تفسيره حدثنا ابي حدثنا سعيد بن منصور عن ربعي بن عبد الله بن الجارود

قال سمعت السجاري وروكان يعني من بني رباح رجل يقال له ابن وشيل وكان شاعرا فافر
 بالفرزدق غالباً بما روي عن الكوفة على ان يعقربها ماية من ابله وهدا ماية من ابله وادور
 المار فلما وردت الابل المار فاما اليها باسبيا فيها فجعلا كيشقان عراقينا فخرج النصار
 على الحميمير والبغال يريدون الحمل وعلى رضى الله بالكوفة فخرج على ثقبه رسول الله
 البيضار وهو ينادي يا ايها الناس لا تأكلوا من لحومها فانها اهل بها لغير الله فهو لا
 الصحابة قد فسر واما قصد نبيهم غير الله داخلها اهل بها لغير الله فعملت ان الآية لم
 بها على اللفظ باسم غير الله بل ما قصد به التقرب الى غير الله فهو كذلك انتم فوله
 ١٢٤ هـ در عامه تفاسير قيد عند الذبح موجود اقول قيد عند الذبح بلحاظ مود
 است وخصوص مورد قاذح عموم لفظ نباشد ودر تاج المصنوع ودر بعضي قوم
 واما اهل به لغير الله اى نودى عليه بغير اسم الله انتم ودر شمس العلوم مسطور است
 وقوله تعالى واما اهل به لغير الله اى ذكر عليه اسم غير الله انتم فوله ١٢٤ ودر زيلعي شرح
 نوشته لا يقال ان الآية حملة لا يدري بل اريد بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاكل لانا
 نقول اجمع اسلف على ان المراد بها حالة الذبح فيكون مفسرة ثم الاحتجاج بها ليس
 حرمت از ذكر غير قبل ذبح اختراعى وابتدئست در دين اقول اين عبارت زيلعي متعلق
 از آيت كريمه ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه است نه متعلق از اهل به لغير الله پس
 از نقل عبارت زيلعي بحذف اول كلام تخليط عوام است ودر نيقام تمام عبارت زيلعي
 انست قال مجوسى ووشى ومرتد وحرّم ونامك اسم الله عدا اى لا تحل ذبيحه هو لا تأكل
 تارك اسم الله عدا فلقوله تعالى ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه وانه لفسق ولفقوله
 عليه السلام لعدي اذا ارسلت كلبك المعلم وذكرنا اسم الله فكل السحت وقال
 اث فنى اذا ترك الذبح التسمية عدا توكل ذبيحه والمسلم والكتابي فيه سواه وكذا
 اذا ترك التسمية عند المرمى وارسال السجاري يوكل عنه فلقوله عليه السلام نبيح على

اسم الله سمی اولم یسم قال وحمل لونا سیاً ای حمل المزکی ان ترک التسمیة سیاً و قال
مالک لا یجوز لما یبینا من الادلة اولا افضل منها فلما التنبیان مرفوع حکمه لقوله علیه السلام
رفع عن امتی الخطیاء والتنبیان ولان فی اعتباره حرماً بیننا والحریم مرفوع بالنسب
وانما قلنا ذلك لان الانسان کثیر التنبیان فیعذر فی الاشیاء التي لا بدکر لها من جهة
حاله کالاکل فی الصوم وترک الترتیب فی قصار الفوات بین الصلوات بخلاف الاکل
وغیره فی الصلوة والجماع فی الحج حيث لا یختلف فیه بین الناسی والعامد لانه حالة
تذکره والنسب غیر محرم علی الخلافة اذ لو ارد مطلقاً لما جرت المخالفة بین سلف فظنهم
الاتفاق وارتفع الخلاف من سبهم واقامة الملة مقام التسمیة فی حق الناسی ویهود
لا یدل علی الاقامة فی حق العامد ولا عذر له والناسی لیس لمخصوص حتی یقاس علیه غیره
و یختص بالقیاس لانه ذاکر وقیم تقدیر القیام الملة مقامها ولا یقال ان الآیة جملة لانه
لا یدری هل ارید بها حال الذبح او البلوغ او حاله الاکل لانا نقول باجماع سلف علی ان
المراد بها حالة الذبح فتكون مفسرة فتم الاحتیاج الی ان ذبیحة الجوسی لا توکل
وذبیحة الکتابی توکل و لیس بینهما فرق لیفضل الا ان الکتابی یسمی عند الذبح و دون
الجوسی اغتسل و دعوی حرمت از ذکر غیر عموماً قبل ذبح کسی نکرده بلکه مقصود من جنین
شیخ اللمابین حرمت است از ذکر غیر قبل ذبح بوجهیکه مشعر باشد بر قصد تقرب غیر
از ذبح قوله ص ۱۰۷ و همین است مراد از ما اهل به لغیر الله نزدائمه محبتهم و عامه
مفسرین و بس اقول بالا ازائمه وین نقل کرده شد که آنچه بقصد تقرب غیر خدا و ذبح
کنند اگر چه وقت ذبح نام خدا یتعالی بران ذکر نمایند نیز داخل ما اهل به لغیر الله است
پس قصر مراد از ما اهل به لغیر الله هر دو صورت مذکوره باطل باشد قوله ص ۱۰۷
یعنی در ماشیه هدایه نوشته و لو قال بسم الله و صلی الله تعالی علی محمد و آله و اهل
ن لا یقول و لو قال بسم الله و صلی الله علی محمد مع الواو یجوز اکلہ اقول ذریع

کتب فقه در مع الواو بدون الواو فرق نیست که بهر طور مکرره است اگر چه در جلال
 باشد بشرطیکه اشتراک در تشبیه بذکر محمد مراد داشته باشد چنانچه در مسطور است
 مرقوم است ولو قال بسم الله والله اکبر و صلی الله علی محمد ان اراد بذکر محمد الا اشتراک
 فی التشبیه لایحل وان اراد التبرک دون الاشتراک یحل ^{لشتمه} و در ذخیره مسطور است
 ولو قال بسم الله و صلی الله علی محمد و قال صلی علی محمد بدون الواو حل الذبح و لکن
 بکیره ذلک و فی البقالی حل الذبح ان وافق الذبح التشبیه و قبل ان اراد بذکر محمد
 الا اشتراک فی التشبیه لایحل وان اراد به التبرک بذکر محمد یحل الذبح و بکیره ذلک ^{اشتمه}
 قوله صلی الله و لو قال بسم الله و باسم فلان لایحل هو المختار اقول در ذخیره مرقوم
 قال ابراهیم بن یوسف یصیر معتبه و باخذ الصدر الشہید فی واقعاته و قاضی خاں ^{شتمه}
 و هو الصحیح و در تنویر الابصار مسطور است و ان عطف حرمت نحو بسم الله و اسم فلان
 او و فلان ^{اشتمه} و شامی در رد المحتار تصحیح آن کرده و در بدایه مذکور است و التائیه
 ان یذکر موصلاً علی وجه العطف و الشکره بان یقول بسم الله و اسم فلان او یقول بسم الله
 و فلان او بسم الله و محمد رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحه لانه اهل به غیر الله ^{اشتمه}
 قوله صلی الله لانه لو صار معتبه صار الرجل کافراً اقول شامی در رد المحتار نوشته
 تمنع الملازمه بان الکفر امر باطنی و احکم به صعب فیفرق کذا فی شرح المقدسی سیراً لایق
 لغتیه قوله صلی الله در کفایه از امام ترمذی نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواو
 ان یخفیه لایحل لانه یصیر ذابحاً بها و ان رفعه یحل لانه کلام معتبر و ان یخفیه ^{خفیه}
 انحر اقول و در رد مختار مسطور است و منه بسم الله محمد رسول الله بالرفع لعدم ^{لعطف}
 فیکون مبتدأ لکن بکیره للوصل صورة و لو باسجرا و النصب حرم در قبیل هذا الواو عرف
 النحو و الواو ان لا یعتبر الاعراب بل یجر مطلقاً بالعطف لعدم العرف نه یلی و شامی
 در رد المحتار نوشته قوله کما افاده لقوله و ان عطف اسم فان ظاهره الحرمة مع ^{لعطف}

اطلق ولم يقل كقول الباقين ومحمد رسول الله بحسب الادل

منه من الرعي يقيض انه حمل كلامه على ظاهره ويؤيد ان ابن بك قال

في صورة العطف قبل ولورفع سجل لكن لا وجه الى آخره فانه منا وعن الرعي ولم يرد

لاحد قوله منك وفي فتاوى قاضيان اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم

بن يوسف يكون مقيمة وقال محمد بن سلمة لا يصير مقيمة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل

اذا قال باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي تعظيمه مجاز ولا بأس به وان اراد

بالبشرية مع اسم الله تعالى لا يحل الذبحة اقول اين عبارت بدین لائق در كتاب التسمية

وكتاب السيد والذبايح وكتاب الزكاة فتاوى قاضيان بافته منبشود آری کتاب التسمية

مردم هست ولو قال باسم الله وباسم محمد قال ابو القاسم الصغار لا يحل ولو قال باسم الله

صلی الله علی محمد سجد کلامه فلو قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف رحمه الله

يكون مقيمة وهو الصحيح قال محمد بن سلمة لا تميز بينه لانهما لوصار مقيمة يصير الرجل كافرا ان شئت وكذا

الاختلاف مردم هست رجل ضعیف ذبح وقال باسم الله بنام خدا ونام محمد علیه السلام قال الشيخ الامام محمد بن الفضل ان

الرجل بذكر اسم النبي عليه السلام تعظيمه مجاز ولا بأس به وان اراد بالبشرية مع اسم الله لا يحل الذبحة ليس بعبارت

منقوله خلط وجميع عبارات وجهاست حذف لوقال باسم الله وباسم محمد قال ابو القاسم الصغار لا يحل

اول وحذف لفظ وهو الصحيح پس قوله يكون مقيمة قوله منك در عالمگیری نوشته قيل

ان اراد بذكر محمد الاشتراك في التسمية لا يحل انما اقول اين عبارت عالمگیری متعلق

بسم الله وعلی الله علی محمد یا علی الله علی محمد است نه متعلق به باسم الله وباسم محمد

تمام عبارت عالمگیری نیست ولو قال باسم الله وعلی الله علی محمد او قال صل الله علی

محمد بدون الواو حل الذبحة لكن كره ذلك وفي البقالي حل الذبحة ان واقع التسمية وقيل

ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وآله وسلم الاشتراك في التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر

محمد سجد الذبحة وكره ذلك كذا في المحيط المنتهى ونیز در همین عالمگیری مردم هست

ذبح عند مرئ الضیف تعطیله لاجل اکلها وکذا عند قدوم الامیر و غیره لتعطیله استنبه
 قوله صلواته و در فتاوی قاضیخان نوشته رجل ضعیفی و ذبح فقال باسم الله بنام خدا
 و بنام محمد علیه السلام قال الشيخ الامام ابو بکر محمد بن الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذکر
 اسم النبي بتجلیه و تعطیله جائز و ان اراد به الشکره مع اسم الله تعالى لا تجل الذبیته اقول
 از مبسوط و ذخیره و محیط چنان ظاهر میگردد که قول ابی بکر محمد بن الفضل متعلق بسم الله
 و صلواته علی محمد است نه متعلق بنام خدا و بنام محمد که صریح شکر است تفصیل
 در ان معنی ندارد ولیکن قاضیخان از اختلاط یا خطا این قول را بسوی بنام خدا و بنام
 محمد اضافت کرده و خود قاضیخان در کتاب الذکاة در باسم الله و باسم محمد بدون
 تفصیل عدم علت از ابی القاسم الصغار نقل کرده و در باسم الله و اسم فلان
 حرمت نموده و نیز قاضیخان در کتاب الزدة حرمت جانوریکه ذبح کرده شده باشد
 برای غیر خدا از سیمین ابی بکر محمد بن الفضل نقل کرده عبارت قاضیخان در کتاب الزدة
 انیسیت رجل ذبح لوح النسان فی وقت الخلقه و الثانی فی السحارات و ما شبهه
 ذلک قال الشيخ الامام ابو بکر هذا هو کفر و المذبح بیته لا یقبل و قال الشيخ محمیل
 الزاهد اذا ذبح الابل و البقر فی السحارات المقدوم السحاج او الغراه قال جماعة من العلماء
 یكون کفرانا انا اقول بیکره ذلک اشد الکراهته و لا یكون کفرا اشد منه قوله صلواته اقول
 تحریم راجح است باینکه ذکر نکرده نام خدا بلکه ذبح کرد بنام قادم یا نام خدا هم بنام
 قادم ذکر کرده انرا اقول این توجیه قول است بامیر ضعیف ثانی و تحریف کلام
 زیرا که در درختار و دیگر عامه کتب فقه بابتصریح مرقوم است که اگر چه نام خدا و که
 نذر و در میان ذبح المقدوم و ذبح للضیف فرق بسطور است و اگر ذکر نام خدا
 یا ذکر نام قادم مراد می بود و حاجت ذکر فرق ایسج نبود که حرمت چنانکه بذکر نام
 قادم ثابت است بذکر نام ضیف نیز ثابت باشد و اگر نام قادم ذکر کرده باشند

و نام ضعیف ذکر نکنند خود ورق از ذکر و عدم ذکر ظاهر است در مختار مرقوم است
 ولو ذبح لک و لم یبر و نحوه کواحد من العظام یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو بعملیه ذکر اسم
 تعالی ولو ذبح للضعیف لا یحرم لانه سنة التحلیل و اکرام الضعیف اکرام الله تعالی
 و الفارق انه ان فذبحها لیاکل منها کان الذبح یتدر و المنفعة للضعیف و لو لم یبر
 للربح وان لم یتبرها لیاکل منها بل یدفعها لغيره کان لتعظیم غیر الله فخرم و بل یفر
 قولان بزار و شرح و بهانه قلت و فی صید المیتة انه یکره و لا یفر لانه لا یسئ
 الظن بالمسلم انه یتقرب الی الا و حی بهذا النحر و نحوه فی شرح الوهبانیه عن الذخیره
 و نظم فقال و فاعله بهو رسم قال کافر و بضله و سبیل لیس بکفر انشئت و طحطا و
 در حاشیه و مختار نوشته قوله لانه اهل به لغیر الله الا بال رفع الصوت بالذکر
 ای میتة ولو ذکر الله تعالی خالصا و شامی در رد المحتار نوشته قوله و الفارق
 ای بین ما اهل به لغیر الله بسبب التعظیم المخلوق و بین غیره و نیز شامی در رد المحتار
 نوشته قوله انه یتقرب الی الا و حی ای علی وجه العبادة لانه المكفر و هذا بعيد من جالی السلام
 فالظاهر انه قصد الدنيا او القبول عنده بانظار المحبة بذبح فذا رحنه لکن لما کان فی
 ذلک تعظیم له لم یکن التشنیه مجردة لیتد تعالی حکما کما لو قال بسم الله و اسم فلان حرمت
 و لا ملازمة بین الحرمة و الکفر کما قد مناه عن المقدسی فافهم انشئت و در فقیه مسطور است
 عن ابی العاصم القاری ذبح للضعیف شاة و سمی الله تعالی یکل و لو ذبح لقدم
 الامیر او واحد من العظام ولو ذکر اسم الله لا یکل لان فی الاول الذبح لیتد تعالی
 و المنفعة للضعیف و لهذا یمنعه عنده و یا کل منه و فی الثاني التعظیم للامیر لیتد تعالی
 و لهذا لا یمنعه عنده بل یدفعه لغيره انشئت و همچنین در فتاویٰ مستطاب المصنفین
 نیز مذکور است در جامع الرمز مرقوم است فلو سمی علی ذبحة و ذبح لغيره یکل
 و انما قلنا هذا لانه لو سمی و ذبح لقدم الامیر او نحوه من العظام لا یکل لانه ذبح تعظیم له

لا بد ان يفتي في ذلك المذهب في مسطور ست ذبح شاة للضيف و ذكر اسم الله تعالى عليه سجد اكله ولو
 لاجل قدم اميل واحد من العظام و ذكر اسم الله يحرم اكله لان المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
 و ذكر اسم الله ايضا و لهذا يفتي بين يديه باكله بخلاف الثانية لان فيهما لاجل تعظيما لله تعالى
 ولهذا لا يفتي بين يديه لياكل منها بل يدفعها لغيره اغتية و در مسطور القضاء
 مرقوم است رجل ذبح للضيف شاة و ذكر اسم الله سجد اكله ولو ذبح لاجل قدم امير
 او واحد من العظام و ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح تعظيما
 لا تعظيما لله تعالى اغتية و در نصيب باب الا حشاشا سجد مذکور است ما يفعل به
 من الذبح عند قبور المشايخ و الشهداء و غيرهم و عند شرار الدار و على النصارى سجد
 و باب البيوت و عند دخول الامير و في وجه انسان و ما شبه ذلك هذا الوجه بحرمة
 اذا كان لغير الله و النحان ذكر اسم الله تعالى عليه و كيف دون بذلك و هذا سر غسل
 الناس عنه خواصهم فكيف عوامهم اغتية و تحنين مرقوم است در هر آفة الصفا و در
 فتاوى ابراهيم شهابي مسطور است رجل ذبح للضيف شاة و ذكر اسم الله تعالى
 سجد اكله ولو ذبح لاجل قوم او قدم واحد من العظام و ذكر اسم الله تعالى يحرم اكله
 لان في المسئلة الثانية كان الذبح تعظيما لله لا تعظيما لله تعالى اغتية و در فتاوى
 مذکور است رجل ذبح شاة و ذكر اسم الله تعالى عليه سجد اكله ولو ذبح لاجل قوم او
 قدم واحد من العظام و ذكر اسم الله تعالى يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح
 تعظيما لله تعالى لهذا لا يفتي بين يديه فياكل منه بل يدفع لغيره و الذابح مشرك المذبح
 ميتة و امراته بائنة اغتية و مجموعي در حاشية نوشته ان الذبح
 المقترن بذكر اسم الله اذا كان قبل قدم مرقوم للمتن لضيافته او بعد قدمه متبر
 لذلك فلا شبهة في جوازه بل مشدوثة و جواز اكل ذلك المذبح و اما اذا كان عند قدمه
 فان كان لقصد ذلك الحكم ماذكر وان كان مجرد التعظيم فحرام و المذبح ميتة و ضابطته

انه ان طبع وقدم للضيف فهو للصيانة وان امر الذابح ان يتواضع للناس كما هو
 سبب تناهيه بجزء القبطم وحكمه ما علمت وعليه يحمل كلام المصنف اغتنى قوله **ص** ان
 اهل الله غير الله سواي آن که ذکر کردیم اقول بقصد تقرب بغير خدا تعالی ذبح کردن
 نیز اهل الله غیر الله است و حصه اهل الله در آنچه ذکر کرده باطل است چنانکه سابق
 دانسته شد قوله **ص** ابرکاه معنی اهل به غیر الله در کلام در مختار متبعین و محقق
 شد انما اقول تعین معنی اهل به غیر الله در کلام در مختار با آنچه ذکر کردیم ممنوع است
 و قول صاحب در مختار لانه مما اهل به غیر الله به من بتجسید مفید عدم حصر و تعیین
 قوله **ص** او حرمت برین تقدیر از نیست که وسیع تر است اقول از عامه کتب فقہ
 که عبارت بعض آنها بالا ذکر یافتی ظاهر که حرمت برین تقدیر از قصد تعظیم غیر خدا تعالی
 است بذبح آن و از منوع مقدسی و شر بلا لیه و حاشیه شامیه گذشت که در بیان
 حرمت و کفر ملازم است مصور است علامه پیری در حاشیه مشباه النظائر
 نوشته فان ذبح لقدم الامیر و واحد من العظام بحرم ولو ذکر الله قال فی البرزخیه
 ذبح لتعظیم غیر الله تعالی اغتنی قوله **ص** و سئل الامام الفضل عن الخوازاکی
 یتخذ بالجهال للقادم فقال کل ذلک لیه و لعل و حرام و من ذبح شاة فی وجه ان
 فی وقت الخلقة او القدم و ما اشبه ذلک من الخوازاکی و فی المحيط انوا یتخذ خوازاکی
 کفر ای اذالم لیم الله تعالی فی ذبحها و شارک القدم فی التسمیة و اما بدون ذلک فلا یظهر
 وجه الکفر فی هذه القضية نسبت عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر اقول ملا علی قاری
 یا باتباع اسمعبل برخلاف جمهور این ذبح را بر ذبح یاسی تقرب قادم حل نموده و یا باتباع
 رافعی این ذبح را بر ذبح برای استبشار للقدم نه بر ذبح برای تعظیم قادم حل نموده
 بهر حال کلام ملا علی قاری مضر خصم نیست که حصر وجه کفر نه وجه حرمت ذبح درین
 دو وجه کرده و محل نزاع وجه حرمت است که درین دو وجه مضر نیست تا و قاضی

مرقوم است قوم اتخذوا سخاوات لاجل البقرة وقد روم الحاج قال الشيخ ابو بكر محمد
 الفضل ذلك لهو ولعب فلا يكون كقزارجل ذبح لوجهه سان في وقت الخلقة والتهاني
 في سخاوات وما اشبه ذلك قال الشيخ الامام ابو بكر بذا هو كفر والمذبح مقيمة لا تؤكل
 وقال الشيخ اسمعيل الزاهد اذا ذبح الابل والبقر في سخاوات لقد روم الحاج ابو الغزاة
 قال جماعة من العلماء يكون كفرا واما انا فاقول بكفره ذلك اشد الكرامة ولا يكون كفرا
 انتم ودرقاوى مطايب المومنين مسطور است ومن ذبح في وجهه انسان
 شيئا وقت الخلقة فقد كفر الذابح والمذبح مقيمة وقال الامام اسمعيل اذا ذبح الرجل
 الابل البقر لاجل الذي يقدم من الحج او الغزو كان الشيخ الامام ابو حفص والقاضي الامام
 ابو علي النسفي والحاكم ابو عبد الله وغيرهم يقولون بكفره واما انا فافكره ذلك اشد الكرامة
 ولكن لا اكفره لانا لانسى الظن بالمسلم ان يتقرب الى الاوامى بهذا النحر كما في المحيط والذبح
 انتم ودرقاوى مذكور است وسئل الشيخ الامام ابو بكر محمد بن الفضل رحمه الله عن
 سخاوات لابل الغزو والحاج قال كل ذلك لهو ولعب ومن يذبح في وجهه انسان شيئا
 وقت الخلقة او اتخذ حوازه فقد كفر الذابح والمذبح مقيمة وقال الامام الزاهد اسمعيل اذا
 ذبح الرجل الابل والبقر في سخاوات لاجل الذي يقدم من الحج او الغزو يكفر وكذا كان
 الامام ابو عبد الله اخير اخرى والشيخ الامام ابو حفص السفكوري رحمه الله والقاضي الامام
 ابو علي النسفي والحاكم الامام ابو عبد الرحمن الكاتب والشيخ الامام عبد الواحد والشيخ
 ابو اسحق الترمذي والحاكم الامام ابو محمد بكفره ليقولون واما انا فافكره تلك اشد الكرامة
 ولكن لا اكفره لانا لانسى الظن بالمسلم ان يتقرب الى الاوامى بهذا النحر والله اعلم انتم
 ودرقاوى الفتاوى مرقوم است في كفاية الاسلام ان رجلا او امرأة ذبح ظهرا
 او ثاة فوق قبر ولي او شهيد او غيره عند شقة نارا وقت نطق صبي او عند مفارقة كان
 بالشهد اراو وقت وضع الجذع في الجدار او وقت غمارة قرة لسير المذبح مقيمة و

والذایح کافر افسته و برپای است که اگر حرمت کفر درین ذبائح از جهت تشبیه هذا
یا مشارکت غیر و همه می بود و وجه معتد به حرمت و کفر درین مواضع هیچ معلوم نیست
مالیکه بنام غیر ذبیح خواهد شد و بیجه حرام خواهد گردید و کفر عائد حال ذایح خواهد شد
قوله **هذا** در بستان ابو اللیث مذکور است انحر اقول عبارت بستان متعلق
بصورتی است که از ذبیح تعلیم امیر مقتضو نباشد و محل تراش جانور است که بر آن تعلیم
غیر ذبیح کرده باشد و عبارت بستان را بحدوث و لغزش نقل نموده بجای ابلح
اباح لهنه و بجای الرتوة بشرط الرتوة و بجای فانه لیکره اتخذ ذلک اللحم فانه لیکره اللحم فوشت
و از در میان قوله علی الامرار و قوله فلما یجوز لفظ فهو مکروه حذف کرده قوله **هذا**
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و کحول و عطاء و غیرهم از اکابر بران رفته اند که مراد
بابل به بغیر الله خاص ذبائح بت پرستان است انحر اقول مذنب سعید بن مسیب
و شعبی و حسن و غیرهم اشتتاس ذبائح ابل کتاب از اهل به بغیر الله است نه آنکه مراد از
ما ابل به بغیر الله خاص ذبائح بت پرستان است قوله **هذا** یعنی صرفاً ذبائح بنام
غیر ذبیح حرام گردید انحر اقول چنانکه از ذبیح بنام غیر ذبیح حرام گردید همچنان از ذبیح
برای غیر قصد تعلیم غیر مذکور ذبیح حرام میگردد و ذایح نیز نزد جمهور مرتد میگردد و که تعلیم
بذبح عبارت است و حرمت این ذبیحه بجهت ابلال بغیر الله است خواه بجهت آنکه ابلال
بغیر الله باعتبار لفظ عام است که وقت ذبیح باشد یا قبل ذبیح متصل آن یا بجهت آنکه
مراد از ابلال بغیر الله ذبیح بغیر الله است برای تعلیم آن غیر عام از نیکه نام غیر بران وقت
ذبیح ذکر کرده شود یا ذکر کرده نشود و گویا عادت مشرکین عرب ذکر نام غیر وقت ذبیح باشد
یا بجهت آنکه مراد از ابلال بغیر الله مراد ذکر نام غیر بر وقت ذبیح است و قصد تعلیم غیر
بذبح در حکم ذکر نام غیر وقت ذبیح است و نصرائی قصد تعلیم غیر خدا نمیکند گویا در میان
خدا و مسیح فرق نگرفته باشد قوله **هذا** امار حل و حرمت بر ذکر و لفظ ذایح است

عند الذبح صحت وفساد او و نیت یا مالک و بیجه را بی تلفظ از زبان بیج و نخل نیست
 اقول نیت و قصد تقرب خدا از ذبح نیز در محل و بیجه شرط است که گاه ذبیحه را قصد
 تقرب غیر خدا حرام میشود آری علم آن نیست بی تلفظ یا امارتی و البه بر آن حکم نیست
 و چون برای غیر مشهور کرده ذبح کرد و تلفظ هم یافته شد لهذا انصرافی اگر ذبح کرد با هم
 ذبیحه اش حلال است گو مرادش مسیح باشد زیرا که تلفظ و امارت و البه بر نیکه مرادش
 مسیح است یافته نمیشود و اگر ذبح کرد با هم الله الذی هو ثالث ثلثه ذبیحه اش حلال
 نیست زیرا که از تلفظ معلوم شد که مرادش از الله مسیح است در فتاوی می غراب

مرقوم است و فی الذبح لیشترط تجرید التسمیة مع قصد التقرب الی الله تعالی و حده
 بالذبح فان فات قصد التقظیم لله تعالی فی الذبح بان قصد به التقرب الی الادعی لیکمل

وان ذکر التسمیة فلی هذا ما یفعله الجهالة من الذبح علی قبور المشائخ و الشهداء و غیرهم و عند
 شرا الدار و علی البنا و السجید و باب البیوت و عند البیور و الحوض و عند دخول الامیر

فی البلد و فی صیقل الخیول و الحمیر و البغال و ما شبه ذلک فهذا یوجب الحرمة اذا
 کان لغیر الله و ان ذکر و اسم الله علیه و کیفون بتلک و هذا غفل عنه الناس خوفاً

فکیف عوامهم انتم قوله صا بلکه اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری
 و لو قال بسم الله و لم تحضره الذیة اکل عند العامة و هو الصیغ کذا فی فتاوی قل ضیخان الخ

اقول ازین باره عبارت قاضیخان عدم اشتراط نیت و تسمیه برای ذبیحه فمیدان
 تسمیه بر ذبیحه در صورت عدم حضور نیت باعتبار ظاهر حال بمنزله نیت تسمیه براسه

ذبح قرار داده شده است شیخ علی قاری در شرح جملش و قایده نوشته
 و یشرط فی التسمیة فی ذکاة الاختیار ان یقصد انما الذبیحة و لو سمی و لم تحضره الذیة

لانه اتی بالتسمیة و ظاهر حاله انما الذبیحة فتقطع عنها و لو سمی لا یبذل الفضل کما سائر الافعال
 لا لکل الذبیحة انتم و تمام عبارت قاضیخان درینجا نیست و لو قال بسم الله و لم تحضره

النية او اراد به التسمية على الذبح اكل اما اذا نوى التسمية على الذبح فظاهر واما اذا لم
 نية فكذا لك عند العامة وهو الصحيح وان لم ير التسمية على الذبح واما اراد شيئا آخر
 لا يحل له لانه نوى غير ما امر به الله ودر قضاوى عالمگيريه مرقوم است و منها
 اى من شرائط التسمية فى الذبح ان يريد بها التسمية لا افتتاح العمل لا يحل اغتبه و غير
 فيها وى عالمگيريه مرقوم است و منها ان يقصد بذكر اسم الله تعظيمه على الخاص
 و در ملتقى نشرح ملتقى مستور است لوسمى و لم ينو للذبح لم يحل كما فى التسمية
 عن الكبرى اغتبه و در و حجتا مذكور است و لوسمى و لم تحضره النية صح بخلاف القصد
 بها التبرك فى ابتداء الفعل او نوى بها امر آخر فانه لا يصح فلا تحل كما لو قال الله اكبر
 و اراد به متابعة الموزن فانه لا يصير شارعا فى الصلوة بزازية اغتبه و در خلافت
 القضاوى مرقوم است رجل سعى عند الذبح ان اراد به التسمية على الذبح تحل ان
 اراد به التسمية على غير الذبح لا تحل اغتبه و در هدايه مذكور است اما اذا كان لا يضبط
 و لا يعقل التسمية فالذبيحة لا تحل لان التسمية على الذبيحة شرط بالنص و ذلك بالنص
 و صحة القصد با ذكرنا اغتبه و در حنايه حاشيه هدايه مرقوم است و تحل اذا كان
 الذابح يعقل التسمية قليل يعقل لفظ التسمية و قيل ان يعقل حل الذبيحة بالتسمية اغتبه
 و در كفايه حاشيه هدايه مستور است قوله و تحل اذا كان يعقل التسمية قليل معناه
 ان يعلم حل الذبيحة بالتسمية اغتبه قوله ۱۸۱ او از داده شده و شهرت داده شده
 اين تفسير بالراى مخالف جمهور اهل سنت است كافه مفسرين بر خلاف آن تفسير كرده اند
 انما اقول تفسير موافق لغت و محاوره اهل لسان را تفسير بالراى قرار دادن و آنرا
 مخالف جمهور اهل سنت تصور نمودن و تفسير كافه مفسرين را بر خلاف آن دانستن
 اثر مستهتراب فساد عقيدت است تفسير آن به ما ذبح للاصنام با ما ذبح لغير الله
 تفسير بحاصل معنى است نه ترجمه لفظ و جانورى كه آواز داده شده و شهرت داده شده كه بر سر

که برای غیر خداست پس از آن ذبح کرده شد ذبح غیر الله بر آن صادق است همچنین
تفسیر آن تا ذکر علیه اسم غیر الله و کسیکه اضافه قید عند الذبح باین تفسیر کرده مقصود
تفسیر با اعتبار مورد است نه تفسیر لفظ اما موافق لغت و محاوره اهل لسان بودن این
تفسیر پس ظاهر است جوهری در صحاح نوشته اهل المعتمد اذ ارفع صوته بالتبلیته
اهل بالتبلیته علی الذبیه و قوله تعالی و اما اهل به غیر الله ای بنووی علیه السلام و اما
رفع الصوت غننه و غیره و آباوی در قاموس نوشته اهل الرجل صحاح و استهل
الصبر رفع صوته بالکار کابل و ابن حجر گفته است اهل بالصبر فذكر کبابها
کما یل الرکب المضموم و در تفسیر نیشاپوری مسطور است و اما اهل به غیر الله فعنا
رفع به الصوت للصنم و در تفسیر کبیر مذکور است و الرابع اهل غیر الله به الابلال
رفع الصوت ومنه یقال اهل فلان یا کج اذ البی و منه استهل الصبر و هو صراخه اذا ولد
و نیز در تفسیر کبیر مرقوم است و اما اهل به غیر الله قال الاصمعی اصله رفع الصوت
و کل رافع صوته جهل ثم قیل للحرم جهل لرفع الصوت بالتبلیته و الذاب جهل و در تفسیر
مدارک مرقوم است و اما اهل غیر الله به ای رفع به الصوت لغير الله و در تفسیر بعضیا و
مذکور است و اما اهل غیر الله به ای رفع الصوت لغير الله به و در تفسیر کف اشی مسطور است
ان مخی ما اهل به لغير الله بنووی علیه اسم غیر الله قوله ص ۱۸۲ قوله اینهمه حرام است محل
نظر است الخ اقول از ما سبق معلوم شد که مشرکین از ذبح بجهه و سائیه و عیالیه
و حامی تقرب بتان قصد نیکه دند و نه گوشت آنها بر خود حرام میدانستند بلکه بعد
مردن این جانوران گوشت آنها میخور و ند بلکه انتفاع ازین جانوران حرام میکردند
و از احکامی میداشتند که تا برین تحریم و حکم الهی دانستن این تحریم بر ایشان نگذارند
گر دیده جانور زنده مدالی را که بذبح آن تقرب غیر خدا مقصود است ازین جانوران
به مناسبت است قوله ص ۱۸۲ و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر

کرده دادن جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر اقول مراد از مقرر کرده دادن جانور
 زنده برای غیر خدا مقرر کرده دادن آنست برای تقرب غیر خدا بذبح آن که بعد ذبح
 برای تقرب غیر خدا گوشت حوزون حرام است قوله ^{ص ۱۸۳} و آنچه بعد ترجمه تعلیم
 که خواهد وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه این اصنافه حکم از جانب خود است اقول این
 مقیم مفاد بقض حدیث است و شرح نوی موافق حال مشرکین آن زمان قوله ^{ص ۱۸۳}
 مدعی فائده نکرده نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و در علت فائده
 نکرده نام خدا بسبب شهرت دادن اقول از سابق معلوم شد که مراد از شهرت
 دادن باینکه این جانور برای غیر خداست اظهار قصد تقرب با آن غیر است بذبح آن جانور
 قوله ^{ص ۱۸۳} بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد انرا اقول ذکر نام خدا بر جانور کشته
 کجا در تفسیر است چه حاصل مدعایش ذکر نام خداست و وقت کشتن جانور یک در آن شب
 قرار دادن جان او از آن غیر خداست ساریت گردیده که بعد ساریت این شب ذکر
 نام خدا هیچ مفید نیست قوله ^{ص ۱۸۳} لطیف نیست که تشبیه خدا باندک تقدیمی انرا اقول
 چون مقصود از شهرت دادن بنام غیر خدا قبل ذبح قصد تقرب غیر خداست بذبح
 آن و آن قصد مستمره است و بر وقت ذبح نیز موجد و پس با وجود قصد تقرب غیر خدا
 بذبح آن چگونه ذکر نام خدا اثر کند و ذایج اگر غیر مالک است سفیر محض شد مالک
 تمام قصد تقرب غیر خداست پس قصد ذایج بمقابل قصد مالک چه باشد قوله ^{ص ۱۸۳}
 قوله مانند سگ و خوک از اینجا استفاد می شود که حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست
 اقول استفاد بودن اینکه حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست از اینجا بجای آنست
 زیرا که حرمت و وقوع آن بعد از بوج شدن جانور است و چون جانور بر قصد تقیم
 غیر خدا بوج گردیده حرمت در آن ثابت و واقع گردید اکنون تذکیر آن جانور
 متصور نیست و آخر کلامش متعلق بوقت علوم ثبوت و وقوع حرمت است قوله ^{ص ۱۸۳}

العجب که جانور زنده عبارت است از مجموع جسم و جان الخ اقول عبارت بودن
 جانور زنده از مجموع جسم و جان ممنوع بلکه خصم گفتن معیناند که جانور زنده عبارت
 است از جسم باعتبار تعلق جان و حال ازان خارج و بنه و سایر عقود و جاری جسم
 باعتبار مذکور است و هرگاه دادن جان مستلزم زیان و ملک است لهذا ثواب بختیار
 زیان بنابر محض رضای آفریننده جان مترتب قوله ص ۱۱۵ هرگاه ملکیت جان جانور
 ثابت و از کلامش ظاهر گردد بدین الخ اقول ملکیت جان جانور هرگز ثابت نیست
 چنانکه دانسته نشد و نه از کلامش ظاهر که جان ملوک در اضافت است نه به تصحیف
 قوله ص ۱۱۶ اول که ازان صاف ظاهر الخ اقول از عبارت تفسیر ظاهر نیست که تجویز
 این دو احتمال در فعل نذر کنندگان بذبح جانور بنام غیر خدا است زیرا که در تشهیر جانور
 بنام غیر خدا اظهار قصد تقرب غیر خدا است بذبح آن بلکه ظاهر حیل چنان آتوق است
 به ادا شدن نذر از خوراندن گوشت خریدیده بچینه بعضی آن جانور در اعتقاد ایشان
 پس قول ایشان که قصد ماکوشت را بچینه دادن برای رسانیدن ثواب برده است
 باطل گردید و مطلق آواز برداشتن تشهیر در حق جانور که برای غیر خداست منصرف
 بسوی قصد تصرف غیر خدا بذبح آن بقربیه حال نذر کنندگان که دال بر اشتقاق
 ص ۱۱۷ دوم اینکه سوای خوراندن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان بر
 خدا برده که حسب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد الخ اقول
 در تشهیر و حیل چنان آتوق است و اما جواب حیل این جاہل که الحال حادث است
 ان نیست که ما از حال این جاہل معلوم است که مقصود ایشان از تشهیر این جانور
 بنام غیر خدا قصد تقرب غیر خدا بذبح آن باشد قوله ص ۱۱۸ سوم اینکه جواز دادن
 عوض مندر در سبب اجتناب و مختلف فیه است بین الائمة الخ اقول حکم شرک در
 برفیع جانور برای تقرب غیر خدا است نه بر عدم اختیار عوض آری عدم اختیار عوض

وال بر نفی قول ایشان است که قصد دادن گوشت پنجه است برک العیال بود
 میت قوله ^{۱۸۷} افعال سلم را که از شارس نفی در آن افعال نباشد خواهی نخواهی
 بزور خود بر او نامشروع حمل کردن بی آنکه در بانی اقرار کند در شرع ممنوع است
 اقول ذبح جانور بقصد تعظیم عبادت است و عبادت غیر خدا از امارات شرک است
 و آن مخصوص در شرع و با وجود امارات لغرض اسلام هیچ مفید نباشد در سعادت
 خاصی عیاض مرقوم است اجمع المسلمون علی انه لا یجدر بالاسن کافر و انکان صفا
 مصرحا بالاسلام مع فعله ذلک بالفعل کالسجود للصنم و للشتم و للقتل و الصلیب
 و لکن و کالسعال الی الکنش و البیع مع اهلها قوله ^{۱۸۸} معا و الله تفسیر باثور از صحابه
 و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متاخرین و مقبول و معول علیه
 اند مجتهدین را صرف بر اختراع و بهم خود نکو پیدان این اقول تفسیر باثور از صحابه
 و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متاخرین و مقبول و معول علیه
 مجتهدین هرگز مخالفت تفسیر صاحب تفسیر نیست ماسکه اگر بر مذکور بن اهل اهل
 ذبح گرفته باشد و غیر الله را بجای باسم غیر الله ساخته باشد پس نکویش تفسیر باثور
 چگونه از عبارت تفسیر لازم آمد قوله ^{۱۸۹} مقصود ازین نقل چیست این اقول
 مقصود ازین نقل تا باید بر عموم نقل بودن مایل غیر الله است در حکم بدلیل فکر این
 سئله و تفسیر مایل غیر الله قوله ^{۱۹۰} سبب مقبول نشدن طواف کعبه بودن
 طواف کنندگان کافر است همچنان سبب حرمت ذبیحه مشرک است اقول چو
 مسلمان از قصد تعظیم غیر خدا بذبح مرتد میگردد پس این ذبح نیز ذبح مرتد شد و چنانکه
 طواف کنائیدن کافر و مرتد از مسلمان مقبول نیست همچنین ذبح کنائیدن کافر و مرتد
 از مسلم نیز مقبول نباشد قوله سور طعن است پس مسلمین که ممنوع است این اقول این
 حکم است بر امارت کفر موافق ظاهر شرع نه سور طعنی مسلمین قوله ^{۱۹۱} آری فکر

نام هذا الزم مخالف است باول دعوی انحر اقول سرایت خبث معتبر بر وقت و سبب
که وقت ترتب حکم حرمت است پس تبدیل قصد قبل آن امکانی دارد در صورت
قولش باول دعوی مخالف نباشد قوله ص ۱۸۸ و از آنچه در تفسیر اتفاق تفسیر افتاد
بود رجوع فرمود اقول حکایت رجوع افتر است قوله ص ۱۹۴ اول
که این دعوی مخالف است با آنچه در تفسیر ارقام یافته چه مدار حرمت در انجاء آواز
بر آورده شدن بود حالا برینست و اگر که دیده اقول مدار حل و حرمت در تفسیر
برینست است چه از آواز بر آورده شدن بنام غیر هذا انکشاف نیست تقرب غیر خدا
قوله ص ۱۹۴ دوم آنکه مراد از حدیث الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبه ثواب است
انحر اقول در حدیث انما الاعمال بالنیات تقدیر حکم است که شامل اخروی و دنیوی
است لیکن بالاتفاق مراد اخروی است و آن عام است از ثواب و استحقاق عقاب
پس تخصیص مراد به ثواب نزد حنفیه غلط است و ثواب و استحقاق عقاب را حلت حرمت

لازم ذکر قاضیان فی قضا و اه ان بیع العصیر من شیخ حمزان قصد به التجارة فلا یحرم
ان قصد به لاجل التخییر حرم کذا فی الاشباه و تمییزین در اشباه و اللفظ مرقوم
است و الهج فوق ثلث دائر مع القصد فان قصد به المکرم و الا لا و الا احد المکررة
الی المیت غیر زوجا فوق ثلث دائر مع القصد فان قصد ترک الزینة و التلبیب
اجل المیت حرم علیها و الا فلا و نیز در اشباه و اللفظ مرقوم است و الذبح
لا ینکون للاکل فیکون مباحا و مسدوبا و لا لاختیة فیکون عبادة او لغدوم فیکون
براکا و کفر علی قول و مع هذا نیت در عبادات محضه جزا اسلام شرط صحت است
در ذبح برای تعظیم از عبادات محضه است در اشباه مرقوم است و اما فی العبادات
لهای شرط صحتها الا الاسلام افتره قوله ص ۱۹۴ و اشتراط نیت در ذبح منقول
ست اقول اشتراط تجرید تشبیه از تقرب غیر خدا نیز در ذبح از عامه کتب در

حرمت ذبح للقاء دم سطور است معلوم و از فتاوی غرائب گذشته که بجز بیهوده
 با قصد تقرب خدا در ذبح شرط است قوله ص ۱۹۵ در المختار نوشته لوسمی که تحت
 النية اكل عند العامة اقول در عبارت در مختار اكل عند العامة نیست عبارت
 (نیست و لوسمی) و لم تحضر النية صح قوله ص ۱۹۵ چهارم نیت عمل نمیکند مگر در لفظ
 و این قاعده مقرره فقط است اقول این قاعده متعلق بمقتضویت که و قورع
 آن از الفاظ میگرد و مانند طلاق و عتاق و عین و مراد از لفظ درین قاعده مذکور
 است یعنی آنچه مذکور نیست و محذوف است در آن نیت عمل نمیکند مثلاً گفت
 ان اكلت فامرني طالق که مفعول اكلت ذکر نمود و قسمی را از طعام اراده کرد
 تصدیق کرده نخواهد شد تمام عبارت اشباه متعلق این قاعده نیست النية
 لتعل في الملقط و هي مسئلة ان اكلت و نوى طعاما دون طعام الا اذا قال ان حرم
 نوى السفر المتنوع و فيما اذا حلف لا يتزوج و نوى هبشية او عربية لفتنة پس اجل
 این اجل الناس ملا حمله کردنی است که از اینجا عدم علی نیت در غیر اقوال فهمیده و
 مذید که در صوم نیت شرط است حال آنکه از قبیل اقوال نیست قوله ص ۱۹۶ و خود
 معنی آن آیت را بزرگ نام غیر خدا و وقت ذبح بیان میکنند ان اقول این کذب و
 افتراست و رفع شبهات شیخ الهمایه بالا است قوله ص ۱۹۶ پنجم از همین استفتا
 ظاهر که محل بحث نیت نسبت گاو سید احمد کبیر ان اقول ازین نیت مقصود
 انهار قصد تقرب سید احمد کبیر است پس حکومت جانعت از ان شارع است و
 جناب شاه صاحب مرشد بسوی حکم شارع قوله ص ۱۹۶ ششم معنی نیت هم از
 جهال شنیده اند ان اقول آنچه جهال گفته اند معنی نیت است بلکه حیل سانه
 برای اجرائی شرک است قوله ص ۱۹۶ هفتم اعترفت در عقیام بحکم رب نیت
 ذابح ان اقول مراد از ذابح در اینجا قصد ذبح است و آن مالک جانور باشد

قوله ۱۹ چه در آن مذکور نیست که از آواز بر آوردن غیر و نیت ثبت کردن
 بغیر خدا جانور حرام میگردد و انچه اقول سابق گذشت که مراد از آواز بر آوردن
 بنام غیر اظهار قصد تقرب غیر باشد و مذکور بنام غیر خدا عند الذبح عموماً حرام است
 قصد تقرب غیر خدا کرده شود یا نکرده شود پس اگر مراد غیشا پوری همان بودی
 که فرعون شیخ اللهابیه است ذکر این مسئله بعنوان قصد تقرب غیر خدا چنانکه
 درین مسئله ذمهور از قید ذکر نام غیر بر ذبیحه وقت ذبح که مدار حرمت ذبیحه
 زعم امام اللهابین آنست لازم آمدی قوله ۱۹ لکن گفته که حرمت بسبب نیت است
 بلکه در دلیل اهل بغیر الله آورده اقول اهل به را در دلیل آوردن دال است
 بر آنکه قصد تقرب غیر خدا نیز داخل اهل است حکما و مراد از نسبت
 بسوی غیر تقرب غیر است و آنچه در در مختار و غیره فارق مذکور است از آن صفا
 ظاهر است حرمت ذبیحه متنازع فیها و آن از جهت قصد تقرب غیر خدا نه از
 جهت ذکر نام غیر خدا وقت ذبح قوله ۱۹ واضح باد که صاحب در مختار
 اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره جهال مستندین نیستند که در صورت
 مخالفت با فقههای کبار کلام شان قابل استناد باشد انچه اقول از اینجا زبان دراست
 است بر فقههای نامدار بسبب تصریح شان مخالف مراد این رئیس الاشهر و کلام حاکم
 در مختار و اشباه و نظائر و امثال آن در اینجا برگزیده مخالفتی با هیچ یکی از فقه کبار ندارد
 بلکه همه فقههای کبار متکلم بهمان بوده که در در مختار و اشباه و غیرهاست قوله ۱۹
 بینند که در همین باب چه بلا بر پا نموده که نوشته داد لاشکل ذبیحه جبری لو ابوه سبیا
 و لو ابوه جبر یا علت اشباه لانه صاره که تذقیه ندارند که صاحب قنیه معتزلی
 است انچه اقول در اشباه این مسئله از قنیه منقول نیست صاحب در مختار اصل
 مسئله را از اشباه نقل نموده و دلیل علت ذبیحه جبری که پدرش نیز جبری باشد

الکلبه از قنیه نقل نموده پس از کجا معلوم شد که صاحب در مختار و صاحب استبانه
لفظ ابی علی را بذیده و مجبره و اهل عدل را نفییده بلکه گفتن جبری نه مجبره و سینه نه اهل
عدل درین مسئله دلیل صریح است بر فهم شان پس بنای این مسئله بر تفسیر جبری
است نه بر مذاهب اهل اعتزال قوله ۱۹۸ این روایت بی عمل است این قول
عمل ذکر فرج برای تقرب غیر خداست و امتناع فرج برای تقرب غیر خدا ازین روایت آید
است قوله ۱۹۸ از همان قول نووی رود عاوی مدعی و نفس مدعی ما می است
اقول بالا توافق قول نووی با دعوی مدعی و تخالف با مدعی امام الله علیه و آله مذکور شد
قوله ۱۹۹ چه از تفاوت عادات و ازمنه معانی الفاظ متبدل نمیشود اقول یحیی
در بن تفسیر معنی لفظ نیست بلکه مترج مورد است و پس قوله ۱۹۸ همین است
مقصود التحريم اقول خضر مقصود تحريم در ذکر نام غیر عند الذبح بی دلیل است بر ثلثان
دلالة الفاظ قوله ۱۹۹ با اعتراض آیت کریمه موافق تفسیر قدیمه افاده حکمی درین
خصوص نمیکند انما اقول از کجا معلوم شد که با اعتراض آیت کریمه موافق تفسیر
قدیمه افاده حکم حرمت درین خصوص نمیکند چه از منکره اش همین قدر ثابت است که
درین تفسیر اگر قید عند الذبح ما خود است بنا بر مورد است نه بنا بر اطلاق عموم لفظ
و عموم لفظ آیت مفید حکم حرمت است درین خصوص و در تفسیر قدیمه نفی این روایت
نست قوله ۱۹۹ این افزای است صریح انما اقول بسیار بی جهت اندر کسب
باین گاه از حقیقت و شرائط ذبح تبرعی آشنا نیستند پس بعضی اینان اگر بدو
ذکر نام خدا نیز ذبح کرده باشند چه عجب است قوله ۱۹۹ باینکه کنایه هم نباشد
دعوی صراحت نمودن روز راست گفتن است اقول و خلع مسئله در پدایه در
ذکر مجبر و از تقرب بغیر الله است چنانکه فرموده و از پدایه در بیان صورت اولیای
که مدار حرمت بر وقوع ذبح برای غیر خداست و نیز در پدایه مصرح که شرط ذکر خدا

مخبر از ذکر غیر است نسبت غیر در حکم ذکر غیر است پس در صریح بودن عبارت برای
در اینکه قصد تقرب غیر خدا بجز محرم ذبیحه است چه شک است قولی است خود گفته
که صریح فیما ذکرنا و باز خود میگوید بجزل عن سئلنا اقول از وضع کردن حساب ^{بدان}
مسئله را در غیر مسئله متنازع فیہ لازم نمی آید که کلامش صریح در مسئله متنازع فیہ باشد
که بسا است ذکر اشیا تبعاً قولی است پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت برای
قرار دادن کار ذی عقل نیست اقول هر ذی عقل ظاهر است که حاصل مطلب برای
همین است اقول در میان هر دو فرقی نیست زیرا که ابطال لغیر الله باعث همین
شکست در نیجی است قولی است چه در مراد صاحب هدایه تقرب را و غلی نیست اقول
رفع همه این شبهات در سابق گردیده و لا باس به بودن آنچه در انفضال صورت
و معنی باشد از هدایه ظاهر است و قید معنی مفید است که فقدان انفضال معنوی نیز
در حل است در صورت قصد تقرب غیر خدا از اوج انفضال معنوی مقصود است
قولی است و طرفه آنکه صاحب تفسیر احمدی در عشیة بهمان مقام نوشته انرا اقول
تاویل نذر اولیا به نذر برای خدا و ثوابان برای ارباب غلط است بنابر حال نذر
کنندگان که امید دفع و بیم ضرر از اولیا میدارند و تعظیم اولیا ازین نذر قصد میکنند
قولی است و بهمانست مراد صاحب تفسیر احمدی که نذر اولیا را ماول اقول نذر اولیا
از هر سه وجه مباح خارج است چه نذر کنندگان درین نذر اصلاً ذکر ایصال ثواب
نمیکنند قولی است و النذر الحرام یجعل الناذر عاصیاً لا تاثیر له فی النذر و یبقی علی
ملکة کما هو فی عائر الکتاب اقول حواله عامه کتب داده و از کتابی هم نقل کرده بحث در
بقای آن بر ملک مالک نیست بلکه کلام در انکار تاثیر نذر حرام است در حرمت مسئله
در بحر رافع مسطور است و انه حرام بل سحت و لا یجوز لخاصه و لا لک
ولا للتشرف فیہ و در ولیل لاصحابین مذکور است النذر لا یكون لاله تعالی

فمن نذر نبي أو ولي لا يلزم عليه شيء فان اعطى بذلك الشيء لأحد من الناس على
 النية لا يجوز أخذه ان علم الأخذ بذلك فان كان طعاما لا ياكل أو كان ذبيحة فهو
 ميتة فان أكلوا وسما الله تعالى عليها كفر جميعا وان نذروا لله تعالى فأكلوا تم
 وهو التوبة لأحد من الناس فذلك يجوز أخذه ودر شرح متفق مرقوم است
 البقر الذي ينذره الكافرون باسم الأبار والاحد حرام لان فيه حريتين احدهما
 ان المنذر يكسب النذر ولا يجوز للمؤمن ان يتصرف في ملك الغير وبأكل لان حق الغير
 حرام والثاني ان ما يلزم الكافرون باسم الأبار فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان يأكل
 منه وكذا البقر لانه منذور باسم الميت وكذا البقر الذي ينذره الناس بأرواح
 المشايخ لانه منذور باسم الميت اختبه وافندي در رساله رد بدعتنا
 نوشته والاجماع على حرمة النذر للمشايخ ولا ينعقد ولا يشغل الذمته به واخذه
 حرام وسحت اختبه قوله ^ص لا يقيدون حرمة النذر وابطالانه بقوله لم يقيد
 صرفنا للفقراء اقول حرمت نذر حرام را مقيد به مالم يقصد واصررها للفقراء نكروا
 بلکه حرمت ما يؤخذ ونقل الى ضرائع الاولياء را مقيد بدین قيد مودعه مذعني این
 چیز را که منقول بسوی ضرائع اولیا است حرام در آنوقت است که نذر اولیاء
 از آن مقصود باشد وچون نذر خدا و تقربا و تقالی و صرفا آن برای فقرائی درگاه
 شیخ منظور باشد حرام نیست قوله ^ص در شباه و نظائر بینند که در مباحث
 قاعده ثانیه مینویسد الثاني فی بیان عدم اشتراط استمرار اقول در عبارت شباه
 الثامن است نه ثانی و مراد از استند است نیت در قول مولانا دهلوی باقی ماندن
 نیت اول است تا آخر عمل در حکم نه احتیاج نیت تا آخر عمل و در عبارت شباه
 مشقوله مراد ثانی است فی التجنیس اذا توخا فی منزله لیصل الطهر ثم حضر المسجد
 النسخ الصلوة بتلك النية فان لم يشغل بعمل آخر یکنیه ذلك بهذا قال محمد

فی الرقیات کذا فی الاشهاد بالآلکة وینج عبادت ذات افعال نیست و در شباه
 بعد عبارت مجتبی ثم بذالنیات من اول الصلوة الی آخرها خذوها عند الاستعا
 من رکن الی رکن ولابد منه نیتة العبادۃ فی کل رکن والنفل کالعرض فیها الانی
 وجه واحد و هو ان ینوی فی النوافل انہا لطف فی الفرائض و تسهیل لہا انیتہ
 مرقوم است و الساصل ان المذہب المعتمد ان العبادۃ التي ذات افعال ینیتہ
 بالنیة فی اولہا ولا یتحتاج الیہا فی کل فعل الکفار بالنسجاہا علیہا الا اذا نوى
 بعض الافعال غیرہا و صنع لہ انیتہ قولہ حدیث ۲۰۴ در نیت و نج کا و برای غیر خدا
 و در منوی کہ و نج است نام خدا بیان آمد ان نیت سابقہ باطل کہ دید اقول
 چون از عادات منافقین این است و نج بنام خدا بطریق رسم با قصد تقرب
 بغیر خدا است نام خدا بیان آمدن منافی نیت سابقہ کہ قصد تقرب بغیر خدا
 نباشد کیف والقلب جابل للنیة ولو اختلف اللسان والقلب فالمتعبر بالنیة
 القلب کما فی الاشباہ وغیرہ قولہ مطلق سوم و نذر نیت کفایت نمیکند بلکه
 مطلق شرط است اقول مراد از بہ کفایت کردن نیت در نذر چیست اگر مراد بہ
 کفایت کردن نیت در اسباب نذر خدا تعالی است پس مسلم است و مضر خصم و منید
 انام اللہ بیه نیست و اگر مراد کفایت نکردن نیت در اطلاق نذر بر نذر غیر خدا
 پس عبارت اشباہ را بران دلالت نیست یا آنکہ در محل تراعی تلفظ نیز موجود است
 قولہ ۲۰۵ قبیل علیہ نیابت و نیت نزد خفیه جاری نیست ان اقول در
 قول مولانا دهلوی ذکر نیابت و نیت نیست بلکه بیان اعتبار نیت موکل و منیب
 و در نج است چنانکہ گفته اند در زکوۃ معتبر نیت موکل است قولہ حدیث ۲۰۵ و قول
 کالاضحیۃ قطع نظر از توضیح تمثیل قیاس مع الفارق است ان اقول تنظیر نج
 برای تقرب را بر اضحیہ در اعتبار نیت موکل و منیب نیت وکیل و نائب قیاس

گمان کردن و باز آن قیاس را قیاس مع الفارق بدین وجه گفتند که در اضحیه نیست
 شرط است بخلاف دیگر ذابح با وجود عدم تاثیر شرط مذکور در ابطال شرط که
 علت قیاس اگر فرض کرده شود ناشی از جهل جلی رئیس اجهال است و معین
 اضحیه مخصوص با شرط نیست نیست در اشباه والنظائر مرقوم است
 و الهدایا کالضحایا گفته و در صورت استعانت نیز اعتبار نیست مالک متعین باشد
 یا اعتبار نیست هر دو مانند اسلام و تشبیه قوله ص ۲۵۵ قبل المدلول لیس منحصرا
 فی المدلول اللغوی الخ اقول حاصل کلام الدلوی ان هذا المعنى ليس بمدلول
 لغوی و اذا لم يكن مدلولاً لغوياً فلا بد ان يكون مدلولاً آخر فليبين ذلك المدلول الا
 فهو مردود على قائله فليس في الكلام من احصر شي و اما قوله بل هو مدلول شرعي فتدل
 لاصح له و اما ما في المدرك المختار فهو ليس معنى ما قصد به التفرع الى غير الله تعالى بل هو
 فارق هذا المقصد عن غيره باعتبار حال الرجال قوله ص ۲۱۶ لما قال مشير الى سئله
 السراجيه هذا عين من سبب القائل فقد اقر بان المعتبر في الذبح و مدارا سكل و الحرمة هو
 اللفظ و لا عبرة بالنية الخ اقول لا رايحة في قول الدلوی من هذا الاقرار كيف و جعل
 قوله ان سئله السراجيه مبنيّة على ان النصرا في لا يفرق بين الله و المسيح بطريق السكول
 بل يقول ان الله هو المسيح بن مريم فيكون مراد النصرا في من قوله الله هو الله و ان
 غلط في تعيين مصداق الله تعالى بطريق السكول فان ذبح بقوله بسم الله كانت
 ذبيحته حلالاً لفظاً و النية فمدار سكل و الحرمة لم يكن لفظاً بخلاف لفظ الله
 و المقصود بيان العينية في اخلاص النية و الخطا في الاعتقاد باعتبار الخطا في
 العنوان في صورة و عدم اخلاص النية و الخطا في الاعتقاد باعتبار الخطا
 في العنوان و المعنوي معاً في صورة فلا يرد ما اورد له بقوله و اما ما فرغ عليه الخ
 قوله ص ۲۱۶ ارادة السيد احمد من النية على اعتقاد السكولية حتى عند و ام باطل

فان كان حقا فهو من الحلولية والحقان باطلا فالحكم بانه لا خلل في نية بل اخلص النية
 باطل قطعاً فان الارادة هو النية اقول باختصار الشق الثاني انه لا يلزم منه
 بطلان الحكم بانه لا خلل في نية بل اخلص النية لله اذ الارادة هو ارادة السيد
 بانه و هو باطل والنية هو نية التقرب الى الله بالذبح وهو حق وليس متعلق الارادة
 والنية امر واحد حتى يلزم من كون الارادة عين النية وبطلان الارادة بطلان
 النية فيلزم بطلان الحكم بانه لا خلل في نية بل اخلص النية لله تعالى بل متعلقاً
 امران متغايران قوله ص ٢٠٠ قيل عليه وعوى معارضة الجم الغفير من الفقهاء
 ومخالفة العلماء الكبار تقول صحت وتنفوذه محض النحر اقول المير الفقهاء
 ما يقولون في مسئلة القادم فانه صريح في معارضة ما في التفسير الاحمدى واما مراد
 قول الدبلوى سيجى انه سيجى في كتاب البيضاوى نقلاً عن فتاوى واما الدلائل التي اقامها
 الدبلوى قائمة كما كانت لم يبطل منها شئ الى الآن وترجيح التحريم على التحليل انما
 باعتبار عليه الاحتياط لا بعد رجوعاً عن التحريم وكان الكلام ههنا على التنزل وبناء
 على معتقد الخصم وهو ايضا لا يكون رجوعاً من المقرر عند نفسه قوله ص ٢٠١ قول
 ابى فقيهى حقيرى وعالمى صغيرى هم در جواب مذکور شيت اقول ايا كلام فقهاء
 در مسئلة قادم در مکتوب بيضاوى منقول از فتاوى مولانا دبلوى مذيدى که انکار از ذکر
 میکند قوله ص ٢٠٢ بالآخر مولوى محمد اسماعيل مبشوره وصلاح النحر اقول ابن
 ظام پرست از کذب وافترا کما لا يخفى قوله ص ٢٠٣ و آخر هم شاه صاحب فتاوى
 حقيرى اين جنگ را طى نمودند اقول بر تقدير صحت نقل اين فتوى گفته خواهد
 شد مخالف تفسير و فتاوى سابقه نسبت زيرا که درين فتوى نيز حرام و مردار بودن
 بالوریکه از ذبح آن تقرب بسبب صغير خدا مقصود باشد مرقوم است قوله ص ٢٠٤
 اب دوم در مکائد نجديه النحر اقول انچه بعنوان مکائد درين باب مذکور است

نایشی است از کذب و افترا و جهل و نقص میان سچا طریق اضلال فرقه لها بیه که
 تحم منکالت کاشتن در امت محمدیه علی صاجها الصلوة والسلام بنیاد کرده اند
 و گفته شرک و بدعت در اهل اسلام برپا نموده اند و خص خواص ایشان و اکمل افراد
 ایشان این خلفه ابن سلول و نائب ابن سبا است بیشتر و بسیار است و زائد ارجح
 و شمار بطور مشتمی نمونه از خیر و اری در اینجا اشارتی بمبعض آن اجمالاً کرده می آید تفصیل را
 و فتری باید انبیتقام و سعت آن ندارد اگر توفیق الاهی است و او تالیف کتاب جدید
 در بن باب غین مراد است طریق اول آنکه نصوص آیات و احادیث علی هر چه
 را بسبب مخالفت هوای نفس و طریق طبع را در پس پشت اندازند و از معانی بی اثر
 متبادره آن آبا و استمگان نموده مصروف عن الظاهر گردانند و محمول بر غیر حمل
 نمایند و داد و بیداد سخن از کلام عن مواضع دهند و اسناد درین تخریف با قوال و فعال
 اخبار و در میان خود که در اعتقاد ایشان از باب مری و نامند اند و کلام ایشان را
 مانند وحی مطلق الاهی دانند استناد کنند طریق دوم آنکه چون اهل سنت
 از اقوال و افعال از باب نوع ایشان حجت بر ایشان قائم کنند به اتهام تصرف
 در نقل یا بکذب و در صحت نقل اغوای عوام نمایند طریق سوم آنکه چون اهل سنت
 از کتب سابقین و علمای ماضین قوی بر خلاف مدعوم ایشان بنا بر جبلت
 و فطرت این گروه شقاوت پیرو که دم نزدن است در قول ایشان پیر گویند که
 باشند بنا بر احتجاج بقول ایشان که حجت شرعیة نزد اهل سنت جز کتاب و سنت
 و قیاس مجتهدین و اجماع است نیست نقل کنند گاه از نقصان استقرار یا دیده
 و دانسته از وجود کتب مذکوره در سواد عالم انکار کنند و گاه برائمه قرون سابقه
 و علمای زمان ماضیه طعن زن باشند حال آنکه آن کتب نزد اهل سنت حاکم است
 یا عبارتها آنها در کتب موجوده نزد ایشان حاضر و آرمناقب آمده و علمای جدیدین

کتب رجال و تاریخ پرست و اقوال و روایات ایشان نزد علمای معتبرین این شیاطین
 قول ۳۱۳ گاهی یک فقره را از میان عبارت منقول حذف کردن تا مدعی درست
 اقول پنجین و زانهای اعمال این و جال بسیار موجود است که از این جمله است و
 چند سطر از میان عبارت تفسیر عزیزی در صفحه ۳۴ بوارق و از این جمله است
 و هو الصبح از میان عبارت فتاوی قاضیان در صفحه ۳۴ بوارق و از این جمله است
 حذف قریب دو سطر از میان عبارت در مختار در صفحه ۳۴ بوارق و از این جمله است
 زیادت یک جمله در میان عبارت منقول از طرف خود اقول نظائرش در مسند
 این منبع الیاد موجود است مانند زیادت اکل عند العامة بجای صح در میان
 عبارت در مختار در صفحه ۱۵۹ بوارق و زیادت لفظ بعض در میان عبارت
 شرح منار در صفحه ۱۸۴ تصحیح قول ۳۱۳ گاهی اکتفا بر نقل قولیکه ردان عتب
 ان موجود اقول رسائل این جاہل ازین کار ساری پرست در صفحه ۳۴ تصحیح در
 نقل عبارت مرقاة بر نقل قول طیبی که عقب آن ردان موجود اکتفا کرد و قول ۳۱۳
 گاهی بحواله هر کنابی با وجود نبودن آن در آن کتاب اقول پنجین و صفحات ضلالت
 این رسائل الشفا و موجود در صفحه ۳۴ بوارق عبارتی بحواله انتباه نقل کرده با وجود
 نبودن آن در انتباء قول ۳۱۳ چنانچه در حواله طیبی میگویند اقول با و این قول منقول
 در گاه دلی است که در خرافات ردو اربعین انکار از وجود مسئله و فن موداخن در شرح
 مشکوٰۃ طیبی کرده و در نسخه که بسا مسائل در کتب فن در ابوابیکه تراجم آن مناسبت
 نباشد طرذا ذکر می یابند عادت لهانیة آنکه در تصحیح نقل اکتفا بر ملاحظه همان باب کنند که
 ترجمه اش بظاہر مناسب مسئله مذکوره باشد و چون در این باب نیاید انکار از وجود
 آن در تمام کتاب بی محابا کنند و زبان درازی نمایند در بایه مسائل مرقوم بود که مختصیر
 مصافحه بیوت فجر و عصر نزد علمای خفیه مکرر است اما المصافحه بتعقیب العصر

فعند التحقيق مكره كما في شرح المشكوة لملا على قاري اين جيا در صفحه امد تعييم نفى
 وجود اينه من از مرقاة شرح مشكوة ملا على قاري بدین عنوان كرده كه حكم كردن
 كه است على الاطلاق نزد علمای حنفيه بى رجوع بكتب يا ديده و نوشته از اهل بیت
 كه ممكن غيبت عبارت عربى نقل ننود گفت كه في شرح المشكوة لملا على قاري
 بسبب شرح ملا على قاري را وديم در باب المصافحه و المعالفة اول اين عبارت علم
 ان المصافحة الخ و بعد ذكر عبارت مرقاة لقطع و برید نوشته ازین كلام مستفاد
 است كه بعضى علمای ما كروه گفته اند ليس نوشتن حبيب مطلقا كه است آن
 بجا است افتنه حال آنكه در باب الاعتصام بالسننة مرقاة فعند التحقيق مكره
 افتنه موجود است و بالفرض در سائلكه صحت آن از عامه كتب و بينه باشد
 و در حواله آن اتفاق غلط خواه از سهو و خواه از اختلاف نسخ افتاده باشد طعن
 بر حواله كنده كردن و غلط را محمول بر محل صحيح و نيك حمل نكردن شعار مسلمين
 ذاب محصلين نسبت در بحر رائق عدم قبول توبه شباب شغيفين سبوا كه چه بهره مسطور است
 و در عامه نسخ جوهره اين مسئله بافته ميشود مسئله دفن مومن و ناخن در عامه كتب
 و بينه موجود است بديقى در سمن كبرى مرفوعه روايت كرده كه ادفوا الان
 و الدم و الشعر فانه ميته و عيني در شرح صحيح بخاري نوشته و ذكر كند
 من سمن الحلق فقال و اذا حلق فاستحب ان يدير بالشق الايمن ثم باليسر و ان
 يكون مستقبل القبلة و ان يكبر بعد الفراغ و ان يدفن شعره و زاده الحب الطبرى
 من سننه صلوة ركعتين بعدة سننة اذا ختمت افتنه و در فتاوى قاضى خان
 مرقوم است اذا قلم اطافيره او جز شعره يعني ان يدفن ذلك الطفر و الشعر المحز و
 فان رمى به فلا بأس به افتنه و در خلاصة الفتاوى مرقوم است اذا قلم
 او جز شعره يعني ان يدفن ذلك الطفر و الشعر المحز و فان رمى فلا بأس به افتنه

در فتاوی کبری مستطورت لو قلم اطفاؤه او جز شجره یستحب ان یدفن وان می
فلما بس بدانتیه و در فتاوی عالمگیری به مذکور است فاذا قلم اطفاؤه او جز شجره یستحب
ان یدفن و ذلک الطفر و الشعر المحرور و ان رمی به لا باس ان یتیم و در فتاوی عثمانیه
مردم است یدفن اربعه الطفر و الشعر و خرقة السجده و الدم ان یتیم و در جامع الرموز
مستطورت کالشعر و الطفر فانه جزیر الاذنی و لذا وجب دفنه کما فی التمر تاشی و غیره
ان یتیم و در فتاوی علییه مذکور است و لو قلم اطفاؤه او جز شجره یستحب ان یدفن ان
رمی فلما بس بدانتیه قوله ^{ص ۱۳۱} مکیده اول و رایت مسائل بجواب سوال سیام ثوبه
قال الملا علی قاری فی شرحه الخ اقول جواب ازین مکیده بدو وجه متصور است وجه اول
آنکه با است که اختلاف نسخ موجب تفاوت عبارت بحذف یا زیادت میگردد و پس
در تفاوت عبارت منقول منقول مولانا حمدا سحقی و بلوی رحمته الله علیه که کلمه اتفاق است
بر تقوی و دیانت وی بمقتضا حسن ظن با مؤمنین با خصوص بابیکه عدالت و تقی
و حسن انضباط و احتیاط او ضرب المثل بین المسلمین باشند پس گمان باید کرد که عبارت منقول
در نسخه مرقاة که اتفاق نقل از ان افاده یچنین باشد و مؤید صحت این گمان است اختلاف
اکثر نسخ مرقاة ازین مقام که نظر آمد و عدم صحت نقل از ابن ملک بسبب عدم وجود این عبارت
در شرح مصابیح و شرح مشارق ابن ملک و سخافت افاده قید علیها برای جواز استناد حد
بجنب قبور و اعتقاد علو کلام ملا علی قاری از وقوع سحر امور و شاید سخافت افاده مذکوره
از راک عادت اهل کتاب است که نهی از استناد مساجد بر قبور از جهت مشابهت فعل ایشان
وارد گردیده و معلوم است که ایشان گرد قبور انبیاء و صالحین مساجد بنا میکردند نه بنسبت
قبور بر محل قبور مسلم در صحیح خود در باب النهی عن بنائ المساجد علی القبور از عائشه رضی الله
عنها روایت کرده که قالت ان ام حبیبه و ام سلمة ذکرنا کثیرة رارنا بها یسبح فیها الضمائر
رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اولئک اذا کان فیهما الرجل الضمائر

فأتى بنوا على قبره مسجد اسود و فيه تيك اند در اولنگ شتر را خلق عند الله يوم التباينة
 و در احكام الاحكام شرح محمد و الاحكام مسطور است قوله عليه السلام بنوا على قبره
 مسجد اشار الى المنع من ذلك و قد صرح في الحديث الآخر لعن الله اليهود والنصارى
 اتخذوا قبور انبيائهم مساجد پس على در حديث يا معني لام باشد يا معني حول و شفيرو
 استعمال على معني لام و حول و شفيرو در كلام عرب شائع و كثير است بيضاوي و تفسير
 ما ذبح على النصب نوشته الشنب واحد الانصاب و هي احجار كانت حول البيت
 يذبحون عليها و يعدون ذلك قرينة و قيل هي الاصنام و على معني اللام لفته و امام
 رازي در تفسير كبير نوشته ما ذبح على النصب فيه وجهان احد هما ذبح على اعتقاد تعظيم
 النصب و الثاني ما ذبح للنصب و اللام و على تعاقبا لفته و لغوي در معالم ذكر كذا
 كه قال قطرب على معني اللام اى و ما ذبح لاجل النصب لفته و در تفسير جلالين يوم
 فناء لواء الكفار بنوا عليهم اى حولهم بنيا تا يستريحهم بهم اعلم بهم قال الذين غلبوا على امرهم
 الفقية و هم المؤمنون لينتخذ ان عليهم اى حولهم لفته و خود ملا على قارى و مرقاة بعد
 انس قال شهيد ثابت رسول الله عليه و آله وسلم تدفن دفنها و رسول الله صلى الله عليه
 و آله وسلم جالس على القبر و شرح على القبر نوشته اى على شفيرو لفته و فيروز آبادي
 صاحب قاموس در سفر السعادت و در ترجمه حديث مجو ث عنه نوشته و هي فرمود
 كه بر سر قبره مساجد بنا كنند و بر گور انبياء و رسل و رذ و بر فاعل ان لغت كروسته
 فسطا در شرح صحيح البخاري نوشته و قال الزين بن النير كانه قصد بالترجمة لاد
 يعنى قوله باب ما يكره من اتخاذ المساجد على القبور اتخاذ المساجد لاجل القبور بحيث لو اتخذ
 القبر ما اتخذ المسجد و عراقى در شرح جامع ترمذى در شرح حديث ابنى بنا قبر
 نوشته بنجل ان المراد البناء على انفس القبور ليرفع عن ان يبال بالوطى كما يفعل كثير من
 و ان المراد البناء عن ان يجعل حول القبر بنا و كثرية او مسجد او مدرسة او نحو ذلك و گفته كه حل

النوفى في شرح المذهب على هذا الشيخ الاسلام احمد بن عبد الجليل در صرح انهم
 نوشته فاما بنار المساجد على القبور فقد صرح عاتمة العلماء الطوائف بالنسبة عنه متتابعة لا تفتا
 وصرح اصحابنا وغيرهم من اصحاب مالک والشافعي وغيرهما بتجريمه ومن العلماء من يطلق
 فيه لفظ الكراهة فادري عني به التنزيه او التحريم ولا ريب في القطع بان روى مسلم في صحيحه
 جذب بن عبد الله السجلى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يموت يقول
 اني ابر الى الله ان يكون لي منكم خليل فان الله قد اتخذني خليلا كما اتخذ الله ابيهم
 ولو كنت متخذ من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان من كان قبلكم كانوا يتخذون
 قبور انبياءهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد فاني انهيكم عن ذلك وعن عائشة
 رضي الله عنها وعبد الله بن عباس قال لما نزل برسول الله صلى الله عليه وسلم طفق يطرح خميصة
 على وجهه فاذا اغتم بها كوشفها فقال هو كذلك لئلا تشبهوا اليهود والنصارى اتخذوا قبور
 انبياءهم مساجد يحذر ما صنعوا اخرجه البخاري ومسلم واخره جاجييا عن ابي هريرة عن رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال قل الله اليهود اتخذوا قبور انبياءهم مساجد وفي رواية لمسلم لعن الله اليهود
 والنصارى اتخذوا قبور انبياءهم مساجد فقد نهى عن اتخاذ القبور مساجد في اخر حياته ثم انه
 لعن وسوفي سياق من فعل ذلك من اهل الكتاب ليحذر امته ان يفعلوا ذلك قالت عائشة
 رضي الله عنها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي لم يقم منه لعن الله اليهود والنصارى
 اتخذوا قبور انبياءهم مساجد لولا ذلك ابرز قبره غير انه خشى ان يتخذ مسجدا رواه البخاري
 ومسلم وروى الامام احمد في مسنده باسناد جيد عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه ان
 النبي صلى الله عليه وسلم قال ان من شر الناس من تذر كه الساعة وهم اجبار والذين يتخذون القبور
 مساجد رواه ابو حاتم في صحيحه وعن زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبياءهم مساجد رواه الامام احمد وعن ابن عباس
 رضي الله عنهما قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج

رواه الامام احمد وابوداود والترنزی والنسائی وفي الباب عاديث ليس هذا محل
 استقصاء بل فائدة المساجد المبنية على قبور الانبياء والصالحين الملوك وغيرهم من عبيد
 انزلها بهدم او غيره وهذا ما لا اعلم فيه خلافا بين العلماء المعروفين وذكره الصلوة فيها
 من غير خلاف اعلم ولا تصح عندنا في ظاهر المذهب لاجل النهي والكلف الوارد في ذلك
 وبلا عار بنا خراسني واما ابن القيم دررر والمعا ونوشته وعلى هذا فيهدم
 المسجد اذا بنى على قبر كما ينشئ البيت اذا دفن في المسجد نفس على ذلك لا امام احمد وغيره
 فلا يجتمع في دين الاسلام مسجد او قبر بل ايهما طر على الآخر منع منه وكان الحكم السابق
 فلو وضعها معالم يجر ولا يصح هذا التوقف ولا تجوز الصلوة في هذا المسجد لئني صلته
 عليه وسلم عن كسر ولحقة من اتخذ الثبر مسجد او اودع عليه سراجا فهذا دين الاسلام
 الذي بعث الله به رسوله وعريته بين الناس كما ترى اغتصبه ودرغاثة اللامعنان
 واليقاد السراج عليه وبنوا المساجد والقباب عليه وتجهيذه وتقبيله واستلامه ودعائه
 والدعائه والسفر اليه والاستعانة بما علم بالضرورة من دين الاسلام انه مضام لما
 بعث الله به ورسوله من بحريه التوحيد لله وان لا يعبد غيره وسبحانه واذا بنى المسجد
 عن ذلك اشتملت قلوبهم وقالوا قد يتقص اهل الرتب العالية ليس قال ابن الملك
 وفسره وقيد عليها فيفيد ان استحاذ المساجد لا باس به از تصرفات ناسخين بهيچ امام الهانين
 باخذ وجه ووهم انك استنوا وبردقاة در معنی مساجد بر قبور است که بنابر مساجد
 بر قبور است واینچه از العذر عبارت که حجب نقل کرده ظاهر است پس اگر محجوب
 متعلقه استنوا صاحب مرقاہ ذکر نمود چه فوج عائد حال او شد که احتجاج او بحدیث
 است نه به قیاس ورای صاحب مرقاہ باقی ویدل علیه الخ منقول از مرقاہ نسبت
 بلکه کلام عجیب است برای اثبات استئذان به سنت یهود بودن صلوة درین مساجد از حدیث
 لهذا عجیب درایه مسائل در ترجمه عبارت شرح ترجمه این عبارت نکرده حیث قال

ترجمه این عبارت شرح نیست که حرام کرده شد ساختن مساجد بر قبر یا بسبب اینکه
 درین قسم مسجد نماز خواندن جاری کردن طریق یهودیان است که معمول یهود بود که بر قبور
 بنیاد و صلیحای خود مساجد میساختند و نماز در آن میکردارند انقیاد و مقوله این ملک است
 بسبب قوع آن در کتاب ملا علی قاری مقوله ملا علی قاری قرار دادن و بعنوان قال
 الملا علی قاری آنرا ذکر نمودن باکی ندارد شیخ دهلوی از معتمدین امام اللطیفین در ترجمه
 مشکوٰۃ مقوله توربشتی را بسبب قوع آن در شرح مشکوٰۃ طیبیه مقوله طیبیه قرار داده
 نهشت و طیبیه گید که اگر این قیام مراد یهودی قوموا السیدکم گفته انحر قوله ^ط کید
 دوم در بیان جواب نوشته که مکان بر قبور مثل قبه یا غیر با هم ساختن حرام و ممنوع
 است بموجب حدیث و روایت کتب بعد نقل حدیث جابر از مشکوٰۃ نوشته و
 مراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود یا خیمه استاده کنانیده شود و چنانچه
 از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دهلوی و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود
 حال آنکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی انحر اقول جواب ازین کیده نیز بدو
 ممکن است وجه اول آنکه حواله ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری
 که از معتمدین سائل اند در عموم بنا است در حدیث نه در حرمت و امتناع بنا که استدلال
 بر حرمت و امتناع بنا بحدیث است و تأیید آن به روایات کتب فقه و وجه دوم آنکه
 در قول ملا علی قاری فیستفاد منه انحر بیان فاده تعلیل اول توربشتی است و به قال البخاری
 الشرح انحر نقل قول بعض شراح است و این هر دو با ذکر حرمت که است بنا عموم
 از ازار و غیره نقل تعلیل ثانی توربشتی که دلالت میکند بر اینکه استاده کردن خیمه
 منهد عنه است مفید اختیار ملا علی قاری جواز استاده کردن خیمه بر قبور برای فائده
 و جواز بنا بر قبور علماء و مشایخ برای استراحت نیست عبارت شرح مصباح توربشتی
 نیست قلت و ان نبی علیه السلام و جبین البنا علی القبر بالحجارة و ما یجری حجرها و الا

ان یضرب علیه حباً او نحوه وکلا الوجهین منهی عنه الاول فقد ذکرناه واما الثاني فلانه
 معنی الاول لانعدام الفائدة فیه ولانه من صنع اهل السجاطیه وقد روی عن ابن عمر
 الله عنه انه رأى فسطاطاً علی عبد الرحمن وهو عبد الرحمن بن عمر اخوه فقال انزع غلام
 فانما یبطله علم لنتنه قوله ^{۱۲۵} مکیده سوم در جواب سوال سبت و نیم نوشته نماز گذاردن
 در مقبره ممنوع و مکروه است بموجب حدیث و روایات فقهیه و چند حدیث نقل نمود
 اول گفتن عمر رضی الله تعالی عنه النس بن مالک القبر القبر چون دید که نماز میگذارد و در قبر
 حال آنکه در زیایه مسائل و اربعین استدلال در مرفوع نموده است اقول قطع نظر
 از کلام و صحت نقل حصر استدلال در مرفوع ذکر قول عمر که دون از قول شیخ عبد الحق
 دیلوی و امثال او نیست و معترض آنرا کالو حی من السمار میباید بطریق تأیید مسئله
 است نه بطریق احتجاج بالاستقلال و ندانسته که حضرت عمر بجنود صحابه حضرت
 النس از گذاردن نماز نزد قبر تجذیر کرده و انشأ آنرا مسلم داشت و کسی از صحابه درین
 کلام نکرده از آنکه بسامع از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم استغفار کرد است نماز
 گذاردن نزد قبر و از آن صحابه بود و بجای خود مقرر که تقلید صحابی در هیچ قول و واجب است
 در فتح الباری مرقوم است و الاثر المذكور عن عمر و بنیاه موصولة فی کتاب الصلوة
 لابن نعیم شیخ البخاری و نقله بنی النسل لصلی الی قبر ناداه عمر القبر القبر فظن انه یغنی القبر فلما
 رای انه یغنی القبر جاز القبر و صلی و له طرق اخری بیتهما فی تعلیق التعلیق منها من طرق
 حمید عن انس نحوه لنتنه قوله ^{۱۲۵} دوم حدیث ابی مرثد عنوی لا تجلسوا علی القبر
 و لا تعلوا الیهما که با مدعی مناسبتی ندارد اقول مدعی امتناع و کراهت نماز گذاردن
 در مقبره است و آن متناول است نماز گذاردن بسوی قبر رانیز و حدیث مفید امتناع
 نماز گذاردن بسوی قبر است پس با مدعی مناسبتی نیست حدیث و خیالی نمی آید در فتح الباری
 مسطور است و مایکده من الصلوة فی المقابر تنی و لا اذا وقعت الصلوة علی القبر او

الى القبر وبين القبرين واما ذلك حديث رواه مسلم من طريق ابى مرثد الغنوى مرفوعا
 لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها وعليها الغنم ودر فيض الباری شرح صحيح البخاری
 مذکور است قوله هذا بقناول ما اذا صلى على القبر واليه او بينها كما قال ابن الرقعة وفيه حديث
 ابى مرثد اخرجه مسلم وابوداؤد والترمذى والنسائى بلفظ لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا
 اليها الغنم قوله حديث ابن عمر از ترمذى ابن ماجه حال انكه ترمذى در آخر آن نوشته
 داده است حديث ابن عمر ليس بذلك القوي وقد تكلم فى زيد بن جبير من قبل حفظه
 اقول ترمذى بعد آنچه معترض نقل نموده نوشته و قد روى الليث بن سعد هذا الحديث
 عن عبد الله بن عمر العمرى عن نافع عن ابن عمر عن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله
 وحديث ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم اشبه واصح من حديث الليث بن سعد
 ودر كتب اصول حديث وقفه مقرر است كه حديث ضعيف از سواد حفظ راوى مرتقى
 ميشود به تعدد طرق بسوى حجة ليس معدود ويشود در حسن لغيرة در هر قاة بعد هين
 مذکور است قال ابن حجر وسند حسن اشبه قوله ۲۵ چهارم حديث ابى سعيد
 انكه ترمذى نوشته هذا حديث فيه اضطراب اقول اضطراب درين حديث من حيث
 الارسال والاسناد واهنت چنانكه خود ترمذى بيان کرده و على قارى در مرعاة تصوير نموده
 و ترمذى بعد بيان اضطراب روايت سفیان ثورى را كه مرسل است ترجيح داده و حديث قال
 وكان رواية الثورى عن عمرو بن سجي عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم و قوله
 در شرح جامع ترمذى نوشته ثم قال المرسل اشبه واصح ليعنى سندا والافان
 صحيح اشبه و در اصول مقرر است كه از ترجيح اضطراب منتهى ميشود در مرعاة بعد هين
 حديث مذکور است والذى وصله ثقة ايضا فلا يغير رساله اشبه و شيخ تقي الدين
 ابن دقيق العيد در اقام نوشته و حاصل ما اعل به الارسال و اذا كان الرفع
 فهو مقبول اشبه و شيخ الاسلام در صراط مستقيم گفته قال صلى الله عليه وآله وسلم

الارض كلها مسجد الا المقبرة والحمام رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجه والبرزنجي
 باسناد حيدة ومن تكلم فيه فاستوفى طرفه اشقة وحافظ ابن حجر در فتح الباري
 نسبت بهين حديث ابى سعيد نوشته رجاله ثقات لكن اختلف في وصله وارساله وعلم
 منبع ذلك بصحة الحكم ودين جهان اشقة وعابد سندى در مواهب لطيفة
 شرح مسند شيخنا نوشته وقد نقل ابن المنذر عن اكثر اهل العلم انهم استدلوا بهذا
 الحديث على ان المقبرة ليست بموضع للصلوة ولذا قال البغوي في شرح السنة
 والخطابي اشقة قوله **ص ۱۵۱** مكيدة چهارم در جواب سيدنا هفتادم نوشته وفي شرح
 المشكوة للملا علي قارى ذهب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع في الرسالة لزيادة
 المشاهد وتبوء العلماء والصالحين حال انك عبارت شرح مذکور نسبت في الاجراء
 ذهب بعض العلماء الى ان قولي مذهب مجيب عدم جواز اين سفر است ومقصود بيان
 اختلاف علماء وعدم تفرد دين مذهب است نه احتجاج به قول ملا علي قارى يا غير
 وان حاصل است از انچه كه ذكر كرد پس تام قول غزالي را نقل نكرد و مذهب صاحب را
 كذاشت چه گناه كه دام الله ابين بر احتجاج از قول خليفه ثانی كه بحضور صحابه تسليم و
 سكوت ديگران صادر گرديده بر مجيب مقرر است اگر مجيب بچاره مذهب صاحب
 و قول او كه در حق اوشيخ الاسلام ابن تيمية گفته بضاعته في الحديث فرجاة ولذا
 اكثر في ايراد الموضوعات في كتبه واكثر في كتبه مقالات الفلاسفة حتى قال صاحب بكرة
 بن العربي مع شدة تعظيمه له شيخنا ابو حامد دخل في ليل الفلاسفة ثم اراد ان يخرج منها
 فاقدر حيا انچه خواجه مستند شيخ الفرسولين در شرح شفا ذكر نموده حجت نگرفت چه
 قبح عايد حال او شد و ربان مرقاة كه قيل نفى معناه مني اى لا تسافر و الى غير ذلك
 المساجد متساوي في الرتبة غير متفاوت في القضية فكان الترحل اليها صائق كه فرمود
 و مفيد امتناع سفر بسبب غير مسايد نیز مجيب نقل نمود قوله **ص ۱۵۱** مكيد هجتم در جواب

سوال نسبت و دوم نوشته اینصورت که در سوال مرقوم است صورت استناد است
چنانچه از کتاب کشف الخطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف
است و آن نسبت که استناد از قبر انبیا منکر شده اند آنرا فقها گویند که نسبت بآنها
قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استناد نمودن
از غیر انبیا از قبر ولی و شهید حرم است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه
در سوال مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الخطا و جمیع
مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است فمن شایر فلینظر فی ترجمه
الشیخ و عبارت بکذا و اما استناد با بطل قبور در غیر بنیالی قوله صاحب بایه مسائل که بنقل
عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارت بکذا اما استنادی ان قال کار عجیب
نمود اتهام بر سچو کتاب کثیر الوجود جررتی است عجیب این عبارت بعینها در کداحی
مقام نیست انما اقول صاحب بایه مسائل در اینجا بنقل عبارت کشف الخطا پرده شده
است نه بنقل عبارت ترجمه شیخ ضمیمه واحد مذکور غائب در عبارت راجع بسو کشف الخطا
نه بسو ترجمه شیخ و در کشف الخطا اینهمه عبارت موجود است لیکن جمع کرده است در
دو بار عبارت که در یکی حکایت اختلاف در جواز و عدم جواز استناد است و در دیگر
بیان صورت استناد بنابر اختصار و مقصار بر مراد که استناد است در همین دو امر
و نیست متروک امریکه مخالف باشد باین مراد پس باین نیست درین جمع و مختصار قوله
ص ۲۱۱ با جمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند لکن
از کثیر مقابل قلیل مراد نیست انما اقول کثیر که بمقابل بعضی آید مراد از ان مقابل قلیل
باشد چنانکه بعضی که بمقابل کثیر آید مراد از ان قلیل باشد آری اگر بعضی بمقابل کثیر مذکور
نباشد ضرر و نسبت که مراد از ان قلیل باشد چنانچه شیخ در کتاب ابجها و بعضی اسما
کثیر آورده و آنچه گفته که مراد شیخ از کثیر فقها همان کسانی است که در قرب زمان شیخ منکر

استعداد بودند و شیخ بر آن نگیرد که ده حرف تکلم است و کثیر فقها را مورد نگیرد و علامت بیان
و مخالف است با شیخ الاسلام در کشف الغطا گفته و ظاهر نیست که از فقها آنکه
حاکم سمیع و اورنگ مبین اند قائل بجزا اند و آنکه این نیز انکار کنند گفته قوله
مکیده ششم در اربعین در جواب مسئله چهل نوشته استعانت و استعداد از اهل
بهرنج که باشد جائز نیست الی قوله در اینجا دعوی جائز نبود استعانت و استعداد از اهل
بهرنج که باشد فی تفصیل قولا واحدا بر خلاف مائمه سائل نموده استم اقول در اربعین
و مائمه سائل هر دو استناد از مذہب اکثر فقها است نه از مذہب شیخ آری نتیجہ نقل
مذہب از شرح مشکوٰه شیخ است که از معتدین مخالفین است با کلام و صحت بعضی
نقل اعنی استثنای انبیاء و این بر خلاف مائمه سائل نیست اگر در اینجا ذکر منکرین و مثبتین هر دو
و کلام در صحت بعضی نقل نکرد و در اینجا ذکر صرف منکرین کرد که استناد از مذہب ایشان
است و کلام در صحت بعضی نقل نیز کرد مستلزم خلاف در اصل مقصود نباشد قوله
شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه نیست و اقول اگر چه بر نقل بحقیقت نقل منع متوجه
نیست لیکن کلام در صحت آن شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه نیست بیکر
کلام در صحت آن شدن میتواند و بر دعوی صحت آن منع متوجه میشود قوله ۲۱۸ و ہم
این از کجای که برای استناد حیات دنیا شرط است الخ اقول استعداد بدون تصور امکان
اگر واجب است و برای امداد بمقابله استعداد در یافت استعداد ضرور است و متفرق
بغیضات آن عالم مانع و حاجب است از توجہ بسوی معاملات این عالم و جابر نیست
از توجہ برای دریافت در مصیورت در یافت استعداد متعدد است پس حیات انبیاء در
که برای جبر و تلذذ و تنعم از لذات و نعم العالم و تمکیم اجساد و کرمه شائست کافی برای
استعداد میباشد قوله ۲۱۹ و در نبودن حیات برزخ مائل حیات دنیا که انبیا و شهادت
کسان قرار داده کمال بدیهی است اقول مقصود نفی ممانعت و احکام فی الجملة است

پس حکم بد دینی اگر بر نفسی مماثلت و احکام فی الجملة است پس این حکم عام در حال امام الهی است
 و بسا احکام حیات و دنیا بر حیات آخرت که انبیاء است نزد کسی از اهل اسلام مترتب
 نیست و اگر حکم بد دینی بر یکسان قرار داون انبیاء و شهدا است در حیات ابدی پس
 بد دینی بیدقی و سبکی و قرطبی معتدین لها بیه و مستندین ایشان گردید اندک و در
 شرح مصابیح بشرح جعل فی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطیفة حمراء
 نوشته قلت و اکثرنا وجدنا فی الحدیث ان القطیفة فرشت که فی لحد و لم نجد فی سنن
 لدفن ان نفرش للمیت ولم يذكر عن الخلفاء الراشدين ولا عن احد من الصحابة و نرى
 ذلك والله اعلم مما یستقیم فی حق نبی الله و لا یستقیم فی حق غیره و ذلک انه صلی الله علیه
 و آله و سلم فارق الامتة فی حکم المات كما فارقهم فی بعض من الاحکام حیوة و یهو انه ثبتنا
 النص الصیح ان الله تعالی حرم علی الارض ان یا کل احبا و الانبیاء و قال صلعم الانبیاء
 حیار فی قبورهم یصلون و قال و نبی الله حی یرزق و حق الجسد عصمه الله ان یتغیر
 و یتجیل او یبلی و ان یرفش له لان المعنی الذی یرفش للمحی لم یرل عنه بحکم الموت لیس
 نام فی غیره علی هذا النمط والله اعلم الشیخ و یبیهقی در کتاب الاعتقاد و نوشته
 فانیباء بعد ما قبضوا روت البیهم ارواحهم فهم اجیاء عند ربهم کالشهداء اشتبه و قرطبی
 تذکره خود نوشته الموت لیس بعد محض و انما هو انتقال من حال الی حال یدل
 علی ذلک ان الشهداء بعد قتلهم و موتهم اجیاء عند ربهم یرزقون فرعون بشر من هذه
 فئة الاجیاء فی الانبیاء و اذاکان هذا فی الشهداء فالانبیاء احق و اولی بذلک اشتبه و
 میوطی در انتخابه الاذکیاء از سبکی نقل کرده که گفت حیوة الانبیاء و الشهداء
 القبر کحیوة تم فی الدنیا اشتبه قوله ص ۲۳۳ مکیده هفتم در جواب سوال سماع موتی از فقیه
 شیه فی کتاب الجنائز هذا عند اکثر مشائخنا و هو ان المیت لا یسمع عند سم الخ اقول
 ما ذلک فیهست در میان آنچه مقرر فی ان فتح القدر نقل کرده و آنچه صاحب نامه از میان

فتح الله بقليل من زود و مكر و مهاد و هذا و ذلك من اختلاف النسخ قوله ٢٢٤ مخلص كلام ابن ابي عمير في قوله
 يعني ما لعين تلتقيين بعد موت همان كسانند كه منكر سلع اندازند اقول اين صريح انقراست
 كذب مخلص كلام ابن ابي عمير انقراست كه اكثر مشايخ ما از تافقين منع كنند از انكه ميت را سماع غيبت نرند
 مشايخ ما و طائفة از مشايخ تافقين اجازت دارند از انكه ميت را سماع هست نزد ایشان بلكه
 بدنيو چه كه وقت تافقين زمان اين صريح است پس تافقين بمراسم با مشايخ برآ ميست قوله ٢٢٥
 ميكنان ايمان مذنب خفيته بر عرف است اقول بلكه الفاذا ايمان بحرف مسلم است اما بلكه آنچه در باب ايمان
 بغيري كه گويانند منع است مذنب كه نيست في الكافي الاصل ان الفاذا مستقلة في الايمان بغيته على الله
 عند فائتة و مسكه عدم است الفاذا ايمان غيبت اينقدر زنده است كه اگر در وقتي كه ايماني سماع غيبت بود و حجت
 تجدد در جواني و قانع در مذهب و ميت مانند قس و غير اينها اقسامه قوله ٢٢٥ و شتال و حنرله در حنفيه
 بحد است كه تميز آن سحر و تافقين و ديگر شي كل انما اقول يا الله يا تافقين زنده است اين بلام شك است و ميت
 مذنب مشايخ حنفيه حواله تصحيح اين كتاب ايمان و ظاهر است اهل سنت حنفيه كتاب ايمان صريح عدم است كه زنده
 بغيري كه مراد از مشايخ حنفيه مغفله در كلام تمام است اقول ٢٢٥ و در باب ايمان الحكام غيبت انما اقول آنچه
 سچ مفيد لم اليا بين نيست چه اصل اين كلام بنام است كه اگر گفته شود كه ميت مانند اسم است چنانكه در كلام با حنم
 لازم مي آيد از شيو چه كه كلام كرده است از دمي وقت بروزن دين حنيت كه اگر حنم دمي بين حنن بايد از كلام
 ميز حنن لازم آيد كه كلام كرده است از وقت بروزن اگر مرده شود و شايدي نحي البش گفته آيد كه با حنم منعقد
 كه ديده است بر حنن زير كه متعارف كلام با حنن است مچنين از كلام عرف افا هم است و آن در كلام
 با ميت منتف است زير كه ميت سماع نيست قوله ٢٢٦ و در ذيل قول الايام لا يتحقق في الميت لانه
 لا يحس لشيء انما اقول از آنچه در پيچانوشته مقصود كلام است بفرح حنن عموما از ميت كه در دليل عدم تحقق
 الايام اين كند و محل شاع سماع ميت است كلام حيارانه حنن عموما زير كه حنن اب قبر با حنن عموما
 زنده اهل سنت ثابت است كه بدون آن حيات بر سماع كلام اجبا محتاج اثبات اوليل شش

مثنوی مولوی متن

اے ابو بختی دشمنِ خدا کے
کہ بندوں پاس پرتا ہوتا ہے
خدا وہ ہے جو چاہی ایک کس
ہوا کہ بال ہی ٹیڑھی ہو
جو خود مر جائے نہ ہونہ الہ
وہ کیونکر ہو کہ ہو کر کی کہو
ذرا تو خوف کر کہ خدا سے
سکھائی تھی سدا جھکی وہ تجھ
نصف کسکا عالم میں بھلا ہو
سمجھا مدعا اسکا نہیں ہے
بھلا کیا زین خان کو ڈیر میں ہے
خدا سے کسی یون نہ کو موڑا
یہاں تو نے خدا کو نہ بنایا
وگر ہی مہر دلیر تو کہوں کیا

بدل ہزار توحید خدا کو
وہ کیا ہو جو نہیں ہوتا خدا
بنادو لاکھ عالم ایسی
جو خود محتاج ہو اپنی بقا
وہ کیونکر روک لیک جائے عالم
جو خود ماری مرض کو آپ بجا
حسا کر وہی پاک مصطفیٰ ہے
تو سکھاتا ہے کفر اور شر کی بات
خدا کی سکھو فادریاں کیا ہے
ٹہی میں پوہیاں یاد تو
مگر تو ریور یوں کی پیر میں ہے
خدا فی انبیا اور اولیا کو
نہ تو فی نفع کچھ اوس سے اوٹھا
بس اب حق ہی ہے چاہے
جہاں نہ مشرکوں کا نام کہو
بہری کشتیاں اونکی بود

خدا کو کون نہیں کافی سمجھتا
جسے تو مانگتا ہے اولیا سے
جہاں سارا اگر آمادہ ہو جا
تصرف کیا کر گیا اور جائیں
جواپنی زرق میں محتاج ہو
بھلا اوس سے شفا کیونکر ہو
نبی کریم ہی تسلیم توحید
مسلمانوں نے نازل کرنے آقا
مگر قرآن تو پڑھتا نہیں ہے
یہ باتیں شرک کی لی ہیں اوس سے
رہ توحید کو کیوں تو چھوڑا
بنایا تاں چھوڑیں شرک کی بو
اگر کچھ عقل ہی کافی ہے اتنا
دکھا دو ہم سب کو راہ اپنی

فہرست بعض مباحث مندرجہ صواعق الہیہ

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۶	معنی حدیث ہناک الزلزلہ الثقلین	۱۵	ذکر تہذیب غیریہ بنی ہاشمی
۱۷	بیان کمالات نبوت و طریق نبوت	۱۸	ذکر کلام با خدا و ربوبیت او تعالیٰ در دنیا
۲۰	ذکر نفث فی الروع و حصول فیض	۲۳	ذکر عصمت اولیا
۲۸	ذکر اصحاب طواہر و فضائل اصحاب حدیث	۲۹	ذکر داؤد و ظاہر سے
۳۵	ذکر ابن قیم	۳۷	ذکر الزمزم تحريم سفر زیارت قبر شریف ابن تیمیہ
۳۸	ذکر نسبت تجسیم اشاعت بہت بسوا بن قیم	۵۳	ذکر نسبت انکار توسل بسوا بن تیمیہ
۵۳	ذکر مناقب ابن تیمیہ از کتب رجال و تاریخ و غیرہ	۶۰	ذکر نسبت طعن بر ابن تیمیہ
۶۱	ذکر بودن سلسلہ حضرت شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ	۶۲	ذکر مسئلہ تقلید
۶۶	رفع مطاع ابن شاہ ولی اللہ دہلوی	۸۱	ذکر مسئلہ عصمت خیر انبیا
۸۶	ذکر تقلید شخص معین	۹۱	شرح جواب باب اول کہ در عقائد است
۹۲	مسئلہ خول اعمال و افعال در ایمان	۹۷	استعمال کفر و شرک بمعنی غیر کفر و شرک تحقیق
۹۸	ذکر حکم کفر بامارات	۹۹	ذکر اجتناع ایمان و کفر
۱۰۳	ذکر تکفیر بالفاظ کفر و غیرہا	۱۰۷	ذکر امارت کفر بودن عبادت غیر خدا
۱۰۸	معنی عبادت	۱۱۰	ذکر بعض افعال کہ استعمالش در عبادت غیر خداست
۱۱۳	ذکر سخن برای غیر خدا	۱۲۱	ذکر اخلاط و طوائف و تقبیل و تبرک
۱۲۶	نصب عجب خوش و نیزہ برای غیر خدا	۱۲۷	ذکر ستادین و شامیانہ قبور و مجاہدہ اخلاط
۱۲۹	ذکر حجت قہر سے	۱۳۱	ذکر دست بستہ استادین نزد قبور
۱۳۲	ذکر مجاہدۃ حرمین	۱۳۳	ذکر حرم مدینہ
۱۳۳	ذکر سفر برای زیارت قبور	۱۳۵	کلام در احادیث زیارت

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۳۷	ذکر مسئلہ استعانت از غیر خدا	۱۳۹	ذکر بولن ناز و استعانت از افراد عبادت
۱۴۱	ذکر حدیث احمی و صلوة الحاجة	۱۴۳	ذکر نذر غیب خدا
۱۴۷	ذکر غشای شرک و صفات وصال	۱۴۸	ذکر علم غیب
۱۶۱	جواب از کلام قاضی	۱۶۹	ذکر شومی زن و اسب و خانه
۱۷۷	ذکر زرقی	۱۷۴	ذکر طیره و غیرہا
۱۷۸	ذکر قول ماشاء اللہ و شافلان	۱۸۲	ذکر تسمیہ بعبدا النبی و غیرہ
۱۸۵	معنی لفظ اللہ	۱۸۶	معنی شرک
۱۹۹	معنی لفظ دون	۲۱۲	شروع جواب عقیدہ و تم متعلق بہ
۲۰۱	ذکر عدم اعتماد بر اجماع اہل مدینہ	۲۳۳	ذکر مصافحہ بعد العصر و غیرہ
۲۳۳	ذکر عمل مولد	۲۳۷	ذکر عرس شایخ و سوم و غیرہا
۲۳۹	ذکر ابو حامد غزالی	۲۴۰	ذکر تخصیص افعال و اعمال
۲۴۱	ذکر صلوة الرغائب	۲۴۲	ذکر مصافحہ بعد الفجر و العصر
۲۴۳	ذکر اذان قبر	۲۴۲	ذکر تقصید جیسے از قرآن
۲۴۵	ذکر کچھ امام حسین و محرم	۲۴۶	مسئلہ اصل اشیا
۲۵۲	ذکر احتجاج بعد نفلس	۲۶۱	ذکر تشبہ بہ کفار
۲۷۸	ذکر استعانت بہ ارواح	۲۹۷	ذکر سماع مولی
۲۹۹	ذکر شفاعت	۳۱۵	ذکر تبرک بہ آثار صالحین
۳۲۹	ذکر دبیحہ برای تقرب بہ غیر خدا	۳۶۱	شروع جواب باب دوم کہ در مکالمہ است
۳۶۳	مسئلہ دفن کردن مومن و ناخن	۳۷۲	کلام شیخ الاسلام و حق البی حاتم

صحیح نامہ بعض اغلاط کہ بنظر سرسری معاشدہ

۱۳۱	رد	الطرد	۱۰۳۲	عاد	عاد	۱۵	مین	لیس	۲۰	دن	من
۱۳۲	ضد	ضد	۲۰۲۲	ویشتر	ویشتر	۱۶	ویدت	ویدت	۲۰	ال	ال
۱۳۳	کذبت	کذبت	۶۳۲	درج	درج	۱۷	اختیار	اختیار	۲۰	من	من
۱۳۴	علیه	علیه	۱۳۳۶	محدث	محدث	۱۸	اسحاق	اسحاق	۲۴	اخر	اخر
۱۳۵	سعود	سعود	۲۰	جهنمی	جهنمی	۱۹	استیعین	استیعین	۲۰	ب	ب
۱۳۶	امام	امام	۲۰	عنه	عنه	۲۱	مجدد	مجدد	۲۱	ب	ب
۱۳۷	بین	بین	۳۳۸	الایام	الایام	۲۲	مقا	مقا	۲۲	ب	ب
۱۳۸	امریخ	امریخ	۱۲	مفتی	مفتی	۲۳	الافس	الافس	۲۳	ب	ب
۱۳۹	وحد	وحد	۲۰	لابعد	لابعد	۲۴	القمین	القمین	۲۴	ب	ب
۱۴۰	مفصل	مفصل	۵۴۱	لحنها	لحنها	۲۵	والی	والی	۲۵	ب	ب
۱۴۱	همی	همی	۸۲۲	سالم	سالم	۲۶	ارث	ارث	۲۶	ب	ب
۱۴۲	بیجه	بیجه	۹	الاراء	الاراء	۲۷	وحد	وحد	۲۷	ب	ب
۱۴۳	مجدد	مجدد	۱۲	الاسو	الاسو	۲۸	والا	والا	۲۸	ب	ب
۱۴۴	مجدد	مجدد	۱۳	القرطی	القرطی	۲۹	والا	والا	۲۹	ب	ب
۱۴۵	شود	شود	۳۳۵	الواحد	الواحد	۳۰	ذکر	ذکر	۳۰	ب	ب
۱۴۶	تفا	تفا	۸	برکت	برکت	۳۱	تزارع	تزارع	۳۱	ب	ب
۱۴۷	اکابر	اکابر	۱۰۸	ابن	ابن	۳۲	مانین	مانین	۳۲	ب	ب
۱۴۸	بجای	بجای	۱۸۳۷	اتر	اتر	۳۳	مانین	مانین	۳۳	ب	ب
۱۴۹	بصوات	بصوات	۶۳۷	ابتدا	ابتدا	۳۴	الطریق	الطریق	۳۴	ب	ب
۱۵۰	نوری	نوری	۸	الحمد	الحمد	۳۵	من	من	۳۵	ب	ب
۱۵۱	ابکار	ابکار	۹	نضا	نضا	۳۶	بجته	بجته	۳۶	ب	ب
۱۵۲	المخول	المخول	۱۳۵	منه	منه	۳۷	وحد	وحد	۳۷	ب	ب
۱۵۳	خط	خط	۴۰۱	عرشه	عرشه	۳۸	من	من	۳۸	ب	ب

[illegible]

[illegible]

